اُصول کافی

تألیف

مرحوم ثقة الاسلام کلینی (ره)

با ترجمه و شرح فارسی

محمد باقر کمره ای

۵

بسم الله الرحمن الرحیم

اصول کافی تالیف مرحوم ثقه الاسلام کلینی(ره)

نویسنده:

شیخ کلینی ، محمد بن یعقوب

ناشر چاپی:

دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اصول کافی تالیف مرحوم ثقه‌الاسلام کلینی(ره) جلد۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : کمره‌ای، محمدباقر، ۱۳۷۴ - ۱۲۸۳، شارح

عنوان و نام پدیدآور : اصول کافی تالیف مرحوم ثقه‌الاسلام کلینی(ره)/ با ترجمه و شرح فارسی محمدباقر کمره‌ای

مشخصات نشر : تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۴۲۱ق. = ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ج ۶

شابک : ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۹-X(دوره) ؛ ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۳-۰(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۴-۹(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۵-۷(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۶-۵(ج.۴) ؛ ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۷-۳(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۷۰۹۸-۰۸-۱(ج.۶)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : فارسی - عربی

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

مندرجات : ج. ۱. کتاب عقل و جهل - کتاب فضل علم - کتاب توحید .-- ج. ۲. کتاب حجت (۱) .-- ج. ۳. کتاب حجت (۲) .-- ج. ۴. کتاب ایمان و کفر .-- ج. ۵. کتاب ایمان و کفر ۲ .-- ج. ۶. کتاب دعا - کتاب فضل قرآن - کتاب عترت

عنوان دیگر : الکافی. اصول. شرح

موضوع : کلینی، محمدبن یعقوب، - ۳۲۹ق. الکافی. اصول -- نقد و تفسیر

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ق۴

شناسه افزوده : کلینی، محمدبن یعقوب، - ۳۲۹ق. الکافی. اصول. شرح

شناسه افزوده : دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی

رده بندی کنگره : BP۱۲۹/ک۸ک۴ ۲۲۰۴۲۲۷۴ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۲۹۷۴

فهرست مطالب

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۰

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۵

[ادامه کتاب ایمان و کفر]

باب مؤمن و نشانه‌ها و صفات او

۱- از امام صادق (ع) فرمود که:

مردی به نام همّام، عابد و خداپرست و ریاضت‌کش، برابر امیر المؤمنین (ع) که سخنرانی می‌کرد، برخاست و گفت:

یا امیر المؤمنین، برای من، مؤمن را وصف کن و صفت او را شرح بده تا گویا او را به چشمِ خود می‌نگرم، در پاسخش فرمود:

ای همّام، مؤمن همان زیرک و هوشمند است، شادیش در چهره او است و اندوهش در دل، دلش از همه چیز پهناورتر است و نزد خود از همه کس خوارتر، از هر چه نابود شود و به هر چه خوب باشد پویان، نه کینه‌ورز است و نه حسود و نه جهنده و نه دشنام گو و نه عیب جو و نه پشت سر بدگو، گردن فرازی را بد دارد و شهرت را دشمن شمارد، غمش طولانی است، و همتش بلند و دور زن، بسیار خموش است و با وقار و یادآور و شکیبا و شکرگزار، از اندیشه در آینده خود غمناک است و از نداشتن مال دنیا شاد، خلقش هموار و

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۷

طبعش خاکسار و وفایش پایدار و خودش کم آزار است، نه دروغزن باشد و نه آبرو ریز.

اگر بخندد، به سبک سری و آبرودری نرساند و اگر خشم کند، از جای بدر نرود، خنده‌اش به قهقهه نرسد و بر لبان نقش بندد، و پرسش او برای آموختن باشد و مراجعه او برای فهمیدن است، دانشش بسیار و بردباریش بزرگوار است، پر مهربان است و بی‌دریغ نشتابد و دل تنگ نشود و بدمستی و سرکشی نکند، در قضاوت خلافِ حق نگوید، و در علمِ خود راه بی‌دادگری نپوید، چون سنگ خارا سخت است (به آسانی تحت نفوذ قرار نگیرد و خلفِ وعده و خلاف وظیفه نکند) و رنجبری و کوشش در کام او شیرین‌تر از عسل است، نه آزمند است و نه بیتاب و نه سخت و نه لاف زن و نه باربرِ دیگران و نه در جستجوی اسرار دیگران، به خوشی ستیزه کند و به ارجمندی مراجعه نماید (یعنی با ادب و مردانگی به موارد نیاز خود رجوع کند که مهمتر آنها به درگاه خدا است برای توبه از گناه و تحصیل مقام بندگی) اگر خشم ورزد از عدالت به در نرود، و اگر چیزی خواهد به راه نرمش گراید، نه بیباک است و نه هتّاک و نه زورگو، پاک دوستی و سخت پیمان و عهد نگسل است، مهربان و چسبان و بردبار و گمنام و کم زوائد است، از خدا عز و جل خشنود است و با هوای نفسش مخالف، بر زیر دست سختی نکند و در آنچه به کارش نیاید در نیالاید، یاور

دین است و مدافع از مؤمنین و پناه برای مسلمین، ستایش گوشش را ندرد (در او سوء تأثیر نکند) و طمع در دلش ننشیند و فرو نرود و بازیچه او را از قضاوت حکیمانه برنگرداند و نادان بر دانش او مطّلع نشود.

بسیار به جا گوید، و بسیار کارگر است، دانشمندی است

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۹

عاقبت اندیش، نه هرزه است و نه در جست و خیز، بسیار پیوند است و بی‌زحمت، بسیار بخشش است در جای خود، نه به خود بالد و نه دغل باشد، نه پیگردی از عیبِ دیگران کند و نه به کسی ستم روا دارد، اخلاقش خوش است و در زمین به کوشش است، کمک ناتوان است و دادرسِ بیچارگان، پرده آبروئی ندرد و رازی را فاش نکند، بلا بسیار کشد و شکایت اندك کند، اگر خوبی کند به یادش آرد و اگر بدی بیند نهانش کند، عیب را پوشد و حفظ الغیب کند، از لغزش درگذرد و از نکوهش، چشم پوشد، بر اندرزی مطّلع نگردد که آن را از دست بنهد (چه در باره خودش از دیگران و چه در باره یادآوری آن به دیگران) و ناهمواری و ستمی را وانگذارد که اصلاحش نکند استوار است، پایدار است، پرهیزکار است، پاك است، شسته است، پسندیده است، عذرپذیر، و خوب گوید، و به مردم خوش بین باشد و در نادیده، خود را متّهم سازد (خود را به عیب، متّهم سازد خ ل) از روی فهم و دانش برای رضای خدا دوست گردد و به دور اندیشی و تصمیم برای رضای خدا دوستی را ببرد، شادی او را به بد مستی نکشاند، و شادمانی او را از جا بدر نبرد، یاد آور دانا باشد و آموزنده به نادان، نیرنگ از او توقّع ندارند و از دست برد او نترسند، هر کوششی نزد او از کوشش خودش پاکتر است و هر کس در بر او از خودش شایسته‌تر، عیب خود داند و به غم خود اندر است.

جز به پروردگارش اعتماد ندارد، آواره است، تنها است، بی‌علاقه است، (غمناك است)، برای خدا دوست دارد و در راه خدا جهاد کند تا خشنودی او را پیروی کند، برای دلِ خود انتقام نجوید، و در مورد خشم پروردگارش دوستی نکند، همنشین فقراء است، و

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۱

هم آهنگ راستگویان، و هم پشت و هم دست با اهل حق، کمکِ نزدیك است، و پدر برای یتیم و شوهر برای بیوه زنان، به مستمندان مهربان است، و برای هر ناگواری امید به او است، برای هر سختی آرزومند اویند، با نشاط است، و خوشرو و نه چهره در هم و عیب جو، سخت است، و بسیار خشم فرو خور و بسیار خنده رو. نازك بین است و پُر حذر (نادانی نکند و اگر به او نادانی شود بردباری کند)، بخل نورزد و اگر هم از او دریغ دارند صبر کند، تعقّل دارد و آزرم کند و قناعت دارد و بی‌نیاز است، حیایش بر شهوت او برتری دارد و دوستیش بر حسدش و گذشتش بر کینه‌اش، نادرست نگوید، جز راه اقتصاد نپوید، رفتارش فروتنی است. برای پروردگارش خاضع است و از او در هر حال خشنود است، نیّتش پاك است و کردارش بی‌دغلی است و فریب، نگاهش عبرت است و خموشیش اندیشه و گفتارش حکمت، خیرخواه و بخشش کن و برادر، در نهان و عیان خیرخواه است، از برادر خود قهر نکند و غیبت او ننماید و به او نیرنگ نزند، بر آنچه از دستش رفته افسوس نخورد، و به هر مصیبتی بیند، اندوه نخورد به آنچه برایش روا نیست امید نبندد، در سختی و تنگدستی سست نشود و در خوشی و فراوانی سست نگردد، بردباری را با دانش در آمیزد و خرد را با شکیبائی، ببینی که تنبلی از او دور است و نشاط او پیوسته است، آرزوی کوتاه دارد و لغزش اندك و انتظار مرگ، دلش لرزان است و در یاد پروردگار خود است، نفسش قانع و جهلش منفی و کارش آسان است، برای گناهش غمنده است و شهوت خود را کشته، خشمش را به خوبی فرو خورد و خلقش را مصفّا نماید، همسایه از او آسوده است و سر بزرگی ندارد، بدان چه به او رسد قانع است و پایه

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۳

صبرش استوار، کارش محکم است و ذکرش بسیار.

با مردم در آمیزد تا دانش آموزد و دم بندد تا سالم زید و بپرسد تا بفهمد، تجارت کند تا سود برد، به خبر خوب گوش ندهد تا

بـدان بنازد (یعنی آن را یاد گیرد و به نقل آن افتخار کنـد) (منصب خوب را نپذیرد تا به وسـیله آن بد کاری کند یعنی از مقام خود سوء استفاده کند و هرزگی پیش گیرد خ ل) سخن نگوید تا بر دیگران زورنمائی کند، خودش از خویش در رنج است و مردم از او در آسایش، خود را برای دیگر سرایش در رنج اندازد و مردم را از خود آسوده سازد، اگر به او ستم شود شکیبا باشد تا خدا برای او انتقـام کشـد، دوریش از هر که کنـاره کنـد ناخواهی و پاکـدامنی است و نزدیکیش به هر کس نزدیک شود نرمی و مهربانی است، دوری کردنش از راه بزرگ منشی و تکبر نیست و نزدیکیش فریب و نیرنگ نیست بلکه به اهل خیری که پیش او بودند، اقتداء کند و پیشوای نیکان پس از خود باشد.

گوید: همّام، پس از شنیدن بیانات امام، جیغی زد و بی‌هوش افتاد، پس امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هلا به خدا که من از همین بیتابی بر او می‌ترسیدم و فرمود:

پنـدهای رسا و عمیق با اهل خود چنین کنند، گوینده‌ای به آن حضـرت گفت: پس ای امیر المؤمنین، تو را چه در نهاد است؟ (یعنی چرا با توجه به این پندها جیغ نزنی و بی‌هوش نشوی؟) فرمود:

راستی برای هر کس، اجل مقرری است که از آن در نگذرد و آن اجل را سـبب معینی است که از آن تجاوز نکند، آرام باش، پیش نیافت (باز مگرد خ ل) همانا شیطان بر زبانت دمید (یعنی این اعتراض تو یک القاء شیطانی است که گستاخانه به من عرض داشتی و برای خود حق اعتراض پنداشتی).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۵

۲- از امام صادق (ع) فرمود:

شایسـته است که مؤمن هشت خصـلت داشـته باشـد: در پیشامـدهای لرزاننـده خوددار باشـد، در موقع بلاء شـکیبا باشد، در نعمت و فراوانی شکرگزار باشد، بدان چه خدا روزیش کرده قانع باشد، بر دشمنان خود ستم نکند، سرباز بر دوستان نباشد (به خاطر دوستان زیر بار گناه نرود، به خاطر دوسـتان پیش از توان خود باربر نـدارد خ ل) تنِ خود را رنـج دهد و مردم از او آسوده باشـند، به راستی دوستِ جانی مؤمن است و بردباری وزیر او است و شکیبائی فرمانده لشکر او، نرمش برادر او است و خوش پذیرشی پدر او.

۳- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

مؤمن دم بنـدد تـا سـالم مانـد و سـخن رانـد تـا بهره‌ای سـتاند، سپرده خود را به دوسـتان بـاز نگویـد و گواهی حق خود را از دوران (دشـمنان خ ل) نهان نسازد هیچ کار خیری را برای خودنمائی نکند و از روی حیاء آن را وانهد، اگر او را به خوبی سـتایند از آنچه در باره او گوینـد بیم دارد و از آنچه که در باره او ندانند آمرزش خواهـد، گفتار کسـی که به باطن او نادان است گولش نزند و از آمار کردار خود بیم دارد.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن دارای نیرو است در دین داری، و احتیاط کاری در خوش پـذیرائی و ایمان با یقین و اطمینان، و حرص در فهم احکام و نشاط در راه حق، و نیک رفتاری با استواری در دین، و دانش در بردباری و زیرکی با نرمش، و سخاوت در جای شایسته، و میانه روی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۷

در توانگری، و تجمّل در نـداری، و گذشت در حال قدرت بر انتقام، و طاعت خدا با خیر خواهی (نسبت به خدا و ائمه مسـلمانان یا نسبت به مؤمنـان یـا بطور کلّی و نصیحت برای خـدا کردار بـا اخلاـص است برای او چنانچه در خبر است که: در سه چیز، دل مرد مسـلمان دغلی نکنـد: اخلاص در عمل برای خدا، و خیرخواهی برای ائمه مسلمین، و ملازمت جماعت آنان، و در نهایه گفته است: دین، نصیحت برای خدا و رسول خدا و کتاب خدا و ائمه مسـلمانان و همه مسلمانان است- از مجلسی ره) و باز ایستادن از کارهای زشت است با وجود شهوت و میل (زیرا در صورت عدم شهوت، ترک عمل، اهمیّتی ندارد، چون کودک خردسالی که زنا نکند) و

پارسائی و خودداری از محرّمات با وجود رغبت بدانها، و حرص در کار خیر با سختی و مشقّت، و نماز خواندن با گرفتاری، و شکیبائی در حال سختی.

مؤمن در پیش آمدهای لرزاننده با وقار و پایدار است و در ناگواریها شکیبا است و در حال نعمت و فراوانی شکرگزار، نه غیبت کند و نه بزرگی فروشد و نه قطع رحم کند، مؤمن نه سست است و نه تندخو و نه سخت دل، چشم او از او پیش نیفتد و بی‌اختیار به هرجا ننگرد و شکمش او را رسوا نکند و فرجش در شهوت بر او چیره نگردد، به مردم حسد نبرد، سرزنش شنود و سرزنش نکند، اسراف نورزد، ستمدیده را یاری کند و به مستمندان مهربانی کند، خودش را در رنج اندازد و مردم از او در آسایشند، در عزّت دنیا رغبت ندارد و از خواری آن بیتابی نکند، مردم همه را وجهه همّتی است که روی بدان آورند و او هم وجهه همتی دارد که بدان اندر است، در قضاوتش کاستی دیده نشود و در رأی او سستی نباشد و در دینش گمشده نیست، هر که از او مشورت جوید، به راه راستش رهبری کند و هر که از او کمک خواهد، به او کمک رساند و از هرزه گوئی و نادانی بهراسد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۹

۵- یکی از دو امام (امام باقر یا امام صادق (ع) فرماید:

امیر المؤمنین (ع) به انجمنی از مردم قریش گذر کرد، بر خلاف انتظار، دید همه جامهای سفید در بر دارند و رنگ و روی آنها با صفا است، پر می‌خندند، و هر کس به آنها می‌گذرد او را انگشت نما می‌سازد (او را مسخره می‌کنند و وسیله تفریح خود نمایند) سپس به انجمنی از اوس و خزرج (انصار مدینه) گذر کرد، دید مردمی هستند فرسوده تن، گردنِ آنها لاغر شده و رنگ آنها از ریاضت زرد است و در سخن و گفتارِ خود با تواضع هستند.

علی (ع) از این دو انجمن در شگفت شد (چون قدرت انصار برای زندگی بیشتر بود و بهتر می‌توانستند خوشگذرانی کنند زیرا در وطن خود بودند و دارای ثروت و نسبت به دین از قریش دورتر بودند و دین اسلام از قریش برای آنها به ارمغان آمده بود و در حقیقت تأثیر دیانت و توجه به دین اسلام، انصار را چنین کرده بود و قریش از بی‌توجهی به دین به آن صورت شده بودند و این خود مایه تعجّب علی (ع) گردید) آن حضرت، خدمت رسول خدا (ص) رسید و گفت: پدر و مادرم بقربانت، من به انجمنی از آل فلان رسیدم، و حال آنها را شرح داد، و به انجمنی از اوس و خزرج رسیدم، و حال آنها را شرح داد، سپس عرض کرد: همه اینها هم در شمار مؤمنان هستند؟

یا رسول اللّٰه! به من وصف مؤمن را خبر بده. رسول خدا (ص) سر بزیر افکند و سپس سر برداشت و فرمود:

در مؤمن بیست خصلت است و اگر آنها در وی نباشند، ایمانش کامل نیست، به راستی ای علی، از اخلاق مؤمنان است که:

۱- در نماز جماعت حاضرند ۲- به پرداخت زکاهٔ شتابانند ۳- به مستمندان خوراک دهند ۴- دست مهر بر سر یتیم کشند ۵- جامه‌های خود را پاکیزه دارند ۶- کمر خود را محکم بندند

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۱

۷- آن کسانی که اگر خبری گویند، دروغ نگویند ۸- اگر وعده کنند تخلّف نکنند. ۹- اگر امانتی گیرند، در آن خیانت نورزند ۱۰- چون سخن کنند، راست گویند ۱۱- در شب، چون راهبان، عبادت کنند ۱۲- در روز، چون شیران دلیر باشند ۱۳- روزها روزه دارند ۱۴- و شبها را به عبادت گذرانند ۱۵- همسایه نیازارند ۱۶- همسایه از آنها آزار نکشد (فرق میان این و پیشتر این است که مقصود از همسایه در اول، پناهنده است و در دوّم، همسایه خانه، یا در اوّل، همسایه خانه است و در دوّم، همسایه در مجلس و مرکب، یا مقصود از اوّلی، آزار بی‌واسطه است و از دوّمی، آزار بواسطه خدم و اعوان- از مجلسی ره- ولی ظاهر این است که مقصود از اوّل، تعدّی به حقوق همسایه است و مقصود از دوّم اینکه وضعی دارد مناسب با حال همسایه مؤمن خود و کارهایی را هم که تعدّی به حقّ همسایه نیست ولی بسا مایه آزار او است، مرتکب نمی‌شود) ۱۷- آنها که آرام بر زمین راه می‌روند ۱۸- به

خانه بیوه زنان سرکشی کنند ۱۹- دنباله جنازه مردگان بروند ۲۰- خدا ما و شما را از متّقیان سازد (از این جمله برآید که وصف بیستم مؤمن، همان تقوی است، فتدبّر).

۶- امام صادق (ع) فرمود:

هر که از حسنه خود شاد گردد و از کردار بد خود بدش آید، مؤمن است.

۷- از امام صادق (ع) فرمود:

شیعه ما، رنگ پریده‌هایند (از بیم دشمن و از ریاضت)، لب خشکهایند (از روزه)، لاغرهایند (از کم خوری)، آن کسانی که چون شب آید با اندوه از آن استقبال کنند (برای توجه به حق و درک مسئولیتِ خود).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۳

۸- امام صادق (ع) فرمود:

شیعه ما اهل هدایت، أهل تقوی، أهل خیر، أهل ایمان، أهل فتح و ظفر می‌باشند.

۹- از مفضل، که امام صادق (ع) فرمود:

بپرهیز از مردم پست و اراذل، همانا شیعه علی کسی است که شکم و فرج پارسا دارد و سخت می‌کوشد و برای خالقِ خود کار می‌کند و امید ثواب او دارد و از کیفر او می‌ترسد، هر گاه آنها را دیدی آنانند شیعه جعفر.

۱۰- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی شیعه علی شکم به پشت چسبنده‌ها (از روزه و ریاضت) و لب خشکها بودند که اهل رأفت و دانش و بردباری بودند و به گوشه‌گیری شناخته می‌شدند، کمک کنید بدان عقیده‌ای که دارید، به ورع و اجتهاد.

۱۱- امام صادق (ع) فرمود:

همانا مؤمن کسی است که چون خشم گیرد، خشمش او را از حق بدر نبرد و چون بپسندد، پسندش او را به باطل نکشاند و چون توانست بیش از آنچه از او است بر نگیرد.

۱۲- از سلیمان بن خالد که امام باقر (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۵

ای سلیمان، تو می‌دانی که مسلمان کیست؟ گفتم: شما بهتر می‌دانید، فرمود:

مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش سالم بمانند، سپس فرمود: می‌دانی مؤمن کیست؟ گوید: گفتم: شما داناترید، فرمود: راستی مؤمن کسی است که مسلمانان مال و جانشان را به او بسپارند، بر مسلمان حرام است که به مسلمان دیگر ستم کند یا او را واگذارد و یاری نکند، یا او را از خود براند بطوری که در رنج اندازد.

۱۳- از امام باقر (ع) فرمود:

همانا مؤمن کسی است که چون بپسندد، پسندش او را به گناه و باطل نکشد و هر گاه خشم گیرد، خشمش او را از گفتار حق بدر نبرد و آنکه هر گاه توانا شود توانائی وی او را به تعدّی بدان چه حق او نیست نکشاند.

۱۴- از ابی البختری (وهب بن وهب قرشی است که از امام صادق (ع) روایت کند، عامی و ضعیف است، و امام صادق (ع) مادرش را بزنی گرفته، و ظاهراً ضمیر (سمعته) به امام صادق (ع) برگردد) گوید: شنیدمش می‌فرمود:

مؤمنان هموار و خوش پذیرایند مانند شتر مهار در بینی نشسته، هر وقت او را بکشند می‌رود و هر گاه بر سر سنگش بخوابانند همان جا بخوابد.

۱۵- از امام صادق (ع) فرمود: سه تا از نشانه‌های مؤمن است:

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۷

علم به خدا، و علم به هر كه را خدا دوست دارد، و هر كه را بد دارد.

۱۶- رسول خدا (ع) فرمود:

مؤمن چون درختی است كه برگ آن نريزد نه در زمستان و نه در تابستان، گفتند: يا رسول اللَّه، آن درخت كدام است؟ فرمود: نخل خرما (يعنی مؤمن هميشه سرسبز و بارور و مورد استفاده است و در يک حال است).

۱۷- از امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن بردباری است كه نادانی نورزد و اگر به او نادانی كنند بردبار باشد و ستم نكند و اگر ستم شود گذشت كند، بخل نكند و اگر از او دريغ كنند صبر كند.

۱۸- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن كسی است كه كسبش پاک باشد و اخلاقش خوش باشد و درونش نيكو باشد و فزونی مال خود را انفاق كند و از سخنِ زيادی خوددار باشد و مردم از شرّ او محفوظ باشند و از طرف خود به مردم حق بدهد.

۱۹- از امام باقر (ع) كه رسول خدا (ص) فرمود:

آيا شما را از مؤمن آگاه نكنم؟ كسی است كه مردم او را نسبت به جان و مال خود امين شمارند، آيا شما را آگاه نكنم از

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۹

مسلمان؟ كسی است كه مسلمانان از دست و زبانش سالم باشند و آزار نكشند، مهاجر كسی است كه از بدكاريها دوری كرده و آنچه را خدا حرام كرده ترک نموده، و مؤمن آن كسی است كه حرام است بر مؤمن به او ستم كند و او را واگذارد يا غيبت كند يا يک باره از خود براند.

۲۰- امام باقر (ع) فرمود:

همانا شيعه علی (ع) حليمانند، دانشمندانند، و لب بستگانند كه اثر عبادت از چهره آنها شناخته شود.

۲۱- امام باقر (ع) فرمود كه:

امير المؤمنين (ع) در عراق نماز بامداد را با مردم خواند و چون رو برگرداند آنها را پند داد و گريست و آنها را گرياند از خوف خدا، سپس فرمود: به خدا در عهد دوستم رسول خدا (ص) مردمی را به ياد دارم كه بام و شام می‌كردند ژوليده و گرد آلود و گرسنه، ميان دو چشمشان چون سر زانوی گوسپند داغ سجده داشت، با سجده و عبادتِ پروردگار شب را به سر می‌برند و به نوبت گام و پيشانی بر زمين می‌سائيدند، با پروردگار خود مناجات می‌كردند و از او درخواست می‌كردند آنها را از دوزخ آزاد كند، به خدا ديدم كه آنها با اين حال ترسان و نگران بودند.

۲۲- از علی بن الحسين (ع) فرمود:

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۱

امير المؤمنين (ع) نماز فجر را خواند و در جای خود ماند تا خورشيد تا اندازه يک نيزه برآمد و رو به مردم كرد و فرمود: به خدا مردمی را ديدم كه برای پروردگارِ خود همه شب را به سجده و عبادت به سر می‌كردند و پيشانيها و زانوهای خود را به دنبال هم (به نوبت) بر خاک می‌نهادند، گويا نفس زدن دوزخ در گوش آنها بود و هر گاه نام خدا در بر آنها برده می‌شد ميلرزيدند چنانچه درخت به لرزه آيد، گويا آن مردم خود باخته حق بودند (گويا اين مردم در خوابِ مرگ، عمر می‌گذرانند خ ل) فرمود: سپس از جا برخاست و خندان ديده نشد تا وفات كرد صلوات اللَّه عليه.

۲۳- از مفضل بن عمر كه امام صادق (ع) فرمود:

هر گاه بخواهی یارانِ مرا بشناسی، بنگر به کسی که سخت پارسا است و از آفریدگارِ خود بیمناك است و به ثوابِ او امیدوار است و هر گاه اینان را دیدار کردی، هم آنان یاران منند.

۲۴- از امام باقر (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

شیعه ما آنهایند که در دوستی ما به یک دیگر بخشش کنند و در مهرِ ما یك دیگر را دوست دارند و برای زنده داشتن کارِ ما از هم دیدن کنند، آن کسانی که اگر خشم کنند ستم نکنند و اگر بپسندند از حدّ بدر نروند، برکت باشند برای هر که همسایه‌اند و هر که در آمیزند بسازند.

۲۵- رسول خدا (ص) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۳

هر که خدا را شناخت و بزرگوار دانست، دهانش را از سخن ببندد و شکمش را از خوراك، و خود را به روزه و عبادت فرسوده سازد، گفتند: یا رسول اللَّه، پدران و مادران ما قربانت، اینان اولیاء خدایند؟

فرمود: راستی که اولیاء خدا خموشی گیرند و خموشی آنها یاد خدا است، نگاه کنند و نگاهشان عبرت است، و سخن گویند و سخنشان حکمت است، در راه روند و راه رفتن آنها میان مردم برکت است، اگر نبود عمر مقدّری که بر ایشان نوشته شده، جانشان در کالبدشان بر جا نمی‌ماند از بیم عذاب و از شوق ثواب.

۲۶- حسن بن علی (ع) برای مردم خطبه خوانده و فرمود:

أیا مردم، به شما گزارش می‌دهم از برادری که داشتم و بزرگترین مردمش در چشمِ خود می‌پنداشتم و سرآمد بزرگواری او در چشم من زبونی و کوچکی دنیا بود در چشم او، او از تسلط شکم خود بدر بود، آنچه را نداشت نمی‌خواست و آنچه را هم داشت بسیار نمی‌خورد، از تسلط فرجِ خود هم به در بود و خرد و رأیش به خاطر آن سبک و کم وزن نمی‌شدند، از تسلط و نادانی بدر بود و دست دراز نمی‌کرد مگر نزد معتمدی برای سودی، شیوه‌اش این بود که دل نمی‌داد و خشم نمی‌گرفت و خسته نمی‌شد، بیشتر روزگارش خاموش بود و چون زبان به گفتار می‌گشود، گوی سبقت از گوینده‌ها می‌ربود، در بحث و مناقشه علمی وارد نمی‌شد و در دعوی دیگران، شرکت نمی‌کرد و حجّتی نمی‌آورد تا قاضی را ببیند (تا خود را در مسند قضاوت بیند خ ل).

شیوه‌اش این بود که از برادرانش غفلت نمی‌نمود و خود را به

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۵

چیزی در برابر آنها اختصاص نمی‌داد، در شیوه خود سست و ناتوان می‌نمود، ولی چون روزِ مردی می‌رسید شیری جهنده بود، کسی را در آنچه عذرپذیر بود، سرزنش نمی‌کرد تا عذر او را منظور دارد، شیوه‌اش این بود که می‌کرد هر چه را می‌گفت، و می‌کرد هر چه را هم نمی‌گفت، چون دو کار برایش پیشآمد می‌کرد که نمی‌دانست کدام بهتر است، هر کدام مخالف هوای نفس او بود منظور می‌داشت، شیوه داشت که از دردی نمی‌نالید جز در نزد کسی که دیدِ بهبودی از او داشت و با کسی مشورت نمی‌کرد جز آنکه امید خیرخواهی از او می‌برد، شیوه‌اش این بود که دل تنگی نمی‌کرد و خشم نمی‌ورزید و نمی‌نالید و دل نمی‌داد و انتقام نمی‌ستاد و از دشمن غفلت نمی‌کرد، بر شما باد به مانند این اخلاق ارجمند اگر تاب آنها را دارید، و اگر تاب همه را ندارید، دریافت اندك به از واگذاشتن هر یک است، و جنبش و توانائی نیست جز به خدا.

۲۷- مهزم اسدی گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ای مهزم شیعه ما کسی است که: آوازش تا آنجا آهسته است که از گوشش برنگذرد، و دشمنیش از کالبد خودش به دیگری تجاوز نکند، ما را آشکارا مدح نگوید، و با عیبگوی ما همنشینی نکند، و با دشمن ما ستیزه ننماید، اگر مؤمنی را برخورد او را گرامی دارد، و اگر به نادانی برخورد از او دوری کند، گفتم: قربانت، پس من چه کنم با این شیعه مآبها (که خود را به شیعه بندند و از

حقیقت آن بی‌خبرنـد) فرمود: در آنها تشـخیص و تبـدیل و آزمایش، حکم فرما است، دچار قحطی شونـد و نابود گردند یا طاعونی آنها را بکشد یا اختلاف و دودسته‌گی آنها را پراکنده و نابود کند، شیعه ما کسی است که: چون سگان زوزه نکشد و چون کلاغان طمع نورزد و اگر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۷

از گرسـنگی بمیرد از دشـمن ما گـدائی و خواهش نکنـد، گفتم: قربانت، از کجا اینان را بجویم؟ فرمود: در اطراف زمین، آنانند که زنـدگی پستی دارنـد، و آواره به سـر می‌برنـد، و از جایی به جایی کوچ می‌کنند، اگر حاضـر باشـند سرشـناس نیسـتند، و اگر غایب باشـند از آنهـا جسـتجو نشود، و از مرگ بی‌تـابی نکننـد، و در گورهـا از هم دیـدن کننـد، و اگر حاجتمنـدی به آنهـا رو کنـد به او مهربانی و ترّحم کنند، دلشان از هم جدا نیست و اگر چه خانه‌شان از هم دور باشد، سپس فرمود:

رسول خـدا (ص) فرموده است: منم شـهر، و علی درِ آن است، دروغ گویـد کسـی که پنـدارد در شـهر درآیـد نه از سوی درِ آن، و دروغ گوید کسی که پندارد مرا دوست می‌دارد و علی را دشمن است- صلوات اللَّه علیه.

۲۸- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر که با مردم داد و سـتد کنـد و به آنها سـتم نکند و به آنها حدیث گوید و به آنها دروغ نگوید و به آنها وعده دهد و خلف وعده نکند، از کسانی نیست که غیبت او حرام است و مردانگی او تمام است و عدالت او عیان است و برادری با او واجب است.

۲۹- از عبد اللَّه بن الحسن، از مادرش فاطمه بنت الحسین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سه خصلت در هر که باشند، خصال ایمان در او کاملند: چون

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۹

پسـندد، پسـندش او را در باطـل نکشانـد، و هر گاه خشم کنـد خشـمش او را از حق بـدر نبرد، و هر گاه توانست، بـدانچه از آنِ او نیست، دست نیازد.

۳۰- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

راستی، اهل دین نشانه‌هائی دارند که بدان‌ها شناخته شوند:

راسـتگوئی، امـانت پردازی، پیمـان نگهـداری، خویش‌نوازی، مهرورزی بـا بی‌نوایان، کم دنبال کردنِ زنان- یا فرمود: کم آمیختن با زنان، بخشیدن خوبی، خوش خلقی، خوش رفتاری، پیروی از: علم و آنچه به خدای عز و جل نزدیک سازد.

خوشـا بر آنهـا و چه خـوش سـرانجامی، طوبی درختـی است در بهشت، بیـخ آن در خـانه پیغمـبر است، و مؤمنی نیست جز آنکه در خـانه‌اش شاخه‌ای از آن است، چیزی دلش نخواهـد جز آنکه برایش بیارد، و اگر سوار تنـدروی، صـد سال در سایه آن برود، از آن بـدر نرود، و اگر کلاـغی از پـائین آن به بالاـیش پرواز کنـد، بـدان نرسـد تا از پیری به زیر افتـد، هلا در این نعمت رغبت کنیـد، به راستی که مؤمن:

به خود مشـغول است، و مردم از او در آسایشند، چون شب او را فرا گیرد، روی بر زمین نهد و برای خدا عز و جل با شریفترین اندامِ خود سجده کند، با آنکه او را آفریده در باره آزاد کردنش راز گوید، هلا چنین باشید.

۳۱- از امام باقر (ع) که از پیغمبر (ص) پرسش شد از بنده‌های نیک، در پاسخ فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۱

آنهایند که هر گاه نیکی کنند شادمان شوند، و چون بدی کنند آمرزش خواهند، و اگر چیزی به آنها داده شود، شکرگزارند، و اگر گرفتار شوند صبر کنند، و هر گاه خشم گیرند درگذرند.

۳۲- فرمود (ع) که: پیغمبر (ص) فرمود:

به راستی، خوبانِ شما: خردمندانند، گفته شد: یا رسول اللَّه، خردمندان چه کسانند؟ فرمود: ایشان صاحبان اخلاق خوش، و آرمانهای سنگین و درست، و خویش‌نواز، و به مادر و پدر مهرورز، و از فقراء و همسایه‌ها و یتیمها احوال پرسند، اطعام کنند، و سلام را فاش گویند در جهان، و نماز بخوانند در حالی که مردم خوابند و در غفلت به سر می‌برند.

۳۳- از یحیی بن عمران حلبی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: کدام خصلتها برای مرد زیباتر است؟ در پاسخ فرمود:

وقار بی‌مهابت و قلدر مآبی، و بخشش بی‌عوض‌جوئی، و اشتغال به کاری جز بهره‌وری از دنیا.

۳۴- از امام صادق (ع) که علی بن الحسین (ع) بارها می‌فرمود:

راستی، شناسائی کمال دیانت مسلمان در ترک سخن بیهوده است، و کم مناقشه و جدال کردن، و در بردباری و شکیبائی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۳

و خوش خلقی.

۳۵- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

آیا من شما را خبر ندهم به ماننده‌ترین شماها به من؟ گفتند:

چرا یا رسول اللَّه، فرمود:

خوش‌خلق‌تر، و خوش پذیراتر از شماها نسبت به واردین، و خویش‌نوازتر شماها، و هر که برادر دینی خود را سخت دوست دارد، و شکیباتر شماها به حق، و خشم فروخورتر شماها، و خوش گذشت‌تر شماها، و آنکه از طرف خود محکمتر به دیگران حق دهد در حال خشنودی و در حال غضب.

۳۶- از علی بن الحسین (ع) فرمود: از اخلاق مؤمن است که:

در تنگدستی به فراخور آن انفاق می‌کند و در وسعت رزق به اندازه آن، با مردم انصاف دارد و به سلام بدانها پیشی می‌گیرد.

۳۷- از امام باقر (ع) فرمود:

مؤمن از کوه سخت‌تر است، از کوه برگرفته شود تا کم گردد و از دین مؤمن برگرفته نشود تا کاسته گردد.

۳۸- از امام صادق (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۵

مؤمن، خوب کمک می‌دهد و کم خرج است، زندگی را خوب می‌چرخاند، از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود.

۳۹- امام رضا (ع) می‌فرمود:

مؤمن، مؤمن نباشد تا سه خصلت داشته باشد:

یک خصلت از پروردگارِ خودش، و یک خصلت از پیغمبرش، و یک خصلت از امامش، امّا خصلتی که از پروردگارِ او است: راز نگهداری است، خدا عزّوجل فرماید (۲۵- ۲۶ سوره جنّ):

«غیبت دانست و بر غیبِ خود احدی را مطّلع نسازد جز رسولی را که بپسندد» و امّیا سنّت و روش پیغمبرش: مدارا و سازگاری با مردم است، زیرا خدا عزّوجل به پیغمبرِ خود دستور داده که با مردم مدارا کند و فرموده است (۱۹۹ سوره اعراف): «گذشت را پیش گیر و به خوبی فرمان دهِ» و امّا سنّت امامش صبر است و شکیبائی در حال تنگدستی و سخت حالی.

باب در کمی عدد مؤمنان

۱- از قتیبه اعشی، گوید:

شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

زن با ایمان از مرد با ایمان کمتر است، و مرد با ایمان از کبریت

احمر کم‌یاب‌تر است، کدامِ شما کبریت احمر را دیده است؟ ۲- از کامل تمّار، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود (تا سه بار):

همه مردم چون بهائمند، جز اندکی از مؤمنان، و (سه بار) فرمود: غریب است.

۳- از ابن رئاب، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود به ابی بصیر:

هلاـ به خدا، اگر من سه تن شماها را مؤمن کامل می‌دانستم که حدیث مرا نهان نگاه می‌دارند، روا نمی‌دانستم که از آنها هیچ حدیثی را نهان دارم.

۴- از سدیر صیرفی که گوید: نزد امام صادق (ع) رفتم، و به آن حضرت گفتم: به خدا، برای شما روا نیست که خانه‌نشین باشید. در پاسخ فرمود: ای سدیر، چرا؟ گفتم: برای بسیاری دوستان و شیعیانِ شما و یاوران شما، به خدا اگر امیر المؤمنین (ع) به اندازه شما شیعه و یار و دوستدار داشت، تَیم و عَدِیّ (ابو بکر و عمر) در بردن حقِ او طمع نمی‌کردند، فرمود: ای سدیر، امید است که چه اندازه باشند؟ گفتم: صد هزار، فرمود: صد هزار؟ گفتم: آری، و دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟ گفتم: آری، و نیمی از دنیا، گوید:

امام دم بست و سپس فرمود:

بر تو آسان است که باما خود را تا (یَنْبُع) برسانی؟ گفتم:

آری، فرمود: یک رأس الاغ سواری و یک استر زین کردند، من پیشی گرفتم و سوار الاغ شدم، فرمود: ای سدیر، میل داری که الاغ را به من واگذاری؟ گفتم: استر زیباتر و آبرومندتر است، فرمود: الاغ برای من هموارتر و آسان‌تر است، آن حضرت سوار الاغ شد و من سوار بر استر و به راه افتادیم و رفتیم تا وقت نماز رسید و فرمود: ای سدیر، پیاده شویم (ما را پیاده کن خ ل) تا نماز بخوانیم، باز فرمود:

این جا زمین شوره‌زار و نمکی است و نماز در آن روا نیست و رفتیم تا رسیدیم به یک زمین سرخه و آن حضرت به غلامی نگاه کرد که چند بزغاله را می‌چرانید و به من فرمود:

ای سدیر، اگر من به شماره این بزغاله‌ها شیعه با اخلاص داشتم، برای من گوشه‌نشینی روا نبود، و پیاده شدیم و نماز خواندیم و چون از نماز فارغ شدیم، من رو به سوی آن بزغاله‌ها کردم و آنها را شمردم، بر خلاف انتظار ۱۷ تا بودند.

۵- از سماعهٔ بن مهران، گوید: امام کاظم (ع) به من فرمود:

ای سماعه، در بسترِ خود آسودند و مرا به ترس انداختند، هلا به خدا سوگند، جهانی بود که در آن جز یک تن خدا پرست نبود و اگر می‌بود، خدا عز و جل او را هم نام می‌برد آنجا که می‌فرماید (۱۲۰ سوره نحل): «به راستی ابراهیم یک امّت بود خداشناس

و یگانه پرست بود و از مشرکین نبود» تا خدا تنها عمر گذرانید و سپس راستی که خدا او را به اسماعیل و اسحاق مأنوس ساخت و سه تن یگانه پرست شدند، هلا به خدا که مؤمن کم است و أهل کفر بسیارند، آیا می‌دانی برای چه؟ گفتم: نمی‌دانم قربانت، فرمود: این مسلمان نماها و شیعه مآبان وسیله انس و آرامش دل مؤمنان حقیقی هستند، آنچه در سینه دارند به آنها بگویند و به این وسیله راحت می‌شوند و آرام می‌گردند.

۶- از حمران بن أعین، گوید: به امام باقر (ع) گفتم:

قربانت، ما چه بسیار کم هستیم، اگر همه بر سر یک گوسفند فراهم شویم، آن را تمام نمی‌کنیم؟ فرمود:

من برای تو شگفت آورتر از این را بازنگویم؟ همه مهاجر و انصار (از حقیقت ایمان) بدر رفتند جز- با دستِ خود اشاره کرد- سه تا، حمران گوید: من گفتم: قربانت، حال عمّار چون است؟

فرمود:

خدا رحمت کند عمّار را، أبا الیقظان بیعت کرد و شهید کشته شد، من با خود گفتم: چیزی از شهادت بهتر نیست، فرمود: تو پنداری که او هم چون آن سه تن بود؟ أیهات، أیهات.

۷- از علی بن جعفر، گوید: امام کاظم (ع) فرمود:

نه هر کس معتقد به ولایتِ ما است مؤمن است ولی مایه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۳

آرامش و انسِ مؤمنان شده‌اند.

باب رضا به موهبت ایمان و صبر بر هر چه بعد از آن

۱- از عبد الواحد بن مختار انصاری، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

ای عبد الواحد، زیان ندارد مردی را که بدین مذهب باشد (مذهب تشیّع) آنچه در باره او مردم گویند، و گر چه گویند: دیوانه است، و به او زیانی نرساند گرچه بر سر کوهی بگذراند و خدا را عبادت کند تا مرگش برسد.

۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا تبارك و تعالی فرماید: اگر نباشد در روی زمین جز یک مؤمن، من به وجود او از همه خلقِ خود بی‌نیازم و از ایمانش برای او انسانی (آرامش خ) بسازم که نیاز به احدی نداشته باشد.

۳- از امام باقر (ع) فرمود:

هر که از طرف خدا این امر را شناخت (یعنی پیروی از امامان معصوم را) باکی ندارد که بر سر کوهی باشد و از گیاه زمین بخورد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۵

تا مرگش در رسد.

۴- از کلیب بن معاویه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

سزاوار نیست برای مؤمن که از هراس به سوی برادرش یا کمتر از او پناه برد، مؤمن به کیشِ خود عزیز است.

۵- از فضیل بن یسار، گوید: خدمت امام صادق (ع) رسیدم در یک حال بیماری آن حضرت که از بس او را لاغر کرده بود، جز سر او چیزی به جا نگذاشته بود، پس به من فرمود:

ای فضیل! من بسیار شود که بگویم: بر مردی که این امر امامت را شناخته هیچ زیانی نیست که بر سر کوهی بماند تا بمیرد، ای فضیل بن یسار! به راستی مردم به راست و چپ راه زدند و ما و شیعیان ما به راه راست رهبری شدیم، ای فضیل بن یسار! راستی مؤمن اگر صبح کند و از مشرق تا مغرب از آن او باشد، همان برایش خوب است و اگر صبح کند و او را تیکه تیکه کنند، همان برایش خوب است، ای فضیل بن یسار! خدا با مؤمن نکند جز آنچه خیر او است، ای فضیل بن یسار! اگر دنیا نزد خدای عز و جل برابر بال مگسی ارزش داشت به دشمنِ خود از آن شربت آبی نمی‌داد، راستش این است که هر که همّت او متوجّه یک چیز است (که دین حق باشد) خدا کفایت کار او را می‌کند و هر کس همّت او متوجّه هر چیز است، خدا باك ندارد که در چه درّه‌ای نابود شود.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷

۶- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:
خدا عز و جل فرماید: من هر چه کنم، تردیدی ندارم چون تردید در مرگ بنده مؤمنم، راستی که من ملاقاتش را دوست دارم و او مرگ را بد دارد و مرگ را از او بگردانم و راستی که او مرا خواند و منش اجابت کنم و راستی که از من خواهش کند و به او بدهم و اگر نباشد در دنیا جز یک بنده مؤمن، من به او از همه خلقم بی‌نیاز باشم و برای او از ایمانش وسیله أُنس و آرامشی بسازم که از آن به هیچ کس نهراسد.

باب در خاطر جمعی و آرامشِ دل مؤمن به مؤمن

۱- از امام صادق (ع) که فرمود:
راستی که مؤمن خاطر جمعی و آرامشِ دل دارد نسبت به مؤمن چنانچه تشنه آرامش دل دارد از آب سرد.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹

باب در آنچه خدا به واسطه مؤمن دفع می‌کند

۱- از امام باقر (ع)، فرمود:
راستی که خدا به یک مؤمن یک شهری و دهی را از فنا نگهداری می‌کند.
۲- امام باقر (ع) فرمود:
خدا به قریه‌ای که هفت مؤمن در آن باشد عذاب نازل نمی‌کند.
۳- از امام صادق (ع) سؤال شد، چون بلا نازل شد، به مؤمنان هم می‌رسد؟
فرمود: آری، ولی پس از آن خلاص می‌شوند.

باب در اینکه مؤمن دو صنف است

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۱
مؤمن دو جور مؤمن است، یک مؤمنی که به عهد خدا عمل کرده و به شرط خدا وفا کرده است و این است مورد قول خدا عزّوجل (۲۳ سوره احزاب): «مردانی که عمل کردند بدان چه با خدا در باره آن عهد بستند» این همان است که هراسهای دنیا و نه هراسهای آخرت بدو نرسد و او است که شفاعت کند و نیازی به شفاعت ندارد و یک مؤمنی که چون زراعت تازه روئیده و لطیف است، گاهی کج می‌شود و گاهی راست و آن است که دچار هراس آخرت می‌شود و این از کسانی نیست که از او شفاعت شود و شفاعت از کسی نکند.
۲- از خضر بن عمرو که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:
مؤمن دو مؤمن است، یک مؤمنی که به هر شرط و قراری که خدا با او داده عمل کرده است پس آن است که با پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان است و چه خوب رفیقهائی هستند، اینها این است که شفاعت کند و نیازی به شفاعت ندارد و این از کسانی است که هراسهای دنیا و هراسهای آخرت به او نرسد و مؤمنی که لغزش کرده چون زراعت تازه و لطیف است و هر جور که باد او را سرازیر کند سرازیر می‌شود و این است که هراسهای دنیا و آخرت به او می‌رسد و برای او شفاعت می‌شود و عاقبتش به خیر است.
۳- از امام باقر (ع)، فرمود:

مردی در بصره خدمت امیر المؤمنین (ع) قیام کرد و گفت:

یا امیر المؤمنین! از اخوان به ما خبر بده، در پاسخ فرمود: برادران دو

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۳

جورند، برادران مورد اعتماد و برادران خنده‌رو، امّا برادران مورد اعتماد هم آنها دست و بال و اهل و مال هستند و چون تو به برادرِ خود اطمینان و وثوق داری مال و تنت را به او ببخش و با هر که صفا دارد صفا کن و با هر که دشمن است دشمن باش و راز او و عیب او را بپوش و خوبی او را ترویج کن، و بدان ای سئوال‌کننده که اینان از کبریت احمر کمترند، و أمّا برادران خنده‌رو تو همان لذّتی که از آنها بری، آن را از آنها مبر و بیش از آن هم از آنها مجو و به آنها بده آنچه را به تو می‌دهند از خوشروئی و شیرین زبانی.

باب اندازه مسئولیّتِ مؤمن برای صبر بر گرفتاری خود

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

خدا پیمان از مؤمن برگرفته که گفتارش را باور ندارند و از دشمنِ خود انتقام نجوید، هیچ مؤمنی دلِ خود را شفا نبخشد جز به رسوائی او و تمام شود زیرا هر مؤمنی لجام بر زبان دارد.

۲- از رسول خدا (ص) که فرمود:

خدا از مؤمن پیمان گرفته برای صبر بر چهار بلا که آسانتر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۵

همه: مؤمنی است هم عقیده او و به او حسد می‌ورزد یا منافقی که دنبال او را دارد (و برای عیب‌جوئی و آزارش فرصت‌جوئی می‌کند) یا شیطانی که او را گمراه می‌سازد یا کافری که رأیش جنگیدن با او است، پس از این چه از مؤمن می‌ماند؟ (چگونه مؤمن به ایمانش می‌ماند خ ل).

۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

مؤمن نمی‌تواند از یکی از سه تا بدر رود، و بسا که هر سه گریبان‌گیرش شوند یا گرفتار دشمنی همسایه خانه‌ای است که درش به روی او بسته می‌شود و او را آزار می‌دهد، یا همسایه بیرون از خانه که او را آزار می‌دهد یا گرفتار کسی است در میان هر راه که به دنبال نیازمندی‌های خود می‌رود و او وی را آزار می‌دهد و اگر مؤمن در قلّه کوهی باشد، خدا عزّوجل شیطانی گسیل دارد تا او را بیازارد و خدا از ایمانِ وی برای او آرامشی فراهم سازد که با آن به دیگری نپردازد و نهراسد.

۴- از داود بن سرحان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

چهار چیز است که مؤمن از همه آنها یا یکی از آنها برکنار نیست: مؤمنی که بدو حسد برد و این از همه سخت‌تر است، و منافقی که دنبال او را دارد، یا دشمنی که با او می‌جنگد، یا شیطانی که او را به گمراهی می‌کشاند.

۵- امام صادق (ع) فرمود:

راستی که خدا عز و جل دوست خود را در دنیا نشانه و هدفِ دشمنِ خود می‌سازد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۷

۶- از محمد بن عجلان، گوید: من نزد امام صادق (ع) بودم، مردی از حاجتمندی به آن حضرت شکایت کرد، فرمود به او که: صبر کن، زیرا خدا به زودی به تو گشایش می‌دهد، و سپس خاموش شد، و پس از آن رو بدان مرد کرد و فرمود: بگو بدانم، زندان کوفه چگونه است؟ در پاسخ گفت: اصلحک اللّه، تنگ است و بد بو، و زندانیانش به بدترین حالی دچارند، فرمود: همانا تو هم در

این زندانِ دنیا گرفتاری و می‌خواهی در راحت و وسعت باشی، آیا نمی‌دانی که دنیا زندان مؤمن است.

۷- شعیب گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

دنیا زندان مؤمن است و کدام زندانی است که خوبی و خوشی دارد؟ ۸- امام صادق (ع) فرمود:

مؤمن ناسپاسی می‌شود.

در روایت دیگر است که برای این است که کـارِ خوبِ او به درگاه خـدا بالا می‌رود و میان مردم منتشـر نمی‌گردد و کافر قـدردانی می‌شود.

۹- از امام صادق (ع)، فرمود:

مؤمنی نباشد جز آنکه خدا به او چهار چیز گمارده است:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۹

شیطانی که گمراهش کنـد و خواهـد از راه بـدرش برد، و کافری که او را برباید، و مؤمنی که به او حسد برد و این از همه سـخت‌تر است، و منافقی که پی لغزشهای او می‌گردد.

۱۰- از جابر، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود:

چون مؤمنی بمیرد، به انـدازه افراد قبیله (ربیعه) و (مُضَـر) شـیطان بر همسایه‌هـای او متوجّه شونـد، همه اینهـا در کـار گمراه کردن او بودند.

۱۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

نبوده و نباشـد و نخواهـد بود مؤمنی جز اینکه همسـایه‌ای دارد که آزارش دهـد و اگر مؤمنی در جزیره‌ای از جزائر دریا باشـد، خـدا بفرستد کسی را که او را آزار دهد.

۱۲- امام صادق (ع)، فرمود:

در گذشته نبوده و نه در آینده و نه در وضعی که شما دارید، مؤمنی جز اینکه همسایه دارد که او را می‌آزارد.

۱۳- امام صادق (ع)، فرمود:

نبوده و تا قیامت نباشد مؤمنی جز اینکه همسایه‌ای دارد که او را می‌آزارد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۸۱

باب سختی بلای مؤمن

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی سخت ترین مردم در بلاء پیغمبرانند و سپس آن کسانی که پهلوی آنانند، سپس به ترتیب مقام و منزلتی که نزد خدا دارند.

۲- از عبـد الرحمن بن حجّاج، گویـد: نزد امام صادق (ع) نام بلاء برده شـد و آنچه که خدا عزّوجل مؤمن را بدان مخصوص ساخته است، پس فرمود که:

از رسول خـدا (ص) پرسیدند از سـخت‌ترین مردم از نظر بلاء در دنیا، در پاسـخ فرمود: پیغمبرانند، سـپس هر که به آنها بیشتر مانند است به حسب ترتیب، و مؤمن هم بعـد از آن به انـدازه ایمـان و خوبی کردارش گرفتـار می‌شود، هر که ایمانش درست و کردارش خوب است بلای او سخت است و هر که ایمانش سست و کردارش ناتوان است، گرفتاری او کم است.

۳- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی مزدِ بزرگ با بلای بزرگ است، و خدا مردمی را دوست ندارد جز اینکه آنها را گرفتار کند.

۴- از امام باقر (ع)، فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‏۵، ص: ۸۳

سخت بلاترین مردم پیغمبرانند، سپس اوصیاءاند، سپس هر که به آنها مانندتر است به ترتیب.

۵- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی برای خدا در زمین بنده‌هائی است که زبده بنده‌های اویند، هیچ تحفه‌ای از آسمان فرود نیاید جز اینکه آن را از آنها منصرف سازد و به دست دیگران اندازد و هیچ بلائی فرود نیاید جز اینکه آن را بهره آنها گرداند.

۶- از امام صادق (ع)، سدیر خدمتش بود که فرمود:

راستی خدا چون بنده‌ای را دوست دارد او را خوب در گردابِ بلا فرو برد، و أی سدیر! ما و شماها در بام و شام با آن دم سازیم.

۷- از امام باقر (ع) فرمود:

به راستی خدا تبارك و تعالی هر گاه به درگاه او دعا کند، فرماید: لبّیك ای بنده من، اگر آنچه خواهی با شتاب به تو دهم می‌توانم، و اگر آن را برای تو پس انداز کنم پس هر چه برایت پس انداز کنم همان برای تو بهتر است.

۸- از امام صادق (ع)، فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‏۵، ص: ۸۵

رسول خدا (ص) فرموده است: به راستی که بلای بزرگ، اجر بزرگ دارد، و هر گاه خدا بنده‌ای را دوست دارد، بلای بزرگ به او می‌دهد، هر که خشنود باشد، خدا از او خشنود است و هر که از بلا خشم گیرد، خدا بر او خشم گیرد.

۹- از امام باقر (ع)، فرمود:

همانا مؤمن در دنیا بلا بیند به اندازه‌ای که دین دارد، یا فرمود:

بر حَسَب آنچه دین دارد.

۱۰- از امام صادق (ع)، فرمود:

همانا مؤمن چون کفّه ترازو است، هر آنچه بر ایمانش افزوده گردد، بر بلایش افزوده شود.

۱۱- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: بر مؤمن، چهل شب نگذرد جز آنکه مایه غمی برای او فراهم شود، تا یادآوری او باشد.

۱۲- از ناجیه، گفت: به امام باقر (ع) گفتم که: مغیره می گوید (مغیرة بن سعید است که «کشّی» اخبار بسیاری در لعن او روایت کرده است) که: مؤمن به خوره و پیسی و به چنین و چنان گرفتار نمی‌شود؟ در پاسخ فرمود: راستش این است که او از اصحاب «یس» (یعنی حبیب که داستان او در سوره یس وارد شده) به راستی که او دست بریده (چلاق بود خ ل)، امام انگشتانِ خود را برگردانید (به

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‏۵، ص: ۸۷

شکل انگشتان چلاق) پس فرمود: گویا نگاه می کنم به چلاقی او، آمد و آن مردم را بیم داد، سپس فردا به سوی آنها برگشت و او را کشتند، سپس فرمود:

راستی مؤمن به هر بلائی گرفتار شود و به هر مرگی بمیرد جز اینکه خودکشی نکند.

۱۳- از عبید بن زراره، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم تا سه بار می‌فرمود:

به راستی مؤمن بهتر مقامی نزد خدا دارد، به راستی که خدا او را مبتلا کند به بلاء سپس تنش را تیکه تیکه کند و او خدا را بدان سپاس گوید.

۱۴- از فضیل بن عثمان که امام صادق (ع) فرمود:

به راستی در بهشت مقامی‌است که هیچ بنده‌ای بدان نرسد جز به وسیله بلائی که به تن او برسد.

۱۵- از عبد اللَّه بن ابی یعفور، گوید: من از دردها که می‌کشیدم، به امام صادق (ع) شَکوَت کردم- او مرد پر دردی بود- در پاسخ فرمود:

ای عبد اللَّه! اگر مؤمن می‌دانست در مصیبت چه اجری دارد، هر آینه آرزو می‌کرد که با مقراض تیکه تیکه شود.

۱۶- از یونس بن رباط، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۸۹

راستی که اهل حق همیشه در سختی بودند تا بودند، هلا که این سختی را مدّتی اندك است و دنبال آن عافیتی طولانی است.

۱۷- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی خدا عزّوجل با بلاء، از مؤمن، احوال پرسی می‌کند، چنانچه از خانواده خود در حال غیبت، با هدیه احوال پرسی می‌کند، او را از دنیا پرهیز می‌دهد چنانچه پزشك، بیمار را.

۱۸- از محمد بن بهلول عبدی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

خدا مؤمن را از لرزشهای دنیا در امان قرار نداده، ولی او را از گمراهی و بدبختی آخرت در امانِ خود نهاده.

۱۹- از امام صادق (ع)، که علی بن الحسین (ع) می‌فرمود:

به راستی بد دارم برای مرد که در دنیا به عافیت گذراند و هیچ مصیبت نبیند.

۲۰- امام صادق (ع) فرمود:

پیغمبر (ص) برای خوردن طعامی دعوت شد، و چون به منزلِ آن مردِ میزبان در آمد، دید مرغی بر سر دیواری تخم کرد و آن تخم بر سر میخی افتاد که در دیوار باغی بود و روی آن به جا ماند، نه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۹۱

افتاد و نشکست، پیغمبر از آن در شگفت شد، آن مردِ میزبان گفت:

شما از این تخم مرغ در شگفت شدید، سوگند بدان که تو را به راستی فرستاده من هرگز زیان و غمی ندیدم، فرمود: پیغمبر (ص) از جابر خاست و از خوراك او چیزی نخورد، فرمود: کسی که زیانی ندیده، خدا را بدو نیازی نیست.

۲۱- از پیغمبر (ص)، فرمود: برای خدا نیازی نیست در کسی که در تن و دارائی او بهره‌ای نباشد (و از آن هیچ نکاهد).

۲۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی خدا عزّوجل مؤمن را به هر بلا گرفتار کند و به هر مرگی بمیراند ولی او را به بی‌خردی و دیوانگی گرفتار نکند، آیا نبینی که خدا چگونه ابلیس را بر مال و جان و بر خاندان ایّوب و بر هر چیز او مسلط کرد و او را بر خِرد وی چیره نساخت؟ خردش را به او واگذارد تا خدا را با آن بیگانگی بپرستد.

۲۳- امام صادق (ع) فرمود:

راستش این است که بنده، مقامی نزد خدا دارد و بدان نرسد مگر به یکی از دو خصلت: رفتن مالش یا بلائی در تنش.

۲۴- امام صادق (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۹۳

خدا عز و جل فرماید: اگر نبود که بنده مؤمنم دل آزرده می‌شد، سر کافر را با دستمالی آهنین می بستم که هرگز درد نگیرد.

۲۵- رسول خدا (ص) فرموده:

نمونه مؤمن چون زرع تـازه و لطیف است که بادهای چنین و چنان او را پرورش دهنـد و همچنین مؤمن را دردها و بیماریها پرورش دهند، و نمونه منافق چون عصای آهنینِ راستی است که آسیبی بدان نرسد تا مرگش فرا رسد و آن را یک باره خُرد کند.

۲۶- از رسول خدا (ص) که یک روز به اصحابش فرمود:

ملعون است هر مـالی که زکـاهٔ داده نشود، ملعون است هر تنی که زکـاهٔ داده نشود و گر چه در هر چهل روز یک بار باشـد، عرض شـد: یـا رسول اللَّه! زکـاهٔ مـال را به خوبی شـناختیم و دانستیم، زکاهٔ تنها چیست؟ به آنها فرمود به اینکه: آفتی بینـد، (راوی) گویـد: روی کسانی که این سخن را شنیدند دیگرگون شد، چون پیغمبر (ص) دید که رنگ آنها پرید، به آنها فرمود: می دانید مقصودم از این گفته‌ام چه بود؟ عرض کردنـد: نه یـا رسول اللَّه، فرمود: آری! بسـا که مرد، خراشـی بینـد یـا پـایش بلغزد یـا پـایش برخورد و یا ناخوشی کوچکی پیدا کند یا خاری به تنِ او خلد و آنچه بدینها ماند، تا در حدیثِ خود، ورزیدن رگِ چشم را هم یادآور شد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۹۵

۲۷- از ابن بکیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم، مؤمن به خوره و پیسی و مانند آنها گرفتار می‌شود؟ گوید: فرمود:

آیا بلا جز به مؤمن نوشته شده است؟ ۲۸- امام صادق (ع) فرمود:

راستی مؤمن نزد خدا ارجمند و گرامی شود تا به جایی که اگر بهشت را از خدا خواهد به وی ارزانی دارد بی‌آنکه از ملکش چیزی کاسـته شود، و راستی کافر نزد خـدا خوار و بی‌مقـدار می‌شود تا آنجا که اگر همه دنیا را خواهـد با آنچه در آن است به وی بـدهد بی‌آنکه از ملکش چیزی کاسـته شود، راستی که خدا بنده مؤمن خود را با بلا و گرفتاری، احوال پرسی می کند چنانچه مرد غایب و مسـافر بـا فرسـتادن طرفه‌ها و چیزهای خوب و تازه از خانـدانِ خود احوال پرسـی می کنـد و راسـتش این است که او را از دنیا پرهیز می‌دهد چنانچه پزشک، بیمار را.

۲۹- از امام صادق (ع) که فرمود:

در کتاب علی (ع) است: راستی سـخت‌ترین مردم در بلا کشیدن پیغمبرانند و سپس اوصیاءاند سپس مانندتر مردم به آنها به ترتیب و همانا مؤمن به اندازه کارهای خوب خود گرفتار می‌شود، هر که دینش درست است و عملش خوب است بلایش سخت است و این برای آن است که خدا عز و جل دنیا را ثواب مؤمن نساخته و نه عقوبت و کیفر برای کافر، و هر که دینش نادرست و عملش سسـت است بلایش کم است و راستی که بلا به مؤمن پرهیزکار شتابنده‌تر است از باران به گودی زمین.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۹۷

۳۰- از یونس بن عمّار، گویـد: به امام صادق (ع) گفتم: این دری که به چهره من عیان شـده است پندارنـد خـدا بنده‌ای را که به او حـاجتی و تـوجّهی دارد بـدان گرفتـار نکنـد (آثـاری که بر چهره او عیـان شـده پیسـی بوده و محتمـل است که خوره بوده است- از مجلسی ره).

گوید: در پاسخ من فرمود: هر آینه مؤمنِ آل فرعون انگشت بریده بوده (از انگشتان خود چلاق بوده خ ل) و شیوه‌اش بوده که چنین می گفته و دسـتهای خود را دراز می‌کرد و می گفت: ای مردم! از رسولانِ خدا پیروی کنید، سپس به من فرمود: چون یک سوّم آخر شب شود، در آغـاز آن وضوء سـاز و برخیز نمازی را که می‌خوانـدی بخوان (یعنی نماز شبِ معمولی خود را) چون در سـجده دوّم رکعت اوّل باشی، در حال بگو:

ای علی ای عظیم ای رحمان و ای رحیم ای شنونده دعاها ای بخشنده خیرات، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و به من خیرِ دنیا و آخرت را عطا کن آنچه را که تو خود اهل آنی، و بدیهای دنیا و آخرت را از من بگردان که تو خود اهل آنی و این درد را از من ببر (نام آن درد را به زبان آور) زیرا مرا خشمگین نموده و غمنده ساخته است.

و بسیار در دعا اصرار کن، گوید: من هنوز به کوفه نرسیده بودم که خدا همه آن درد را از من به کلّی برد و بهبودی یافتم.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۹۹

باب فضل فقراء مسلمانان

۱- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی فقیرهای مسلمان چهل پائیز پیش از توانگران مسلمان در بستانهای بهشت می‌غلطند، سپس فرمود: من برای تو مثلی می‌زنم، مثلش این است که دو کشتی بر گمرکچی گذر کنند، در یکی نگاه کند و چیزی در آن نیست، گوید: آن را رها کنید تا برود و در دیگری نگاه کند و بنگرد که پر از بار است، گوید: آن را نگهدارید.

۲- امام صادق (ع) فرمود:

مصائب بخششهای خدایند و فقر گنجینه خدا است.

۳- امام صادق (ع) فرمود که رسول خدا (ص) فرموده:

ای علی! راستی که خدا فقر را به خلقِ خود سپرده و هر که آن را نهان دارد، خدا به اندازه ثواب روزه‌دار شب زنده دار به او بدهد، و هر که آن را فاش سازد نزد کسی که بر روا کردن حاجت او توانا است و آن را روا نکند، او را کشته است، هلا با تیغ و نیزه او را نکشته ولی با زخمی که به دل آن حاجتمند زده، او را کشته است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۰۱

۴- امام صادق (ع) فرمود:

هر آنچه ایمانِ بنده فزاید، تنگی معیشت او بدان بیشتر گردد.

۵- امام صادق (ع) فرمود:

اگر اصرار و مطالبه پیوسته مؤمنان نبود به درگاه خدا برای طلب روزی، از این حال فقر هم که دارند، خدا آنها را به وضع بدتری منتقل می‌کرد.

۶- امام صادق (ع) فرمود:

به هیچ بنده‌ای چیزی از دنیا داده نشده جز برای عبرت گرفتن، و از بنده‌ای چیزی دریغ نشده جز برای آزمودن.

۷- امام صادق (ع) فرمود:

شیعه‌های پاك ما در دولت باطل جز قوت بهره‌ای ندارند، به مشرق بروید یا به مغرب هرگز جز قوت روزی به دست نیارید.

۸- امام صادق (ع) فرمود که: پیغمبر (ص) فرموده:

ای علی! حاجت سپرده خدا است نزد خلقش، هر که آن را پیشِ خود نهان سازد و با آن بسازد، خدایش ثواب نمازگزار دهد که آن را نزد کسی برد و اظهار کند که بر روا کردن آن توانا است و آن را روا نکند، او را کشته باشد، هلا او را با تیغ و نیزه نکشته ولی به زخمی که بر دل او زده است او را کشته.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۰۳

۹- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا عز و جل روز قیامت به فقرا و مسلمانان توجّه نماید به مانند یك عذرخواه و می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند، من برای خوار داشتن شما در دنیا ندارتان نکردم و هر آینه امروز خواهید دید که با شما چه می‌کنم، هر که در دار دنیا احسانی به شما کرده است، دست او را بگیرید و او را به بهشت برید، فرمود که:

یکی از آنها گوید: پروردگارا! دنیا داران بر خود رقابتها و خوشیها کردند، و زنان را نکاح کردند و جامه‌های نرم پوشیدند و

خوراك‌ها خوردند و به کاخها نشستند و مرکبهای مشهور را سوار شدند، به من هم بده مانند آنچه به آنها دادی، خدا تبارك و تعالی می‌فرماید:

برای تو و هر یک از شما بنده‌ها است، مانند هر آنچه به همه اهل دنیا دادم از روزی که دنیا بوده تا روزی که به پایان رسیده هفتاد برابر.

۱۰- امام صادق (ع) فرمود:

هیچ آدمی‌زاده مؤمنی نبود جز اینکه فقیر بود و هیچ آدمی زاده کافر نبود جز اینکه توانگر بود تا ابراهیم (ع) آمد و عرض کرد (در سوره ممتحنه است): «پروردگار ما ما را وسیله آزمایش آن کسانی که کافرند مساز» پس خدا در اینان اموال و حاجت مقرر داشت و در آنان هم اموال و حاجت مقرر داشت.

۱۱- امام صادق (ع) فرمود:

مرد توانگری نزد رسول خدا (ص) آمد که جامه پاکیزه‌ای داشت و خدمت رسول خدا (ص) نشست، و مرد نداری آمد که جامه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۰۵

چرکینی داشت و پهلوی آن توانگر نشست، و آن توانگر جامه خود را از زیر زانوهای او جمع کرد، رسول خدا (ص) به او فرمود: ترسیدی از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی از دارائی تو چیزی به او بچسبد؟ گفت: نه، فرمود: ترسیدی جامه تو چرکین شود؟ گفت: نه، فرمود: پس چه تو را واداشت که این کار را کردی؟ در پاسخ گفت: یا رسول اللَّه! به راستی مرا همنشینی است که هر زشتی را برای من آرایش می‌دهد و هر زیبائی را برای من زشت می‌نماید، من نیمی از هر چه دارم به او دادم، پس رسول خدا (ص) به آن مردِ ندار فرمود: آیا می‌پذیری؟ گفت: نه، آن مرد گفت: برای چه؟ در پاسخ گفت: می‌ترسم در دل من در آید آنچه در دل تو در آمده است.

۱۲- فرمود (ع): در مناجات موسی است که:

ای موسی! هر گاه دیدی فقر روی آورده بگو: مرحبا به شعار صالحان، و هر گاه دیدی توانگری آورده، بگو: گناهی است که کیفر آن شتافته است.

۱۳- امام صادق (ع) فرمود: پیغمبر (ص) فرموده است:

خوشا بر مستمندان از شکیبائی و هم آنهایند که ملکوت آسمانها و زمین را معاینه کنند.

۱۴- پیغمبر (ص) فرمود:

ای توده مستمندان! پاکدل باشید و به جان از خدا رضایت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۰۷

دهید تا خدا بر فقرتان جزا دهد و گر نه پاداشی ندارید.

۱۵- از امام باقر (ع)، فرمود:

هر گاه روز رستاخیز شود، خدا تبارك و تعالی فرماید تا یک جارچی برابر او جار کشد: فقیرها کجایند؟ گروه بسیاری از مردم بپاخیزند، پس خدا می‌فرماید: ای بندگانم! گویند: لبیک ای پروردگارِ ما، پس خدا می‌فرماید: من شما را فقیر نکردم برای آنکه شما را نزد خود خوار شمردم ولی شما را برگزیدم برای چنین روزی، شما به چهره مردم محشر خوب نگاه کنید و روی همه را بازرسی کنید، هر که به شما احسانی کرده که آن را جز برای رضای من نکرده است، به او از طرف من بهشت عوض بدهید.

۱۶- از مفضل که امام صادق (ع) فرمود:

اگر اصرار شیعه نبود به درگاه خدا برای طلب روزی، از همین حالی هم که دارند خدا آنها را به حالی بر می‌گردانید که

تنگ‌دست‌تر باشند.

۱۷- از محمد بن حسین بن کثیر خزّار که امام صادق (ع) به من فرمود:

آیا نمی‌روی به بازار؟ آیا نمی‌بینی میوه می‌فروشند و چیزهائی را که دلت می‌خواهد؟ گفتم: چرا، پس فرمود: هلا به راستی در برابر هر چه ببینی و نتوانی آن را خریداری کنی، برا تو در نزد خدا حسنه‌ای است.

۱۸- امام صادق (ع) فرمود:

راستی که خدا جلّ ثناؤه محققاً عذر خواهی کند از بنده مؤمن

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۰۹

و حاجتمند خود در دنیا چنانچه برادری از برادر خود عذر خواهی کند، خداوند می‌فرماید: به عزّت و جلالم سوگند، من تو را در دنیا ندار و نیازمند نکردم از راه اینکه تو نزد من خوار و بی‌مقدار بودی، این پرده برگیر و بنگر که از دنیا چه عوضی به تو داده‌ام، فرمود: آن پرده را بالا می‌زند و می گوید: آنچه را از من دریغ داشتی با این عوضی که به من دادی، زیانی برای من نداشته.

۱۹- امام صادق (ع) فرمود:

چون رستاخیز شود، گردونه از مردم برخیزند و تا در بهشت بیایند و درِ بهشت را بزنند، به آنها گفته شود: چه کسانید؟ در پاسخ گویند:

ما درویشان و ندارها هستیم، به آنها گفته شود: آیا می‌خواهید حساب نرسیده به بهشت در آئید؟ در پاسخ گویند: به ما چیزی ندادید که از ما حساب بکشید، پس خدا عز و جل می‌فرماید:

راست می گویند، به بهشت در آئید.

۲۰- از مبارك غلام شعیب، که شنیدم امام کاظم (ع) می‌فرمود: راستی که خدا عز و جل می‌فرماید: راستی که من به توانگر توانای مالی ندادم که نزد من ارجمند و گرامی است و فقیر را بی‌چیز نکردم برای آنکه نزد من خوار و بی‌مقدار است و این خود برای آزمایش توانگر است به وجود بی‌نوایان و اگر بی‌نوایان نباشند، توانگران مستحقّ بهشت نگردند.

۲۱- از امام صادق (ع) که فرمود:

توانگرانِ شیعه ما، امین ما هستند بر محتاجان آنها، ما را در باره

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۱۱

آنها منظور دارید تا خدا شما را منظور بدارد.

۲۲- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

فقر برای مؤمن خوش‌نماتر است از خطّ بر گونه اسب.

۲۳- از سعید بن مسیّب، گوید: از علی بن الحسین (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۳۳ سوره زخرف): «و اگر نبودند مردم یک امّت» فرمود: مقصود این آیه: اُمّت محمد (ص) است که اگر همه بر کیشِ کفر بودند «هر آینه مقرّر می‌داشتیم برای آن کسانی که به رحمان کافرند خانه‌هائی که سقفش از نقره باشد» و اگر خدا با امت (یعنی کفّار آنها و منافقان آنها) چنین معامله‌ای می کرد، مؤمنان محزون می‌شدند و این غم، آنها را فرا می گرفت و دیگران با آنها زناشوئی نمی کردند و با آنها هم ارث نمی‌شدند (و این مایه قطع نسل و فنای مؤمنان می‌شد.)

باب

۱- راوی گوید: مردی خدمت امام صادق (ع) رسید و عرض کرد: اصلحك اللّه، راستی که من مردی هستم و تنها رو به

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۱۳

سوی شما دارم به واسطه دوستی و ارادت به شما و اکنون به سختی حاجتمند شده‌ام و من به وسیله ارادت به شما خود را به خاندان و تبارم نزدیک کردم تا بـدین وسـیله به من کمک کننـد، ولی این خود بیشتر مایه دوری آنها از من گردید، فرمود: آنچه خدا به تو داده است (یعنی ولایـت اهل بیت (ع) بهتر است از آنچه که از تو گرفته است (یعنی مال دنیا و مهرورزی خانـدان و عشیره)، گفت: قربانت، دعا کنیـد برایم که خـدایم از خلقِ خود بی‌نیاز کند، فرمود: خدا روزی هر کس را به دست هر کس قسـمت کرده است که خواسته و صـلاح دانسته ولی تو از خـدا بخواه که تو را از احتیـاجی که به در خـانه مردمان پست بی‌چاره‌ات کنـد بر کنار و بی‌نیاز سازد.

۲- از امام صادق (ع) که فرمود:

فقر، همـان مرگِ خـونین است، (راوی) گویـد: من به امـام صـادق (ع) گفتم: نداشـتن و فقر از پول طلاـ و نقره را (می‌فرمائیـد)؟ در پاسخ فرمود: نه، ولی نداشتن و فقرِ دین است.

باب در اینکه دل دو گوش دارد که فرشته و شیطان در آنها می‌دمند

۱- از امام صادق (ع):

هیچ دلی نیست جز اینکه دو گوش دارد، بر یکی فرشته‌ای رهبر است و بر دیگری شیطانی فتنه‌گر، اینش فرمان دهد و آنش باز

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۱۵

دارد، شیطانش به نافرمانیها فرمان کند، و فرشته‌اش از آن باز دارد، و این است تفسیر گفته خدا عز و جل (۱۷ سوره ق): «از راست و از چپ نشسته‌ای است (۱۸) زبان به گفته‌ای نگشاید جز آنکه نزد او رقیب و عتید».

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی! دل دو گوش دارد، و هر گاه بنده قصد کند، روح ایمان به او گوید: مکن، و شیطان به او گوید: بکن، و هر گاه روی شکم آن (زنا ده) افتد، روح ایمان از او جدا شود.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

هیـچ مؤمنی نیست جز اینکه برای دلش دو گوش است در درون او، یک گوش که وسواس خنّاس در آن می‌دمد، و گوشـی که در آن فرشته می‌دمد، و خدا به وسیله مؤمن کمک می‌دهد و این است قول خدا (۲۲ سوره مجادله): «و کمک کند آنان را به روحی از طرف خود».

باب در آن روحی که مؤمن بدان تأیید می‌شود

۱- از ابی خدیجه، گوید: نزد ابی الحسن (ع) در آمدم و به من فرمود: راستی خدا تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از طرف خود

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۱۷

کمک کرده است که هر گاه نیکی کند و تقوی ورزد، آن روح نزد او حاضر شود، و هر گاه گناهی کند و تجاوز نماید، از او نهان گردد و آن روح همراه او است و هنگامی که احسانی کند، از شادی به رقص آید و چون بدی کند، به زیر خاک فرو رود.

ای بنده‌های خدا! نعمتهای خدا را به اصلاح نفس خود بازرسی کنید و قدردانی نمائید تا یقینِ شما بیفزاید، و سود و بهره باارزش و پربها برید، خدا رحمت کند بنده‌ای را که قصد خیری کند و آن را انجام دهد یا قصد کار بدی کند و از آن باز ایستد و کناره کند، سپس فرمود: ما خود روح را با طاعت خدا و عمل برای خدا تأیید می‌کنیم.

باب گناهان

۱- از امام صادق (ع)، که پدرم می‌فرمود:
چیزی تباه‌کن‌تر برای دل از گناه نیست، به راستی دل هم آغوش گناه شود و پیوسته گناه بدان برآید تا بر آن چیره گردد و آن را سرنگون سازد.
۲- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۲۷۵ سوره بقره): «و چه بسیار شکیبایند بر آتش سوزان» فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۱۹
یعنی چه بسیار شکیبا هستند بر انجام کاری که می‌دانند، آنها را به دوزخ می‌کشاند.
۳- از امام صادق (ع):
رگی نلرزد و پائی برنخورد و سری درد نگیرد و بیماری نیاید جز برای گناهی، و این است مقصود از گفتار خدا عز و جل (۳۰ سوره شوری): «و آنچه مصیبت به شماها رسد برای آن است که خود به دست آورید و خدا بسیاری را هم گذشت می‌کند» سپس فرمود: آنچه خدا از آن گذشت می‌کند، بیشتر است از آنچه مؤاخذه می‌کند.
۴- از امام باقر (ع)، فرمود:
هیچ نکبتی به بنده نرسد جز برای گناه کردن، و آنچه خدا گذشت می‌کند بیشتر است.
۵- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) می‌فرمود:
مبادا دندان ز خنده نمایان کنی، تو که کردارت به رسوائی کشانده، نباید از بلای شبگیر آسوده باشد آنکه بد کرداری کند.
۶- از ابی اسامه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:
به خدا پناه برید از یورشهای خدا در شب و روز، گوید:
گفتم: سطوتهای خدا چیستند؟ فرمود: گرفت و گیر در برابر نافرمانی‌ها.
۷- از امام باقر (ع)، فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۲۱
همه گناهان سخت باشند، و سخت‌تر آنها گناهی است که گوشت و پوست بر آن روئیده باشد (چون خوردن مال حرام یا گناهی که بدان ادامه دهد) زیرا باید گناه یا آمرزیده شود (به وسیله توبه و کفّاره) و یا آنکه بر آن عذاب شود (در حال مرگ و قبر و برزخ و دوزخ تا جبران گردد) و به بهشت در نیاید جز شخص پاک.
۸- از امام باقر (ع)، فرمود:
بنده گناهی ورزد و روزی از او دریغ شود.
۹- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:
ملعون است کسی که اشرفی طلا- و پول نقره را بپرستد، ملعون است ملعون کسی که گمراه سازد کوری را، ملعون است ملعون کسی که بگاید جاندار زبان بسته‌ای را.
۱۰- از ابی بصیر که شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود:
بپرهیزید از گناهان کوچک که آنها را هم طالبی است، کسی از شماها می‌گوید: گناه می‌کنم و استغفار می‌نمایم، راستی خدا عز و جل می‌فرماید (۱۲ سوره یس): «محققاً بنویسیم آنچه را پیش فرستادند و آثاری که از آنها بماند و هر چیزی را در امام مبین آمار کنیم» و خدا عز و جل فرماید (۱۶ سوره لقمان): «راستی که اگر آنها به وزن یک دانه خردل باشند در درون سنگی باشند یا در

آسمانها و یا در زمین باشند، خدا آنها را بیاورد زیرا خدا باریک بین و آگاه است».

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۲۳

۱۱- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

به راستی گناه بنده را از روزی محروم می‌کند.

۱۲- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی که مردی گناهی می‌کند و روزی او بند می‌آید و این آیه را خواند (۲۷ سوره قلم): «وقتی سوگند خوردند که ما آن را صبحگاه می‌چینیم و نگفتند ان شاء اللّه و یک بلای ناگهانی بر آن چرخید و آنان خواب بودند».

۱۳- از ابی بصیر که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

چون مرد گناه کند در دلش نقطه سیاهی بر آید، و اگر توبه کند نابود شود، و اگر بر گناه افزاید بر آن سیاهی فزوده گردد تا سیاهی بر دلش چیره شود، و پس از آن هرگز رستگار نگردد.

۱۴- از امام باقر (ع)، فرمود:

به راستی بنده از خدا حاجتی می‌خواهد و خدا در کارِ روا کردن حاجت او است زودتر یا دیرتر و آن بنده در این میان گناهی می‌کند و خدا تبارک و تعالی می‌فرماید به فرشته که: حاجتش را بر میاور و او را محروم ساز از آن، زیرا که متعرّض خشم من شد و مستحقّ حرمان از طرف من گردید.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۲۵

۱۵- از ابی حمزه، از امام باقر (ع)، گوید: شنیدمش که می‌فرمود:

راستش این است که سالی کم بارانتر از سال دیگر نیست ولی خدا آن باران را هر جا خواهد ببارد، هر گاه مردمی نافرمانی خدا کنند، خداوند عز و جل آنچه باران برای آنها در آن سال مقدّر کرده، به مردمِ دیگر بر گرداند و به دشتها و دریاها و کوهها ببارد، راستی خدا هر آینه جُعَل را در سوراخش عذاب می‌کند عذاب می‌کند به واسطه دریغ کردن باران از زمینی که محل او است برای گناهان مردمی که در میان آنها است و به تحقیق خدا برای جُعَل راهی فراهم کرده است که از آن برود به محلّی دیگر جز محلّ معصیت کارها، گوید:

سپس امام باقر (ع) فرمود: فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ.

۱۶- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی بنده گناهی کند و بر اثر آن از نماز شب محروم گردد و راستی که کردار بد زودتر در مرتکبش اثر کند از کارد در گوشت.

۱۷- امام صادق (ع) فرمود:

هر که آهنگِ گناهی کند مبادا گرد آن گردد، راستش این است که بسا بنده‌ای کردار بدی کند و پروردگار تبارک و تعالی او را بیند، پس فرماید: به عزّت و جلالم سوگند هرگز پس از این تو را نیامرزم.

۱۸- از ابی الحسن (ع) فرمود:

بر خدا سزا است که در خانه‌ای نافرمانی نشود جز آنکه آن را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۲۷

از بن برکند و آفتابش دهد تا پاکش کند.

۱۹- از امام صادق (ع)، که رسول خدا (ص) فرمود:

راستی بنده بر گناه خود صد سال زندانی باشد و به چشمِ خود بیند که همسرانِ او در بهشت به نعمت اندرند.

۲۰- از زراره، از امام باقر (ع)، فرمود:

هیچ بنده‌ای نیست جز آنکه در دلش نقطه سفیدی است و هر گاه گناهی کند، در آن نقطه سیاهی برآید، اگر توبه کند، آن سیاهی برود و اگر دنبال گناه رود، سیاهی بیفزاید تا آنجا که همه سفیدی دل را فرو گیرد و چون آن سفیدی از سیاهی گناهان پوشیده شد، دیگر صاحب آن دل سیاه هرگز به خوبی و صلاح برنگردد و این است فرموده خدا عز و جل (۱۴ سوره مطفّفین) «نه هرگز بلکه رنگ سیاه بر دل آنها نقش کرده و آن کرداری که به دست خود کرده‌اند».

۲۱- از امام رضا (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

دندان به خنده منما با اینکه به کردارهای رسوا اندری و از بلای شبگیر آسوده مباش با اینکه به بد کرداری به سر بری.

۲۲- از ابی عمرو مدائنی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود که: پدرم می‌فرمود:

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۲۹

راستی خدا به طور حتم حکم فرموده است که نعمتی به بنده خود ندهد و آن را از وی بازگیرد تا آن بنده گناهی پدید آرد که سزاوار نقمت شود.

۲۳- از سدیر، گوید: مردی از امام صادق (ع) پرسید از تفسیر قول خدا عز و جل (۱۹ سوره سباء): «گفتند پروردگارا دوری انداز میانه سفرهای ما و به خود ستم کردند»- الآیة- فرمود: اینان مردمی بودند که ده‌های پیوسته داشتند، هر کدام به دیگری چشم‌رس بود، دارای جویهای روان و اموال فراوان و نمایان بودند و به نعمتهای خدا عز و جل ناسپاسی کردند و آن عافیتی که خداوند بدانها داده بود دیگرگون ساختند و خدا هم آن نعمتی که داشتند دیگرگون ساخت «و به راستی که خدا دیگرگون نسازد آنچه را مردمی دارند تا آنها خود را دگرگونه نمایند»، خدا سیلاب عَرِم را بر آنها روانه کرد و دِه‌های آنها را غرقه نمود و خانمان آنها را ویران کرد و اموال آنها را برد و به جای باغهای آنها «دو باغ گذاشت که درختهای خار و گز داشتند و اندکی هم درخت سِدر در آنها بود» سپس خدا فرموده است: «آنها را سزا دادیم بدان چه ناسپاسی کردند و کفر ورزیدند و آیا مجازات کنیم جز ناسپاس را؟».

۲۴- از سماعه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

خدا نعمتی به بنده‌ای ندهد که از او بگیرد تا گناهی کند که سزاوار گرفتن آن گردد.

۲۵- می‌فرمود (ع) که: راستی خدا عز و جل یکی از

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۳۱

پیغمبرانش را به قوم وی فرستاد و به او وحی کرد که به قومت بگو:

راستش این است که اهل هیچ آبادی و هیچ مردمی که در اطاعتِ من به خوشی و فراوانی رسیده و از حالی که من دوست دارم به حالی که بد دارم منتقل شوند جز این نیست وضع آنان را از آنچه دوست دارند به وضعی که بد دارند برگردانم و اهل هر آبادی و هر خانه‌ای که در نافرمانی من به بد حالی و تنگدستی افتاده‌اند و از حالی که من بد دارم به حالی که دوست دارم بر گردند جز این نیست که من آنها را از حالی که بد دارند به وضعی که خوش دارند برگردانم، به آنها بگو که: رحمت من پیش است از خشمم، از رحمت من نومید مباشید، زیرا هیچ گناهی نزد من بزرگ‌تر از آن نیست که آن را بیامرزم، به آنها بگو: از راه عناد و لجبازی خود را در معرض خشم در نیاورند و دوستانم را خوار و سبک نشمارند، زیرا هنگام خشم مرا حمله‌هائی است که هیچ چیز از آفریده‌هایم در برابر آنها تابِ ایستادگی ندارند.

۲۶- از امام رضا (ع)، فرمود:

خدا عز و جل به یکی از پیغمبرانش وحی کرد: هر گاه طاعت شوم، راضی گردم و هر گاه راضی گردم، برکت دهم و برای برکتِ من پایانی نیست و چون نافرمانی شوم خشم کنم و چون خشم کنم لعنت کنم و لعنتِ من تا هفت پشت برسد.

۲۷- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستى يكى از شماها بسيار از سلطان مى‌ترسد و اين جز براى ارتكاب گناهان نيست تا مى‌توانيد از گناهان پرهيز كنيد و بر آنها

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۱۳۳

اصرار نورزيد.

۲۸- امير المؤمنين (ع) فرمود:

هيچ دردى براى دل از گناهان دردناك‌تر نيست، و هيچ ترسى از مرگ سخت‌تر نيست و بدان چه گذشته بس است براى انديشه، و مرگ بس است براى پندگوئى.

۲۹- از عباس بن هلال شامى، يكى از موالى امام كاظم (ع) گويد: شنيدم امام رضا (ع) مى‌فرمود:

هر چه بنده‌ها گناههاى ناكرده پديد آرند، خدا برايشان بلاهاى نبوده و نشناخته پديد آرد.

۳۰- از امام صادق (ع)، فرمود:

خدا عز و جل مى‌فرمايد: هر گاه كسى كه مرا شناسد نافرمانيم كند بر او چيره سازم كسى را كه مرا نشناسد.

۳۱- از ابن عرفه، از ابى الحسن (ع)، فرمود:

راستى براى خدا عز و جل در هر روز يك جارچى است كه جار كشد: آرام، آرام، اى بنده‌هاى خدا، از نافرمانيهاى خدا، اگر نبودند زبان بسته‌هاى چراكننده و كودكان شير خوار و پيره مردانِ قد خميده، عذاب به سختى بر شماها مى‌باريد كه خوب بدان نرم و كوبيده شويد.

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۱۳۵

باب گناهان كبيره

۱- از امام صادق (ع) كه در تفسير قول خدا عز و جل (۳۱ سوره نساء): «اگر كناره كنيد از كبائر آنچه از آن نهى شديد بدكرداريهاى شما را جبران كنيم و شما را ارجمندانه وارد كنيم- در منزل ارجمندى وارد كنيم-»، فرمود: كبائر آنهايند كه خدا عز و جل براى آنها دوزخ را لازم كرده است.

۲- از ابن محبوب، گويد: يكى از اصحابِ ما به همراه من براى ابى الحسن (ع) نامه‌اى نوشت و از كبائر پرسيد، كه چيستند و چندند؟ در پاسخ نوشت: كبائر (كه مورد سؤال است بايد دانست) هر كه از آنچه خدا بر آن به دوزخ و آتشِ جهنم تهديد كرده كناره كند بدكرداريهاى او هر گاه مؤمن باشد جبران گردد و آن هفت گناه كه موجب آتشند: ۱- قتل نفس ۲- ناسپاسى از پدر و مادر ۳- ربا خوردن ۴- تعرّب پس از هجرت ۵- متّهم كردن زنان پارسا به زنا ۶- خوردن مال يتيم ۷- گريز از جبهه جهاد ..

۳- از محمد بن مسلم، گويد: از امام صادق (ع) شنيدم مى‌فرمود: كبائر هفتند:

۱- قتل مؤمن به عمد ۲- متّهم كردن زن عفيفه به زنا ۳- گريختن از جبهه جهاد ۴- تعرّب پس از هجرت ۵- خوردن مال يتيم به ناحق ۶- خوردن ربا بعد از علم به حرمت آن

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۱۳۷

۷- هر خلافى كه خدا آتش را بر آن، واجب و مقرّر كرده است.

۴- از عبد اللَّه بن سنان، گويد: شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود:

راستى از كبائر است: عقوق والدين و نوميدى از رحمتِ خدا و ايمنى از مكر خدا، و روايت شده كه اكبر كبائر شرك به خدا است.

۵- از نعمان رازى، گويد: شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود:

هر که زنا کند، از ایمان بدر رود، هر که می‌خواری کند، از ایمان بدر رود و هر که یک روز از ماه رمضان را عمداً افطار کند، از ایمان بدر رود.

۶- از محمد بن عبده، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

زناکار هنگامی که زنا می کند، بی‌ایمان است؟ فرمود: نه، چون روی شکم او است، ایمان از او برود و هر گاه برخاست به او برگردد و چون به زنا برگشت از او برود، من گفتم که: او قصد دارد که برگردد به زنا؟ در پاسخ فرمود: چه بسیارند کسانی که می‌خواهند برگردند و هرگز برنمی گردند.

۷- از اسحق بن عمّار، از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (۳۵ سوره نجم): «آن کسانی که کناره گیرند از گناهان بزرگ و از هرزگیها جز گناهان خرد» فرمود: هرزگی زنا و دزدی است و لمم این است که مردی در پرتگاهِ گناه افتد و خدا را از آن آمرزش

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۳۹

جوید، گفتم: میان گمراهی و کفر مقامی است؟ در پاسخ فرمود: وه چه بسیار است رشته‌ها و حلقه‌های ایمان.

۸- از عبیدهٔ بن زراره، گوید: از امام صادق (ع) از کبائر پرسیدم، در پاسخ فرمود: آنها در کتاب علی (ع) هفتند:

۱- کفر به خدا ۲- قتل نفس ۳- عقوق و ناسپاسی حقّ پدر ۴- خوردن ربا پس از علم به حرمتش ۵- خوردن مال یتیم به ناحق ۶- گریز از جبهه جهاد ۷- تعرّب پس از هجرت.

گوید: من گفتم: اینها بزرگترین معاصی هستند؟ فرمود:

آری، من گفتم: خوردنِ یک درهم مال یتیم به ناحق یا ترک نماز؟

فرمود: ترک نماز، گفتم: شما ترک نماز را از کبائر نشمردی؟

در پاسخ فرمود: آنکه نخست برایت گفتم: چه بود؟ گوید: گفتم:

کفر بود، فرمود: به راستی تارک الصلاهٔ (بی‌نماز) کافر است، یعنی بدون سبب و عذری.

۹- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هیچ بنده نیست جز آنکه چهل پرده بر او کشیده است تا آنکه چهل گناه کبیره کند و هر گاه چهل گناه کبیره کند، همه پرده‌ها از او کنار روند و خدا به آنان (یعنی فرشته‌ها) وحی کند با پرهای خود بنده مرا بپوشانید (و آبروی او را حفظ کنید) و فرشته‌ها با پرهای خود از او پرده پوشی کنند، فرمود: آن بنده هیچ کار زشتی را وانهد مگر در آن فرو رود و بدان آلوده گردد تا کارش بدان جا کشد که از مردم در برابر کارِ زشت مدح و ثنا جوید، پس فرشته‌ها گویند: پروردگارا!

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۴۱

این بنده هیچ چیز به جا نگذاشت و مرتکب همه بدیها شد و ما از آنچه او می کند خجالت می کشیم و حیا می کنیم، پس خدا عز و جل بدانها وحی کند که شما هم پرهای خود را از روی کردار زشتش بردارید و چون چنین کند و کارش بدین جا کشد آغاز دشمنی با ما خاندان کند، در این جا است که پرده او در آسمان دریده شود و پرده او در زمین پاره شود، پس فرشته‌ها می گویند: پروردگارا! این بنده‌ات پرده دریده و بی‌آبرو مانده است؟ خدا عز و جل به آنها وحی کند: اگر خدا را بدو نیازی بود، به شما فرمان نمی‌داد که پرهای خود را از او برگیرید.

۱۰- از مسعدهٔ بن صدقه، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

کبائر: نومیدی از رحمت خدا، ناامیدی از لطف خدا، و ایمنی از مکر خدا، و قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده است، و عقوق و ناسپاسی حق پدر و مادر، و خوردن مال یتیم به ناحق، و خوردن ربا پس بیان حرمت آن، و تعرّب پس از هجرت و تهمت زنا به

زنان پارسا، و گریختن از جبهه جهاد.

به آن حضرت عرض شد: بفرمائید که مرتکب گناه کبیره که بی‌توبه از آن بمیرد، از ایمان بیرونش می‌برد؟ و اگر بدان عذاب شود، عذابش چون عذاب مشرکان باشد یا به پایان رسد؟

فرمود: از اسلام بیرون رود اگر گمان برد که آن حلال است و به همین سبب، سخت‌ترین عذاب را دارد، و اگر اعتراف دارد که کبیره است و بر او حرام است و بدان معذّب گردد و آن روا نیست به واسطه آن عذاب شود و این عذابش سبک‌تر باشد از عذاب اوّلی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۴۳

و ارتکاب آن کبیره او را از ایمان به در برد و از اسلام به در نبرد.

۱۱- از ابن بکیر که گوید: به امام باقر (ع) گفتم: چه فرمائی در باره فرموده رسول خدا (ص) که: چون مرد زنا کند، روح ایمان از او جدا شود، فرمود: مقصود از آن فرموده خدا است (۲۲ سوره مجادله): «و کمک کند آن را به روحی از طرف خدا» این است روحی که از او جدا شود.

۱۲- از فضیل، از امام صادق (ع)، فرمود:

تا به روی شکم او است (یعنی زن زانیه)، روح ایمان از او برود، و چون فرود آید، بدو برگردد، گوید: به آن حضرت گفتم: بفرمائید اگر تنها قصد زنا کند؟ فرمود: نه، بگو بدانم اگر قصد دزدی کند، دستش بریده شود؟ ۱۳- از صباح بن سیابه، گوید: من خدمت امام صادق (ع) بودم که محمد بن عبده به آن حضرت گفت: زانی در حال زنا کردن مؤمن است؟ فرمود: نه، تا آنگاه که روی شکم او است، ایمان از او رفته است و هر گاه برخاست به او برگردد، گفتم: قصد دارد که باز هم بکند؟ فرمود: چه بسیار قصد دارد که باز بکند و سپس باز نمی‌گردد (یعنی تنبیه می‌شود و توبه می‌کند).

۱۴- از ابی بصیر، گوید: شنیدم از امام صادق (ع) که می‌فرمود: کبائر هفتا است، از آنها است:

آدم کشتن از روی عمد، و شرک به خدای بزرگ، و متّهم کردن زنِ پارسا به زنا، و خوردن ربا پس از فهمیدن حرمتش، و گریز از جبهه جهاد، و تعرّب پس از هجرت و ناسپاسی حق پدر و مادر،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۴۵

و خوردن مال یتیم به ناحق. فرمود: تعرّب و شرک یکی است (یعنی تعرّب با شرک یکی محسوب است و بنا بر این مجموع کبائر هفت می‌شود).

۱۵- ابان از زیاد کُناسی، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

و آنکه چون پدرش او را بخواند (به جای اجابت و اطاعت) به او لعن کند و او را دشنام دهد، و آنکه فرزند مطیع و فرمانبرِ خود را به ناحق بزند.

۱۶- از اصبغ بن نباتهٔ، گوید: مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! مردمی پندارند که بنده تا ایمان دارد، زنا نکند، و دزدی نکند، و شراب ننوشد، و ربا نخورد، و خونِ محترم را نریزد. این سخن بر من گران است و از آن دلتنگم که چنین بنده همان نماز مرا می‌خواند و همان دعای مرا می‌نماید و با من زن وزن خواست می‌کند و من هم با او زن وزن خواست می‌کنم، و از من ارث می‌برد و من هم از او ارث می‌برم و به خاطر یک گناه اندکی که بدان آلوده شده است، از ایمان بدر شده، امیر المؤمنین (ع) در پاسخ گفت:

راست گفتی، من از رسول خدا (ص) شنیدم می‌فرمود: دلیل آن هم قرآن خدا است که:

خدا عز و جل مردم را سه طبقه آفریده و آنها را در سه مرتبه جا داده است و این همان فرموده خدا عز و جل است در قرآن:

اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه و سابقون، و اما آنچه در باره سابقین فرمود، دلالت دارد که آنان پیغمبرانِ مرسل و غیر مرسل‌اند، و خدا در آنها ۵ روح نهاده است: روح القدس، روح ایمان، روح قوّت، روح شهوت، و روح بدن، و به وسیله روح القدس به پیغمبری مبعوث شدند، مرسل

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۴۷

شدند یا غیر مرسل، و به واسطه آن هر چیز را دانستند، و به وسیله روح ایمان خدا را پرستیدند و چیزی با او شریک نساختند، و با روح قوّت با دشمنان نبرد کردند و به کار زندگی پرداختند، و با روح شهوت دنبال خوراک بالذت و همسری با زنانِ جوان رفتند، و با روح بدن جنبیدند و به راه رفتند، اینان آمرزیده‌اند و از گناهانشان چشم پوشی شده است، سپس فرمود: خدا عز و جل (۲۵۳ سوره بقره): «اینانند رسولان که برخی را بر برخی برتری دادیم، برخی از آنهایند که با خدا سخن گفته و رتبه برخی را بالا بردیم و به عیسی بن مریم معجزاتی روشن دادیم و او را به روح القدس کمک کردیم» سپس خدا در باره جمعی از آنان فرموده است که: «آنها را به روحِ خود کمک داده» می‌فرماید:

آنها را بدان گرامی‌داشته و بر دیگران برتری داده است، پس اینان آمرزیده و از گناهانشان در گذشت شده.

سپس اصحاب میمنه را یاد کرده و آنها به راستی همان خودِ مؤمنان هستند، خدا در آنها ۴ روح نهاده است: روح ایمان، روح قوّت، روح شهوت، و روح بدن، و پیوسته بنده این چهار روح را به کمال رساند و حالاتی بدو پدید آید، آن مرد گفت:

یا امیر المؤمنین! این حالات چیستند؟ در پاسخ فرمود: امّا اوّل آنها:

همان است که خدا عز و جل فرموده است (۷۰ سوره نحل): «و برخی از شماها به عمر بسیار پستی برگردند تا ندانند پس از دانستن چیزی را» این کسی است که همه ارواح او کاسته گردند، و آن کس نیست که از دین خدا بدر رود، زیرا آن خدائی که او را به عمل آورده او را به دوران پست عمرش برگردانیده و او دیگر وقت نماز را نشناسد و نماز شب نتواند خواند، نه در شب و نه (قضایش را) در روز و نتواند که با مردم در صف (نماز) قیام کند، این کاهشی است در روح ایمان و به

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۴۹

او هیچ زیانی ندارد، برخی باشد از آنها که روح قوّت از او کاسته شود و نتواند با دشمنِ خود جهاد کند و نتواند خرج معاش به دست آورد و برخی از آنها باشند که روح شهوتِ آنها کاسته شود و اگر زیباترین دختران آدم بدو گذرد، دل به هوای او ندهد و برای او از جای برنخیزد و همان روح بدن در او بماند و تنها بجنبد و راه برود تا ملک الموت بر سر او آید و این حال هم خوب است، زیرا خدا عز و جل آن را باوی کرده است و بسا حالاتی در دوران نیرومندی و جوانی بدو رخ دهد و قصد گناه کند و روح قوّت او را دلیر سازد و روح شهوت برای او آرایش دهد و روح بدن او را بکشاند تا در گناه اندازدش و چون به گناه آلوده شود، از ایمانِ او کاسته گردد و از او جدا شود و به او باز نگردد تا توبه کند و اگر توبه کند، خدا توبه او را بپذیرد و اگر به گناه برگردد، خدا او را به آتش دوزخ دراندازد.

و امّا اصحاب مشأمه، همان یهود و نصاری هستند، خدا عز و جل می‌فرماید (۱۴۶ سوره بقره): «آن کسانی که به آنها کتاب دادیم او را بشناسند چنانچه فرزندان خود را می‌شناسند» یعنی محمد (ص) را می‌شناسند و هم ولایتِ ائمه را در کتاب تورات و انجیل، چنانچه می‌شناسند پسرانِ خود را در خانه‌های خود، «و به راستی دسته‌ای از آنها حق را نهان می‌کنند با اینکه آن را می‌دانند (۱۴۷) و راستی از پروردگار تو است (که تو به آنها فرستاده شدی) مبادا خود از آنها باشی که در تردید و شکّ باشند» و چون انکار کردند آنچه را فهمیدند، خدا روح ایمان را از آنها بر گرفت و در پیکر آنها سه روح منزل داد: روح قوّت و روح شهوت و روح بدن، و سپس آنها را به چهارپایان وابسته کرد و فرمود (۴۴ سوره فرقان): «نیستند آنها جز به مانند چهارپایان» زیرا جاندار به همان روحِ قوّت، بار بردارد و به روح شهوت، علف می‌خورد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۵۱

و به روح بدن، راه می‌رود. پس سائل به آن حضرت گفت:

یا امیر المؤمنین! دل مرا زنده کردی.

۱۷- از داود، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از گفته رسول خدا (ص) هر گاه مرد زنا کند، روح ایمان از او برود، گوید:

فرمود: آن مانند قول خدا عز و جل است [(۲۶۸ سوره بقره): «آهنگ بد را نکنید برای آنکه از آن در راه خدا خرج کنید» سپس فرمود: جز این از آن روشن‌تر است، آن گفته خدا عزّ و جلّ است] «و تأیید کند آنها را به روحی از خود» آن است که از او جدا شود.

۱۸- از سلیمان بن خالد، از امام صادق (ع) فرمود: (۴۸ سوره نساء): «به راستی خدا نیامرزد که به او شرک آرند و بیامرزد هر چه جز آنها را برای هر که خواهد» از گناهان کبیره و جز آنها، گوید:

گفتم: کبائر هم در استثناء داخلند؟ فرمود: آری.

۱۹- از اسحق بن عمار، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

در کبائر هم استثناء است که خدا برای هر که خواهد بیامرزد؟ فرمود:

آری.

۲۰- از ابی بصیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

(۲۶۹ سوره بقره): «به هر که حکمت داده شود خیر بسیار داده شده» فرمود: معرفت امام و برکناری از گناه کبیره‌ای است که خدا آتش را در سزای او لازم کرده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۵۳

۲۱- از محمد بن حکیم، گوید: به ابی الحسن (ع) گفتم:

ارتکاب گناهان کبیره از ایمان بیرون برد؟ آری، و گناه کمتر از کبیره هم از ایمان بیرون برد، رسول خدا (ص) فرمود: زناکار، زنا نکند تا ایمان دارد، و دزد تا ایمان دارد دزدی نکند.

۲۲- از عبیده بن زراره، گوید: ابن قیس ماصر و عمرو بن ذرّ و به گمانم ابو حنیفه هم به همراه آنها بود که خدمت امام باقر (ع) رسیدند و ابن قیس ماصر به سخن در آمد و گفت که: ما هم دعوتهای خود و اهل ملّتِ خود را به خاطر مرتکب شدن گناهان و معاصی از ایمان بیرون ندانیم، امام باقر (ع) فرمود: ای پسر قیس! اما رسول خدا (ص) محققاً فرموده است که: زناکار، تا مؤمن است زنا نکند، و دزد تا ایمان دارد، دزدی نکند، تو و یارانت هر جا خواهید بروید.

۲۳- از عبد اللّه بن سنان، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از مردی که مرتکب گناه کبیره شود و بمیرد، آیا به واسطه آن از اسلام بیرون شود؟ و عذابش چون عذاب مشرکان باشد یا مدّت معینی دارد و تمام می‌شود؟ در پاسخ فرمود: هر که گناه کبیره کند و پندارد که حلال است، از اسلام بیرون رود و به سختی عذاب شود، و اگر اقرار دارد که گناه کرده، و بر سر آن گناه بمیرد، از ایمانش بدر برد و از اسلامش بیرون نبرد و عذابش سبک‌تر باشد از عذاب اوّلی.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۵۵

۲۴- از امام محمد تقی (ع)، که شنیدم پدرم می‌فرمود که:

شنیدم پدرم موسی بن جعفر می‌فرمود که: عمرو بن عبید خدمت امام صادق (ع) رسید، و چون سلام کرد و نشست، این آیه را خواند (۳۲ سوره نجم): «آن کسانی که کناره می‌کنند از گناهان کبیره و از هرزگیها» سپس دم بست، پس امام صادق (ع) به او فرمود: چه تو را خاموش کرد؟ گفت: من می‌خواهم گناهان کبیره را از روی قرآنِ خدا عز و جل بشناسم، امام فرمود: آری، ای

عمرو.

۱- بزرگ‌ترین گناهان کبیره: شرک به خدا است، خدا می‌فرماید (۷۲ سوره مائده): «هر که به خدا شرک آورد خدا بهشت را بر او حرام کرده است».

۲- و پس از آن نومیدی از رحمت خدا است، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۷۸ سوره یوسف): «به راستی که نومید نشود از رحمت خدا جز مردمی که کافر باشند».

۳- و سپس ایمنی از مکر و عقوبت خداوند، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۹۹ سوره اعراف): «ایمن نشود از مکر خدا جز مردمی زیانکار».

۴- و از آنها است عقوق و ناسپاسی حق پدر و مادر، زیرا خدا سبحانه، عاقّ را جبّار و شقی مقرر ساخته است (اشاره است به قول خدا تعالی در حکایت از عیسی ع (۳۲ سوره مریم): «و نیکی به مادرم و خدا مرا جبّار و شقی نساخته است».

۵- و قتل نفسی که خدا او را محترم ساخته، جز به قانونِ حق الهی، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۹۳ سوره نساء):

« [هر کس بکشد مؤمنی را عمداً] سزای او دوزخ است و در آن جاوید بماند [و خدا بر او خشم کند و او را لعنت کند و برای او عذابی بزرگ فراهم سازد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۵۷

و ظاهر آیه این است که تعمّد در برابر خطا است که در آیه قبل حکم آن را بیان کرده است]».

۶- و متّهم کردن زنِ پارسا به زنا، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۲۳ سوره نور): « [به راستی آنها که نسبت دهند زنانِ عفیف مؤمنه را به زنا] لعنت شوند در دنیا و آخرت و برای آنها است عذاب بزرگی».

۷- و خوردن مال یتیم، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۱۰ سوره نساء): «آن کسانی که مال یتیمان را به ناحق و از ستم می‌خورند (مقصود: هر گونه تصرّف ناروا است) همانا شکمهای خود را پر از آتش می‌کنند و محققاً به دوزخ آتش می‌گیرند و شعله‌ور می‌شوند».

۸- و فرار از جبهه جهاد، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۱۶ سوره انفال): «هر که در روز نبرد، پشت بدانها (یعنی دشمنان اسلام) دهد جز برای اینکه به قصد تغییر وضع جنگ باشد یا برای پیوستن به دسته دیگر از جنگجویان اسلامی و کمک به آنها باشد محققاً به خشم خدا گرفتار شده و جای او دوزخ است و چه بد سرانجامی است».

۹- و خوردن ربا، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۲۷۷ سوره بقره): «آن کسانی که می‌خورند ربا را بر نمی‌خیزند جز چنانچه از جا برخیزد آن کسی که شیطان او را با مس خود مخبط و دیوانه کرده است».

۱۰- و سحر و جادو، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۱۰۲ سوره بقره): « [و پیروی کردند آنچه شیاطین در ملک سلیمان تلاوت می‌کردند سلیمان کفر نورزید ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر و جادو را آموختند و آنچه را که بر آن دو فرشته به نام هاروت و ماروت نازل شد و به کسی نیاموختند تا به او گفتند همانا ما آزمایش هستیم مبادا کافر شوی و از آنها آموختند آنچه را که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی می‌انداختند و آنها به احدی زیان رسان نبودند به وسیله آن جز به اذن خدا و می‌آموختند

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۵۹

آنچه را بدانها زیان می‌زد و سودشان نمی‌داد] و به حقیقت دانستند هر آن کس که خریدار سحر و جادو است در آخرت بهره‌ای ندارد».

۱۱- زنا کردن است، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۶۹ سوره فرقان): « [و آن کسانی که نمی‌خوانند با خدا معبود دیگری را و

نمی‌کشند کسی را که خدا حرام کرده جز به حق و زنا نمی‌کنند] و هر که این کار کند سزای گناهِ خود بیند (۷۰) عذابش در قیامت دو چندان باشد و به خواری در آن عذاب جاویدان بماند».

۱۲- سوگندِ دروغ در راه نابکاری و تبهکاری، زیرا خدا عز و جل فرماید (۷۷ سوره آل عمران): «آنها که بفروشند پیمان با خدا و سوگندهای خود را به بهای اندکی آنان را در سرای دیگر بهره‌ای نیست».

۱۳- غلول، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۱۶۱ سوره آل عمران): «هر که از غنیمت دزدی کند روز قیامت او را با آنچه دزدیده به عرصه محشر آورند».

۱۴- منع زکاةِ واجب، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۳۵ سوره توبه): « [آیا کسانی که گرویدید به راستی بسیاری از احبار (یهود) و رهبانان (نصاری) هر آینه می‌خورند مال مردم را به مفت و باز می‌دارند از راه خدا و آن کسانی که گنج می‌کنند طلا و نقره را و در راه خدا آن را خرج نمی‌کنند به آنها مژده عذابی دردناک بده (۳۶) روزی باشد که آنها را در آتشِ دوزخ تافته کنند] و به آنها پیشانی و پهلو و پشت آنان را داغ کنند [و به آنها گویند این است که برای خود گنج کردید پس بچشید عذابی را که خود برای خود گنج و آماده ساختید».

۱۵ و ۱۶- گواهی به ناحق و کتمانِ گواهی به حق، زیرا خدا می‌فرماید (۲۸۳ سوره بقره): «هر که کتمان کند آن گواهی را راستش این است که دلش گنهکار است».

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۶۱

۱۷- شرب خمر، زیرا خداوند از آن نهی کرده چنانچه از پرستش بتها نهی کرده.

۱۸ و ۱۹- ترک نماز عمداً یا ترک آنچه خدا فرض کرده است (برای نماز) زیرا رسول خدا (ص) فرمود: هر که عمداً نماز را ترک کند، از تعهّد خدا و تعهّد رسول خدا (ص) بی‌زار است.

۲۰ و ۲۱- عهدشکنی و قطع رحم، زیرا خدا عز و جل می‌فرماید (۲۵ سوره رعد): « [آن کسانی که پیمانِ خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و قطع رحم می‌کنند آنچه خدا به وصل آن فرمان داده است و در زمین فساد می‌کنند] آنانند که برای آنها است لعنت و برای آنها است بدی خانه آخرت».

گوید: عمرو از خانه امام (ع) بیرون آمد و شیون به گریه بلند داشت و می‌گفت: هلاک است هر که به رأی خود فتوی دهد و با شما در علم و فضل منازعه کند.

باب خُرد شمردن گناهان

۱- از ابی اسامه زید شحّام، از امام صادق (ع) فرمود:

از گناهانی که خرد و کوچک بدانها نگاه کنید بپرهیزید، زیرا آنها آمرزیده نشوند، من گفتم: محقّرات از ذنوب کدامند؟ فرمود: شخص گناه می‌کند و می‌گوید:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۶۳

خوشا بر من اگر جز این گناهی نداشته باشم.

۲- از سماعه، گوید: از ابی الحسن (ع) شنیدم می‌فرمود:

خیر بسیارِ خود را، فزون مشمارید، و گناهِ اندک را کم مگیرید، زیرا گناهِ اندک، خرده خرده جمع گردد و بسیار شود، از خدا در نهانی بترسید تا از طرفِ خود حق را ادا کرده باشید.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

رسول خدا (ص) در زمینِ لخت و بی‌گیاهی فرود آمد و به یارانش فرمود: برای من هیزم بیاورید، عرض کردند: یا رسول اللَّه! ما در سر زمین لخت و بی‌گیاه هستیم که هیزم ندارد، فرمود: هر کسی همان را آورد که می‌تواند، و خرده خرده آوردند و برابر آن حضرت روی هم ریختند (و انباری شد)، رسول خدا (ص) فرمود: گناهان هم چنین گرد و فراهم آیند، سپس فرمود: بپرهیزید از گناهان کوچك، زیرا برای هر چیزی جوینده و بازرسی است، هلا بازرس گناهان، می‌نویسد هر آنچه مردم پیش دارند و هر اثری از خود به جا گذارند و هر چیزی را در رهبر روشنی آمار کنیم.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۶۵

باب اصرار بر گناهان

۱- از امام صادق (ع) فرمود:

با اصرار، گناه صغیره نباشد، و با آمرزش‌جوئی و استغفار، گناه کبیره‌ای نماند.

۲- از امام باقر (ع)، فرمود:

در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۳۵ سوره آل عمران): « [و آن کسانی که چون کارِ هرزگی کنند و یا بر خود ستم نمایند به یاد آیند و برای گناهانِ خود آمرزش خواهند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خدا] و اصرار نداشته‌اند بر آنچه کرده‌اند و با آنکه می‌دانستند (یعنی فهمیدند که بد کرده‌اند)» فرمود: اصرار این است که گناهی کند و از آن آمرزش نخواهد از خدا و در فکر توبه نباشد، این خودش اصرار به گناه است.

۳- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

نه به خدا، که خداوند چیزی از طاعتِ خود را با اصرار بر چیزی از گناهانِ خود نپذیرد.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۶۷

باب در اصول کفر و ارکان آن

۱- از امام صادق (ع) فرمود:

ریشه‌های کفر سه تا است: حرص، سربزرگی، و حسد، امّا حرص این است که چون آدم (ع) از خوردن گندم غدقن شد، حرص او را واداشته که از آن بخورد و امّا سربزرگی این است که چون شیطان مأمور شد به آدم (ع) سجده کند، سرباز زد، و امّا حسد این است که یکی از دو پسر آدم دیگری را کشت.

۲- پیغمبر (ص) فرمود:

ارکانِ کفر چهار است: رغبت، رهبت، خشم و غضب.

۳- رسول خدا (ص) فرمود:

سرآغاز آنچه سبب نافرمانی خدا است شش چیز است:

دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی طعام، دوستی خواب، دوستی راحت و آسایش، و دوستی زن‌ها.

۴- از امام صادق (ع) که مردی از خثعم نزد پیغمبر (ص)

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۱۶۹

آمد و عرض کرد: کدام عمل نزد خدا عز و جل دشمن‌تر است؟

در پاسخ فرمود: شرك به خدا، عرض کرد: سپس چه کاری؟

فرمود: قطع رحم، عرض کرد: سپس چه کاری؟ فرمود: وادار کردن به کارِ زشت و بازداشتن از کارِ خوب.

۵- از یزیـد صائغ، گویـد: به امام صادق (ع) گفتم: مردی به عقیـده امامیّه است ولی اگر حدیثی کند دروغ گوید، و اگر وعده دهد تخلّف کنـد، و اگر چیزی به او سپرده شود خیـانت ورزد، چه مقـامی دارد؟ فرمود: این نزدیـک‌ترین مراتب است به کفر ولی کـافر محسوب نیست.

۶- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

از نشانه‌های شقاوت: خشکی چشم و سختی دل و آزمندی در طلب دنیا و اصرار بر گناه است.

۷- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) برای مردم سخنرانی کرد و فرمود:

آیا من شـما را به بـدترین خودتان مطّلع نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول اللَّه، فرمود: آنکه از بخشـش به واردین و حاجتمندانِ خود دریغ دارد و بنده خود را می‌زند و توشه خود را تنها می‌خورد، شما پندارید که خداوند از او خلقی بدتر نیافریده.

سپس فرمود: آیا به شـما خبر نـدهم از بـدتر از آن؟ گفتنـد: چرا یا رسول اللَّه، فرمود: آنکه امیدِ خیری از او نیست و ایمنی از شـرّ او نیست، بپندارید که خدا بدتر از آن نیافریده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۷۱

سپس فرمود: آیا شـما را به بـدتر از آن خبر نـدهم؟ گفتند: چرا یا رسول اللَّه، فرمود: هرزه گوئی پر لعن، آن کسـی که چون مؤمنان در بر او یاد آوری شوند، به آنها لعن فرستد و چون او را یاد کنند، به او لعن کنند.

۸- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سه تا که در هر که باشد منافق است و اگر چه نماز خواند و روزه گیرد و پندارد مسـلمان است: هر که چون به او سپرده شود خیانت کند و چون حدیثی گوید، دروغ گوید و چون وعده دهد تخلّف کند، زیرا خدا عز و جل در قرآن خود فرماید (۵۸ سوره انفال): «به راسـتی خیانت‌کـاران را دوست نمی‌دارد» و فرموده است (۷ سوره نور): «این است که لعنت خـدا بر او است اگر از دروغگویـان است» و در قول خدا عز و جل (۵۴ سوره مریم): «و یاد کن در کتاب اسـماعیل را به راستی که او راست وعده بود و رسول و پیغمبر بود».

۹- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: آیا به شما خبر ندهم از آنکه از شباهت به من از همه شماها دورتر است؟ گفتنـد: چرا یـا رسول اللَّه، فرمود: بی‌آبروی هرزه گوی بی‌شـرم، بخیل و متکبّر و کینه ورز و حسود و سـخت دل و دور از هر چیزی که بدان امید باشد و ناامن نسبت به هر شرّی که از آن بر حذر باشند.

۱۰- سند به سلمان رسیده که فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۷۳

چون خدا عز و جل هلاک بنده‌ای را خواهد، شـرم را از او ببرد و چون شـرم از او برود، جز خیانت کار و خیانت بار به او بر نخوری و چـون خیـانت کـار و خیـانت تـار شـد، امـانت از او برود و چـون امـانت از او برود، بـه او بر نخـوری جز بـد خلـق و ســخت دل و ناهنجارگو و چون بد خلق و سـخت دل شد، مهار ایمان از او کنده شود و چون مهار ایمان از او کنده شد، به او بر نخوری جز اینکه شیطان ملعونی است.

۱۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

سه ملعونند و ملعونی آنها برای کار بد آنها است: آن کسی که در سایه محل استراحت کاروانها تغوّط کند و آن کسی که جلو گیر باشـد از اسـتفاده آبی که به نوبه مورد اسـتفاده عموم است و نگـذارد صاحب نوبت از آن اسـتفاده کند و آن کسـی که راه روشن و معلومی را ببندد و سدّ کند.

۱۲- معنی آن، معنی حدیث ۱۱ است.

۱۳- از جابر بن عبد اللّه، که رسول خدا (ص) فرمود: آیا به شما خبر ندهم از بدترین مردان شما؟ گفتیم: چرا یا رسول اللّه، فرمود: از بدترین مردان شما است: آنکه بسیار افتراء بندد و بی‌باک باشد و هرزه‌گو باشد، تنها بخورد و به مهمان واردش ندهد، و بنده‌اش

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۷۵

را بزند، و عیالِ خود را به دیگران پناهنده کند.

۱۴- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

پنج باشند که من آنها را لعنت کردم و هر پیغمبر مستجاب الدعوه‌ای هم لعنت کرده است، آنکه در کتاب خدا بیفزاید و آنکه سنّت و روشِ مرا ترک کند و آنکه به مقدار الهی تکذیب کند و آنکه حرمتی که خدا به خاندان من داده زیر پا گذارد و آنکه غنیمت را مخصوصِ خود سازد و آن را بر خودش حلال داند.

باب ریا و خودنمائی

۱- از امام صادق (ع) که به عباد بن کثیر بصری در مسجد فرمود: وای بر تو ای عباد! مبادا خودنمائی کنی، زیرا هر که برای جز خدا کار کند، خدایش به کسی واگذارد که برای او کار کرده است.

۲- از علی بن عقبه، از پدرش، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

این کار مذهب‌داری خود را برای خدا بدارید و برای خاطر مردم بدارید، زیرا راستش این است که هر چه برای خدا است از آن خدا است و هر چه برای مردم است به درگاه خدا بالا نرود.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۷۷

هر ریائی، شرک است، راستش این است که هر که برای مردم کار کند، ثوابش به عهده مردم است، و هر که برای خدا کار کند، ثوابش با خدا است.

۴- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱۰ سوره کهف): «هر که امیدوار لقاء پروردگارش باشد پس باید کار خوب کند و شریک نکند در عبادت پروردگارش احدی را» فرمود: مردی است کار ثوابی می‌کند ولی مقصود او رضای خدا نیست و همانا می‌خواهد نزد مردم خوب شمرده شود، دوست دارد که مردم آن را بشنوند، این است که در عبادت پروردگار خود شریک گرفته، سپس فرمود:

هرگز هیچ بنده‌ای نیست که نهانی کار خیری کند و روزگار بگذرد تا اینکه خدا کار خیر او را آشکار سازد، و هیچ بنده‌ای نیست که کار بدی در نهانی کند و روزگار بگذرد تا آنکه خدا کار بد او را آشکار سازد.

۵- از محمد بن عرفه، گفت که: امام رضا (ع) به من فرمود:

وای بر تو أی پسر عرفه! کار کنید نه برای خودنمائی و شهرت، زیرا هر که برای جز خدا کاری کند، خدایش بدان کسی واگذارد که برای او کار کرده است، وای بر تو! هیچ کس کاری نکند جز آنکه خدا عوضِ کارش را به او برگرداند، اگر خوب باشد خوب، و اگر بد باشد بد.

۶- از عمر بن یزید، گوید: من با امام صادق (ع) شام می‌خوردم که این آیه را خواند (۱۴ سوره قیامه): «بلکه انسان بر خود

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۷۹

بینا است (۱۵) و گرچه هر عذری هم برای کار خود بتراشد» ای ابا حفص! انسان چه می‌کند که به خدای عز و جل تقرّب می‌جوید

به خلاف آنچه خداوند تعالی از دل او می‌داند، راستی رسول خدا (ص) می‌فرمود: هر که نیّتی در دل نهان دارد، خدا جامه‌ای همرنگ آن به وی بپوشد (یعنی آن نیّت را در ظاهرِ حال او منعکس کند) اگر خوب است خوب، و اگر بد است بد.

۷- از امام صادق (ع) که می‌فرمود:

راستی فرشته کردار بنده را دلشاد از آن بالا برد و چون حسناتش را بالا برد، خدای عز و جل می‌فرماید: آنها را در دفتر بد کرداران ثبت کنید برای آنکه در این اعمال، قصد رضای مرا نداشته.

۸- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ریاکار و خودنما سه نشانی دارد: هنگامی که در برابر مردم باشد، نشاط به عبادت دارد، و چون تنها است کسل و تنبل است، و دوست دارد در هر کارش او را ستایش کنند (و به او آفرین گویند).

۹- از علی بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

خدا عز و جل می‌فرماید:

من بهتر شریکم، هر که با من دیگری را شریک کند در کاری که می‌کند، از او نپذیرم (و همه را به آن شریک واگذارم) جز همانچه خالص برای من باشد.

۱۰- امام صادق (ع) فرمود:

هر که به مردم وانماید آنچه را خدا دوست می‌دارد و با خدا در

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۸۱

نهانی بدان چه بد می‌دارد مبارزه کند، خدا را ملاقات کند در حالی که او را دشمن دارد.

۱۱- امام صادق (ع) فرمود:

چه کار می‌کند آنکه را از شماها کار خویش را فاش می‌کند و کردار بدش را نهان می‌سازد، آیا به خود بر نمی‌گردد و حساب خود را نمی‌کند تا بداند که نباید چنین باشد با اینکه خدا عز و جل می‌فرماید (۱۴ سوره قیامه): «بلکه انسان به خود بینا است» راستی هر گاه نهان درست شد، آشکار و عیان نیرومند است.

۱۲- امام صادق (ع) فرمود:

هیچ بنده نیست که در نهانی، کار خیر کند جز اینکه روزگاری نگذرد تا خدا کار خیر او را آشکار کند، و هیچ بنده نیست که در نهانی، کار بد کند جز اینکه روزگاری بگذرد تا خدا کار بد او را آشکار سازد.

۱۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که در کار اندکی از خود، رضای خدا عز و جل را جوید، خداوند آن را بیش از آنچه خواهد بسیار کند، و هر که به خاطر رضای مردم کار بسیاری کند و خود را به رنج اندازد و بی‌خوابی کشد، خدا عز و جل نخواهد جز آنکه آن را در چشم هر کس شنود،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۸۳

کم جلوه دهد.

۱۴- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

زود است که دورانی برای مردم آید که باطنشان بد گردد و ظاهرشان خوب شود، برای طمع دنیا، آنچه را نزد پروردگار آنها است، به کار خود نجویند، دین‌داریشان خودنمائی باشد، از روی ترس از خدا نباشد، خدا همه را به کیفر کردارشان بگیرد، و چون غریقی او را بخوانند و برای آنها اجابت نکند.

۱۵- از عمر بن یزیـد، گویـد: من بـا امام صادق (ع) شام می‌خوردم که این آیه را خوانـد (۱۴ سوره قیـامه): «بلکه انسان به خود بینا است اگر چه عـذرهائی بیاورد» ای ابا حفص! انسان چه می کنـد که در کارهای خود پیش مردم عـذرهائی می‌تراشد به خلاف آنچه خـدا از حـال او می‌دانـد، راستی رسول خـدا (ص) می‌فرمود: هر که نهـانی در نهـاد خود دارد، خـدایش چون ردائی آن را در بر او بیاراید و آشکار سازد، اگر خوب است خوب، و اگر بد است بد.

۱۶- از امام صادق (ع)، فرمود:

نگهـداری از کـار خیر، از خودِ کارِ خیر سـخت‌تر است، (راوی) گفت: نگهـداری از عمل چیست؟ فرمود: مردی صـله‌ای می کنـد و خرجی در راه خدای یگانه و بی‌شـریک می‌نماید و ثواب کار خیر در نهانی برای او نوشته می‌شود، سپس آن را یاد آوری می کند و اظهار می‌نماید و از دفتر کار خیر نهانی، محو می‌شود و در دفتر کار خیر عیانی نوشته می‌شود، و باز آن را یادآوری می کند و اظهار می‌دارد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۸۵

و یک عملِ ریاء و خودنمائی برای او نوشته می‌شود.

۱۷- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

از خدا چنان بترسـید که محض عذرخواهی نباشد، و برای رضای خدا کار کنید بی‌خودنمائی و قصد شهرت، زیرا هر که برای خاطر جز خدا کاری کند، خدا او را به عمل او واگذار کند.

۱۸- زراره گویـد: به امـام بـاقر (ع) گفتم: مردی کار خیری می کنـد و دیگری او را می‌بینـد و این صاحب کار از اطلاع آن شـخصِ دیگر شاد می‌شود؟ فرمود: عیب ندارد، کسی نیست مگر اینکه دوست می‌دارد که میان مردم برای او کار خوبی ظاهر شود، به شرط اینکه سبب اقدام به این کارِ خیر صرف خودنمائی و جلب توجّهِ مردم نباشد.

باب ریاست‌طلبی

۱- از معمر بن خلاد که مردی را نزد أبو الحسن (ع) یادآوری کرد و گفت: ریاست را دوست دارد.

پس آن حضـرت فرمود: دو گرگ گرسـنه و درنده در میان گله گوسـفندی که چوپانان ندارد، زیانمندتر نیستند از زیان ریاست در دیانت مسلمان.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۸۷

۲- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر که دنبال ریاست دود، هلاک شود.

۳- از عبد اللَّه بن مسکان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

بپرهیزیـد از این رئیسـانِ ریاست طلب که به خـدا سوگنـد که تق و تق کفشـها دنبال مردی، بلنـد نشود جز اینکه خود هلاک شود و دیگران را هم هلاک کند.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

ملعون است کسی که ریاست به خود بندد، ملعون است کسی که قصد آن کند، ملعون است کسی که آن را به خود بازگو کند.

۵- از ابی حمزه ثمالی، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

بپرهیز از ریاست، و بپرهیز از اینکه دنبال مردم بروی، گوید:

گفتم: قربـانت! ریـاست را فهمیـدم و امـا اینکه دنبال مردم نروم یعنی چه؟ من دو سوّم هر چه دارم از این است که دنبال مردم رفتم،

فرمود:

چنین نیست که فهمیدی، مقصود این است که مبادا مردی را بی‌دلیل امام خود دانی و او را در هر چه گوید تصدیق کنی.

۶- از ابی الربیع شامی، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

وای بر تو ای ابا ربیع! مبادا ریاست بخواهی، مبادا گرگی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۸۹

کنی (دنباله رو باشی خ ل) و به نام ما، مال مردم را بخوری که خدا تو را فقیر سازد، در باره ما مگو آنچه خود در باره خود نگفتیم، زیرا تو به ناچار بازداشت شوی و از تو بازپرسی شود، اگر راستگو باشی، ما تو را تصدیق کنیم و اگر دروغگو باشی، تو را تکذیب کنیم.

۷- از ابن میاح، از پدرش، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که ریاست خواهد، به هلاکت رسد.

۸- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

آیا پنداری خوب و بد شما از هم شناخته نشود؟ آری به خدا بدان شما آن کسانند که دوست دارند دنبالشان بروند، به راستی او به ناچار دروغگو است یا در رأی خود درمانده است.

باب حیله‌گری در طلب دنیا به وسیله دین

۱- از یونس بن ظبیان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده:

راستی خدا عز و جل می‌فرماید: وای بر کسانی که حیله گری کنند برای به دست آوردن دنیا به وسیله دین، وای بر کسانی که می کشند آنهائی را که امر به عدالت می کنند از مردم، و وای بر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۹۱

حال کسانی که مؤمن در میان آنها به تقیّه به سر می‌برد، آیا مرا فریب می‌دهند، آیا بر من دلیری می کنند؟ من به حقِ خود سوگند خورده‌ام که برای آنها فتنه و آزمایشی بر آشوبم که بردبار از آنها در آن سرگردان بماند.

باب در حال کسی که دم از عدالت زند و عمل دیگر کند

۱- از امام صادق (ع) که فرمود:

سخت ترین مردم در افسوس خوردن، روز رستاخیز کسی است که دم از عدل و دادی زند و به خلاف آن، عمل کند.

۲- امام صادق (ع) فرمود:

راستی از سخت‌ترین مردم در عذاب روز قیامت، کسی است که دم از عدالت زند و به خلاف آن، کار کند.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

در روز رستاخیز، افسوس و حسرت آن کس بیشتر است که دم از عدالتی زند و به خلاف آن، کار کند.

۴- فرمود (ع): در تفسیر قول خدا عز و جل (۹۱ سوره

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۹۳

شعراء): «[آشکار شود دوزخ برای گمراهان (۹۲) و به آنها گفته شود کجایند آنها که شما پرستش می کردید (۹۳) جز از خدا آیا شما را یاری می کنند وقتی طلب یاری کنید (۹۴)] و پیوسته در آن دوزخ به رو افتند آنها به همراه گمراهان» فرمود:

ای ابا بصیر! اینان مردمی باشند که به زبان خود روش عدالت و دادی را بستایند و سپس به خلاف آن، عمل کند.

۵- از خیثمه، گوید: امام باقر (ع) به من فرمود:

به شیعه‌های ما این پیغام را برسان که آنچه در نزد خدا است به دست نیاید جز به وسیله عمل و کردار، و به شیعه‌های ما برسان که روز رستاخیز افسوس آن کس بیشتر باشد از همه مردم که دم از عدالتی زند و سپس بر خلاف آن، کار کند.

باب در خودنمائی در بحث و ستیزه و دشمنی با مردان

۱- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

بپرهیزید از خودنمائی در بحث و ستیزه‌گری، زیرا این هر دو دلها را در برادران دینی تیره و بیمار کنند و نفاق و دوروئی در دلها بکارند و به بار آرند.

۲- پیغمبر (ص) فرمود: سه تا است که هر که خدا را با داشتن

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۹۵

آنها ملاقات کند، به بهشت رود از هر دری که خواهد: هر که خُلق او خوب است، و از خدا در عیان و نهان بترسد، و مراء و جدال را ترک کند گرچه حق با او باشد.

۳- فرمود: هر که خدا را هدف بحث با مردم و ستیزه با آنها سازد، در معرض لغزش و گردش فراوان در آید.

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

مبادا با بردباری یا سفیهی جدال کنی و به گفته او بی‌جا اعتراض کنی، زیرا حلیم، دشمن تو شود و سفیه تو را آزار رساند.

۵- فرمود (ع) رسول خدا (ص) فرمود:

نشد که جبرئیل (ع) نزد من آید جز اینکه گفت: ای محمد! از بغض و دشمنی کردن با مردم بپرهیز.

۶- فرمود (ع) که: جبرئیل (ع) به پیغمبر (ص) گفت:

بپرهیز از گفتگو و ستیزه‌گری با مردان.

۷- از امام صادق (ع) که فرمود:

مبادا با یک دیگر بدی کنید، زیرا باعث هلاکت است و موجب آشکار شدن عیبها.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۹۷

۸- امام صادق (ع) فرمود:

بپرهیزید از ستیزه و دشمنی، زیرا دل را به خود مشغول کند و نفاق پدید آرد و کینه‌ها نتیجه دهد.

۹- فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرمود:

نمیشد که جبرئیل نزد من آید جز اینکه می‌گفت: ای محمد! بپرهیز از کشمکش و دشمنی با مردان (این حدیث تکرار حدیث پنجم است).

۱۰- فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرموده:

هرگز جبرئیل نزد من نیامد جز اینکه مرا پند داد، و آخر سخنش به من این بود که:

بپرهیز از اینکه بدی را به بدی عوض بدهی، زیرا مایه کشف عیوب و رفتن آبرو است.

۱۱- فرمود (ع) که: رسول خدا (ص) فرموده:

جبرئیل در باره چیزی آن قدر سفارش به من نکرد که در باره دشمنی با مردان.

۱۲- امام صادق (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۱۹۹

هر که دشمنی کارد، آنچه کاشته بدرود.

باب غضب

۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خشم، ایمان را تباه کند چونان که سرکه عسل را تباه کند.

۲- از میسر، گفت: نزد امام باقر (ع) نام خشم را بردند، پس فرمود:

مردی به خشم آید و خشنود نگردد تا به دوزخ درآید، هر مردی به خشم آمد بر مردمی و ایستاده است، زود بنشیند که این پلیدی شیطان از او برود، و هر مردی بر خویشاوندی خشم کرد، به او نزدیک شود و خود را به او بساید، زیرا چون رحم سائیده شود، آرام گردد.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

خشم، کلید هر بدی است.

۴- می‌فرمود (ع) که مرد بیابانی نزد رسول خدا (ص) آمد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۰۱

و گفت: من بیابان نشینم و سخن‌های کلی به من بیاموز، در پاسخ او فرمود:

به تو فرمان دهم که خشم نکنی و سه بار آن عرب بیابانی خواستِ خود را باز گفت، و همان پاسخ را دریافت، و آن مرد به خود آمد و گفت: دیگر چیزی نپرسم، رسول خدا (ص) جز به خیر، مرا فرمان نداده است. فرمود که: پدرم می‌فرمود: کدام چیزی است که از خشم، سخت‌تر است، راستی مردی خشم کند و قتل نفس کند که خدا حرام کرده و زن پارسا را به زنا متّهم کند.

۵- از عبد الأعلی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من پندی ده که بدان پند گیرم، در پاسخ فرمود: مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و به او گفت: یا رسول اللَّه! به من بیاموز پندی که بدان پند گیرم، در پاسخ او فرمود:

برو دنبال کارِت و خشم مکن، و تا سه بار بر او باز گفت، و در هر سه بار، همین پاسخ را شنید که: برو پی کارِت و خشم مکن.

۶- امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که جلو خشم خود را گیرد، خدا عیب او را بپوشاند.

۷- از امام باقر (ع) که در تورات نوشته است در ضمن آنچه خدا عز و جل با موسی راز گفت، فرمود:

ای موسی! جلو خشمت را از هر که من تو را بر او مسلّط کردم

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۰۳

بگیر، تا من هم جلو خشم خودم را از تو بگیرم.

۸- امام صادق (ع) فرمود: خدا عز و جل به یکی از پیغمبران وحی کرد:

ای آدمی زاده! هنگام خشمت مرا به یاد آور، تا من هم در هنگام خشمم تو را به یاد آورم، با آنها که محوشان می‌کنم، محوت نکنم، و خشنود باش که من برایت انتقام گیرم، زیرا من برایت به است از انتقام خودت برای خودت.

۹- عبد اللَّه بن سنان هم از امام صادق (ع) مانند آن را روایت کرده و در آن افزوده است:

و هر گاه ستمی به تو رسد، به انتقام من برایت خشنود باش، زیرا انتقام من برای تو بهتر است از انتقام خودت برای خودت.

۱۰- از اسحاق بن عمار، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: در تورات نوشته است:
ای آدمی زاده! مرا به یـاد آور وقتی خشم کرد، تـا من هم تو را به یـاد آورم وقتی خشم کردم، و تو را نـابود نکنم به همراه آنهـا که نابود می‌کنم، و هر گاه به تو ستمی شد، راضی باش که من برایت انتقام کشم، زیرا انتقام من برای تو بهتر است از انتقام خودت.
۱۱- از امـام صـادق (ع) که مردی نزد رسول خـدا (ص) آمـد و گفت: یا رسول اللَّه! مرا تعلیم ده، فرمود: برو و خشم مکن، آن مرد گفت: همین مرا بس است، رفت به خاندان خود و به ناگاه تیره و تبارش جنگی برپا بود، همه صف بسته و سلاح جنگ برداشته
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۰۵
بودند و چون چنین دید، سـلاح جنگ خود را برداشت و سپس با آنها در صف ایستاد و به یاد گفته رسول خدا (ص) افتاد که خشم مکن و سـلاح را به دور انداخت و رفت نزد آن مردی که دشـمن تیره و تبارش بودند و گفت: ای حضـرات! هر چه زخم و کشتار و زدن بی‌اثر بر شـماها وارد شـده، به عهـده من باشد و از مال خودم غرامت می‌دهم، من همه را برای شـما پرداخت می‌کنم، آن مردم هم در پاسخ گفتند: هر چه از این بابت باشد، از آن شما باشد، ما خودمان سزاوارتریم که آنها را تلافی کنیم، فرمود: آن مردم با هم صلح و سازش کردند و خشم از میان رفت.
۱۲- از ابی حمزه ثمالی که امام باقر (ع) فرمود:
بـه راسـتی ایـن خشـم یـک شـراره شـیطانی است که در دل آدمی زاده فروزان شـود، و به راسـتی وقـتی یکی از شـماها خشم کنـد، چشـمانش سـرخ شود و رگهایش باد کند و شیطان در او درآید و چون کسـی از شـماها از این عارضه بیم کند، به زمین چسبد که پلیدی شیطان در این وقت به خوبی از او برود.
۱۳- امام صادق (ع) فرمود:
خشم، دلِ مردِ حکیم را از میان ببرد، و فرمود: هر که مالک خشمِ خود نیست، مالک عقل خود نیست.
۱۴- از امام باقر (ع)، فرمود که رسول خدا (ص) فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۰۷
هر که خود را از اعراض مردم باز دارد، خـدا روز قیامت از او درگذرد، و هر که خشم خود را از مردم بازدارد، خدا تبارک و تعالی عذاب روز قیامت را از او باز دارد.
۱۵- امام صادق (ع) فرمود:
هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خدا عذاب روز قیامت را از او باز دارد.

باب حسد

۱- امام باقر (ع) فرمود:
مرد هر گونه سخن شتاب‌زدگی (هنگام خشم) از خود نشان می‌دهد و جبران می‌شود (و کافر می‌شود خ ل)، و به راستی حسد است که ایمان را می‌خورد چنانچه آتش هیزم را می‌خورد.
۲- از امام صادق (ع) فرمود:
به راستی حسد ایمان را می‌خورد چنانچه آتش هیزم را می‌خورد.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۰۹
۳- از داود رقّی، گوید: شـنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: از خدا بپرهیزید و بهمدیگر حسد نبرید، راستی عیسـی بن مریم را شریعت بر پـایه گردش در جهـان بود، در یکی از گردشـهای خود بیرون شـد و مرد کوتـاه قـدی از یـارانش به همراهش بود و بسیار ملازم

خدمت آن حضرت بود، و چون عیسی به دریا رسید از روی یقین درست، نام خدا برد و روی آب به راه افتاد، و چون آن مرد کوتاه به عیسی نگاه کرد که به روی آب راه رفت، او هم با یقین کامل نام خدا برد و بر روی آب به راه افتاد تا به عیسی (ع) رسید و خود بینی، او را فرا گرفت و با خود گفت: این عیسی روح اللَّه است که به روی آب راه می‌رود و من هم به روی آب راه می‌روم، او را بر من چه برتری است؟

فرمود: به محض این اندیشه به زیر آب رفت و عیسی را بفریادِ خود طلبید و آن حضرت او را از زیر آب بیرون آورد. سپس به او فرمود: ای قدّ کوتوله! چه گفتی که زیر آب رفتی؟ در پاسخ گفت که: گفتم این روح اللَّه است که روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم و عجب مرا گرفت، عیسی (ع) به او گفت:

خود را به جایی واداشتی جز آنجا که خدایت واداشته در آن، و خدا بر این گفته تو از تو بدش آمد، از آنچه گفتی به درگاه خدا عز و جل توبه کن. فرمود: آن مرد توبه کرد و به مقامی که خدا به او داده بازگشت، از خدا بپرهیزید و به یک دیگر حسد نبرید.

۴- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

چه بسیار نزدیک است که فقر، کفر باشد و چه بسیار نزدیک است که حسد بر قَدَر چیره شود.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۱۱

۵- امام صادق (ع) فرمود:

آفتِ دین حسد است و خود بینی و بالیدن.

۶- رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل به موسی بن عمران (ع) فرمود:

ای پسر عمران! مبادا به مردم حسد بری در باره آنچه من به آنها داده ام از فضل خودم، چشمانت را به دنبال آن دراز مکن و دل خود را به دنبال آن روانه مکن، زیرا آنکه حسد برد، نعمت مرا بد داشته و از آن قسمتی که من میان بنده‌هایم کردم جلو گرفته و هر که چنین باشد، من از او نیستم و او هم از من نیست.

۷- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی مؤمن رشک می‌برد و حسادت ندارد، و منافق حسد می‌ورزد و رشک ندارد.

باب عصبیّت

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که تعصّب کشد یا برای او تعصّب کشند، رشته ایمان را از گردن خود باز کرده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۱۳

۲- از امام صادق (ع)، همین مضمون از قول رسول خدا (ص) نقل شده است.

۳- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که به اندازه یک دانه خردل تعصّب در دل دارد، خدا روز رستاخیز او را با عربهای زمانِ جاهلیت مبعوث کشد.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

هر که تعصّب کند، خدایش با سربندی از آتش سر بندد.

۵- از علی بن الحسین (ع) فرمود:

هیچ حمیّتی به بهشت نبرد جز حمیّتی که حمزهٔ بن عبد المطّلب کشید، و این برای آن بود که به طرفداری از پیغمبر (ص) خشم کرد و مسلمان شد، در داستان آن (سلا) که بر پیغمبر (ص) افکندند.

۶- از امام صادق (ع)، فرمود:
فرشته‌ها پنداشتند که ابلیس از آنها است و در علم خدا گذشته
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۱۵
بود که از آنها نیست و خدا آنچه در ذات او بود به وسیله حمیّت و تعصّب و خشم بیرون آورد تا آنکه گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گل».
۷- از زهری، گوید: پرسش شد علی بن الحسین (ع) از عصبیّت، در پاسخ فرمود:
تعصّبی که صاحبش از آن گنهکار است این است که بدهای تیره و تبار خود را از نیکان دیگران بهتر شمارد، این تعصّب نسبت که کسی تیره و تبار خود را دوست بدارد. تعصّب این است که تیره و تبار خود را بر ستم و ظلم کمک و یاری دهد.

باب کبر

۱- از حکیم، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از کمترین درجه الحاد، در پاسخ فرمود:
کمترین درجه آن، کبر است.
۲- از حسین بن ابی العلاء، از امام صادق (ع) گفت: شنیدم می‌فرمود: کبر در بدترین مردم است از هر جنسی باشند، کبر و بزرگی برازنده خدا است، هر که با خدا عز و جل در ردای برازنده او ستیزه
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۱۷
کند نیفزاید برای او جز پستی، به راستی رسول خدا (ص) در یک راهی از راههای مدینه گذر کرد و زن سیاهی سرگین بر می‌چید، به او گفته شد: از جلو راه رسول خدا (ص) دور شو، در پاسخ گفت:
راه پهناور است (یعنی رسول خدا (ص) از کنار آن برود)، یکی از مردم قصد آزار او کرد، رسول خدا (ص) فرمود: دست از او بدارید، زیرا که او زوردار (زورگو) است.
۳- از امام صادق (ع)، فرمود که: امام باقر (ع) فرموده:
عزّت چون روپوش خدا است، و کبر چون زیرپوشِ او، هر که به یکی از آنها دست اندازد، خدا او را در دوزخ سرنگون کند.
۴- از امام باقر (ع)، فرمود:
کبر برازنده خدا است، و متکبّر در ستیزه با خدا است.
۵- از امام صادق (ع)، فرمود:
کبر برازنده خدا است، هر که با خدا در باره چیزی از آن ستیزه کند، خدا او را به آتش سرنگون سازد.
۶- از امام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند:
هر که به وزن ذره‌ای کبر در دلش باشد، بهشت نمی‌رود.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۱۹
۷- از محمد بن مسلم، از امام باقر و یا امام صادق (ع) که فرمود: هر که در دلش به وزن دانه خردلی کبر باشد، به بهشت نمی‌رود، گوید: من گفتم: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» فرمود: چرا گفتی «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» گفتم: برای آنچه از شما شنیدم، فرمود: آن طور نیست که تو پنداشتی، همانا مقصود من، جحود و انکار است، همانا آن عبارت از جحود و انکار است.
۸- از امام صادق (ع)، فرمود: کبر این است که مردم را خوار شماری و حق را سفاهت دانی.
۹- از امام صادق (ع)، که رسول خدا (ص) فرمود:

بزرگترين كبر، خوار شمردن خلق و سبك شمردن حق است، (راوى) گويد: من گفتم: خوار شمردن خلق و سبك شمردن حق چيست؟ فرمود: حق را ناديده گيرد و بر اهل آن طعن زند، هر كه اين كار را كند، با خدا عز و جل در آنچه براى او برازنده است ستيزه كرده.

۱۰- امام صادق (ع) فرمود:

در دوزخ درّه‌اى است ويژه متكبّران كه آن را سَقَر گويند، به خدا عز و جل از سختى گرماى خود شكايت كرد و از او اجازه خواست كه دمى برزند و دمى بر كشيد و دوزخ را سوخت.

۱۱- از داود بن فرقد، از برادرش كه گفت: شنيدم امام

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۲۲۱

صادق (ع) مى‌فرمود:

راستى كه متكبّران به صورت مورچه ريز (محشور) گردند و مردم آنها را پايمال كنند تا خدا از حساب خلايق فارغ شود.

۱۲- از عبد الأعلى، گويد: به امام صادق (ع) گفتم: كبر چيست؟ فرمود: بزرگترين درجه كبر اين است كه حق را سبك شمارى و مردم را خوار پندارى، گفتم: سبك شمردن حق چيست؟

فرمود:

آن را نفهميده گيرى و بر آن طعن و سرزنش زنى.

۱۳- از محمد بن عمر بن يزيد، از پدرش، گويد: به امام صادق (ع) گفتم: من خوراك خوب مى‌خورم و بوى خوش به كار مى‌برم و سوار مركب خوب مى‌شوم و غلام هم دنبال سرم هست، آيا در اين رويه تجبّر و كبر هست تا آن را نكنم؟ امام صادق (ع) سر به زير افكند و سپس فرمود: همانا جبّار ملعون كسى است كه مردم را خوار شمارد و حق را ناديده انگارد، عمر گفت: من كه به حق نادان و نفهم نيستم ولى خوار شمردن را نمى‌دانم كه چيست؟ فرمود: هر كه مردم را زبون و ناچيز شمارد و بر آنها بزرگى و تجبّر كند، او است كه جبّار و زورگو است.

۱۴- از امام باقر (ع)، كه رسول خدا (ص) فرمود: سه كسند كه خدا روز رستاخيز با آنها سخن نگويد و به آنها ننگرد و آنها را پاك نشمرد و از آن آنها است عذابى دردناك: پيره مردِ زناكار

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۲۲۳

و پادشاه جبّار و فقير متكبّر و بزرگى شعار.

۱۵- از امام صادق (ع) كه فرمود:

به راستى چون يوسف در مقام پذيرائى پدر پيرِ خود يعقوب قرار گرفت، و يعقوب بر او وارد شد، عزّت ملك، او را در گرفت و جلوى پاى پدر پياده نشد، و جبرئيل به او فرود آمد و گفت: اى يوسف! كف مشت خود را بگشا، گشود و از آن نورى تابيد و به فضا آسمان برآمد، يوسف گفت: اى جبرئيل! اين نورى كه از كف مشتم بيرون شد چه بود؟ در پاسخ گفت: نبوّت از نسل تو بركنده شد به كيفر اينكه براى شيخ يعقوب پياده نشدى و از نسل تو پيغمبرى نباشد.

۱۶- از امام صادق (ع)، فرمود:

هيچ بنده‌اى نيست جز اينكه در سر او حكمتى است (لگامى است خ ل) و فرشته‌اى او را نگهدارى مى‌كند و چون تكبر كند به او گويد: پست شو كه خدايت پست كرده (كند خ ل) پس هميشه در پيش خود بزرگترين خلق خدا باشد و در چشم مردم ديگر پست‌ترين و كوچك‌ترين مردم باشد و چون تواضع كند، خدا عز و جل او را بالا برد سپس آن فرشته به او گويد: سر فراز باش، خدا سرفرازت كند (كرده خ ل) پس هميشه در پيش خود كوچكترين مردم است و در چشم مردم بالاترين مردم است.

۱۷- امام صادق (ع) فرمود: هیچ کس نیست که کبر ورزد و خود را گم کند جز برای اینکه در خود زبونی و خواری دریابد.
در حدیثِ دیگر فرمود: هیچ مردی نیست که تکبّر ورزد و به
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۲۵
جبر و زور دست زند جز برای زبونی و خواری که در خود درک کند.

باب عُجب و خود بینی

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:
راستی خدا می‌داند که گناه برای مؤمن بهتر است از عُجب و خودبینی، و اگر چنین نبود هرگز شخص مؤمن به گنهکاری گرفتار نمی‌شد.
۲- امام صادق (ع) فرمود:
هر که را عُجب گیرد، نابود شود.
۳- از علی بن سوید، گوید: از ابی الحسن (ع) پرسیدم از عُجبی که عمل را تباه کند، در پاسخ فرمود: عُجب چند درجه دارد:
۱- آنچه کردار بدِ بنده را به چشم او بیاراید تا آن را خوب بیند و او را خوش آید و پندارد که کارِ خوبی می‌کند.
۲- اینکه بنده‌ای به پروردگارش ایمان دارد و به کردار خود بر خدا عز و جل منّت می‌گذارد با اینکه خدا در آن کار بر سر او منّت دارد (که او را توفیق آن کردار خوب داده است).
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۲۷
۴- از امام صادق (ع)، فرمود:
به راستی مردی گناه می‌کند و پشیمان می‌شود از آن، و کار خیری می‌کند و از آن شاد می‌شود، و از آن حالِ ندامت و پشیمانی دور می‌افتد و اگر بر همان حالِ پشیمانی باشد، بهتر است برایش از این حالی که پیدا کرده است.
۵- فرمود (ع): یک مردِ عالمی نزد عابدی آمد و به او گفت:
چطور نماز می‌خوانی؟ در پاسخش گفت: از چون منی پرسند که چطور نماز می‌خوانی؟ من از آغاز چنین و چنان خدا را عبادت می‌کنم، گفت: چگونه است گریه تو؟ گفت: به اندازه‌ای گریم که اشکم روان شود. آن عالم گفت: به راستی اگر بخندی و از خدا ترسان باشی بهتر است که گریه کنی و به خود ببالی، راستی هر که بر خود ببالد، هیچ کرداری از او بالا نرود.
۶- از امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود:
دو مرد به مسجد رفتند، یکی عابد بود و یکی فاسق، از مسجد بدر آمدند، آن فاسق مقام صدّیق داشت و آن عابد، فاسق بود؛ و این برای آن است که عابد به مسجد رود و به عبادتِ خود می‌نازد و همه اندیشه‌اش در این است و فکر فاسق و بدکار دنبال پشیمانی از کارِ بد و توبه است و از خدا عز و جل در باره هر چه گناه کرده است آمرزش می‌خواهد.
۷- از عبد الرحمن بن حجّاج، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مردی کاری می‌کند و از آن ترسان و نگران است و سپس
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۲۹
کارِ خیری می‌کند و شبه عُجب و خودبینی او را می‌گیرد.
فرمود: حال نخستِ او که حال خوف است بهتر است از حال عُجب او.
۸- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:
در این میان که موسی (ع) نشسته بود، ناگاه شیطان آمد و کلاه چند رنگی بر سر داشت و چون نزدیک موسی (ع) رسید، کلاه

خود را از سر برداشت و نزد موسی آمد و به آن حضرت سلام داد، موسی گفت: تو کیستی؟ در پاسخ گفت: من ابلیسم گفت: توئی، خدا تو را به کسی نزدیک نسازاد، گفت: من آمدم به شما سلام کنم برای مقامی که نزد خدا داری، فرمود که: موسی به او گفت: این کلاه چیست؟ گفت: با آن دل مردم را می‌ربایم، موسی به او گفت:

به من خبر ده از گناهی که چون آدمی‌زاده کند، تو بر او مسلّط می‌شوی، پاسخ داد: هر گاه خود بین شود و کار خود را فزون شمارد و گناهش در چشم او کوچک جلوه کند و فرمود:

خدا عز و جل به داود (ع) فرمود: ای داود! گنهکاران را مژده بده، و صدّیقان را بیم بده، عرض کرد: چگونه به گنهکاران، مژده بدهم و به صدّیقان بیم بدهم؟ فرمود: ای داود! به گنهکاران مژده بده که من توبه پذیرم و از گناه درگذرم و به صدّیقان بیم بده که مبادا به کردارِ خود عُجب کنند و خود بین شوند، زیرا هیچ بنده‌ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۳۱

باب دوستی دنیا و حرص بر دنیا

۱- از امام صادق (ع) که فرمود:

سر هر خطا، دوستی دنیا است.

۲- از حمّاد بن بشیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: دو گرگ گرسنه و درنده که به گله بی‌چوپان زنند، یکی از جلو و یکی از دنبال آن (و آن را محاصره کنند) زیانشان و تباهکاریشان بیشتر از دوستی دنیا و شرافت مآبی برای مسلمان نیست.

۳- از امام باقر (ع)، فرمود:

دو گرگ گرسنه و درنده در گله بی‌چوپان که یکی از جلو و دیگری از عقبِ گله در آن افتد (یعنی آن را به طور کلی محاصره کنند) زود آن را نابود نکنند از دوستی مال و شرافت مآبی در دین مسلمان.

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی شیطان آدمی‌زاده را در هر چیزی می‌چرخاند (تا او را گمراه کند) و چون از او درمانده گردید در برابر پول و مالِ دنیا جلو او را سخت می‌بندد و گردن او را می‌گیرد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۳۳

۵- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که با تسلیت و دلجوئی خدا تسلّی نیابد و دلش آرام نشود، نفسش از افسوس و حسرت پی در پی بر دنیا بند آید و هر که دیده به دنبال آن دارد که به دست مردمِ دیگر است، همّ و غمّ او فراوان شود، و سوز دلش درمان نپذیرد، و هر که برای خدا عز و جل نعمتی نشناسد جز در خوردن و نوشیدن و جامه پوشیدن، محققاً کردارش کم و کوتاه و عذابش نزدیک است (و به عذاب نزدیک است خ ل).

۶- از امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

راستی که اشرفی طلا و پول نقره هلاک کردند کسانی را پیش از شما بودند و همان دو هلاک‌کننده شمایند.

۷- از امام صادق (ع) که امام باقر (ع) فرمود:

نمونه آزمند بر دنیا نمونه کرم ابریشم است که هر چه بیشتر ابریشم بر خود می‌تابد و می‌پیچد، راه بیرون شدن خود را دورتر و بسته‌تر می‌نماید تا از غم و اندوه می‌میرد.

امام صادق (ع) فرمود: بهترین توانگری و بی‌نیازی این است که کسی گرفتار آزمندی نباشد.

و فرمود (ع) دل را در پی آنچه از دست رفته روانه نکنید، تا فکر خود را از آمادگی برای آنچه هنوز نیامده است، باز دارید.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۳۵

۸- زهری گوید: از علی بن الحسین (ع) پرسش شد که کدام از اعمال بهتر است؟ در پاسخ فرمود: پس از شناختن خدا عز و جل و شناختن رسول خدا (ص) عملی بهتر از بغض دنیا نیست و به راستی که آن شعبه‌های بسیاری دارد و معاصی هم شعبه‌های بسیاری دارند.

اول چیزی که خدا به وسیله آن نافرمانی شد: کبر و سربزرگی بود، گناه ابلیس هنگامی که سرباز زد و سر بزرگی کرد و از کافرین شد، سپس حرص است و آن گناه آدم و حوا است (ع) هنگامی که خدا عز و جل به آنها فرمود (۳۵ سوره بقره): «بخورید از هرجا که خواهید و نزدیک نشوید به این درخت تا از ستمکاران باشید» و آن دو دنبال چیزی رفتند که بدان نیازی نبود و این خوی در نژادِ آنها در آمد تا به روز رستاخیز و این است که بیشتر آنچه آدمی‌زاده به جستجوی آن است چیزی است که بدان نیاز ندارد، سپس حسد است و این گناهِ پسر آدم است هنگامی که حسد ورزید به برادر خود و او را کشت و از این است که شعبه‌هائی پدید آید از دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و راحت‌طلبی و حبّ سخنوری و گفتار و حبّ برتری و ثروت و این خود هفت خصلت شد که همه آنها در حبّ دنیا فراهم هستند و پیغمبران و دانشمندان پس از فهمیدن آن گفته‌اند:

حبّ دنیا سر هر گناهی است، و دنیا دو دنیا است: دنیای به اندازه ضرورت زندگی و دنیای ملعون.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۳۷

۹- از امام صادق (ع) فرمود:

ای موسی! به راستی دنیا خانه کیفر است، من آدم را برای خطائی که کرد در آن، کیفر دادم و آن را ملعونه نام نهادم، هر چه در آن است ملعون است جز آنچه که در آن برای من باشد.

ای موسی! راستی که بنده‌های شایسته و خوبم به اندازه دانشِ خود به دنیا بی‌رغبت هستند و مردم دیگر به اندازه نادانی و جهلِ خود بدان رغبت دارند و کسی نباشد که آن را بزرگ شمارد که چشمش در آن روشن شود و هیچ کس آن را خوار و زبون نشمرد جز آنکه بدان بهره‌مند شد.

۱۰- در حدیث (۱) باب، ترجمه شده است.

۱۱- از مهاجر اسدی، از امام صادق (ع)، فرمود: عیسی بن مریم به یک آبادی گذر کرد که اهل آن با هر چه پرنده و جاندار داشته یک جا مرده بودند، پس فرمود: هلا به راستی اینها نمرده‌اند جز به خشم و عذاب، و اگر به تدریج مرده بودند، یک دیگر را به خاک سپرده بودند، حواریون گفتند: ای روح اللَّه و کلمهٔ اللَّه! به درگاه خدا دعا کن آنها را برای ما زنده کند و به ما گزارش دهند که کردار آنان چه بوده است (که بدین کیفر رسیده‌اند) تا ما از آن دوری کنیم، عیسی آن را از پروردگار خود درخواست کرد و از فضا بدو فریاد شد که: آنان را فریاد کن، عیسی در شب بر یک تپه‌ای از زمین برآمد و فرمود: ای مردم! این آبادی و یک تن از میان

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۳۹

آنها به او پاسخ گفت: پرستش طاغوت و دوستی دنیا به همراه ترس اندک (از خدا) و آرزوی دور و دراز و غفلت در سرگرمی و بازی، پس عیسی (ع) فرمود: دوستی شما با دنیا چگونه بود و چه اندازه دنیا طلب بودید؟ در پاسخ گفت: به اندازه دوستی کودک در باره مادرش، هر گاه به ما رو می‌آورد شاد و خرسند می‌شدیم و چون به ما رو می‌کرد می‌گریستیم و غمناک می‌شدیم. فرمود: پرستش شما از طاغوت چگونه بود؟ در پاسخ گفت: از گنهکاران فرمانبری داشتیم.

فرمود: سرانجام کارِ شما چه شد و به کجا کشید؟ در پاسخ گفت:

شب را در عافیت و خوشی به سر بردیم و بامدادان در هاویه افتادیم.

فرمود: هاویه چیست؟ در پاسخ گفت: سجّین است، فرمود: سجّین چیست؟ در پاسخ گفت: کوههائی از آتش تافته و شعله‌ور که تا روز رستاخیز بر ما فروزان است، فرمود: چه گفتید و چه با شما گفتند؟ در پاسخ گفت: گفتیم ما را برگردانید به دنیا تا در آن زهد در پیش گیریم و به ما گفته شد: دروغ می‌گوئید. فرمود: وای بر تو، چگونه جز تو دیگری از میان آنها با من سخن نگفت؟ در پاسخ گفت:

یا روح اللَّه! همه را مهار و لگام آتشین بر دهان است و به دست فرشته‌های سخت و تند گرفتارند و راستش من در میان آنها به سر می‌بردم و از آنها نبودم و چون عذاب فرود آمد، مرا هم در گرفت به همراه آنها، من هم با یک مو بر لبه دوزخ آویزانم و نمی‌دانم که در آن معلّق زنم یا از آن رهائی یابم. عیسی رو به حواریون کرد و فرمود: ای دوستان خدا! نان خشک با نمکِ زبر و خوابیدن بر زباله دانها خیر بسیاری است با اینکه عافیت دنیا و آخرت را تأمین کند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۴۱

۱۲- از امام صادق (ع) که فرمود:

خدا بر بنده‌ای دری از دنیا نگشاید جز آنکه بر او دری از حرص به مانند آن گشاید.

۱۳- از امام صادق (ع) که عیسی بن مریم (ع) فرمود:

برای دنیا کار می‌کنید با اینکه در آن به شما روزی داده شود بی‌کار و عمل، و برای آخرت کار نمی‌کنید با آنکه در آخرت به شما روزی داده نشود جز در برابر کردار، وای بر شما، علمای بدکردار، مزد را دریافت کنید و کار را ضایع سازید، صاحب کار نزدیک است به اینکه کار را بپذیرد (کار خود را پس بگیرد خ ل) و نزدیک است که کارگران از تنگنای دنیا به تاریکی گور بروند.

چگونه کسی دانشمند باشد که در راه آخرت است و رو به دنیا دارد و آنچه به او زیان رساند، نزد او محبوب‌تر است از آنچه به او سود رساند؟ ۱۴- از امام صادق (ع) که فرمود:

دورترین حالی که بنده از خدای عز و جل دارد، این است که جز شکم و فرجِ خود همّ و همّتی ندارد.

۱۵- امام صادق (ع) فرمود:

هر که بامداد و شام کند و اکبر همّ او دنیا باشد، خدا تعالی فقر و پریشانی را جلو چشمش نهد و کارش را پریشان سازد و از دنیا نرسد مگر بدان چه خدا قسمتِ او کرده است و هر که بامداد کند و

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۴۳

شامگاهان نماید و آخرت مهمّ اکبر او باشد، خدا در دلش توانگری و بی‌نیازی مقرر سازد و کار زندگی او را جمع و فراهم نماید.

۱۶- امام صادق (ع) فرمود:

هر که بیشتر آلوده به دنیا است، هنگام جدا شدن از آن، افسوسش بیشتر و سخت‌تر است.

۱۷- امام صادق (ع) فرمود:

هر که دل به دنیا دهد، دل را گرو سه خصلت ساخته است و بدانها پرداخته: همّی که به آخر نرسد و آرزوئی که به دست نیاید و امیدی که برآورده نگردد.

باب طمع

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

وه چه زشت است برای مؤمن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار کند.

۲- از امام باقر (ع)، فرمود:

چه بد بنده‌ای است آن بنده که طمع او را می‌کشاند و چه بد بنده‌ای است بنده‌ای که میل و رغبت او را خوار می‌کند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۴۵

۳- علی بن الحسین (ع) فرمود:

من همه خیر را در این دیدم که باید طمع از هر چه در دست مردم است برید.

۴- از سعدان، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چیست که در بنده ایمان را پایدار کند؟ فرمود: ورع و پارسائی، و آنچه که بنده را از ایمان بیرون برد چیست؟ فرمود: طمع است.

باب ناسازگاری

۱- از امام باقر (ع) فرمود:

هر که ناسازگاری بهره او گردد، ایمان از وی در پسِ پرده شود.

۲- فرمود (ع): رسول خدا (ص) فرموده است:

اگر ناسازگاری در برابر چشم مجسّم شود، آفریده‌ای از آن زشت‌تر نباشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۴۷

باب بد خلقی

۱- از امام صادق (ع) که فرمود:

بد خلقی، کردار را تباه سازد چنانچه سرکه عسل را.

۲- فرمود (ع) که رسول خدا (ص) فرموده است:

خدا عز و جل برای بدخلق توبه نخواسته، عرض شد: یا رسول اللَّه! آن چگونه باشد؟ پاسخ داد: زیرا هر گاه از گناهی توبه کند، در گناه بزرگ‌تری افتد.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی که بدخلقی هر آینه ایمان را تباه کند چونان که سرکه عسل را.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

هر که بد خلق است، خود را شکنجه کند.

۵- امام صادق (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۴۹

خدا به یکی از پیغمبرانش وحی کرد که: بد خلقی، ایمان را تباه کند چنان که سرکه عسل را.

باب سفاهت

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی سفاهتِ خلق، شخص پستی است که بر هر زیر دستی، گردن فرازی کند و برای هر بالادستی زبونی کند.

۲- از حلبی که امام صادق (ع) فرمود:

سفاهت نکنید، زیرا پیشوایانِ شما سفیه نیستند.
امام صادق (ع) فرمود: هر که سفیه را با سفاهت عوض دهد، آنچه بر سر او آید برای خود پسندیده است چون که به مانند او رفتار کرده است.
۳- از عبد الرحمن بن حجّاج، از امام کاظم (ع) که در باره دو مردی که به هم دشنام می‌دادند فرمود:
آنکه آغاز به دشنام کرده است ستمکارتر است و گناهِ
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۵۱
خودش و طرفش به گردن او است تا آنجا که ستم شده از حدّ نگذرد.
۴- از امام صادق (ع) که فرمود:
راستی مبغوض‌ترین خلق خدا بنده‌ای است که مردم از زبانش حذر کنند.

باب بی‌شرمی

۱- از امام صادق (ع) فرمود:
از نشانه‌های شرک شیطان که در آن تردیدی نیست این است که کسی فحّاش باشد و باکی نداشته باشد که چه گوید و چه به او گویند.
۲- رسول خدا (ص) فرمود:
چون دیدید مردی در باره هر چه گوید و به او گفته شود باکی ندارد، راستش این است که از زنا است یا از شرک شیطان.
۳- از امیر المؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: به راستی خدا حرام کرده است بهشت را بر هر فحّاش و بی‌آبرو و کم شرم که
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۵۳
باک ندارد چه بگوید و چه به او گفته شود، زیرا راستی چون از او بازرسی کنی یا از زنا است یا از شرک شیطان است، عرض شد: یا رسول اللَّه! در میان مردم شرک شیطان هم هست؟ رسول خدا (ص) فرمود: گفته خدا عز و جل را نخواندی (۶۴ سوره اسراء):
«و تو ای شیطان شریک آنها باش در دارائی و فرزند».
راوی گوید: مردی از فقیهی پرسید که آیا در میان مردم کسی است که باک ندارد هر چه در باره او گویند؟ در پاسخ گفت:
هر که به مردم دست اندازد و به آنها دشنام گوید و می‌داند که او را رها نکنند، این است کسی که باک نمی‌دارد چه گوید و چه در باره او گویند.
۴- از امام باقر (ع) که فرمود:
به راستی خدا دشمن دارد دشنام گو و دشنام جو را.
۵- از عمرو بن نعمان جعفی گوید: برای امام صادق (ع) دوستی بود که از او جدا نمی‌شد به هر جا که می‌رفت، و روزی در بازار کفش دوزان به همراه آن حضرت بود و پشت سرِ خود یک غلام سندی به همراه داشت، تا سه بار رو به دنبالِ خود کرد و غلام خود را می‌خواست، و هر بار او را ندید و در بار چهارم که او را دید، گفت: ای زنا زاده! کجا بودی؟ امام سر برداشت و دست به پیشانی خود گرفت و فرمود: سبحان اللَّه، مادرش را به زنا متّهم کنی؟ من پنداشتم تو خوددار و پارسائی و اکنون پدیدار است که با ورع و پارسا
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۵۵
نیستی، عرض کرد: قربانت، مادرش زنی سندیّه و مشرکه است، فرمود: نمی‌دانی که هر ملّتی دستور ازدواجی برای خود دارند، از

من دور شو، گوید: من دیگر ندیدم آن مرد به همراه امام راه برود تا آنکه مرگ میان آنها جدائی انداخت.

در روایت دیگر است که: برای هر امّتی نکاح و ازدواجی است که به وسیله آن از زنا خودداری کنند.

۶- رسول خدا (ص) فرمود:

راستی اگر دشنام مجسّم شود، نمونه بدی باشد.

۷- از امام صادق (ع)، فرمود:

در بنی اسرائیل مردی بود و تا سه سال پیوسته به درگاه خدا دعا کرد که به او پسری روزی کند و چون دید که خدا خواهش او را بر نیاورد عرض کرد: پروردگارا! من از تو دورم و سخن مرا نمی‌شنوی یا به تو نزدیکم و به من پاسخ نمی‌دهی؟ گوینده‌ای در خواب نزد او آمد و به او گفت: راستی تو سه سال است که خدا را با زبانی هرزه و دلی سرکش و ناپرهیزگار و نیّتی نادرست می‌خوانی، باید از هرزه دارائی خود ببری و دلت پرهیزکار گردد و نیّتت درست شود، گوید: آن مرد چنین کرد و سپس به درگاه خدا دعا کرد و پسری برای او زائیده شد.

۸- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

از بدترین بنده‌های خدا کسی است که برای هرزه گوئی وی،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۵۷

از همنشینی او کناره می‌شود.

۹- امام صادق (ع) فرمود:

هرزه گوئی از جفا کاری است، و جفاکاری در آتش است.

۱۰- امام صادق (ع) فرمود:

دشنام و هرزه گوئی و بد زبانی از نفاق و دوروئی است.

۱۱- رسول خدا (ص) فرمود:

راستی خدا دشمن می‌دارد دشنام گوی بی‌آبروی و گدای مبرم را.

۱۲- به عایشه فرمود (ص):

ای عایشه! اگر دشنام مجسّم شود، نمونه بدی باشد.

۱۳- فرمود: هر که به برادر مسلمان خود، دشنام دهد، خدا برکت از روزی او بردارد و او را به خود واگذارد و زندگی او را تباه سازد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۵۹

۱۴- از سماعه، گوید: نزد امام صادق (ع) رفتم و با من آغاز سخن کرد و فرمود:

ای سماعه! این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدیدار گشته، مبادا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی، در پاسخ گفتم: به خدا که چنین بوده است، زیرا که او به من ستم کرد، فرمود: اگر او به تو ستم کرد تو به او سرافتادی، راستش این است که این کردار از کردارهای من نیست و من به شیعیانِ خود نفرمایم که بکنند، از پروردگارت آمرزش جو و بدان باز مگرد، من گفتم: از خدا آمرزش خواهم و بدان بازنگردم.

باب کسی که پرهیز کنند از وی برای بدی او

۱- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی یک روز که پیغمبر (ص) نزد عایشه بود، به ناگاه مردی اجازه شرفیابی خواست و رسول خدا (ص) فرمود: چه بد مردی است از تیره خود، عایشه برخاست و به درون اطاق رفت و رسول خـدا (ص) اجازه ورود بدان مرد داد و چون وارد شد، رسول خدا (ص) با خوشروئی از او پذیرائی کرد و با او به گفتگو پرداخت تا چون به پایان رسانید و بیرون شد از نزد آن حضرت، عایشه گفت: یا رسول اللَّه! تو این مرد را بدان بدی یاد کردی و چون آمد، از او

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۶۱

پـذیرائی خوبی نمودی، رسول خـدا (ص) در این هنگـام فرمود: راستی از بـدترین بنـده‌های خـدا آن کس است که از هرزه‌درائیش همنشینی با او را بد دارند.

۲- رسول خدا (ص) فرمود:

بدترین مردم پیش خدا در روز رستاخیز، آنانند که از ترس شرّ آنها، احترامشان کنند.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

هر که را مردم از زبان او بترسند، در آتش باشد.

۴- رسول خدا (ص) فرمود:

بدترین مردم روز رستاخیز، آنانند که برای بدی آنها احترامشان می‌کنند.

باب ستمگری و سرفرازی

۱- رسول خدا (ص) فرمود:

شتابانترین بدی از نظر کیفر، ستمکاری و تعدّی است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۶۳

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

شیطان به لشکرهای خود می‌گوید: میان افرادِ آدمی‌زاده، حسد و ستم افکنید که این دو در پیش خدا با شرک برابرند.

۳- از مسـمع ابی سیّار که امام صادق (ع) به او نوشت در نامه‌ای، که: نگاه کن مبادا هرگز سخنی در ستم و سرکشی از تو سرزند و اگر چه تو را و تیره و تبارت را خوش آید.

۴- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

ایـا مردم! راستی بغی و سـتم، یـاران خود را به آتش کشـد، راستی اول کسـی که بر خـدا سرکشـی کرد، عنـاق دختر آدم بود و اول کسـی که خدا او را کشت، همان عناق بود که نشیمن او یک جریب در یک جریب بود و بیست انگشت داشت و در هر انگشتی دو ناخن داشت، چون دو داس، خدا بر او شـیری را چون فیل و گرگی را به بزرگی شتر و کرکسی را به اندازه استری چیره ساخت و او را کشتند و خدا جبّاران را در بهترین وضع و آسوده ترین حال خودشان کشته است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۶۵

باب فخر و کبر

۱- علی بن الحسین (ع) فرمود:

عجب است از متکبّر بر خود بالنده، که دیروز نطفه‌ای بوده و سپس هم او در فردای مرگِ خود، مردار گندیده‌ای است.

۲- رسول خدا (ص) فرمود:

آفتِ حَسَب و شرافتِ خاندانی بر خود بالیدن و خودبینی است.
۳- از عقبه بن بشیر اسدی، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: من عقبه بن بشیر اسدی هستم و در میان قوم و تبار خود خاندان بزرگی دارم، گوید: در پاسخ فرمود: تو به خانواده خود بر سر ما منّت مینهی؟ (منه خ) راستی خداوند به برکت ایمان، هر که را مردم پست می‌شمردند، بالاـ برده است در صورتی که مؤمن باشد و برای کفر، هر که را مردم با شرافت می‌شمردند، پست و زبون ساخته در صورتی که به کفر بماند و کسی را بر کسی برتری نیست جز به وسیله تقوی.
۴- امام باقر (ع) فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۶۷
عجب است از متکبّری که به خود می‌نازد و همانا از نطفه‌ای آفریده شده، و سپس مرداری گندیده شود و نمی‌داند در این میان با او چه خواهد شد.
۵- از امام صادق (ع) که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: یا رسول اللَّه! من پسر فلان پسر فلان هستم و تا نه پدرِ خود را برشمرد، رسول خدا (ص) در پاسخ او فرمود: تو دهم آنانی در دوزخ.
۶- رسول خدا (ص) فرمود:
آفتِ حَسَب، افتخار است.

باب قساوت و سخت دلی

۱- از علی بن عیسی، حدیث را به آنجا رسانیده که فرمود:
در آنچه خدا عز و جل با موسی (ع) مناجات کرد این بود که فرمود: موسی! در دنیا آرزوی خود را دراز مکن، تا دلت سخت شود که سخت دل از من دور است.
۲- از امام صادق (ع)، فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۶۹
چون خدا بنده را در سرشت کافر آفریند، نمیرد تا بدی را دوست او گرداند و به آن نزدیک شود و او را به کبر و زور و نادانی گرفتار کند و دلش سخت گردد و بدخلق شود و سخت‌رو گردد و پستی او پدیدار شود و شرمش کم شود و خدا پرده او را بدرد و به حرامها اندر شود و به مخالفت با خدا افتد، و طاعت او را بد دارد و به مردم بپرد و از ستیزه سیر نشود، از خدا بخواهید عافیت و دوام آن را از او بجوئید.
۳- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود: (مردم را) خاطره‌ای از طرف شیطان در دل افتد و خاطره‌ای از طرف فرشتگان، خاطره فرشته: رقّت است و فهم، و خاطره شیطان: سهو است و سخت دلی.

باب ظلم و ستمکاری

۱- از امام باقر (ع)، فرمود:
ستم بر سه گونه است: ستمی که خدا بیامرزد، و ستمی که خدا نیامرزد، و ستمی که خدا از آن صرف نظر نکند.
اما ستمی که خدا نیامرزد: شرک است، و آنکه خدا بیامرزد:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۷۱
ظلم به نفس است، و آن ستمی که از آن صرف نظر نکند: دیونی است که بنده‌ها به یک دیگر دارند.

۲- از امام صادق (ع) در تفسير قول خدا عز و جل (۱۴ سوره فجر): «راستى كه پروردگارت در كمين‌گاه است» فرمود: پلى است در صراط كه هيچ بنده‌اى با بدهكارى از آن نگذرد.

۳- يك شيخى از قبيله نخع گويد: به امام باقر (ع) گفتم:

من از زمان حجّاج پيوسته تا كنون فرمانـدار بوده‌ام، براى من توبه ميسّـر است؟ گويد: جوابى نداد، و من دوباره پرسـيدم، در پاسـخ فرمود:

نه، تا به هر صاحب حقى، حق او را بپردازى.

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

هيچ مظلمه‌اى از آن مظلمه سخت‌تر نيست كه صاحبش جز خداوند كمكى به دست نياورد.

۵- از امام باقر (ع)، كه چون مرگ على بن الحسين (ع) در رسيد، مرا به سينه چسبانيد، سپس فرمود:

اى پسر جانم! من به تو سفارش كنم بدان چه پدرم هنگام مرگش به من سفارش كرد و به همانچه كه او يادآور شد كه پدرش به او سفارش كرده است، فرمود:

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۲۷۳

پسر جانم! مبادا ستم روا دارى به كسى كه برابر تو جز خدا ياورى نيابد.

۶- امير المؤمنين (ع) فرمود:

هر كه از قصاص هراسد، از ستم به مردم دست بدارد.

۷- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر كه بامداد كند و ستم بر كسى را در دل ندارد، خدا هر گناهى كه در آن روز كرده است بيامرزد، تا خونى نريزد، و به ناحق مال يتيم را نخورد.

۸- رسول خدا (ص) فرمود:

هر كه صبح كند و قصد ستم به كسى ندارد، خدا خطائى كه مرتكب شود، بيامرزد.

۹- از امام صادق (ع) فرمود:

هر كه ستمى كند، بدان گرفتار شود در خودش يا در مالش يا در فرزندش.

۱۰- و فرمود (ع) كه: رسول خدا (ص) فرموده است:

از ستم بپرهيزيد كه تاريكى روز رستاخيز است.

۱۱- ترجمه آن در حديث ۱۰ گذشت.

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۲۷۵

۱۲- از امـام بـاقر (ع)، فرمود: احـدى نباشـد كه مرتكب سـتمى شود و حق ديگرى را ببرد، جز آنكه خـدا او را بـدان بگيرد، در باره خودش باشد يا مالش و اما ستمى كه ميان او و خدا باشد، چون توبه كند، خدا او را بيامرزد.

۱۳- از عبد الأعلى مولى آل سام، گويد: امام صادق (ع) آغاز سخن كرد و فرمود: هر كه ستم كند، خدا بر او چيره كند كسى را كه به او ستم كند يا به فرزند او و يا به فرزندِ فرزندش، من گفتم:

او سـتم كنـد و خـدا ظالمى را به فرزنـدش يا فرزنـدِ فرزنـدش مسلّط سازد؟ فرمود: خـدا عز و جل فرمايد (۹ سوره نساء): «بايـد آن كسانى كه اگر به جاى خود گذارند نژادى ناتوان كه بر آنها نگرانند (از سـتم ديگران) و بايد از خدا در پرهيز باشـند و بايد بگويند گفتار درست و محكم».

۱۴- از امام صادق (ع) که خدا عز و جل به یکی از پیغمبران خود در کشور یکی از جبّاران، وحی فرستاد که: نزد این جبّار برو و به او بگو: من تو را نگماردم برای خون ریزی و گرفتن اموال، و همانا تو را گماردم تا ناله ستم رسیده‌ها را از من باز داری و داد آنها را بدهی زیرا من از حق آنها نگذرم اگر چه کافر باشند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۷۷

۱۵- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: هر که مال برادر خود را به ستم بخورد و به او برنگرداند، در روز رستاخیز، پاره‌ای از آتش خورده است.

۱۶- امام صادق (ع) فرمود:

ستم‌کننده و کمک کار او در ستم و آنکه ستم او را بپسندد، هر سه، شریک در آن هستند.

۱۷- از هشام بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: راستی بنده‌ای ستم کشد و پیوسته دعا کند تا ستمگر شود.

۱۸- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که برای ستمِ ستمکاری عذر بتراشد، خدا ظالمی را بر او مسلّط کند و اگر دعا کند، برای او مستجاب نشود، و خدا در برابر ستمی که به او شده به او ثوابی ندهد.

۱۹- از امام صادق (ع)، فرمود:

خدا از ظالم به وسیله ظالم انتقام بگیرد، و این است معنی قول خدا عز و جل (۱۲۹ سوره انعام): «و همچنین ظالمان را بر یک دیگر گماردیم» (برای انتقام).

۲۰- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۷۹

هر کس به دیگری ستم کرد و او را دست داد (و دسترسی به او ندارد که از او رضایت و برائت جوید) از خدا برای او آمرزش خواهد، زیرا که آن آمرزش‌جوئی کفاره آن گردد.

۲۱- رسول خدا (ص) فرمود:

هر که بامداد کند و قصد ستم به کسی ندارد، خدا هر گناهی کرده بیامرزد.

۲۲- از ابی بصیر که دو مرد خدمت امام صادق (ع) رسیدند برای کشمکش و معامله‌ای که با هم داشتند، و چون امام (ع) سخن هر دو را شنید فرمود: هلاـ راستش این است که کسی دست نیافته به خیری بهتر از آنچه به وسیله ظلم بدان دست یابند، هلا راستی مظلوم از دین ظالم بگیرد بیش از آنچه ظالم از مال او گرفته است، سپس فرمود: هر که به مردم بد کند، زشت و بی‌انتظار نشمارد که به او بد کنند، هلا آدمی‌زاده همان را درود که بکارد، و هیچ کس از تخمه تلخ، شیرینی برنگیرد، و نه از تخمه شیرین، تلخی، و آن دو مرد پیش از آنکه از جا برخیزند، با هم صلح و سازش کردند.

۲۳- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که از قصاص ترسد، دست از ستم به مردم باز گیرد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۸۱

باب پیروی از هوس

۱- از ابی محمد وابشی، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

از هوا و هوسِ خود برحذر باشید چنانچه از دشمنان خود برحذر باشید، زیرا چیزی برای مردان، دشمن‌تر از پیروی هوسها و

دروگری زبانهاشان نیست.

۲- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل می‌فرماید:

به عزت و جلال و بزرگی و کبریاء و نور و برتری و مقام بلندم سوگند، هیچ بنده‌ای دلخواه خود را بر دلخواه من اختیار نکند جز آنکه کارش را پریشان کنم و دنیایش را در هم سازم و دلش را بدان سرگرم کنم و از آن بدو ندهم جز همان که مقدّر او کرده ام، به عزت و جلال و عظمت و نور و علوّ و مقام بلندم سوگند، هیچ بنده‌ای خواست مرا بر دلخواه خود مقدم ندارد جز آنکه فرشته‌های من او را نگهبانی کنند و آسمانها و زمین را کفیل روزی او سازم و از پس تجارت و بهره‌جوئی هر تاجری من پشتیبان اویم و دنیا هم به آستان بوسی او آید.

۳- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

همانا من بر شما از دو چیز می‌ترسم:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۸۳

پیروی از هوا و درازی آرزو.

اما پیروی از هوا، راستش این است که از حق، باز می‌دارد، و اما درازی آرزو، آخرت را فراموش می‌سازد.

۴- از عبد الرحمن بن حجّاج، گوید: أبو الحسن (ع) به من فرمود:

از برآمدن نردبانی که بالا رفتنش آسان است بپرهیز هر گاه پرتگاه هلاکت باری دارد.

گوید: امام صادق (ع) می‌فرمود:

خود را به دلخواه وامنه، که خواهش نفس نابودی خود است، دل به هوس دادن درد و آزاری است و خودداری از آنچه دلخواهد داروی آن است.

باب مکر و پیمان‌شکنی و فریب کاری

۱- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

اگر نبود که مکر و فریب کاری در آتش هستند، من مکر اندیش‌تر همه مردم بودم.

۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که دغلی با امام بر حق کند، روز رستاخیز با پیشوائی لوچه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۸۵

آویخته و دهن کج بیاید به محشر و به او باشد تا به دوزخ رود و هر که بیعت امامی را شکسته و با او اظهار مخالفت کرده و بر او شوریده، دست بریده به محشر آید تا به همان وضع به دوزخ رود (هر که دغلی و خدعه کند با امام، دهن کج به محشر آید تا به دوزخ رود خ ل).

۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

از ما نیست کسی که با مسلمانی مکر و نیرنگ کند.

۴- از طلحهٔ بن زید، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: دو آبادی است و هر دو از کفار حربی است و هر کدام پادشاه جدائی دارند، با هم دغلی کردند و سپس سازش نمودند، سپس یکی از آن دو پادشاه دغلی کرد و آمد با مسلمانان ساخت و ساز کرد که به همراه آنها آن آبادی دیگر را غارت کند، امام صادق (ع) فرمود: برای مسلمانان نشاید که دغلی کنند و دستور دغلی دهند و یا نبرد کنند به همراه کسانی که دغلی و عهدشکنی کرده‌اند ولی حق دارند هر جا مشرکان را یافتند با آنها بجنگند و آنچه کفار بر آن پیمان

بسته‌اند بر مسلمانان نافذ نیست و در برابر آن الزامی ندارند.

۵- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که با امامی دغلی و عهدشکنی کرده، روز رستاخیز دهن کج وارد محشر شود تا به دوزخ رود.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۸۷

۶- امیر المؤمنین (ع) یک روز بر منبر کوفه سخنرانی کرد و فرمود:

أیا مردم! اگر دغلی و عهدشکنی بد نبود، من سیاستمدارترین مردم بودم، هلا هر عهدشکنی و دغلی هرزگی و نابکاری‌ها دارد و هر هرزگی و نابکاری کفر و ناسپاسی به بار آرد، هلا راستی که دغلی و هرزگی و خیانت در آتش باشند.

باب دروغ

۱- از ابی نعمان، گوید: امام باقر (ع) فرمود:

ای ابا نعمان! بر ما دروغی نبند تا دین توحید او تو بر باد رود، و مبادا بخواهی که سر باشی تا دنباله شوی، و به وسیله ما، مردم را مخور تا فقیر و بی‌چاره شوی، به راستی که ناچار تو را باز دارند و از تو باز پرسی کنند، اگر راست گوئی، ما تو را تصدیق کنیم و اگر دروغ گوئی، ما تو را تکذیب کنیم.

۲- از امام باقر (ع) که علی بن الحسین (ع) به فرزندانش می‌فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۸۹

از دروغ بپرهیزید، چه کوچک باشد و چه بزرگ، جدی باشد یا شوخی، زیرا چون کسی دروغ کوچکی گفت، به دروغ بزرگ دلیر می‌شود.

آیا ندانید که رسول خدا (ص) فرمود: بنده پیوسته راست گوید تا خدا او را صدّیق نویسد و بسا بنده‌ای که پیوسته دروغ گوید تا خدا او را کذّاب نویسد.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خدا برای شرّ و بدی قفل‌ها مقرر کرده و کلیدهای آنها را شراب مقرر ساخته، و دروغ بدتر از شراب است.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

راستی دروغ ویران‌کننده ایمان است.

۵- از امام صادق (ع)، فرمود:

دروغ بر خدا و رسولش از گناهان کبیره است.

۶- از امام باقر (ع)، فرمود:

نخست کسی که دروغگو را تکذیب کنند خدا عز و جل است، و سپس دو فرشته‌ای که با اویند، سپس خود هم می‌داند که

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۹۱

دروغگو است.

۷- از عمر بن یزید که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

راستی کذّاب با بیّنه هلاک شود، و پیروانش به وسیله اشتباه هلاک شوند.

۸- از معاویه بن وهب، گوید: شنیدم می‌فرمود (ع):

راستی نشانه دروغگو این است که به تو از آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر می‌دهد، و هر گاه از حرام خدا و حلالش از او

بپرسی، چیزی ندارد که جواب گوید.

۹- از ابی بصیر که شنیدم آن حضرت می‌فرمود:

راستی! یک دروغ، روزه دار را روزه خوار کند، گفتم: کدام ماها هستیم که یک دروغ نگوئیم؟ فرمود: چنان نیست که تو فهمیدی، همانا مقصود، دروغ بستن به خدا و رسول خدا (ص) و ائمه (ع) است.

۱۰- نزد امام صادق (ع) گفته شد که بافنده ملعون است، فرمود:

مقصود، کسی است که دروغ بافد بر خدا و به رسولش.

۱۱- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

بنده‌ای مزّه ایمان را نچشد تا دروغ را وانهد، چه شوخی باشد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۹۳

و چه جدّی.

۱۲- از عبد الرحمن بن حجاج، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: کذّاب آن کس است که در باره چیزی، خلاف واقع گوید؟ فرمود: نه، کسی نیست که این خلاف گوئی از او نشود، ولی مقصود، کسی است که عادت به دروغ کرده است.

۱۳- از امام صادق (ع) که عیسی بن مریم (ع) فرمود:

هر که بسیار دروغ گوید، آبرو و خرّمی او برود.

۱۴- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

برای مؤمن شایسته است که از برادری و رفاقت کذّاب، کناره کند، زیرا که او دروغگوید تا آنجا که راستش هم باور نشود.

۱۵- از امام صادق (ع) می‌فرمود:

راستی! از آنچه خداوند به دروغ گویان کمک کرده است فراموشی است.

۱۶- زراره گوید: شنیدم امام صادق (ع) فرمود:

سخن بر سه گونه است: راست، و دروغ، و اصلاح میان مردم. گوید: به او گفته شد: قربانت! اصلاح میان مردم چیست؟ فرمود: از کسی در باره دیگری سخنی می‌شنوی که اگر به او برسد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۲۹۵

بد دل می‌شود، و تو به او بر می‌خوری و به او می گوئی از فلانی شنیدم که در باره تو چنین و چنان خوبی می گفت و تمجید می کرد، بر خلاف آنچه شنیدی.

۱۷- از حسن صیقل، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

راستی ما از امام باقر (ع) روایتی داریم در باره گفتار یوسف (ع) که: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ: «ای کاروان هر آینه شما دزد هستید»، در پاسخ فرمود: به خدا دزدی نکردند، یوسف هم دروغ نگفت، ابراهیم (ع) فرمود: «بلکه بزرگ آنان این کار را کرده بپرسید از آنها اگر که می‌توانستند سخن بگویند» امام (ع) فرمود: به خدا آنها نکرده بودند و ابراهیم (ع) هم دروغ نگفت، امام صادق (ع) فرمود: ای صیقل! نزد شما در توجیه این آیه چیست؟ گوید: گفتم: نزد ما جز تسلیم در آن نیست، گوید: فرمود: راستی خدا دو چیز را دوست دارد و دو چیز را دشمن دارد، دوست دارد مردان بزرگ‌منشانه را در میان دو صف (قشون اسلام و قشون کفر) و دوست دارد دروغ را در مقام اصلاح (میان دو برادر دینی) و دشمن دارد گام زدن بزرگ‌منشانه را در میان جاده‌ها (و خیابانها) و دشمن دارد دروغ گفتن را در غیر مورد اصلاح، به راستی ابراهیم (ع) گفت: «بلکه بزرگشان این کار را کرده است» به قصد اصلاح (حال گمراهی بت پرستان و حفظ جان خود) و استدلال بر اینکه بت‌ها کاری نمی کنند و نمی‌توانند کرد، و یوسف

(ع) هم به قصد اصلاح (حال پدر و برادران خود) فرمود (به راستی شماها دزد هستید).

۱۸- از عیسی بن حسّان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: از هر دروغی باز پرسی شود یک روزی، جز از سه کس:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۹۷

۱- مردی که در نبرد کیدی کند که گناهی بر او نیست ۲- مردی که میان دو کس اصلاح کند با این برخورد کند به وصفی جز آنکه با آن برخورد کند ۳- مردی که به خانواده‌اش چیزی وعده دهد و قصد ندارد که آن را به انجام رساند.

۱۹- از امام صادق (ع) که فرمود:

اصلاح‌کننده، دروغگو نیست.

۲۰- از عبد الأعلی مولی آل سام، گفت: امام صادق (ع) برای من حدیثی گفت، من به او گفتم: قربانت! آیا هم اکنون تو نپنداشتی برای من چنین و چنان؟

در پاسخ فرمود: نه؛ این بر من گران آمد و گفتم: آری، به خدا پنداشتی؛ فرمود: نه، به خدا من به خدا من نپنداشتم آن را.

گوید: بر من گران آمد و گفتم: قربانت! آری به خدا آن را گفتی، فرمود: آری، آن را گفتم، آیا تو ندانستی که کلمه زعم و پنداشت در قرآن همه در دروغ به کار رفته است.

۲۱- امیر المؤمنین (ع) می‌فرمود:

بپرهیزید از دروغ، زیرا هر امیدواری در جستجو است و هر ترسانی گریزان است.

۲۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۲۹۹

بر اصلاح‌کننده دروغی نیست، سپس این آیه را تلاوت کرد (۷۰ سوره یوسف): «ایا کاروان راستی که شما دزدانید» سپس فرمود: به خدا دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفت، سپس تلاوت کرد (۶۳ سوره انبیاء): «بلکه کرده است آن را بزرگ آنها، این بپرسید از آنها اگر که سخن می‌گویند» سپس فرمود: به خدا آنها نکرده بودند و ابراهیم (ع) هم دروغ نگفت.

باب دو زبان

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که با دو مسلمان به دو رو، و دو زبان برخورد کند، روز قیامت بیاید و دو زبان از آتش دارد.

۲- از امام باقر (ع)، فرمود:

چه بد بنده‌ای است بنده‌ای که دارای دو رو و دو زبان است، در حضور برادرش او را تمجید کند و در پشت سر او بد گوید و از گوشت او بخورد، اگر به او بخشش کند، حسدش برد و اگر گرفتار شود او را واگذار و دنبال کار خود رود.

۳- از عبد الرحمن بن حمّاد در حدیثی که آن را به معصوم رسانیده، گوید: خدا تبارک و تعالی به عیسی بن مریم (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۰۱

ای عیسی! باید زبانت در نهان و عیان یکی باشد و هم دلت چنین باشد، راستی من تو را در باره خودت حذر می‌دهم و مانند من خبیری بس است، دو زبان در یک دهان نشاید، و دو شمشیر در یک غلاف نگنجد و دو دل در یک سینه نباشد و در نهاد انسان هم دو عقیده مخالف برجا نباشد.

باب قهر کردن از برادر دینی و ترک او

۱- در وصیّت مفضل است که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:
دو مرد به طور قهر کردن از هم جدا نشوند جز اینکه یکی از آنها مستحق بیزاری و لعنت است و بسا که هر دو مستحقّ آن باشند، معتب به آن حضرت عرض کرد: خدا مرا قربانت کند، این جزای ظالم است، مظلوم چه تقصیری دارد؟ فرمود: برای آنکه برادر خود را به پیوست و آشتی با خویش دعوت نمی‌کند و از گفته او صرف نظر نمی‌کند، شنیدم پدرم می‌فرمود: هر گاه دو تن با هم ستیزه کردند و یکی بر دیگری غلبه کرد، آن که ستمدیده نزد طرف ستمگرِ خود رود تا آنکه به او بگوید: ای برادرا! من به تو ستم کردم، تا اینکه قهر و متارکه میان او و رفیق او برطرف شود، زیرا خدا حکیم و عادل است، از ظالم داد مظلوم را می‌ستاند.
۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود: بیش از
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۰۳
سه روز قهر کردن و متارکه روا نیست.
۳- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم مردی که با خویشِ خود قطع مراوده می‌کند برای آنکه به مذهب شیعه نیستند؟ فرمود: شایسته نیست که از آنها ببرد و قطع مراوده کند.
۴- از مرازم بن حکیم، گوید: یکی از اصحاب ما که او را شلقان می‌گفتند، خدمت امام صادق (ع) بود، آن حضرت خرج او را می‌داد (او را ناظر بر خرج خانه خود کرده بود خ ل) و مردی بود بد اخلاق (و مرازم با او قهر کرده بود) یک روز امام به من گفت: ای مرازم! آیا با عیسی سخن می‌گوئی؟ (یعنی با هم صلح کردید) من در پاسخ گفتم: آری، فرمود: بسیار خوب کردی، در قهر و متارکه خیری نیست.
۵- از داود بن کثیر، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: پدرم فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده است:
هر دو نفر مسلمانی که از هم قهر کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند، هر دو از اسلام خارج باشند و میان آنها پیوست دینی نباشد و هر کدام پیشی گیرد به سخن گفتن با برادر مسلمان خود، او است که روز حساب پیشی گیرد به رفتن در بهشت.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۰۵
۶- از زراره که امام باقر (ع) فرمود:
راستی شیطان میان دو مؤمن آشوب‌گری می‌کند تا یکی از آنها از دین خود برنگشته باشد و چون چنین کنند به پشت خوابد و استراحت کند و سپس گوید: کامیاب شدم، پس خدا رحمت کند مردی که میان دو تن از دوستانِ ما الفت اندازد و آنها را صلح دهد، ای گروه مؤمنان! با هم الفت گیرید و مهرورزی کنید.
۷- از ابی بصیر، از امام صادق (ع) فرمود:
پیوسته تا دو مسلمان با هم قهرند، ابلیس شاد است و چون آشتی کنند، زانوهایش بلرزد و بهم بخورد و بندهایش از هم بگسلد و فریاد کشد: ای وای بر من از آنچه به هلاکت رسد.

باب قطع رحم

۱- از امام صادق (ع)، فرمود که:
رسول خدا (ص) فرموده است در ضمن حدیثی که: هلا- به راستی در دشمنی با یک دیگر از بن بر کنی است، مقصودم از بن برکندن موی نیست، ولی از بن کندن دین است.
۲- از حذیفه بن منصور، گوید: امام صادق (ع) فرمود:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۰۷

از (حالقه) بپرهيزيد، زيرا كه مردم را به مرگ مى‌كشاند، گفتم: حالقه چيست؟ فرمود: قطع رحم است.

۳- يكى از اصحاب ما گويد: به امام صادق (ع) گفتم:

برادران و عموزادگانم در خانه به من سخت گرفتند و آن را به من تنگ كردند تا مرا به يك اطاق در آن خانه پناهنده كرده‌اند و اگر اقدام كنم (اگر شما سخن گوئيد خ ل) هر چه در دست آنها است بستانم. گويد: در پاسخم فرمود: صبر كن، زيرا خدا براى تو گشايشى فراهم كند، گويد: برگشتم و در سال [صد] سى و يك وبائى آمد و به خداوند سوگند، همه مردند و يكى از آنها نماند، گويد: من مسافرت كردم و چون خدمت آن حضرت رسيدم فرمود:

حال خاندانت چطور است؟ گفتم: هر آينه به خداوند همه آنها مردند و كسى از آنها زنده نمانده است، فرمود: آن براى اين است كه با تو بد كردند و حق تو را نشناختند، تو از قطع رحم آنها بپرهيز، همه نابود شدند، تو دوست داشتى كه زنده باشند و به تو تنگ بگيرند؟

گفتم: آرى به خدا.

۴- از امام باقر (ع) كه در كتاب على (ع) است كه سه خصلت باشند هر كه داراى آنها باشد، نميرد تا بد عاقبتى آنها را ببيند: شورش و ستمگرى، قطع رحم و قسم دروغ كه بدان با خدا مبارزه و هم نبردى مى‌شود، و به راستى طاعتى كه زودتر ثوابش عايد مى‌شود، صله رحم است، و راستى كه مردمى نابكارند و با هم صله رحم كنند و اموالشان فراوان شود و ثروتمند گردند و به راستى كه

أصول الكافی / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۳۰۹

قسم دروغ و قطع رحم، خانمانها را ويران و بيابان خشك و خالى كنند كه اهلش نابود گردند و خويشى را از جاى بر آرند (تباه كنند خ ل) و از جا برآوردن خويشى مايه قطع نسل است.

۵- از عنبسه بن عابد، گويد: مردى به امام صادق (ع) از خويشانِ خود شكايت كرد، به او فرمود: خشمت را فرو خور و اقدام كن (خوبى كن خ ل) در پاسخ گفت: آنان مى‌كنند و مى‌كنند (يعنى هر گونه عمل زيانبخشى را) فرمود: تو هم مى‌خواهى چون آنان باشى تا خدا به شما نظر ترحم نكند (يعنى در دنيا و آخرت لطف خود را از شما دريغ دارد).

۶- رسول خدا (ص) فرمود:

از خويش خود مبر و گرچه او از تو ببرد.

۷- امير المؤمنين (ع) در خطبه خود فرمود:

پناه برم به خدا از گناهانى كه زود نابود كنند، عبد اللّه بن كوّاء يشكرى خدمت آن حضرت برخاست و گفت: يا امير المؤمنين! آيا گناهانى هستند كه زود نابود كنند؟ فرمود: آرى، واى بر تو، آن قطع رحم است، راستى كه خاندانى با هم فراهم شوند و با هم كمك كنند و با اينكه بد كارند خدا به آنها روزى مى‌دهد، و به راستى خاندانى از هم جدا مى‌شوند و با يك ديگر قطع رحم مى‌كنند و خدا آنها را محروم مى‌كند با اينكه پرهيزكارند.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۳۱۱

۸- از امام باقر (ع)، فرمود كه:

امير المؤمنين (ع) فرموده است: هر گاه قطع رحم گردد، اموال در دست اشرار نهاده گردد.

باب عقوق و ناسپاسى (پدر و مادر)

۱- از امام صادق (ع) كه فرمود: كمترين ناسپاسى، گفتن «افّ» است (به روى پدر و مادر) و اگر خدا عز و جل چيزى را آسان‌تر از

آن می‌دانست، از آن غدقن می‌کرد (زیرا مقصود نهی از هر گونه بی‌ادبی و ترک احترام پدر و مادر است و برای تأکید، کمترین فرد را مورد نهی ساخته تا افراد بزرگتر به وجه شایسته تری کناره‌گیری شود).

۲- رسول خدا (ص) فرمود:

نیک رفتار باش (با پدر و مادر) و در بهشت باش، و اگر عاق و جفا کار باشی، پس به دوزخ بساز.

۳- از یعقوب بن شعیب، از امام صادق (ع) که چون روز قیامت شود یک پرده از پرده‌های بهشت را بر گیرند، هر جانداری از مسافت پانصد سال بوی آن را بشنود جز یک دسته، گفتم: آنان کیانند؟

فرمود: عاق والدین خود.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۱۳

۴- رسول خدا (ص) فرمود:

بالای دست هر نیکو کاری یک نیکی است تا اینکه مرد در راه خدا کشته شود و چون در راه خدا کشته شد، بالای آن عمل بهتری نیست، و روی هر ناسپاسی ناسپاسی دیگر است تا کسی یکی از پدر و مادر خود را بکشد و چون چنین کرد، بالای آن ناسپاسی دیگر نباشند.

۵- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که به نظر دشمنی به پدر و مادر ستمکار بر خود هم نگاه کند، خدا نمازش را نپذیرد.

۶- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) در ضمن سخن خود فرمود: بپرهیزید از ناسپاسی پدر و مادر، زیرا بوی بهشت از مسافت هزار سال راه شنیده شود، و عاق والدین و قاطع رحم و پیره مرد زناکار و متکبّر آن را نشنود، و کبریا از آن پروردگار جهانیان است.

۷- از امام صادق (ع)، فرمود:

اگر خدا چیزی را کمتر ازاف می‌دانست، از آن نهی می‌کرد آن از کمترین مراتب ناسپاسی است و از ناسپاسی است که کسی به پدر و مادر خیره نگاه کند.

۸- از امام باقر (ع)، فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۱۵

پدرم به مردی نگاه کرد که پسرش به همراه راه می رفت و به شانه پدرش تکیه کرده بود و آن حضرت با او (یعنی پسر- از مجلسی ره) سخن نگفت از بد داشتن او تا از دنیا رفت.

۹- از امام صادق (ع)، فرمود:

کمترین عقوق ناسپاسی گفتن: اف است، و اگر خدا چیزی را از آن آسان‌تر می‌دانست از آن نهی می‌کرد.

باب انکار نسب و نژاد

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

به خدا کافر شده کسی که از نژاد و نسب خود بیزاری جوید گرچه کم‌ارزش و پست باشد.

۲- از امام صادق (ع) به همین مضمون.

۳- از امام باقر (ع):

نفی حسب و گرچه پست و کم ارزش باشد کفر است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۱۷

باب در کسی که مسلمانان را آزار کند و خوار شمارد

۱- از هشام بن سالم، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

خدا عز و جل فرماید: باید به جنگ با من اعلام شود هر که بنده مؤمن مرا آزارد و باید از خشـم آسوده باشد هر که بنده مؤمنم را گرامی دارد و اگر در روی زمین از مشرق تا مغرب آفریده‌ای نباشد از آفریده‌هایم جز یک مؤمن به همراه پیشوای عادلی، من به عبادت آنها از هر آنچه در زمینم آفریدم بی‌نیاز باشم و هفت آسمان و زمین‌ها بدانها بر پا باشند و از ایمانشان برای آنها آرامشی مقرر سازم که نیازمند به آرامش دیگری نباشند.

۲- از مفضل بن عمر که امام صادق (ع) فرمود:

چون روز رستاخیز شود یک جارچی جار زد: کجایند روگردانان از دوستانم؟ پس مردمی بر پا شوند که چهره آنها گوشت ندارد و گفته شود: اینانند آن کسانی که مؤمنان را آزردند و در برابر آنها ایستادند و با آنها لجبازی کردند و به آنها در دینشان سخت گرفتند. سپس فرمان شود که آنها را به دوزخ برند.

۳- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

خدا تبارک و تعالی فرموده است:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۱۹

هر کس به یک دوستی از من اهانت کند، محققاً به جنگ با من کمین کرده است.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

هر که مؤمن مستمند یا غیر مستمندی را خوار شمارد، پیوسته خدا عز و جل او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد.

۵- از معلی بن خنیس، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: راستی خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

هر که یک دوست از من اهانت کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است و من به یاری دوستانم از همه چیز شتابان ترم.

۶- رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرموده:

هر که بنده مؤمنم را خوار کند، آشکارا به جنگ با من برخاسته.

۷- از حمّاد بن بشیر، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

رسول خدا (ص) فرمود: خدا عز و جل فرماید:

هر که دوستی از مرا اهانت کند، محققاً برای نبرد با من کمین کرده است، و هیچ بنده با عملی به من نزدیک نشود که محبوب‌تر باشد نزد من از عمل بدان چه بر او واجب کردم، و به راستی که او

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۲۱

با انجام نماز نافله به من تقرّب جوید تا آنجا که او را دوست دارم و چون او را دوست داشتم، گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببیند و زبان او شوم که با آن بگوید و دست او شوم که با آن بگزد، اگر مرا بخواند، اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند، به او ببخشم و من هرگز در کاری که انجام دهم در تردید نباشم مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم، او از مرگ بدش آید و من ناخوش کردن او را بد دارم.

۸- از امام باقر (ع)، فرمود: چون پیغمبر را به معراج بالا بردند، گفت: پروردگارا! حال مؤمن در نزد تو چون است؟ فرمود:
ای محمـد! هر که یـک دوست مرا، اهـانت کنـد محققاً آشـکارا بـا من به جنـگ برخاسـته، من به یـاری دوسـتانم از همه چیز بیشتر می‌شـتابم، من در باره چیزی آن اندازه تردید ندارم که در باره قبض روح مؤمن، او از مرگ بدش آید و من هم از بدی کردن به او بـدم می‌آید، به راستی برخی از بندگان مؤمنم را جز توانگری نشاید و به نسازد و اگر به جز آنش بگردانم نابود و هلاک شود، و به راستی برخی بنـده‌های مؤمنم باشـند که جز با درویشـی و نـداری به نشونـد و اگر به جز آنش بگردانم نابود و هلاک شود، و تقرّب نجویـد هیـچ بنـده ای به من به عملی که محبوب‌تر باشـد نزد من از آنچه بر او واجب کرده ام، و به راستی که او بـا عمل نافله به من تقرّب جوید تا آنجا که دوستش دارم و چون دوستش داشتم در این صورت گوش او شوم که با آن بشنود و چشم او شوم که با آن ببینـد و زبـانش شوم که بـا آن بگویـد و دسـتش شوم که با آن برگیرد، اگر دعا کنـد به درگاهم اجابتش کنم و اگر از من خواهش کند، به او ببخشم.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۲۳
۹- از امام صادق (ع)، فرمود:
هر که مؤمنی را برای نداری و فقر او کم و کوچک شـمارد و خدا روز رستاخیز او را در برابر خلایق به رسوائی شهره سازد (و چون همان مؤمن که در دنیا خوار شمرده می‌شد، خوارش کند- از مجلسی ره).
۱۰- فرمود (ع) که رسول خدا (ص) فرموده است:
پروردگارم مرا به معراج شـبانه برد و از پشت پرده به من وحی کرد آنچه را وحی کرد و با من بی‌واسـطه سخن گفت تا آنکه به من فرمود:
ای محمـد! هر که دوستی از دوسـتان من خوار کند، محققاً به نبرد با من کمین گرفته است، و هر که با من بجنگد، من با او بجنگم، گفتم: پروردگـارا! این دوست تو کیست؟ من دانسـتم که هر که با تو بجنگـد با او می‌جنگی، فرمود: آن کسـی است که از او پیمان گرفتم به دوستی و پیروی از تو و از وصیّ تو و از ذریّه تو و نژاد تو.
۱۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:
خدای عز و جل فرماید:
هر که بنـده مؤمن مرا به خواری کشـد، با من به نبرد برخاسـته، و من هر کاری کنم تردیـدی نـدارم ماننـد تردیـدی که در باره بنـده مؤمنم دارم، به راستی من ملاقات او را دوست دارم و او از مرگ بـدش می‌آید و من مرگ را از او می گردانم، و به راستی در امری به درگاه من دعا می‌کند و من برای او اجابت می‌کنم بهتر از آن را که می‌خواهد.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۲۵

باب در کسی که از لغزش و عیب مؤمنان جستجو کند

۱- از امام باقر و امام صادق (ع)، فرمودند:
نزدیکترین وضـعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد و لغزشـها و خطاهای او را شماره گیرد تا یک روزی او را بدانها سرزنش کند.
۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:
ای گروه کسانی که به زبان اسـلام آورده و ایمان به دلش خوب ننشسـته! مسلمانان را نکوهش مکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید، زیرا هر که از عیوب آنها دنباله‌گیری کنـد، خـدا از عیب او دنباله‌گیری کنـد و هر که را خدا دنبال عیب برآید رسوایش کند گرچه

در خانه‌اش باشد.

۳- از امام باقر (ع) (به مضمون حديث ۱).

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‏۵، ص: ۳۲۷

۴- از امام باقر (ع) (به مضمون حديث ۲).

۵- از امام صادق (ع) كه رسول خدا (ص) فرمود:

لغزشهای مؤمنان را مجوئيد، زيرا هر كه لغزشهای برادر خود را بجويد، خدا دنبال لغزشهای او برآيد و هر كه خدا دنبال لغزشهايش برآيد، رسوايش سازد گرچه در درون خانه‌اش باشد.

۶- از امام باقر (ع)، فرمود:

نزديك ترين وضع بنده به كفر اين است كه با مردی برادر دينی باشد و لغزشهای او را شماره كند تا روزی او را بدانها سرزنش كند.

۷- از امام صادق (ع) كه فرمود:

دورترين وضع بنده خدا اين است كه مردی با مردی برادر دينی باشد و خطاهای او را بر او نگهداری كند تا روزی او را بدانها سرزنش كند.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‏۵، ص: ۳۲۹

باب سرزنش

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر كه مؤمنی را سرزنش كند، خدا او را در دنيا و آخرت سرزنش كند.

۲- رسول خدا (ص) فرمود:

هر كه يك كارِ زشتی را فاش كند، چون كسی است كه آن را آغاز كرده و هر كه مؤمنی را سرزنش كند، نميرد تا آن را مرتكب شود.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

هر كه مؤمنی را به گناهی سرزنش كند، نميرد تا آن را مرتكب شود.

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر كه نزد مؤمنی رود كه او را سرزنش كند و سركوفت زند، خدا او را در دنيا و آخرت سرزنش نمايد.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‏۵، ص: ۳۳۱

باب غيبت و بدگوئی در پشت سر و بهتان زدن

۱- از رسول خدا (ص)، فرمود:

غيبت زودتر در دين مرد كارگر می‌شود از بيماری خوره در درون او.

رسول خدا (ص) فرمود:

نشستن در مسجد به انتظار نماز عبادت است تا حدثی سر ندهد، عرض شد: يا رسول اللَّه! حدث چيست؟ فرمود: غيبت كردن است.

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که در باره مؤمنی بگوید آنچه را دو چشمش دیده و دو گوشش شنیده، پس او از کسانی است که خدا در باره آنان فرموده است (۱۸ سوره نور): «راستی آن کسانی که دوست دارند فاش کنند هرزگی را در باره آن کسانی که گرویده و ایمان آورده‌اند از آن آنها است عذاب دردناک».

۳- از داود بن سرحان، گوید:

از امام صادق (ع) از غیبت پرسیدم، فرمود: آن این است که برادر دینی خود را یاد کنی به کاری که نکرده و دنبال او منتشر کنی امری را که خدا بر او پوشانیده و حدّی بر او در باره آن اقامه نشده است.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۳۳

۴- از امام صادق (ع) که از رسول خدا (ص) پرسیدند، کفّاره غیبت چیست؟ در پاسخ فرمود:

آمرزش‌جوئی برای کسی که او را غیبت کردی هر وقت به یاد او افتادی.

۵- از ابن ابی یعفور، از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که به مرد مؤمن یا زن مؤمنه‌ای بهتان زند بدان چه در او نیست، خدا او را در طینهٔ خبال برانگیزد و بدارد تا از آنچه گفته بیرون آید، گفتم: طینهٔ خبال چیست؟ فرمود: چرکی است که از فروج زنانِ زناکار و هرزه بدر آید.

۶- از یحیی ازرق، گوید: أبو الحسن (ع) به من فرمود:

هر که در پشت سر مردی چیزی را گوید که در او است و مردم می‌دانند که در او است، او را غیبت نکرده است و هر که در پشت سر کسی در باره‌اش سخن گوید که در او است ولی مردم آن را نمی‌دانند، او را غیبت کرده است و هر که چیزی در باره او گوید که در او نیست، به او بهتان زده است.

۷- از عبد اللَّه بن سیابه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

غیبت این است که در باره برادرت بگوئی آنچه را خدا از او پرده پوشی کرده و اما آنچه از وجود او عیان است چون تندی کردن و شتاب‌زدگی غیبت نیست، و بهتان این است که در باره او بگوئی آنچه در او نیست.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۳۵

باب در نقل حکایت بر ضرر مؤمن

۱- از مفضل بن عمر، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

هر که حکایتی نقل کند بر ضرر مؤمنی و مقصودش این باشد که او را چرکین کند و آبروی او را بریزد تا از چشم مردم بیفتد، خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی با شیطان بکشاند و شیطان هم او را بپذیرد.

۲- از عبد اللَّه بن سنان، گوید: به او گفتم: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آری، گفتم: مقصود شما دو عضو پائین تنه است؟ فرمود: چنان نیست که فهم تو بدان رفته است، همانا مقصود، فاش کردن سرّ او است.

۳- از زید، از امام صادق (ع) در تفسیر آنچه در حدیث آمده است که (عورت مؤمن بر مؤمن حرام است)، فرمود: این به این معنی نیست که برهنه شود و از او چیزی بینی همانا مقصود، این است که بر ضرر او حکایتی بگوئی یا عیب او را بگوئی.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۳۷

باب شماتت (و شادکامی به گرفتاری مؤمن)

۱- از امام صادق (ع) راستی که او فرمود:

شادکامی و شماتت در گرفتاری و مصیبت برادر دینی از خود نشان مده تا خدا به او ترحّم کند و آن گرفتاری به تو دهد و فرمود: هر که در مصیبتی که به برادرش رسد، شادکامی و شماتت کند، از جهان نرود تا گرفتار فتنه شود.

باب دشنام

۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

دشنام بر مؤمن چون پرت شدن در هلاک است (چون کار کسی است که در پرتگاه هلاک است خ ل) (دشنام گوی به مؤمن چون پرت شده در هلاک است خ ل).

۲- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

دشنام گوئی به مؤمن (دشنام گوئی مؤمن خ ل) نابکاری

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۳۹

است (بی‌ایمانی است خ ل) و جنگیدن با او کفر است و خوردن گوشتش (بدگوئی از او در پشت سرش) گناه است و حرمت مال مؤمن چون حرمت خون او است.

۳- از امام باقر (ع) که مردی از بنی تمیم خدمت پیغمبر (ص) آمد و به او عرض کرد: به من سفارش کن و در ضمن سفارش به او فرمود:

به مردم دشنام مدهید تا میان آنها کسب دشمنی کنید.

۴- از عبد الرحمن بن حجاج، از ابی الحسن موسی (ع) در باره مردمی که به هم دشنام دهند، فرمود: آنکه آغاز به دشنام کرده ستمکارتر است و گناه او و گناه طرفش به عهده او است تا وقتی از ستم دیده عذر نخواسته.

۵- از امام باقر (ع)، فرمود:

هرگز مردی بر مردی گواه به کفر نشود (یعنی به او بگوید:

ای کافر) جز آنکه یکی از دو نفر آنها بدان گرفتارند، اگر گواهی داده است به کفر کافری که راست گفته و اگر به کفر مؤمنی گواهی کرده، به خود او برگردد، مبادا به مؤمنان طعن بزنید.

۶- از علی بن ابی حمزه، از امام باقر یا امام صادق (ع)، گوید:

شنیدم می‌فرمود:

راستی چون لعنی از کسی صادر شود، در تردّد باشد و اگر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۴۱

مجوزی یابد (به ملعون تعلق گیرد) و گر نه به صاحب و گوینده خود برگردد.

۷- از ابی حمزه ثمالی، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود:

راستی چون لعنت از دهان صاحب خود بیرون آید، میان او و طرف لعن شده مردّد ماند، اگر مجوّزی یابد (بر ملعون بماند) و گر نه به گوینده خود برگردد.

۸- از ابی حمزه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر گاه مردی به برادر مؤمنش گوید: اف، از پیوستگی با او بیرون آید، و چون به او گوید: تو دشمن منی، یکی از آنها کافر شود، و خدا از مؤمنی که بد برادر مؤمن خود را در دل دارد، هیچ کرداری را نپذیرد.

۹- از امام باقر (ع)، فرمود:

هیچ بشری چشم در چشم مؤمن به او طعن نزند جز اینکه به بدترین مرگ بمیرد و سزاوار باشد که به خیر برنگردد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۴۳

باب تهمت و بدگمانی

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر گاه مؤمن برادر (دینی) خود را تهمت زند، ایمان از دلش سائیده گردد چنانچه نمک در آب.

۲- عمر بن یزید، از پدرش که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که برادر دینی خود را تهمت زند، احترامی میان آنها به جا نماند و هر که با برادر دینی خود بیگانه وار عمل کند چنانچه با مردم دیگر (که با او هم عقیده نیستند) او از آنچه خود را بدان بسته است (از علاقه به مذهب) بر کنار و بیزار شده است.

۳- امیر المؤمنین (ع) در ضمن سخن خود فرمود:

کار برادر دینی خود را به بهترین وجهی مقرر دار تا آنکه دلیلی به دست تو آید که بر تو چیره شود و راه توجیه را بر تو ببندد و به هیچ سخنی که از برادرت برآید بد گمان مباش تا محمل خوبی برای آن توانی یافت.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۴۵

باب در کسی که برای برادر مؤمن خود خیرخواهی نکرده

۱- از ابی حفص اعشی، از امام صادق (ع) گوید: شنیدم از او که می‌فرمود:

رسول خدا (ص) فرموده است: هر که دنبال حاجت برادر مؤمن خود رود و برای او خیراندیشی نکند، به خدا و رسولش خیانت کرده.

۲- از امام صادق (ع) که فرمود:

هر مؤمنی در حاجت برادر خود اقدام کند و برای او خیر اندیشی و تلاش نکند، به خدا و رسولش خیانت کرده.

۳- از ابو بصیر گفته که: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که از یاران ما برای کاری و حاجتی از برادر دینی او کمک خواسته شود و به اندازه نهایت و توانائی خود در آن نکوشد، به خدا و رسول و مؤمنان خیانت ورزیده، ابو بصیر گوید: به امام صادق (ع) گفتم: مقصود شما از مؤمنان چیست؟ فرمود: همه، از دوران امیر المؤمنین (ع) تا آخر آنان (چون همه مؤمنان یکی هستند).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۴۷

۴- از ابی جمیله، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

هر که در برآوردن حاجت برادر خود اقدام کند و سپس نسبت به او در باره آن خیراندیشی و تلاش نکند، چون کسی است که به خدا و رسولش خیانت کرده است و خدا با او طرف است.

۵- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که با برادر خود مشورت خواهد و رأی پاك و بی‌آلایش خود را به او ندهد، خدای عز و جل عقل و تدبیر از او بگیرد.

۶- از سماعه، گوید: شنیدم از امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که با برادر مؤمن خود در باره انجام حاجتی از او اقدام کند و حق نصیحت را برای او به جا نیاورد، محققاً به خدا و رسولش خیانت کرده است.

باب خلف وعده

۱- از هشام بن سالم، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:
وعـده دادن مؤمن به برادرش در حکم نـذری است که کفّـاره نـدارد و هر که از آن تخلّف کنـد، به تخلّف از خـدا آغاز کرده و به دشمنی او در آویخته، و این است قول خدا (۲ سوره صف): «أیا آن
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۴۹
کسانی که گرویدید چرا می‌گوئید آنچه را نمی‌کنید (۳) وه چه دشمنی بزرگی دارد نزد خدا که بگوئید و نکنید».
۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:
هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به وعده‌ای که می‌دهد وفاء کند.

باب در کسی که در را به روی برادر مؤمن خود ببندد

۱- از مفضل بن عمر، گوید: امام صادق (ع) فرمود:
هر آن مؤمنی که میان او و میان مؤمن دیگر در بسته‌ای باشـد، خـدای عز و جل میان او و بهشت هفتاد هزار بارو بکشـد که میان هر دو بارو هزار سال مسافت فاصله باشد.
۲- از محمد بن سـنان گوید: من نزد امام رضا (ع) بودم و به من فرمود: ای محمد! راسـتش این است که در زمان بنی اسـرائیل چهار مؤمن بودنـد و یکی از آنها نزد سه دیگر رفت که در یک خانه برای مناظره میان خود گرد آمده بودند، در خانه را کوبید و چاکری نزد او بیرون شد و از او پرسید، آقایت کجا است؟ گفت:
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۵۱
در خانه نیست، آن مرد مؤمن برگشت و آن غلام نزد آقایش به درون خانه رفت، آقایش از او پرسید کی بود که در را کوبید؟ گفت: فلان کس بود و من در پاسـخش گفتم: شـما در خانه نیستید، آقا در برابر این گزارش غلام خود خاموش شد و اعتنائی نکرد و غلام خود را در ردّ آن مؤمن سـرزنش ننمود و هیـچ کدام آن سه تن از برگشـتن آن مؤمن از در خانه غمگین نشدند و به حدیثی که خود با هم در میان داشـتند روی آوردنـد و چون فردا شـد بامـداد آن مؤمن نزد آنها رفت و آنها را پیـدا کرد، با هم بیرون آمده بودند و می‌خواسـتند بروند سـر کشتزاری که یکی از آنها داشت به آنها سـلام داد و گفت: من هم با شما هستم؟ به او گفتند: بسیار خوب، و از او (راجع به وضع دیروز) عذر خواهی نکردند، آن مرد حاجتمند و ناتوان بود، چون میان راه رسیدند، به ناگاه چشمشان به تیکه ابری افتـاد که بر آنهـا سـایه کرد و گمـان بردنـد بارانی در پی است و شـتافتند که زودتر به مقصـد برسـند و چون آن ابر در بالـای سـرشان اسـتوار و پـا برجـا شـد، به ناگـاه یـک جارچی از میان آن تیکه ابر فریاد کشـید: ای آتش! اینان را بگیر، منم جبرئیل فرسـتاده خدا، پس به ناگاه آتشـی از میان ابر شـعله زد و آن سه تن مؤمن را در ربود و او تنها و هراسـنده به جا ماند و در شگفت و تعجّب بود از آنچه بر سـر آن مردم فرود آمـد و نمی‌دانست سـببش چیست، به سوی شـهر برگشت و یوشع بن نون (وصـی حضـرت موسـی) را ملاقات کرد و به او خبر داد و آنچه را دیـده و شـنیده بود گزارش کرد، یوشع بن نون فرمود: آیا نمی‌دانی که خداوند بر آنها خشم کرد پس از آنکه از آنها خشـنود بود و این خشم برای کاری بود که با تو کردنـد، پرسـید با من چه کاری کردند؟ یوشع برای او باز گفت، آن مرد گفت: من آنها را حلال
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۵۳
کردم و از آنها در گذشتم، فرمود: اگر این پیش از نزول عذاب بود، برای آنها سودمند بود ولی اکنون برای آنها سودی ندارد و بسا

باشد که پس از این به آنها سود بخشد.

۳- از امام صادق (ع)، فرمود: هر آن مؤمنی که میان او و مؤمن دیگر پرده و حجابی باشد، خدا میان او و بهشت هفتاد هزار بارو و دیوار کشد که کلفتی هر دیواری و بارو هزار سال راه است (میان هر بارو تا باروی دیگر مسافت هزار سال است).

۴- از ابی حمزه، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: قربانت! چه فرمائی در باره مسلمانی که نزد مسلمان دیگر رفته برای دیدار او (یا برای حاجتی که خواستار است) و آن مؤمن در خانه است و این وارد اجازه ورود خواهد و به او اذن ندهد که در خانه آید و نه از خانه نزد او برآید؟ فرمود: ای ابا حمزه! هر مسلمانی نزد مسلمان دیگر رود برای دیدار او یا برای درخواست حاجتی و او در منزلش باشد و از او اذن خواهد و نزد او بدر نشود، پیوسته در لعنت خدا باشد تا هر آنگاه که به هم برخورد کنند، من گفتم: قربانت! در لعنت خدا با هم برخورند؟ فرمود: آری.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۵۵

باب در کسی که برادر دینی از او کمک خواهد و او را کمک ندهد

۱- از حسین بن امین، از امام باقر (ع)، فرمود:

هر که به کمک برادر مسلمانش دریغ کند و در انجام حاجت او بخل نماید، گرفتار شود به کمک کسی که گنهکار شود به خاطر او و مزدی هم نبرد.

۲- از امام باقر (ع)، فرمود:

هر مردی از شیعه‌های ما که نزد یکی از برادرانش برود و از او در حاجت خود کمک خواهد و به او کمک نکند با اینکه توانا باشد، خدا او را گرفتار کند که حاجت دیگری را از دشمنان ما بر آورد تا خدا او را در روز قیامت بدان عذاب کند.

۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

مردی دست از کمک برادر مسلمان خود و کوشش در آن بر ندارد و ترک همدردی و همکاری با او نکند، جز اینکه خدایش گرفتار کند به کمک کسی که گناهکار شود به کمک کردن به او و مزدی هم نبرد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۵۷

۴- از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم (ع)، گوید:

شنیدمش می‌فرمود:

هر که مردی از برادرانش آهنگ او کرد و برای وضعی که دارد به او پناهنده شده و او را پناه نداد با اینکه قادر است بدان پس محققاً پیوست خود را از خدا عز و جل بریده است.

باب در کسی که مانع مؤمنی شود از چیز خود یا دیگری

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر مؤمنی چیزی را از مؤمنی دیگر دریغ دارد که بدان نیاز دارد و او هم بر آن توانا است که از خود یا دیگری برای او بدهد، خدا او را روز قیامت با روی سیاه و چشم کبود برپا دارد و دو دستش به گردنش بسته باشد پس گفته شود: این است آن خیانت کاری که به خدا و رسولش خیانت کرده و سپس فرمان دهند که او را به دوزخ برند.

۲- از یونس بن ظبیان که امام صادق (ع) فرمود:

ای یونس! هر که حق مؤمنی را حبس کند، خدا روز رستاخیز

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۵۹

او را پانصد سال روی دو پایش نگه دارد تا عرق او بلکه خون او روان شود و یک جارچی از سوی خدا جار کشد: این است ستمکاری که حق خدا را از او حبس کرده است، فرمود: چهل روز سرزنش شود و سپس فرمان شود او را به دوزخ برند.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

هر که خانه‌ای دارد و مؤمنی به نشستن در آن نیاز دارد و آن را از وی دریغ کند، خدا عز و جل فرماید: ای فرشته‌های من! بنده من به بنده من از نشستن در خانه دنیا دریغ ورزید، به عزت و جلال خودم سوگند، او هرگز ساکن بهشت من نگردد.

۴- از علی بن جعفر، گوید: شنیدم أبو الحسن (ع) می‌فرمود:

هر که نزد برادر مؤمن خود برای حاجتی آمد، همانا او رحمتی است از طرف خدا عز و جل که به سوی او روانه کرده است، اگر آن رحمت را بپذیرد محققاً آن را به ولایت و دوستی ما پیوسته است و آن به ولایت خدا عز و جل پیوست باشد و اگر او را از حاجت خود باز گرداند و آن را بر نیاورد با اینکه به برآوردنش توانا است، خدا بر او یک مار آتشین چیره کند که در گورش او را بگزد تا به روز رستاخیز چه آمرزیده باشد و چه عذاب کشد و اگر حاجتخواه او را معذور داند بدحال‌تر باشد، گوید: شنیدمش می‌فرمود: هر که یکی از برادران و هم مذهبانش به سوی او رود که بدو پناهنده شود در یک وضعی از خودش که بی‌چاره است و او وی را پناه ندهد با اینکه می‌تواند، پیوست خود را از خدا عز و جل بریده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۶۱

باب در کسی که مؤمن را بترساند

۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که به مؤمنی نظری اندازد که او را بدان بترساند، خدا عز و جل در روزی که جز سایه او سایه‌ای نیست، او را بترساند.

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که مؤمنی را از سلطان بترساند تا به او بدی رسد و نرسد، سزایش این است که در دوزخ رود، و هر که مؤمنی را از سلطانی بترساند تا به او بدی رسد و برسد به او، سزایش این است که با فرعون و خاندان فرعون در دوزخ باشد.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

هر که با نیم کلمه بر ضرر مؤمنی کمک کند، روز قیامت خدا عز و جل را برخورد و میان دو چشمش نوشته است نا امید است از رحمت من.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۶۳

باب در سخن چینی

۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

شما را به بدترین خودتان آگاه نکنم؟ گفتند: چرا یا رسول اللَّه، فرمود: آنها که به سخن چینی روند و میان دوستان جدائی افکنند و برای پاکان عیب جویند.

۲- از امام باقر (ع)، فرمود:

بهشت بر دروغ‌تراشانی که برای سخن چینی روند حرام است.

۳- از امام صادق (ع) که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

بدان شما آنهایند که به سخن چینی روند و میان دوستان جدائی افکنند و برای پاک‌دامنان عیب جویند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۶۵

باب فاش کردن (اسرار مذهب) برای تقیّه و حفظ اسرار

۱- از محمد بن عجلان، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

راستی خدا عز و جل مردمی را برای فاش کردن اسرار سرزنش کرده و فرموده است (۸۳ سوره نساء): «و هر گاه به آنها مطلبی راجع به امنیّت و ناامنی برسد آن را فاش می کنند» بپرهیزید از فاش کردن ۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که حدیث ما را بر ضرر ما فاش کند، چون کسی باشد که حق ما را دانسته انکار کند. و به معلی بن خنیس فرمود:

آنکه حدیث ما را فاش کند، چون کسی است که منکر ما باشد.

۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که حدیث ما را فاش کند، خدا ایمانش را ببرد.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

هر که حدیث ما را فاش کند، ما را به خطا نکشته بلکه از روی عمد کشته است.

۵- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۶۷

بنده روز قیامت محشور شود و خونی به گردن ندارد و به اندازه یک خونِ حجامت یا بیشتر به او داده شود و به او گفته شود: این است بهره تو از خون فلان کس، و او بگوید: پروردگارا! به راستی تو می‌دانی که جان مرا گرفتی و من خون کسی را نریخته بودم، در پاسخ می گوید: آری، تو از فلانی روایتی چنین و چنان شنیدی و آن را بر ضرر او روایت کردی و آن روایت نقل شد تا به فلان جبّار رسید و او را کشت و این سهم و بهره تو است از خون او.

۶- از امام صادق (ع) این آیه را خواند (۶۱ سوره بقره):

«این برای آن است که آنان به آیات خدا کفر ورزند و پیغمبران را به ناحق بکشند» پس فرمود: هلا به خدا که آنها را به دست خود و با شمشیرهای خود نکشتند ولی احادیث آنها را شنیدند و آن را شهرت دادند و به واسطه آن گرفتار شدند و کشته شدند و این فاش کردن سرّ است و تجاوز است و گناه است.

۷- از امام صادق (ع)، فرمود:

در قول خدا عز و جل «پیغمبران را به ناحق می کشند» هلا به خدا که آنها را با شمشیر خود نکشتند ولی سرّ آنها را فاش کردند و شهرت دادند تا کشته شدند.

۸- امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا عز و جل مردمی را به فاش کردن سرّ، ملامت کرده است و فرموده است (۸۳ سوره نساء): «و چون امری بر آنها گزارش شود از امنیّت و ناامنی آن را فاش کنند» مبادا شما رازی را فاش کنید.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۶۹

۹- امام صادق (ع) فرمود:

هر که سرّی از ما فاش کند، چون کسی باشد که عمداً ما را کشته است و به خطا نکشته.

۱۰- امام صادق (ع) می‌فرمود:

فاش‌کننده سرّ، شاك است و بی‌عقیده و آنکه آن را به نااهل گوید کافر است و هر که به رشته محکم (مذهب) بچسبد ناجی است. گفتم: آن چیست؟ فرمود: تسلیم است.

۱۱- از ابی خالد کابلی که امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا عز و جل دین را دو دولت ساخته، دولت آدم و آن دولت خدا است، و دولت ابلیس، چون خدا خواهد آشکارا پرستش شود دولت آدم بر سر کار باشد و چون خواهد که نهانی پرستیده شود، دولت ابلیس بر سر کار باشد و آنکه فاش کند آنچه را خدا خواسته از دین نهان باشد از دین بدر رفته است.

۱۲- از امام صادق (ع):

هر که روز خود را با فاش کردن سرّ ما افتتاح کند، خدا بر او مسلّط کند حرارت آهن و تنگنای زندان‌ها را.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۷۱

باب در کسی که مخلوق را فرمانبرد به نافرمانی از خالق

۱- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که خشنودی مردم را به خشم خدا جوید، خدا ستاینده او را از مردم نکوهش‌کننده او سازد.

۲- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که خشنودی مردم را بدان جوید که خدا را به خشم آرد، هر که ستاینده او باشد به نکوهش او برخیزد و هر که طاعت و فرمانبری خدا را به غضب مردم مقدّم دارد، خدا دشمنی هر دشمنی را برای او کفایت کند و حسد هر حسودی را و ستم هر ستم‌کننده را و خدا عز و جل برایش یار و پشتیبان باشد.

۳- از امام صادق (ع) که مردی به حسین (ع) نوشت: مرا با دو حرف پند بده، در پاسخش نوشت:

هر که امری را با نافرمانی خدا بطلبد، آنچه امید دارد زودتر از دستش برود و از آنچه حذر دارد زودتر بر سرش آید.

۴- از محمد مسلم که امام باقر (ع) فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۷۳

دین ندارد کسی که فرمانبری کسی را دین خود داند که نافرمانی از خدا کند، و دین ندارد کسی که به افتراء ناحقی بر خدا دین داری کند، و دین ندارد کسی که به انکار یکی از آیات خدا دین داری کند.

۵- از جابر بن عبد اللَّه (انصاری) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که سلطانی را به خشم آوردن خدا خشنود سازد، از دین خدا بیرون رود.

باب در عقوبت سریع گناهان

۱- از امام باقر (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

پنج است که اگر درك کردید از آنها به خدا پناه برید:

هرگز هرزگی در مردمی آشکار نشود تا به جایی که آن را علنی سازد جز اینکه در میان آنها طاعون و دردهائی که در اسلاف گذشته آنها نبوده پدیدار گردد، و از کیل و ترازو کم نگذارند جز اینکه به قحطی و سنگینی و سختی مخارج زندگی و به ستم سلطان گرفتار شوند، و زکاة را دریغ ندارند جز اینکه باران آسمان از آنها دریغ شود و اگر به خاطر چهارپایان زبان بسته نباشد به آنها باران

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۳۷۵

نبارد، و عهد و پيمان خدا و رسولش را نشكنند جز آنكه خدا دشمن آنها را بر آنها مسلّط كند و برخى از آنچه را دارند بگيرد، و حكم نكنند به غير آنچه خدا [عز و جل] نازل كرده جز اينكه خدا عز و جل كشمكش و نبرد ميان آنها فراهم سازد.

۲- از امام باقر (ع) كه در كتاب رسول خدا (ص) دريافتيم كه: هر گاه پس از من زنا پديدار گردد، مرگ ناگهانى فراوان گردد و چون در كيل و وزن (پيمانه ترازو) كم و بيش شود، خدايشان به قحطى و كاستى مأخوذ دارد و هر گاه از زكاة دريغ كنند، زمين از بركت خود نسبت به زراعت و ميوه‌ها و معادن همه دريغ كند و هر گاه حكم به ناحق كنند، به ستم و عدوان همكار شوند و هر گاه پيمان شكنند، خدا دشمنان را بر آنها چيره سازد و چون قطع رحم كنند، خدا مال را به دست اشرار اندازد و هر گاه امر به معروف و نهى از منكر نكنند و پيروى از نيكان خاندان من ننمايند، خدا بدان آنها را بر آنها مسلّط گرداند و نيكان آنها دعا كنند، براى آنها اجابت نشود.

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۳۷۷

باب همنشينى با گنهكاران

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

سزاوار نيست براى مؤمن در مجلسى نشيند كه خدا در آن نافرمانى مى‌شود و او هم نمى‌تواند آن را تغيير دهد.

۲- از جعفرى، گويد: شنيدم أبو الحسن (ع) مى‌فرمود:

چرا من مى‌نگرم كه تو نزد عبد الرحمن يعقوب هستى؟ در پاسخ گفت: راستش او خال من است. امام فرمود كه: او سخن ناهموارى مى‌زند، خدا را وصف مى‌كند (به صورت و اوصاف جسم) با اينكه خدا به وصف در نيايد يا با او بنشين و ترك ما كن، و يا با ما بنشين و ترك او كن! من گفتم: او هر چه خواهد بگويد چه مسئوليتى براى من دارد هر گاه من نگويم آنچه كه او مى‌گويد؟

أبو الحسن (ع) فرمود: آيا نمى‌ترسى كه به او عذابى فرود آيد و به شما همه (كه در گرد او هستيد برسد) آيا ندانستى آن كسى را كه خود از اصحاب موسى (ع) بود و پدرش از ياران فرعون بود و چون سواران فرعون به موسى (ع) رسيدند، از آن حضرت به جا ماند تا پدر خود را پند دهد و او را به موسى برساند، و پدرش به همراه او ستيزه‌كنان گذشتند تا به كنارى از دريا رسيدند و هر دو غرق شدند و خبر او به موسى (ع) رسيد و فرمود: او در رحمت خدا است ولى

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۳۷۹

چون بلا نازل شود از آن كسى كه نزديك گنهكار است دفاعى نمى‌شود.

۳- از امام صادق (ع) كه فرمود:

با اهل بدعت هم صحبت نشويد و با آنها ننشينيد تا در نظر مردم چون يكى از آنها محسوب شويد، رسول خدا (ص) فرموده است: مرد هم كيش دوست و رفيق خود است.

۴- از امام صادق (ع) كه رسول خدا (ص) فرمود:

هر گاه پس از من اهل ريب و بدعت را ديديد از آنها بيزارى جوئيد و بسيار به آنها دشنام بدهيد و در باره آنها بد گوئيد و طعن بزنيد و آنها را خفه و وامانده سازيد تا به فساد در اسلام طمع نكنند و مردم از آنها بر حذر شوند و از بدعت‌هاى آنها نياموزند تا خدا براى شما در برابر اين كار حسنات نويسد و درجات آخرت را براى شما بالا برد.

۵- از امام صادق (ع)، فرمود:

شايسته نيست براى مسلمان كه برادرى كند با هرزه و نه با احمق و نه با كذّاب.

۶- فرمود (ع) که: امیر المؤمنین (ع) چون بر منبر بر می‌آمد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۸۱

می‌فرمود: مؤمن را سزد که از رفاقت و برادری با سه کس کناره ورزد:

۱- بیباک و هرزه داری. ۲- احمق و نابخرد. ۳- کـذّاب، اما بیباک و هرزه داری: کار خود را برای تو آرایش دهد و دوست دارد به مانند او باشی و به کار دین و آخرت تو با تو کمکی نکند و همراهی با او جفا و سخت دلی آرد و رفت و آمد تو با او عار و ننگ باشد، و اما احمق نابخرد: راستش این است که به خیر و خوبی به تو دستور ندهد و برای دفاع از بدی از تو امیدی به او نیست و اگر چه خود را به رنج و تلاش اندازد برای تو و بسا که خواهد ته تو سودی رساند و از نادانی به تو زیان بخشد، مرگش بهتر است از زنده بودنش و خموشیش به است از سخن‌گوئیش و دوریش به است از نزدیکی او، و اما کذّاب: زندگی با او بر تو گوارا و راحت نیست، گفته تو را نزد دیگران برد و حدیث دیگران را برای تو آورد و هر وقت داستانی را به پایان رساند، داستان دیگری به دنبالش افزاید تا آنجا که بسا راست گوید و باور نکنند و میان مردم دشمنی افکند و کینه‌ها در سینه‌ها بادید آورد. از خدا بپرهیزید و خود را بپائید.

۷- از امام باقر (ع) که پدرم فرمود: علی بن الحسین (ع) به من فرمود: پسر جانم! پنج کس را در نظر دار و به آنها همراه و هم سخن و رفیق راه مشو، گفتم: پدر جان! چه کسانند؟ فرمود:

بپرهیز از همراهی با کذّاب، زیرا که او به مانند سراب است، نزدیک کند به تو دور را و دور کند از تو نزدیک را، بپرهیز از همراهی فاسق و بدکار، زیرا او است که تو را به یک خوراکی بفروشد یا به کمتر از آن، مبادا با بخیل رفاقت کنی، زیرا او مالش را از تو دریغ دارد،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۸۳

به تو کمک مالی ندهد در آنگاه که بینهایت بدان نیازمندی، مبادا با احمق رفاقت کنی، زیرا او می‌خواهد به تو سود رساند و از نفهمی به تو زیان رساند. مبادا با کسی که قاطع رحم است رفاقت کنی، زیرا من او را در سه موضع از قرآن خدا عز و جل یافتم که به او لعن شده است: خدا عز و جل فرماید (۲۳ سوره محمد): «بسا باشد که اگر پشت دادید در زمین تباهی به بار آورید و قطع رحم کنید (۲۴) آنهایند آن کسانی که خدا لعنتشان کرده است و آنها را از گوش و چشم‌هایشان کور نموده است» و فرموده است (۲۴ سوره رعد): «آن کسانی که بشکنند پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند از آنچه خدا فرمان داده که پیوست باشد و فساد کنند در زمین، آنانند که لعنت از آن آنها است و بد خانمانی» و در بقره فرموده است (۲۷): «آن کسانی که بشکنند عهد و پیمان خدا را پس از بستن آن و ببرند آنچه را خدا فرمان داده که پیوست شود و فساد کنند در زمین هم آنانند زیان‌کاران».

۸- از شعیب عقرقوفی، گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) از قول خدا عز و جل (۱۳۷ سوره نساء): «و به تحقیق نازل شده به شما در قرآن که هر گاه شنیدید به آیات خدا کفرورزی و استهزاء شود» تا آخر آیه «با آنها ننشینید تا در حدیث دیگری در آیند زیرا شما در این صورت (همنشینی با آنها) به مانند آنهائید، به راستی خدا منافقان را با کافران همه در دوزخ گرد آورد» در پاسخ فرمود: همانا مقصود از این آیه این است که وقتی شنیدید که مردی حق را انکار می‌کند و دروغ می‌شمارد و به ائمه (ع) بد می‌گوید، از نزد او برخیز و با او همنشین مشو، هر که خواهد باشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۳۸۵

۹- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد، در مجلسی که امام را کم شمارند و یا عیب کنند، ننشیند.

۱۰- فرمود (ع): امیر المؤمنین (ع) فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، در محل ریبه و تهمت نایستد.

۱۱- از عبد الأعلی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که ایمان به خدا و روز جزا دارد، نباید در مجلسی نشیند که در آن امام یا مؤمن عیب گفته شوند یا کم شمرده شوند.

۱۲- فرمود (ع): سه مجلس است که خدا دشمنشان دارد و عذاب بر اهل آنها ببارد، شما با آنها ننشینید و هم مجلس نشوید: مجلسی که در آن کسی نشسته باشد که در فتوای خود دروغ بافد، و مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و خرم است و ذکر ما در آن فرسوده و کهنه است، و مجلسی که در آن کسی ما را شکست می‌دهد (از پیروی ما باز می‌دارد خ ل) و تو می‌دانی، سپس امام صادق (ع) سه آیه از کتاب خدا را خواند که گویا در مشت او بودند:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۸۷

۱- (۱۰۸ سوره انعام): «دشنام ندهید آن کسانی که می‌خوانند معبودی را جز خدا تا آنها هم ندانسته به خدا دشنام گویند» ۲- (۶۸ سوره انعام): «و هر گاه دیدی آن کسانی را که در آیات ما در افتاده‌اند از آنها رو به گردان تا در حدیث دیگری در افتند» ۳- (۱۷۶ سوره نحل): «زبان خود را به دروغ میالائید که این حلال است و این حرام تا به دروغ بر خدا افتراء بزنید».

۱۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر گاه گرفتار شدی به ناصبی‌ها و همنشینی آنها چون کسی باش که روی سنگ سرخ شده در آتش باشد تا برخیزی، زیرا خدا آنها را دشمن دارد و لعنت می‌کند و چون دیدی در باره یکی از امامان بد گویند، بی‌درنگ برخیز که خشم خدا در این جا بر آنها فرود آید.

۱۴- امام صادق (ع) فرمود:

هر که نزد دشنام گوئی به اولیاء خدا نشیند، خدای تعالی را نافرمانی کرده است.

۱۵- از امام باقر (ع)، فرمود:

هر که در مجلسی نشیند که به امامی از ائمه در آن دشنام گویند و می‌تواند برخیزد و نکند، خدا در دنیا او را خوار کند و در

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۸۹

آخرت عذاب کند، و معرفت خوبِ ما را که بدان بر او منّت نهاده است از او بگیرد.

۱۶- از یمان بن عبد اللَّه، گوید: یحیی پسر ام طویل را دیدم در کناسه (میدان بزرگ کوفه) ایستاده است و سپس با بلندترین آوازش جار کشید: ای گروه اولیاء اللَّه! راستی که ما بیزاریم از آنچه شما می‌شنوید، هر که علی (ع) را سبّ کند، لعنت خدا بر او باد، ما بیزاریم از آل مروان و آنچه جز از خدا می‌پرستند، سپس آهسته‌تر می‌گفت: هر که به اولیاء خدا بد می‌گوید با او همنشینی نکنید، و هر که شکّ کند در آنچه ما بدان عقیده داریم با او هم آهنگی نکنید، و هر که از برادران دینی شما نیازمند گردد که از شما خواهش و گدائی کند، به او خیانت کرده‌اید، سپس این آیه را می‌خواند (۲۹ سوره کهف): «ما آماده کردیم برای ستمکاران آتشی که سراپرده‌هایش آنان را فرا گرفته و اگر فریادرسی خواهند به آنها فریادرسی شود با آبی سوزان چون سرب گداخته که چهره‌ها را کباب کند، چه بد نوشابه‌ای است و چه بد تکیه گاهی است و متّکائی».

باب اصناف مردم

۱- از حمزة بن طیّار، گوید: امام صادق (ع) به من فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۹۱

مردم بر شش صنف باشند، گوید: گفتم: به من اجازه می‌دهید که بنویسم؟ فرمود: آری، گفتم: چه بنویسم؟ فرمود:

بنویس:

۱- اهل و عید (یعنی مکلفان مسئول) از اهل بهشت و دوزخ- بنویس (۱۰۲ سوره توبه):

۲- «دیگرانی که به گناهانشان اعتراف دارنـد، کردار خوب را با کردار بـد در آمیخته‌اند» گوید: گفتم: اینان کیانند؟ فرمود: وحشـی از اینها است- گوید: فرمود: بنویس (۱۰۶ سوره توبه):

۳- «و دیگرانی که در عاقبت خود به امر خدایند یا آنها را عذاب کند و یا آنکه از آنها درگذرد و به آنها ببخشد»، گوید: فرمود: بنویس (۹۸ سوره نساء):

۴- «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکان که نه چاره‌ای توانند و نه به راهی پی برند، چاره‌ای ندارند که به کفر گرایند و راهی هم به ایمان ندارند» (۹۹ سوره نساء):

۵- «آنهایند که بسا باشد خدا ازشان درگذرد» فرمود: بنویس:

۶- اصـحاب اعراف را، گوید: گفتم: اصـحاب اعراف چیسـتند؟ فرمود: مردمی که حسنات و سیئات آنها برابر باشد، و اگر آنها را به دوزخ برد، به کیفر گناهان آنها است و اگر آنها را به بهشت برد از رحمت و مهربانی او است.

۲- از حمزة بن طیّار که امام صادق (ع) فرمود:

مردم شـش دسـته‌اند و هر شـش به سه دسـته بر گردند: ایمان و کفر و گمراهی، و ایشان اهل دو وعدند، آن کسانی که خدا به آنها وعده بهشت و دوزخ داده است: مؤمنان و کافران و مستضعفان و آنان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۹۳

که کارشان با خـدا است یا عـذابشان می‌کنـد و یا توبه آنها را می‌پـذیرد و آنان که اعتراف کننـد به گناهان خود، در هم آمیخته‌اند کردار خوب را با کردار دیگری بد، و دیگر اعراف هستند.

۳- از زراره که گویـد: من بـا حمران- یا من با بکیر- نزد امام باقر (ع) رفتیم، گویـد: من گفتم به آن حضـرت که: ما انـدازه خود را دراز کنیم و بسـنجیم، فرمود: اندازه چیست؟ گفتیم: ریسمان کار است، و هر که با ما موافق باشد در عقیده چه از علویان باشد و چه از دیگران، با او دوستی کنیم و در آمیزیم و هر که مخالف ما باشـد علوی باشـد یا دیگری، از او بیزاری جوئیم، در پاسخ فرمود: ای زراره! گفته خـدا درست‌تر است از گفته تو پس کجایند آنها که خدا عز و جل فرماید (۹۸ سوره نساء): «جز مستضعفین از مردان و زنان و کودکان که نه چاره توانند و نه به رأیی پی برند».

حماد در حدیث افزوده است، گوید: آواز امام باقر (ع) بلند شد و آواز من هم تا آنجا که هر که بر در خانه بود آن را شنید.

جمیل از قول زراره در آن افزوده که: چون سـخن میان من و او بسیار شد، به من گفت: ای زراره! بر خدا بایست است که به بهشت نبرد گمراهان را.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۹۵

باب کفر

۱- از داود بن کثیر رقی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

سنّتهای رسول خدا (ص) چون فرائض و مقررات خدا عز و جل است؟

در پاسخ فرمود: راستی خدا عز و جل فرائضـی مقرر کرده که بر بنده‌ها لازم شده‌اند، پس هر که یک فریضه از فرائض لازم شده را ترک کنـد و به آن عمل نکنـد و آن را انکار کنـد، کافر باشـد، (رسول خـدا) به اموری فرمان داده که همه آنها خوبند و کسـی که برخی از آنچه خـدا عز و جل به بنـده‌های خود امر کرده است از طاعتش ترک کند، کافر نباشد ولی ترک فضـیلت کرده است و از

خیر کاسته است.

۲- از زراره، از امام باقر (ع)، فرمود:

به خدا که کفر قدیم‌تر از شرک است و پلیدتر و بزرگتر، گوید:

سپس یادآور کفر ابلیس شد هنگامی که خدا به او فرمود:

برای آدم سجده کن و خودداری کرد از سجده کردن، پس کفر بزرگتر از شرک است، پس هر که دیگری را بر خدا عز و جل برگزیند و از طاعت و فرمانبری سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند، او کافر است و هر که دینی جز دین و کیش مؤمنان بر پا دارد پس او مشرک است.

۳- از زراره، از امام باقر (ع)، گوید: سالم بن ابی حفصه و

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۹۷

اصحابش نزد امام یادآوری شدند و فرمود: راستی آنها منکرند که هر که با علی (ع) جنگیده است مشرک باشد، و امام باقر (ع) فرمود:

آنها معتقدند که محاربین با علی (ع) کافرند، سپس به من فرمود:

راستی کفر از شرک پیشتر است، سپس یادآور شد کفر ابلیس را گاهی که خدا به او فرمود: سجده کن و سرباز زد از اینکه سجده کند، و فرمود: کفر پیشتر از شرک است پس هر که بر خدا دلیری کند و از طاعت او سرباز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند او کافر است یعنی اهانت‌ورزی است کافر.

۴- از حمران بن اعین، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۳ سوره دهر): «به راستی که او را به راه رهبری کردیم یا شکرگزار و قدردان باشد یا ناسپاس و کفران ورز» در پاسخ فرمود: یا عمل کند پس او شاکر است و یا ترک عمل کند پس او کافر است.

۵- زراره گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۵ سوره مائده): «و هر کس کفر ورزد از گرویدن محققاً عملش ساقط گردد» در پاسخ فرمود: یعنی ترک کند عملی را که بدان اعتراف کرده است، از این بابت است اینکه ترک کند نماز را نه از برای بیماری و نه از اشتغال به کاری.

۶- از موسی بن بکیر، گوید: پرسیدم از أبو الحسن (ع) از کفر و شرک که کدام پیشتر است، گوید: به من فرمود: من از تو سابقه نداشتم که با مردم ستیزه کنی، گفتم: هشام بن سالم به من

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۳۹۹

دستور داده که: این را از شما بپرسم، به من فرمود: کفر پیشتر است و آن به معنی انکار است، خدا عز و جل فرموده است (۳۴ سوره بقره) «جز ابلیس که سر پیچید و کبر ورزید و از کفّار گردید».

۷- از زراره، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: مؤمن به دوزخ می‌رود؟ فرمود: نه به خدا، گفتم: به دوزخ نرود جز کافر؟ فرمود: نه، جز کسی که خدا خواهد و چون چند بار تکرار کردم، به من فرمود: ای زراره! من راستی که من گویم: نه، و می گویم: جز هر که را خدا خواهد و تو می گوئی: نه، و نمی گوئی: جز کسی که خدا خواهد. (راوی) گوید: هشام بن حکم و حماد از زراره نقل کرده‌اند که: گفته: من با خود گفتم: استادی است که علم بحث و مناظره ندارد، گوید: پس از این خاطره به من فرمود: ای زراره! چه گوئی در باره کسی که برای تو اعتراف کرده که بر مذهب تو است و هر چه بگوئی بدان عقیده‌مند و متدیّن است، آیا او را می‌کشی؟ چه می گوئی در باره خدمتکاران و خانواده خودتان، آیا آنها را می‌کشی؟ گوید: پس من گفتم: به خدا منم که علم بحث و مناظره ندارم.

۸- از مسعدهٔ بن صدقه، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که در جواب این پرسش: کدام یک از کفر و شرک او از نوع شرک نبود، زیرا او به پرسش دیگری جز خدا دعوت نکرد و همانا پس از آن به این موضوع دعوت کرد و مشرک شد.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۰۱

۹- از مسعدهٔ بن صدقه، گوید: شنیدم امام صادق (ع) در پاسخ این پرسش که: شما را چه شده است که زنا کار را کافر ننامی و تارک نماز را کافر می‌خوانی، دلیل فرق میان این دو چیست؟

فرمود: برای آنکه زناکار و هر که به او مانند باشد همانا این کار را به خاطر شهوت کند، زیرا شهوت بر او چیره گردد و تارک نماز تنها از راه خوار شمردن و بی‌ارزش دانستن آن است که نماز نخواند و این برای آن است که زناکار از نزدیک شدن با زن، کامیاب شود و به واسطه طلب لذّت، قصد آن زن کند، و هر که ترک نماز کند و به قصد ترک نماز برآید، قصد ترک نماز برای او لذّتی ندارد و چون لذّت و کامجوئی در میان نباشد، استخفاف و خوار شمردن و بی‌ارزش دانستن در میان می‌آید و هر گاه استخفاف به میان آمد، کفر واقع شود.

گوید: از امام صادق (ع) پرسش شد، به او عرض شد: چه فرق است میان کسی که به زنی نگاه کند و با او زنا کند و یا می بنوشد و میان کسی که نماز را نخواند تا زناکننده و می‌خوار استخفاف کن و خوار شمار نباشند چنانچه نماز نخوان استخفاف کن و خوار شمارنده است و حجّت و دلیل در این باره چیست؟ و چه علّتی دارد که تو میان آنها فرق گذاری؟ فرمود: حجّت و دلیل در این جا این است که هر آنچه تو خود را در آن وارد کنی (و از روح تو خیزد) داعی و غلبه شهوت تو را بر آن واداشته که در مورد زنا و می خواری وجود دارد و تو خودت باشی که خویش را به ترک نماز بخوانی و در این جا شهوت نیست و این همان استخفاف و بی‌اعتنائی است و این است فرق میان آن دو قسم.

۱۰- از امام صادق (ع)، فرمود:

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۰۳

هر که در خدا و رسولش شکّ کند، او کافر است.

۱۱- از منصور بن حازم، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

کسی شکّ دارد در رسول خدا (ص)، فرمود: کافر است، گفتم:

کسی که شکّ دارد در کفر شاکّ، او هم کافر است؟ پاسخی به من داد و من تا سه بار پرسش خود را باز گفتم و از چهره او خشم دریافت کردم.

۱۲- از عبید بن زراره، گوید: پرسیدم از امام صادق (ع) از تفسیر قول خدا عز و جل (۵ سوره مائده): «هر که کفر ورزد به ایمان محققاً عملش سقوط کند» در پاسخ فرمود: مقصود، کسی است که ترک کرده است عملی را که بدان اقرار و اعتراف داشته، گفتم: زمینه ترک عمل چیست؟ همه آن را وانهد و از دست بدهد؟ فرمود:

از آن است آن کسی که عمداً بی‌اینکه مست باشد و یا عملی در میان نباشد را وانهد.

۱۳- از ابی مسروق، گوید: امام صادق (ع) از من وضع مذهبی اهل بصره را پرسید، فرمود: چه مذهبی دارند؟ گفتم: مرجئه هستند و قدریّه و حروریّه، در پاسخ فرمود: خدا لعنت کند این ملّتهای کافر و مشرک را که به هیچ وجه خداپرست نیستند.

۱۴- از فضیل، گوید: نزد امام باقر (ع) رفتم و مردی خدمت

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۰۵

او بود و چون من نشستم، آن مرد برخاست و رفت و امام به من فرمود: ای فضیل! این کی بود نزد تو؟

گفتم: چه مذهبی داشت؟ فرمود: حروری بود.

من گفتم: او كافر است؟ فرمود: آرى به خدا، مشرك است.

۱۵- از محمد بن مسلم، گويد: از امام باقر (ع) شنيدم مى‌فرمود:

هر چه را اقرار و تسليم به بار آورد ايمان است، و هر چه را انكار و جحود به بار آورد پس آن كفر است.

۱۶- از ابى حمزه، گويد: شنيدم امام باقر (ع) مى‌فرمود:

راستى على (ع) درى است كه خدا گشوده، هر كه از آن درآيد مؤمن است و هر كه از آن برآيد كافر است.

۱۷- رسول خدا (ص) فرمود:

طاعت على (ع) خوارى دارد و نافرمانى او كفر به بار آورد، گفته شد: يا رسول اللَّه! چگونه فرمانبرى على (ع) خوارى دارد و نافرمانيش كفر به بار آرد؟ فرمود: على (ع) شما را به حق وامى‌دارد، اگر فرمان او را ببريد خوار مى‌شويد (يعنى در دنيا و در نظر خودتان) و اگر نافرمانى او كنيد، به خدا عزّ و جلّ كافر مى‌شويد.

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۴۰۷

۱۸- امام كاظم (ع) مى‌فرمود:

راستى على (ع) بابى است از ابواب هدايت، هر كه از راه على (ع) وارد شود مؤمن است و هر كه از آن بيرون رود كافر است و هر كه در آن وارد نشود و بدان پشت ندهد در آن طبقه‌اى باشد كه كار آنها با خدا است.

۱۹- از امام صادق (ع)، فرمود:

اگر بندگان در هنگامى كه نمى‌دانستند، ايست مى‌كردند و به انكار نمى‌پرداختند، كافر نبودند.

۲۰- از امام باقر (ع)، فرمود:

خدا عز و جل على (ع) را ميان خود و خلقش براى رهبرى بر پا داشته، هر كه او را بشناسد مؤمن است و هر كه او را انكار كند كافر است و هر كه او را نفهمد گمراه است و هر كه با او امام ديگرى را برپا دارد مشرك است و هر كه با ولايت و دوستى او آيد به بهشت رود و هر كه با دشمنى او آيد به دوزخ رود.

۲۱- از امام كاظم (ع)، فرمود:

راستى كه على (ع) يكى از درهاى بهشت است و هر كه به آستانش درآيد مؤمن است و هر كه از آن برآيد كافر است و هر كه نه در آن درآيد و نه از آن برآيد، در آن طبقه‌اى باشد كه كارشان با خدا است.

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۴۰۹

باب وجوه كفر

۱- از ابى عمرو زبيرى، از امام صادق (ع)، گويد: به او گفتم: به من خبر ده از اينكه كفر در قرآن خدا عز و جل چند وجه دارد؟ فرمود: كفر در كتاب خدا بر پنج وجه است: كفر جحود، و جحود بر دو وجه است، و ديگر كفر به وسيله ترك آنچه خدا بدان فرمان داده، كفر برائت و كفر نعمت، اما كفر جحود همان انكار ربوبيّت است و آن قول كسانى است كه گويند: نه پروردگارى و نه بهشتى و نه دوزخى و آن قول دو دسته از زنادقه است كه به آنها دهرى مذهب گويند، و هم آنهايند كه گويند (۲۳ سوره جاثيه):

«و هلاك نكند ما را جز دهر» و آن دينى است كه براى خود مقرر كردند از روى سليقه و پسند خويش بدون بررسى و تحقيق و كاوش در اطراف آنچه مى‌گويند و خدا (در باره آنان) فرمايد (۶ سوره بقره): «راستى آن كسانى كه كافرند براى آنها فرق ندارد كه بيمشان دهى يا بيمشان ندهى، ايمان نمى‌آورند» مقصود كفر نسبت به توحيد و شناسائى خدا تعالى است، اين يكى از دو وجوه

کفر است.

و وجه دیگرش: انکـار با معرفت است و آن این است که منکر بدانـد حق است و با این حال انکار کنـد، مطلب نزد او ثابت باشـد و خـدا عز و جل در این باره فرموده است (۱۴ سوره نمل): «و آن را انکار کننـد با اینکه در دل بدان یقین دارند، از روی سـتم‌گری و گردن کشی» و هم خدا عز و جل فرموده است (۸۹ سوره بقره): بودند

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۱۱

(یهود مدینه) که پیش از (هجرت پیغمبر به مدینه) در آرزوی پیروزی بر کفّار به سر می‌بردند (به وسیله پیروی از پیغمبر خاتم ص) و چون آنچه را شناخته بودند نزد آنها آمد بدان کفر ورزیدند لعنت خدا بر کافران باد» این است تفسیر دو وجه جحود و انکار.

وجه سوم از وجوه کفر، کفر به نعمت است و این گفتـار خـدا تعـالی است که سـلیمان را حکایت می‌کنـد (۴۰ سوره نمـل): «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که شکر گزارم یا ناسپاسی کنم، هر که شکرگزاری کند همانا برای خود شکرگزاری کرده است و هر که ناسپاسـی کنـد راستی که پروردگـارم بی‌نیاز و کریم است» و فرموده است (۷ سوره ابراهیم): اگر شـکر کنید هر آینه برای شـما فزون کنیم (نعمت را) و اگر ناسپاسـی کنید راستی عذاب من سـخت است سـخت» و فرموده است (۱۵۲ سوره بقره): «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا شکر کنید و به من ناسپاسی نکنید».

وجه چهارم ترک آنچه خدا عز و جل بدان دستور داده است و آن مقصود است از قول خدا عز و جل (۸۴ سوره بقره): «و گاهی که از شـما پیمان گرفتیم خون همگنان خود را نریزید و آنها را از خانه خون بیرون نکنید سپس اعتراف کردید و شما بر آن گواه شدید (۸۵) سـپس هم شـماها همگنـان خودتـان را کشتیـد و گروهی آنها را از خانه‌هاشان بیرون کردیـد و به کینه‌ورزی و دشـمنی با آنها تظاهر و کمک کردید و اگر آنها را اسیر نزد شـما آوردند فدیه برای آنها می‌دهید و هم آن است که بیرون کردن آنها از خانه‌شان بر شـما حرام است آیا به بعضـی از مقررات کتاب (تورات) می‌گروید و به بعضـی کافر می‌شوید، چیست سزای هر که از شماها این کار را می‌کنـد خـدا» آنها را کافر دانسـته به واسـطه ترک آنچه خدا به آنها فرمان داده است، و نسـبت ایمان بدانها داده ولی از آنها نپذیرفته است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۱۳

ایمانشان را، سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسـته و فرموده است: «پس نیست سزای هر کدام شما که چنین کند جز رسوائی در زندگانی دنیا و در روز رستاخیز دچار شود به سخت ترین عذاب و نیست خداوند غافل از آنچه شما می‌کنید».

وجه پنجم از وجوه کفر، کفر برائت است و این است قول خـدا عز و جل که حکایت می‌کند از ابراهیم (ع) (۴ سوره ممتحنه): «ما به شما کافریم و میان ما با شـما دشـمنی و بغض پدیـدار شـده تا هرگز تا شـما به خـدای یگانه بگروید» یعنی ما از شـما بیزاریم، و خدا فرموده است در ذکر ابلیس و بیزاری جستن او از دوستان خود از آدمی‌زاده در روز قیامت (۲۲ سوره ابراهیم): «راستی من کافر شدم بدان چه پیش از این با من در آن شریک شدید» و خدا فرموده است (۲۵ سوره عنکبوت):

«همانا شـما در برابر خدا بتانی را به پرسـتش گرفتید میان خودتان در زندگی (چند روزه) دنیا سـپس روز رسـتاخیز به همدیگر کافر شوید و همدیگر را لعنت کنید» یعنی از همدیگر بیزاری و دوری جوئید.

باب ستون‌های کفر

۱- از امیر المؤمنین (ع)، فرمود: کفر بر چهار پایه است:

فسق و غلوّ و شکّ و شبهه. فسق چهار پره دارد: جفا و کوری و غفلت و سرکشی، هر که جفا کند، حق را خوار گیرد و فقهاء را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۱۵

دشمن دارد و بر خلاف بزرگ اصرار ورزد و هر که کوردل گردد، ذکر را فراموش کند و پیرو گمان گردد و با آفریننده خود ستیزه جوید و شیطان بر او چیره گردد و بی‌توبه و تواضع برای خدا آمرزش خواهد و غفلت نکند از گناه، هر که غفلت کند، بر خود خیانت کرده و بر پشت در گشته و گمراهی خود را راشد پنداشته و آرزوهایش او را فریب داده‌اند و افسوس و پشیمانی یقه او را گرفته‌اند هنگامی که کار از کار گذشته و پرده برداشته شده و آنچه نمی‌پنداشت برای او رخ داده است، هر که از فرمان خدا سرکشی کند، به شکّ اندر شده و هر که به شکّ افتد، خدا بر فرازد و به سلطنت خود او را خوار سازد و به جلال خود او را خرد کند چونان که به پروردگارش که کریم است فریفته شده و در فرمان حضرت او تقصیر روا داشته.

غلوّ بر چهار پره است: تعمّق در رأی، تنازع در رأی و کژ دلی و شقاق، هر که بسیار خرده بینی کند، به حق نگراید و جز غرق در امواج فروگیرنده نفزاید، فتنه‌ای از پیرامونش برنخیزد جز اینکه فتنه دیگرش فرا گیرد و پرده دیانت او بدرد و در کار در هم و گیج کننده‌ای فرو افتد. هر که در رأی، ستیزه کند و طرفیّت نماید، به حماقت شهره گردد و به خاطر لجبازی دنباله دار، و هر که کج دل شد، خوبی در نزد او زشت باشد و بدی در چشم او زیبا گردد و هر که بر امام بر حق بشورد و از جمع مسلمانان کناره گیرد، راه زندگی بر او تیره گردد و کارش در هم شود و در تنگنا افتد و نتواند از آن برآید زیرا از جز راه مؤمنان پیروی کرده است.

شکّ بر چهار پره است: بر مِریَه و هوی و تردد و

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۱۷

استسلام (خود باختگی) و آن فرموده خدا عز و جل است (۵۵ سوره نجم): «به کدام از نعمتهای پروردگارت سر ستیزه‌جوئی داری؟».

در روایت دگر است که (شکّ) بر مریه است و هراس از حق و تردد استسلام در برابر جهل و اهل آن، هر که از آنچه در پیش او است بهراسد، به دنبال سر برتابد، و هر که در دیانت ستیزه‌جو باشد، در شک بچرخد و پیشتازان بر او سبقت جویند و دیگران او را دریابند و لگدمال شیاطین گردد و هر که دل بر هلاکت دنیا و آخرت نهد، در این میان به هلاکت رسد، و هر که از آن رهائی یابد، از فضل یقین باشد، و خدا چیزی کمتر از یقین نیافریده است.

و شبهه بر چهار پره است: خوش آمد از آرایش و خود آرائی و کج منشی و کج کشی و در آمیختن حق و باطل، و این برای آن است که آرایش جلوگیر بینه و وسیله کشف حقیقت است، و خود آرائی مایه افتادن در شهوت است، کجی صاحب خود را بسیار منحرف سازد، و آمیختن حق به باطل امواج ظلمتی است که بر همدیگر بر آمده‌اند، این است کفر و ستونها و پره‌های آن.

باب صفت نفاق و منافق

۱- فرمود (امیر المؤمنین (ع)): نفاق بر چهار ستون قرار دارد:

بر هوس‌رانی و سهل انگاری و کینه‌توزی و طمع‌ورزی.

هوس رانی بر چهار پره است: بر ستم و دست اندازی و

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۱۹

شهوت رانی و سرکشی، هر که ستم کرد و شورید، گرفتاری‌های او بسیار باشد و از او کناره‌گیری شود و بر او بتوفند (بر زیان او کمک شود خ ل) و هر که دست اندازی و تجاوز کرد، از هلاکتها نیاساید و دلش درست نماند و از شهوترانیها خوددار نباشد و هر که شهوت خود را تعدیل نکند، در بدمنشیها و بدمنشان اندر شود و هر که سرکشی کند از روی عمد و بی‌دلیل، خود را به گمراهی افکند.

و سهل انگاری بر چهار پره است: بر فریب و آرزو و باد و بروت و تنبلی و این برای آن است که باد و بروت، راه حق را ببندد و

تنبلی تقصیر در کردار به بار آرد تا مرگ برسد و اگر آرزو نباشد انسان اندازه کار و کردار خود را بداند و اگر انسان اندازه وضعی را که در آن است بداند و بفهمد، به ناگهان از هراس و ترس بمیرد، و فریب دست مرد را از کردار سودمند، کوتاه سازد.

کینه‌ورزی بر چهار پره است: بر کبر و فخر و حمیّت و تعصّب، هر که کبر ورزد، به حق پشت دهد و هر که بر خود بنازد، نابکار گردد و هر که حمیّت کشد، به گناهان اندر شود و هر که تعصّب کشد، جور کند، و چه بد وضعی است وضعی که میان پشت کردن به حق و نابکاری و اصرار بر گناه و جور است در گذشت از صراط.

و طمع بر چهار پره است: شادی و خوش گذرانی و لجبازی و فزون‌طلبی شادکامی بد است نزد خداوند، و خوش گذرانی سر بزرگی است، و لجبازی بلای کسی است که او را به کشیدن بار گناهان وادار می‌سازد، فزون‌طلبی سرگرمی و بازی و دلدادگی است و پذیرفتن به دل پستی است به جای آنچه که بهتر و خوب است.

این است نفاق و ستون‌ها و پره‌هایش، و خدا بر بنده‌هایش

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۲۱

غالب است، نامش بلند است و وجهش والا است (وجه: ذات او یا آنکه مقصود، انبیاء و حجج او و یا دین او است- از مجلسی (ره) و زیبا و نیکو ساخته، هر چه را آفریده است دو دست جودش گشاده است و وسعت رحمتش همه چیز را فرا گرفته است، امر او عیان است و نورش تابان، برکتش در جریان است و حکمتش فروزان، کتابش پا برجا است و حجّتش پیروز و هویدا! دینش پاک و سلطنتش محکم و تابناک، سخنش حق و برجا و موازینش عادلانه و رسولانش رساننده بودند، بدکرداری را گناه شمرده و گناه را فتنه و فتنه را چرکینی و خوش کرداری را رضامندی دانسته و رضامندی را توبه و توبه را پاک‌کننده، پس هر که توبه کرد، به راه حق رفت و هر کس فتنه انگیخت، گمراه شد مادامی که به خدا بازگشت و به گناهش اعتراف نکرد، و دلیری نکند برابر خدا مگر هلاک‌شونده.

خدا را باش خدا را باش، وه چه اندازه باب توبه به درگاهش وسیع است و رحمت مژدگانی و بردباریش بزرگ است، وه چه کیفر و دوزخ جانکاه است و ضربتش سخت است، هر که به فرمانبرش پیروز گردد و کرامتش به خود جلب کند و هر که در نافرمانیش در آید و بال نقمت او چشد و به همین زودی زود پشیمان گردد.

۲- از محمد بن فضیل، گوید: به ابی الحسن (ع) نوشتم و از او مسأله‌ای پرسیدم، به من در پاسخ نوشت: (۱۴۲ سوره نساء):

«راستی منافقان با خدا فریب کاری کنند و او هم با آنها فریب به کار برد و هر گاه به نماز ایستند تنبلی کنند و به مردم خودنمائی سازند و جز اندکی به یاد خدا نباشند* در این میانه آویزانند و نه اینانند و نه از آنانند هر که را خدا گمراه سازد هرگز راه را برای او در نیابی» نه از کفّارند و نه از مؤمنان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۲۳

و نه از مسلمانان، اظهار ایمان کنند و به کفر و تکذیب گرایند، خدا آنها را لعنت کند.

۳- از ابی حمزه، از علی بن الحسین (ع)، فرمود: منافق غدقن می‌کند و خود دست نمی‌کشد و فرمان می‌دهد بدان چه خودش نمی‌کند، و هر گاه به نماز ایستد اعتراض کند، گفتم: یا ابن رسول اللَّه! اعتراض چیست؟ فرمود: روی برگردانیدن، و هر گاه به رکوع رود، چون گوسفند خود را به زمین اندازد (یعنی قیام بعد از رکوع را نکند)، چون شب کند همّی جز صرف شام ندارد با اینکه روزه هم نبوده است، و چون بامداد کند همّتش این است که با اینکه شب را بیدار نمانده، اگر به تو حدیثی گوید، دروغ گوید، و اگر به تو چیزی بسپارد به تو خیانت ورزد و اگر از او نهان شوی، تو را بد گوئی کند و اگر به تو وعده‌ای دهد، تخلّف نماید.

۴- از عبد الملک بن بحر که سند حدیث را تا امام رسانیده و این را هم بدان افزوده است: هر گاه رکوع کند، چون گوسفند

بخوابد، و هر گاه به سجده رود چون کلاغی نوک به زمین زند (یعنی سجده را بسیار کوتاه بجا آورد) و چون بنشیند، مانند سگی باشد که بر سرِ دُم نشیند (این تعبیر هم ظاهر اشاره به ترک جلسه استراحت بعد از سجدتین و تعجیل در انجام نماز است).

۵- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

منافق به مانند تنه درخت خرمائی است که صاحبش خواهد در ساختمانی از آن بهره‌مند شود و سود برد در آنجا که خواسته استوار و برجا نشده و آن را به جای دیگر برده و آن جا هم استوار و برجا نشده و سرانجامش این شده که آن را در آتش سوخته (و زیر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۲۵

دیک مصرف کرده است).

۶- فرمود (ع): رسول خدا (ص) فرموده است:

هر آن اندازه که خشوع تن و اندام بدن از آنچه در دل است بیشتر باشد نزد ما نفاق محسوب گردد.

باب شرک

۱- از برید عجلی، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از کمترین چیزی که بنده بدان مشرک گردد؟ فرمود:

هر که به هسته‌ای گوید: سنگریزه، و یا به سنگریزه‌ای گوید: هسته است و سپس بدان متدین گردد.

۲- از ابی العباس، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از کمترین چیزی که انسان بدان مشرک گردد؟ فرمود:

هر که رأی را بدعت گذارد چه به واسطه آن محبوب گردد و چه به واسطه آن مبغوض شود.

۳- از امام صادق (ع) که در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۰۶ سوره یوسف): «و ایمان ندارند به خدا بیشتر آنان جز اینکه هم آنها مشرک

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۲۷

باشند» فرمود:

شیطان را ندانسته فرمان برد و مشرک گردد.

۴- از ضریس، از امام صادق (ع) در قول خدا عز و جل:

«ایمان نیاورد بیشتر آنان به خدا جز اینکه هم آنها مشرک باشند» فرمود:

شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت، و از قول خدا عزّ و جلّ (۱۱ سوره حج): «و برخی مردمند که خدا بر حرف می‌پرستند» (پرسش شد) و فرمود: راستی آیه‌ای در باره مردی نازل شود و سپس در باره پیروان او هم باشد، سپس من گفتم: هر که در برابر شما چیزی بر پا دارد، او از کسانی است که خدا بر حرف می‌پرستد؟ در پاسخ فرمود: آری، و بسا که شرک محض باشد.

۵- از عمیره، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

مردم مأمورند ما را بشناسند و به ما مراجعه کنند و تسلیم به ما باشند، سپس فرمود: و اگر چه روزه دارند و نماز گزارند و شهادت دهند که جز خدا معبود شایسته‌ای نیست و در دل گیرند که به ما مراجعه نکنند، بدین سبب مشرک باشند.

۶- از عبد اللَّه بن یحیی کاهلی، گوید: امام صادق (ع) فرمود: اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی‌شریک را بپرستند و نماز را بر پا دارند و زکاهٔ را بپردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه دارند و سپس بدان چیزی که خدا ساخته و پیغمبر ساخته

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۲۹

اعتراض کنند و بگویند: چرا بر خلاف آن نساخته‌اید؟ یا در دل خود چنین تصوّری بکنند (گرچه به زبان نیاورند)، به همین اعتراض خود، مشرک گردند، سپس این آیه را خواند (۶۴ سوره نساء):

«نه، نه سوگند به پروردگارت مؤمن نباشند تا تو را در اختلاف و نزاعی که میان آنها است حَکَم و قاضی سازند و سپس در دل خود از آنچه قضاوت کنی و حکم بدهی حرجی و ضیقی و اعتراضی در نیابند و به خوبی تسلیم باشند و بپذیرند» سپس امام صادق (ع) فرمود: بر شما لازم است که تسلیم باشید.

۷- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۳۲ سوره توبه): «دانشمندان و عابدان خود را در برابر خدا ارباب و پروردگار خود گرفتند» در پاسخ فرمود:

هلا به خدا این دانشمندان و عبّاد آنها را به پرستش خودشان دعوت نکردند و اگر هم دعوت می‌کردند آنها نمی‌پذیرفتند ولی به نظر خودشان حرام خدا را برای آنها حلال کردند و حلال خدا را برای آنان حرام کردند و آنان را ندانسته و نفهمیده از این راه اطاعت و پرستش کردند.

۸- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر کس مردی را در نافرمانی خدا فرمان برد، محققاً او را پرستیده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۳۱

باب شکّ

۱- از حسین بن حکم، گوید: نوشتم به امام کاظم (ع) و به او خبر دادم که من در حال شکّ افتاده ام و ابراهیم (ع) هم گفته است (۲۶۰ سوره بقره): «پروردگارا به من بنما که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی» و من دوست دارم که شما یک چیزی (معجزه‌ای و دلیل امامتی) به من بنمائید، در پاسخ نوشت که: ابراهیم راستی مؤمن و معتقد بود و دوست داشت که بر ایمان او افزوده شود و تو در شکّی و در شک‌کننده چیزی نیست، و نوشت: شک تا آنجا است که یقین نیامده و چون یقین آمد، شک کردن روا نباشد، و نوشت که:

راستی خدا عز و جل فرماید (۱۰۱ سوره اعراف): «در بیشترشان عهد و وفا نیافتیم و راستش دریافتیم که بیشترشان فاسق و نابکارند» فرمود: این آیه در باره شک‌کننده نازل شده است.

۲- امیر المؤمنین (ع) در خطبه‌اش می‌فرمود:

دو دلی و تردید به خود راه ندهید تا به شک افتید و شک نکنید تا کافر شوید.

۳- از محمد بن مسلم، گوید: من نزد امام صادق (ع) در سمت چپ آن حضرت نشسته بودم و زراره در سمت راستش نشسته بود و ابو بصیر به آن حضرت وارد شده عرض کرد: یا ابا عبد اللّه!

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۳۳

چه گوئی در باره کسی که در خدا شک دارد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! کافر است، گفت: در باره رسول خدا (ص) شک دارد؟

فرمود: کافر است، گوید: سپس رو به زراره کرد و فرمود: همانا کافر باشد در صورتی که انکار کند.

۴- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۸۲ سوره انعام): «آن کسانی که گرویدند و ایمانشان آلوده به ظلم و ستم نشده است» فرمود: یعنی آلوده به شک نشده است.

۵- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی شک و گناه در آتشند نه از ما هستند و نه به ما توّجه دارند.

۶- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر كه به فطرت توحيد و از پدر و مادر خدا پرست بزايد و در باره خدا شك كند، هرگز به خير باز نگردد.

۷- از امام باقر (ع)، فرمود:

با شك و انكار هيچ عملى سودمند نيست.

۸- در وصيّت مفضل است كه: شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود:

هر كه شك كنـد و يا گمان برد و يا بر يكى از آنها بپايـد و بمانـد، خـدا عمل او را حبط كنـد و ساقط نمايد، راستى كه حجّت خدا همان حجّت واضح و روشن است.

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۴۳۵

۹- از محمـد بن مسـلم، گويد: از امام باقر و يا امام صادق (ع) پرسـيدم كه ما مى‌بينيم مردى عبادت و كوشـش در امر دين و خشوع دارد و معتقـد به حق (در امر امامت) نيست آيا از اين كردار خود سودى مى‌برد؟ در پاسـخ فرمود: اى ابا محمـد! همانا مَثَل اهل بيت چون اهل بيتى است كه در بنى اسرائيل، هيچ كدام آنها چهل شب كوشش نمى‌كرد جز آنكه دعا مى‌كرد و دعاى او اجابت مى‌شد، ولى يك مرد از ميان آنها چهل شب كوشـش كرد و سپس دعا كرد و دعاى او مستجاب نشد و نزد عيسـى بن مريم عليهما السلام آمد و از حال خود شكايت كرد و از او خواسته كه براى او دعا كند، فرمود:

عيسـى (ع) تطهير كرد و نماز خوانـد و به درگاه خـدا عز و جل دعا كرد، خـدا عز و جل به او وحى كرد: اى عيسـى! راستى كه بنده من نزد من آمـد از جز درى كه بايـد از آن وارد شود او به درگـاه من دعا كرد و در باره تو شك داشت و اگر دعا كنـد تا گردنش ببرد و انگشـتانش بريزنـد، براى او مسـتجاب نكنم، عيسـى رو بدان كرد و فرمود: به درگاه پروردگارت دعا كنى و در باره پيغمبرش شك دارى؟ گفت: يا روح اللَّه و كلمته! محققاً آنچه فرمودى درست است، از خـدا بخواه كه شك را از دل من ببرد، فرمود: عيسـى براى او دعا كرد و خدا توبه او را پذيرفت و از او قبول كرد و در شمار خاندان خود قرار گرفت.

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۴۳۷

باب گمراهى و گمراهان

۱- از هـاشم صاحب پست، گويـد: من با محمـد بن مسـلم و ابو الخطاب گردهم بوديم، أبو الخطاب به ما گفت: چه گوئيـد در باره كسـى كه امر امـامت را نشـناسد؟ من گفتم: هر كه امر امـامت را نشـناسد، كافر است، أبو الخطاب گفت: كافر نيست تا حجّت بر او تمام شود و چون حجت بر او اقامه شود و آن را نپذيرد پس او كافر است، محمد بن مسـلم گفت: سبحان اللَّه! اگر نپذيرد، انكار هم نكنـد، چرا كـافر باشـد؟ هر گاه انكار نكنـد كافر نيست، گويـد: به حـج رفتم خـدمت امام صادق (ع) رسـيدم و اين موضوع را به او گزارش دادم، فرمود: تو حاضـرى و آن طرف غايبنـد، موعـد شـما امشب نزد جمره وسـطى در منى باشـد (كه در حضور همه مسأله مطرح شود)، چون شب شد همه نزد او گرد آمديم، أبو الخطاب و محمد بن مسـلم هم بودند و آن حضـرت بالشى گرفت و به سينه نهـاد (به رسم عرب كه بـالش بر سـينه نهنـد و بر آن تكيه دهنـد) سپس به ما فرمود: در باره خـدمتكاران و زنان و خانـدان خود چه گوئيد؟ آيا اقرار به يگانگى خدا ندارند؟ گفتم: چرا، فرمود: محمد (ص) را رسول خدا ندانند؟

گفتم: چرا، فرمود: نماز نمى‌خواننـد و روزه نمى‌گيرنـد و حـج نمى‌كننـد؟ گفتم: چرا، فرمود: آنچه را شـما عقيده داريد مى‌فهمند و معتقدند؟ گفتم: نه، فرمود: آنها در نزد شما چه وضعى دارند؟

گفتم: هر كه امر امامت را نشناسد كافر است، فرمود: سبحان اللَّه!

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۴۳۹

آيا اين مردمى كه در راهها و سر آبها هستند ديدى؟ گفتم: آرى، فرمود: نيست كه نماز مى‌خوانند و روزه مى‌دارند و حج مى‌روند؟

نیست که خدا را یگانه می‌دانند و محمد (ص) را رسول خدا می‌دانند؟ گفتم: آری، فرمود: می‌فهمند آنچه را شما عقیده دارید؟ گفتم: نه، فرمود: آنها نزد شما چه حالی دارند؟ گفتم: هر که این امر امامت را نداند کافر است.

فرمود: سبحان اللَّه! تو خانه کعبه را نبینی و آن همه طواف‌کنندگان بر آن را و اهل یمن را و اینکه همه به پرده کعبه چسبیدند؟ گفتم: چرا، فرمود: همه نمی‌گویند: اشهد ان لا اله الّا اللَّه و اشهد ان محمداً رسول اللَّه و نماز می‌خوانند و روزه می‌دارند و به حج می‌روند؟

گفتم: چرا، گفت: اینها می‌دانند آنچه را شماها عقیده دارید؟ گفتم:

نه، فرمود: در باره آنها چه گوئی؟ گفتم: هر که این امر امامت را نداند کافر است، فرمود: سبحان اللَّه! این عقیده خوارج است، سپس فرمود: اگر بخواهید به شما خبر دهم، من گفتم: نه، پس فرمود: هلا برای شما بد است که چیزی را بگوئید تا از ما نشنوید، گوید: من پنداشتم که او ما را به گفته محمد بن مسلم می‌چرخاند.

۲- از زراره، گوید: به امام باقر (ع) گفتم: چه می‌فرمائید در زناشوئی با این مردم، راستی که من به این سنّ رسیدم که می‌بینی و هرگز زن نگرفتم، فرمود: چه تو را از آن مانع شده است؟ در پاسخ فرمود: گفتم: چیزی مرا مانع نشده جز اینکه می‌ترسم ازدواج با آنها حلال نباشد، برای من، شما چه دستور می‌فرمائید؟ فرمود:

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۴۴۱

با اینکه جوانی چه می‌کنی، آیا شکیبائی می‌کنی؟ گفتم: کنیز برای خود می‌گیرم، فرمود: اکنون بیاور آنچه داری، به چه دلیل کنیزان را بر خود حلال می‌شماری؟ گفتم: راستی کنیز چون زن آزاد نیست که گرفتاری داشته باشد، اگر چیزی از او دیدم که مرا به شك انداخت او را می‌فروشم و از او کناره می‌کنم، فرمود: به من بگو که به چه دلیل او را بر خود حلال می‌دانی؟ گوید: پاسخی نداشتم که به او بدهم.

پس به آن حضرت گفتم: پس رأی شما در زن گرفتن من چیست؟ فرمود: من باکی ندارم که زن بگیری، من گفتم: اینکه می‌فرمائید: من باکی ندارم که تو زن بگیری، دو معنی دارد: اینکه من باك ندارم تو گناهی مرتکب شوی بی‌آنکه من به تو فرمان دهم پس شما چه دستوری به من می‌دهی که آن را به فرمان شما اجراء کنم؟ در پاسخ من فرمود: رسول خدا (ص) زن گرفت و داستان زن نوح و زن لوط هم که همان بوده است که بوده، راستی که آنها (۱۰ سوره تحریم): «در زیر سرپرستی دو بنده از بنده‌های خوب ما بودند» من در پاسخ گفتم: رسول خدا (ص) به مانند من نبوده، زن زیر دست آن حضرت و به حکم او بوده است و بدین او اقرار داشته، گوید: به من فرمود: تو چه نظر داری در باره آن خیانت که در قول خدا عز و جل آمده است (۱۰ سوره تحریم): «پس خیانت کردند آن دو زن» مقصودی ندارد از آن جز هرزگی (یعنی شرك و کفر و گناه بزرگ) و حال اینکه رسول خدا (ص) به فلانی زن داد، گوید: اصلحك اللَّه! شما به من می‌فرمائید که بروم و به امر شما زن بگیرم؟ در پاسخم فرمود: اگر تو این کار را می‌کنی، بر تو باد که از زن‌های ساده و نابخرد بگیری، گفتم: زن‌های ساده و نابخرد چه کسانند؟ فرمود:

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۴۴۳

پرده‌نشینان پارسا، پس گفتم: آن زنی که بر کیش سالم بن ابی حفصه است؟ فرمود: نه، گفتم: آن زنی که بر کیش ربیعهٔ الرأی است؟ فرمود: نه.

ولی تزویج کن از دخترهای جوان که زیر سرپرستی پدرانند و اظهار کفر نمی‌کنند و آنچه را هم که شما از امر مذهب می‌دانند نمی‌دانند، گفتم: جز این است که یا مؤمن هستند و یا کافر؟ در پاسخ فرمود: آن دختر روزه می‌دارد و نماز می‌خواند و از خدا می‌ترسد و با تقوی است ولی مذهب و عقیده شما را نمی‌داند، من گفتم: خدا عز و جل فرموده است (۲ سوره تغابن): «او است آن کسانی که شما را آفریده است پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» نه به خدا احدی از مردم نیست که مؤمن نباشد یا

کافر نباشد (واسطه‌ای در میان نیست) گوید: پس امام باقر (ع) فرمود:

ای زراره! قول خـدا از گفته تو راست‌تر است، ندانی که خدا عز و جل می‌فرماید (۱۰۳ سوره توبه): «در آمیختند کردار شایسته را با کردار بد امید است که خدا توبه آنها را بپذیرد» چون فرمود: عسی، یعنی امید است، من گفتم: آنها هم نیستند جز مؤمن و یا کافر.

گوید: پس فرمود: چه گوئی در قول خدا عز و جل (۹۸ سوره نساء): «جز مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که نه چاره توانند و نه راه را می‌داننـد» که به ایمان رسـند، من در پاسخ گفتم: آنان هم در متن واقع یا مؤمن باشند یا کافر، امام (ع) فرمود: به خدا نه مؤمن باشـند و یـا کـافر، سپس رو به من کرد و فرمود: چه گوئی در بـاره اصـحاب اعراف؟ من گفتم: آنـان هم یا مؤمن باشـند و نه کافر، اگر به بهشت رونـد پس مؤمن باشـند و اگر به دوزخ رونـد کافرنـد، فرمود: به خدا نه مؤمن باشـند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند دیگر مؤمنان،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۴۵

به بهشت می‌رفتنـد و اگر کافر بودنـد چون دیگر کافران به دوزخ می‌رفتنـد ولی آنها مردمی باشـند که حسـناتشان با سـیئاتشان برابر است و کردار سست دست آنها را کوتاه کرده است و به راستی آنان چنانند که خدا عز و جل در باره آنها فرموده است.

من گفتم: آیا آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخند؟ فرمود:

آنها را در همان جا بنه که خـدا نهاده است، گفتم: آیا در باره آنها با رجاء رأی می‌دهی؟ (یعنی کارشان با خدا است) فرمود: آری، عاقبت کارشان را با خدا می‌دانم چنانچه خدا آنها را به سـرانجام نامعلوم خودشان سپرده است، اگر خواهد آنها را از رحمت خود به بهشت ببرد و اگر هم خواهـد آنها را به دوزخ کشد برای گناهانشان و سـتمی هم به آنها نکرده است، من گفتم: آیا کافر، به بهشـت می‌رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می‌رود؟ فرمود:

نه، جز آنکه خـدا خواهـد، ای زراره! من می‌گویم آنچه خدا خواهد شود و تو نمی‌گوئی آنچه خدا خواهد شود، هلا اگر تو بزرگ شوی، از این عقیده بر می‌گردی و گرههای دل تو گشوده شوند.

باب مستضعف

۱- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از مستضعف؟

فرمود:

او کسی است که راهی به کفر ندارد تا کافر شود و راهی هم

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۴۷

به ایمان نبرد و نتواند کافر گردد، آنان کودکان نو رسـند و هر مرد و زنی که مانند کودکان باشد در خردمندی، قلم از آنها برداشته است.

۲- از زراره، از امام باقر (ع)، فرمود: «مستضعفان آن کسانند که حیله نتوانند و راه به جایی نبرند» فرمود: برای تحصیل ایمان چاره‌ای توانند و کافر هم نشوند، چون کودکان و کسانی که عقل آنها مانند کودکان است از مردان و زنان.

۳- از زراره، گویـد: از امام باقر (ع) معنی مستضـعف را پرسـیدم، فرمود: کسـی است که چاره‌ای نـدارد تا بـدان کفر را از خود دور سازد و چاره‌ای نـدارد که به ایمان راه برد، نه می‌توانـد که مؤمن باشـد و نه کافر باشـد، فرمود: کودکان و هر کس از مردان و زنان که عقلشان چون کودکان باشد.

۴- از سفیان بن سمط بجلی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

چه می گوئی در مستضعفین؟ در پاسخ من با چهره هراسناکی فرمود:

یکی را سراغ دارید که مستضعف باشد، کجایند مستضعفان؟ به خدا سوگند که عقیده شما را دوشیزه‌ها در پشت پرده به هم می‌رسانند و همه سقاها در راه مدینه با هم گفتگو می‌کنند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۴۹

۵- از عمر بن ابان، گوید: از امام صادق (ع) در باره مستضعفین پرسیدم، در پاسخ فرمود: آنان اهل ولایت هستند، گفتم: کدام ولایت؟ در پاسخ فرمود: ولایت در دیانت و مذهب نیست ولی ولایت و هم بستگی در زناشوئی و ارث و معاشرت است و آنان نه مؤمن باشند و نه کافر و از آنها باشند آنها که کارشان با خدا است عز و جل.

۶- از اسماعیل جعفی، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از دینی که برای بندگان روا نیست بدان نادان بمانند، در پاسخ فرمود: دین واسع است و رسا و خوارج از نادانی بر خود تنگ گرفتند، گفتم: قربانت! من دین خودم را که بدان معتقدم باز گویم؟ فرمود: آری، گفتم: گواهم که تنها معبود شایسته خدا است و گواهم که محمد بنده و رسول او است و آنچه از جانب خدا آورده قبول دارم و شما را دوست دار و پیروم و از دشمن شما بیزارم و از هر که بر گردن شما سوار شود و بر شما به زور فرمان روائی کند و حق شما را به ستم ببرد، فرمود: تو چیزی کم نداری و نادان نیستی، همان است که سوگند به خدا ما هم بدان معتقدیم، گفتم: آیا کسی که این امر را نداند سلامت بماند؟ فرمود: نه، مگر مستضعفان، گفتم: آنها کیانند؟ فرمود: زنان و فرزندان شماها سپس فرمود: تو ام ایمن را می‌دانی (آزاد کرده رسول خدا بوده و از گواهان فدک است) به راستی من گواهم که او از اهل بهشت است و او هم نمی‌فهمید این مذهب و عقیده‌ای که شما دارید (یعنی امامت سائر ائمه جز امیر المؤمنین را نمی‌دانست و نسبت بدان معذور بود- از مجلسی ره).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۵۱

۷- امام صادق (ع) فرمود:

هر که اختلاف مردم را بفهمد مستضعف نباشد.

۸- از جمیل بن درّاج، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

راستی من بسا به یاد این مستضعفان می‌افتم و می‌گویم ما و آنها در منازل بهشت همراهیم؟ امام صادق (ع) فرمود: خدا هرگز با شماها چنین نکند.

۹- از ایوب بن حُرّ، گوید: ما حاضر بودیم که مردی به امام صادق (ع) گفت: قربانت! ما نگرانیم که به واسطه گناهان خود به درجه مستضعفان تنزّل کنیم، در پاسخ فرمود: نه به خدا هرگز خدا با شما این کار را نمی‌کند.

۱۰- چون حدیث ۷.

۱۱- از علی بن سوید، گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم از ضعفا، در پاسخ من نوشت:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۵۳

ضعیف و ناتوان کسی است که حجت به او نرسیده و اختلاف را نفهمیده و هر گاه اختلاف را فهمید، مستضعف نیست.

۱۲- از امام صادق (ع) که امروز، دیگر مستضعفی وجود ندارد، مردان به مردان ابلاغ کرده‌اند و زن‌ها به زن‌ها ابلاغ کرده‌اند.

باب «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ» آنها که کارشان با خدا است

۱- از زراره، از امام باقر (ع) در قول خدا عز و جل (۱۰۷ سوره توبه): «و دیگرانی که کارشان با خدا است» فرمود: مردمی بودند مشرك و چون حمزه و جعفر و مانند آنها را کشتند که از مؤمنان بودند، سپس همانها مسلمان شدند و خدا را به یگانگی شناختند و شرك را به دور انداختند و ایمان در دل آنها ننشست تا از مؤمنان باشند و بهشت بایستِ آنها باشد و بر حال جحود و انکار خود

نماندند تا کافر باشند و دوزخ را سزند، پس بر این وضع معلّق هستند، یا خدا آنها را عذاب می‌کند و یا آنکه توبه آنها را می‌پذیرد و از آنها در می‌گذرد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۵۵

۲- از مردی که گوید: امام باقر (ع) فرمود: مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ مردمی بودند که مشرك بودند و حمزه و جعفر و مانند آنها از مؤمنان را کشتند، سپس هم آنها بعد از این کار مسلمانی گرفتند و خدا را یگانه دانستند و شرك را وانهادند و از دل مؤمن نشدند تا در شمار مؤمنان باشند و بهشت بر آنها بایست شود و کافر هم نزیستند تا دوزخ را سزند و آنها در این حال کارشان با خدا است.

باب اصحاب اعراف

۱- از زراره، گوید: امام باقر (ع) به من فرمود: چه می‌گوئی در باره اصحاب اعراف؟ گفتم: آنها یا مؤمن باشند و یا کافر، اگر به بهشت روند مؤمنند و اگر به دوزخ شوند کافرند، فرمود: به خدا نه مؤمن باشند و نه کافر، اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان به بهشت می‌رفتند و اگر کافر بودند به دوزخ می‌شدند چونان کافران که به دوزخ شدند ولی آنها مردمی بودند که نیك و بدشان برابر بود و کردارشان کوتاه آمد برایشان، و راستی که آنان چنانند که خدا عز و جل فرموده است، من گفتم: آنها از اهل بهشتند یا از اهل دوزخ؟ فرمود: آنها را در مقامی نه که خدا نهادستشان، من گفتم:

شما کار آنها را به تأخیر میاندازید و در باره آنها با رجاء قائلید؟

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۵۷

فرمود: آری، من کار آنها را با خدا می‌گذارم چنانچه خدا کار آنها را با خود گذاشته، اگر خواهد به رحمت خود آنان را به بهشت برد و اگر خواهد به سزای گناهانشان آنان را به دوزخ کشد و ستمی به آنها نکرده است. گفتم: آیا کافر به بهشت می‌رود؟ فرمود: نه، گفتم: آیا جز کافر به دوزخ می‌رود؟ گوید: در پاسخ فرمود: نه، جز آنچه خدا می‌خواهد. ای زراره! راستش این است که من می‌گویم آنچه هست که خدا خواهد و تو نمی‌گوئی آنچه هست که خدا خواهد، هلا- اگر تو سال خورده شوی بر گردی و گرههای دلت گشوده شوند (این جزئی است از حدیث مفصّلی که در باب ضلال گذشت).

۲- مردی گوید که: امام باقر (ع) فرمود: (۱۰۲ سوره توبه): «آن کسانی که آمیختند کردار خوب و کردار دیگر بد را»، پس آنان مردمی مؤمن بودند که در حال ایمان خود گناهانی پدید آورند که مؤمنان آنها را بد می‌شمردند و بد می‌داشتند، اینان که امید می‌رود خدا توبه آنها را بپذیرد و از آنها درگذرد.

باب در بیان اصناف مخالفان و ذکر قدریّه و خوارج و مرجئه و بیان حال اهالی کشورها و بلاد

۱- مردی از امام صادق (ع) که فرمود: خدا لعنت کند

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۵۹

قدریّه را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجئه را، خدا لعنت کند مرجئه را، گوید: گفتم: آنان را یك بار لعنت کردی و اینان را دو بار فرمود: اینان می‌گویند: کشنده‌های ما مؤمنند و دامنشان به خون ما آلوده است تا روز قیامت، راستی خدا در کتاب خود از مردمی حکایت کرده است که (۸۳ سوره آل عمران):

«هرگز به رسولی نگرویم تا برای ما دستور قربانی آورد که آتش را بخورد، بگو محققاً پیش از من رسولانی برای شما آمدند با معجزات و با همان دستوری که شما گفتید پس چرا آنها را کشتید اگر شما راستگویانید» فرمود: میان قاتلان و قائلان (به اینکه ما به رسولی ایمان نیاوریم مگر دستور قربانی آتش بیاورد) پانصد سال فاصله بود و خدا قتل را به عهده آنها دانست برای آنکه بدان

راضی و خشنود بودند.

۲- از ابی مسروق، گوید: امام صادق (ع) از من پرسید که اهل بصره چه عقیده‌ای دارند؟ من در پاسخ گفتم که: مرجئه و قدریّه و حروریّه‌اند، فرمود: خدا لعنت کند این ملتهای کافر و مشرکی را که به هیچ وجه خدا پرست نیستند.

۳- از امام صادق (ع) که فرمود:

اهل شام از مردم روم بدترند و اهل مدینه از اهل مکّه بدترند و اهل مکّه آشکارا به خدا کفر می‌ورزند.

۴- از ابی بصیر که امام باقر یا امام صادق (ع) فرمود:

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۶۱

راستی اهل مکّه را آشکارا به خدا کفر می‌ورزند و به راستی که اهل مدینه از اهل مکّه خبیث ترند، هفتاد برابر خبیث ترند.

۵- از ابی بکر حضرمی، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

اهل شام بدترند یا اهل روم؟ در پاسخ فرمود:

رومیان کافرند و با ما دشمنی نمی‌کنند و اهل شام هم کافرند و هم دشمن ما هستند.

۶- از فضیل بن یسار که امام صادق (ع) فرمود:

با آنها همنشین نشوید- یعنی با مرجئه- خدا آنها را لعنت کند و لعنت کند ملّتهای مشرکی که خدا را در هیچ موضوعی از موضوعها نمی‌پرستند.

باب مؤلّفَة قلوبهم

۱- زراره از امام باقر (ع) که فرمود: «الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» مردمی بودند که خدا را یگانه می‌دانستند و از پرستش بتها برداشته بودند ولی معرفت به دین اسلام در دل آنها وارد نشده بود که بدانند

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۶۳

محمد رسول خدا است و رسول خدا (ص) را شیوه بود که با آنها الفت می‌گرفت و آنها را به خود نزدیک می‌کرد و به آنها می‌فهمانید تا بفهمند و آنها را تعلیم می‌داد.

۲- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) تفسیر قول خدا عز و جل و المؤلفة قلوبهم را پرسیدم: در پاسخ فرمود:

آنها مردمی بودند که خدا عز و جل را یگانه می‌دانستند و دست از بتها برداشته بودند و اقرار داشتند خدا یگانه معبود بر حق است و محمد (ص) رسول خدا است و آنان با این حال در برخی از آنچه پیغمبر (ص) آورده بود شک داشتند و خدا عز و جل به پیغمبرش (ص) دستور داد که با مال خود و عطا، آنها را به اسلام و مسلمانی الفت دهد تا اسلامیّت آنها پا برجا و خوب شود و بر دینی که بدان در آمده‌اند و بر آن اقرار کرده‌اند بپایند.

و راستی که رسول خدا (ص) در جنگ حنین رؤسای عرب را از قریش و سائر قبائل مضر تألیف قلوب کرد از آن جمله ابو سفیان بن حرب و عیینهٔ بن حصین فزاری و مانند آنها را از مردم عرب، و انصار خشمگین شدند و نزد سعد بن عباده گرد آمدند و آنان را در «جعرانه» خدمت رسول خدا (ص) رسانید (محلی است میان مکّه و طائف و هفت میلی به مکّه مانده است) و عرض کرد:

یا رسول اللَّه! به من اجازه می‌دهید سخن گویم؟ فرمود: آری، سعد بن عباده گفت: اگر این اموال را طبق دستوری که از طرف خدا فرود آمده است میان قوم خود تقسیم کردی، ما رضایت داریم و اگر نه، این است رضایت نداریم، زراره گوید: شنیدم که امام باقر (ع)

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۶۵

فرمود: رسول خدا (ص) فرمود: ای گروه انصار! شما همه با گفتار سیّد و بزرگ خود سعد هم آهنگ هستید؟ گفتند: سیّد و آقای ما، خدا و رسول او است و در بار سوم گفتند: آری، ما همان قول و رأی او را داریم، زراره گفت: شنیدم امام باقر (ع) فرمود: خدا هم نور و ایمان آنها را تنزّل داد و برای مؤلفهٔ قلوبهم در قرآن سهمی مقرر ساخت.

۳- از امام باقر (ع) که:

الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ هرگز به فراوانی امروزه نبوده‌اند.

۴- از اسحاق بن غالب، گوید: امام صادق (ع) فرمود:

ای اسحاق! به نظر تو اهل این آیه چندند (۵۸ سوره توبه):

«اگر از آن بدانها داده شود خشنود باشند و اگر به آنها داده نشود به ناگاه خشم می‌کنند» فرمود: آنان از دو سوّم مردم بیشترند.

۵- از مردی که امام باقر (ع) فرمود:

الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ هرگز از امروز بیشتر نبودند، آنان مردمی بودند که خدا را یگانه دانستند و از شرک جستند و معرفت رسالت محمد (ص) در دل آنها استوار نشد که هر چه آورده از طرف خدا است و رسول خدا (ص) با آنها الفت گرفت و مؤمنین از آنها دلجوئی کردند پس از رسول خدا (ص) تا آنکه معرفت پیدا کنند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۶۷

باب در ذکر منافقین و گمراهان و ابلیس در دعوت الیه

۱- جمیل گوید: طیّار به من می‌گفت: شیطان که از فرشته‌ها نبود و همانا فرشته‌ها مأمور شدند به آدم سجده کنند و ابلیس گفت: من سجده نمی‌کنم، چرا ابلیس گنهکار شد که سجده نکرد با اینکه از فرشته‌ها نبود (و دستور سجده به او متوجه نبود)؟ گوید: من با او خدمت امام صادق (ع) رسیدیم و گوید: به خدا به طرز خوبی سؤال را مطرح کرد، به آن حضرت گفت: قربانت! بفرمائید آنچه را که خدا عز و جل مؤمنان را بدان خوانده است از اینکه فرموده: «أیا آن کسانی که گرویدید و ایمان آوردید» آیا منافقان را هم شامل می‌شود و منافقان هم به همراه مؤمنان در این خطاب وارد می‌شوند؟ فرمود:

آری و شامل گمراهان و اهل ضلال هم می‌شود و شامل هر کس اعتراف کرده است به مسلمانی در ظاهر می‌شود، و ابلیس هم از آن کسانی است که به دعوت آشکار با آنان اعتراف کرده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۶۹

باب در بیان قول خدا تعالی:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ» ۱- از فضیل و زراره، از امام باقر (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱ سوره حج): «برخی مردمند که خدا را به محض حرف می‌پرستند و اگر خوبی دید آسوده خاطر است و اگر گرفته‌ای به او رسید روی برگرداند، در دنیا و آخرت زیان کار است» زراره گوید: از امام باقر (ع) تفسیر آن را پرسیدم، در پاسخ فرمود: اینان مردمی هستند که خدا را می‌پرستیدند و از پرستش هر که جز خدا بر کنار شده بودند و در باره محمد (ص) و آنچه آورده بود شک داشتند و زبانی مسلمان شدند و گفتند:

أشهد أن لا اله الّا اللّه و ان محمداً رسول اللّه

و به قرآن هم اعتراف کردند و آنها با این حال در باره محمد و آنچه آورده بود شک داشتند و در باره خدا شک نداشتند، خدا عز و جل فرماید:

«برخی مردمند که می‌پرستند خدا را به حرف» یعنی با شک در باره محمد (ص) و آنچه آورده است «و اگر به او خوبی رسد» یعنی عافیت در خود و مال و فرزندش بیند «بدان آسوده خاطر و دل بسته شود» و بدان خشنود گردد «و اگر فتنه‌ای به او رسد» یعنی بلائی در تنش یا مالش به فال بد گیرد و از ادامه اقرار بر پیغمبر (ص) بدش آید و به توقف و شک بر گردد و به دشمنی خدا و رسول و انکار به پیغمبر و آنچه

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۷۱

آورده است برخیزد.

۲- از زراره، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱ سوره حج): «و برخی مردمند که خدا را به حرف می‌پرستند» فرمود: آنان مردمی بودند که خدا را یگانه می‌دانستند و از پرستش معبودان دیگر دست برداشتند و از شرک بدر آمدند و نفهمیدند که محمد (ص) رسول خدا است و آنها خدا را می‌پرستیدند با شک در باره نبوّت محمد (ص) و آنچه آورده بود و نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند که: ما ملاحظه می‌کنیم، اگر اموال ما بسیار شد و تن ما سالم ماند و فرزندان ما سالم ماندند، می‌دانیم که او راست می‌گوید و راستی که رسول خدا است و اگر جز این باشد تأمل می‌کنیم.

خدا عز و جل فرمود: «اگر به او خوبی رسد بدان مطمئن شود» یعنی عافیت در دنیا «و اگر به او فتنه‌ای رسد» یعنی بلائی در جان و مالش «رو بر گرداند» یعنی به شک و شرک برگردد «زیان کار باشد در دنیا و آخرت و این خود زیان آشکاری است** در برابر خدا بخواند کسی را که زیان و سودی به او ندارد» فرموده که: به شرک بر گردد و جز خدا را بخواند و جز خدا را بپرستد، پس برخی از آنهایند که بفهمند و ایمان در دل آنها نشیند و بگروند و باور کنند و از مقام شک برآیند و به ایمان گرایند و برخی به حال شک بپایند و برخی هم به شرک برگردند.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۷۳

باب کمتر چیزی که به وسیله آن بنده، مؤمن باشد و یا کافر گردد و یا گمراه شمرده شود

۱- از سلیم بن قیس، گوید: شنیدم علی (ع) می‌فرمود: مردی نزد او آمده بود و به او می‌گفت: کمتر چیزی که مرد با آن مؤمن است چیست؟ و کمتر چیزی که مرد با آن کافر است چیست؟ و یا کمتر چیزی که مرد با آن گمراه است؟ در پاسخش فرمود: پرسیدی پس جواب را بفهم، کمتر مقام ایمان است که کسی موفّق شود خدا تبارک و تعالی خود را بدو بشناساند و برای او اقرار به فرمانبری کند و پیغمبرش (ص) را به او بشناساند و طاعت او را هم بپذیرد و امام و حجت و شاهد خود را در روی زمین بدو بشناساند و به طاعت او هم اعتراف کند، من به او گفتم: یا امیر المؤمنین! و اگر چه همه چیز را جز آنچه وصف کردی نداند؟ فرمود: آری، هر گاه به وضعی باشد که چون فرمانی به او دهند ببرد و چون او را نهی کنند باز ایستد. و کمتر چیزی که بنده بدان کافر است این است که کسی پندارد آنچه را خدا از آن نهی کرده است مورد امر و دستور خدا است و آن را دین خود سازد و دنبال آن برود و پندارد که خدا را می‌پرستد و همانا که شیطان را می‌پرستد.

و کمتر چیزی که بنده به واسطه آن کافر شود این است که حجّت خدا تبارک و تعالی و شاهد او را بر بنده‌هایش که خدا عز و جل امر به طاعت او کرده و ولایت او را فرض نموده است نشناسد، گفتم: یا امیر المؤمنین! آنها را برایم وصف کن، فرمود:

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۷۵

آنهایند که خدا عز و جل آنان را به خود و پیغمبرش قرین ساخته و فرموده است (۹۵ سوره مائده): «أیا آنچنان کسانی که گرویدند اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا را و صاحب الأمر خود را» گفتم:

یا امیر المؤمنین! خدا مرا قربانت کند، برای من توضیح بده، پس فرمود: همانا کسانند که پیغمبر (ص) در آخرین خطبه خود در

روزی که خدا عز و جل جان او را گرفت فرمود: به راستی من در میان شما دو چیز به جا می‌گذارم که هرگز پس از من، گمراه نشوید تا بدانها چنگ زنید: کتاب خدا و عترت خودم که خاندان منند، زیرا خدای لطیف و نازک بین و آگاه به من سفارش کرده که آنها از هم جدا نشوند تا سر حوض بر من وارد شوند مانند این دو انگشت- و دو انگشت مسبحه خود را (از دو دست) با هم جمع کرد و نمی‌گویم مانند این دو- و انگشت مسبحه و میانه را (از یک دست) با هم جمع کرد تا یکی بر دیگری پیش باشد، باید بدانها متمسک باشید تا نلغزید و گمراه نشوید و از آنها جلو نروید تا گمراه شوید.

باب

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی بنی امیّه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاشتند و تعلیم شرک را آزاد نکردند و برنامه خود ننمودند برای آنکه اگر مردم را بر آن وادار می‌کردند، آن را نمی‌شناختند و نمی‌پذیرفتند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۷۷

باب ثبوت ایمان و بحث در اینکه آیا روا هست خدا ایمان را از کسی بگیرد

۱- از حسین بن نعیم صحّاف، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: چرا مردی نزد خدا مؤمن باشد (مردی نزد خدا مؤمن نباشد خ ل) و ایمان او پیش خدا برجا باشد و سپس خدا او را پس از اینکه مؤمن است به کفر منتقل سازد؟ گوید: در پاسخ فرمود: راستی که خدا عادل است، همانا مردم را دعوت به ایمان کرده است نه به کفر، و احدی را به کفر دعوت نکرده و هر که به خدا ایمان آورد و سپس ایمان او در پیشگاه خدا ثابت و محقق گردد، خدا عز و جل پس از آن او را از ایمان به کفر منتقل نسازد. من به آن حضرت گفتم: مردی کافر است و کفرش ثابت است نزد خدا سپس پس از آن او را از کفر به ایمان منتقل می‌سازد؟

گوید: در پاسخ فرمود: راستی خدا عز و جل همه مردم را بر فطرت ساده و خداجو آفریده است، ایمان به شریعتی را به خودی خود نمی‌فهمند و کفر و انکار به حق را هم ندارند سپس خداوند رسولان را فرستاد تا بنده‌های خدا را به ایمان دعوت کنند، برخی را خدا هدایت کرد (بدین وسیله) برخی هم از هدایت خدا بهره‌مند نشدند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۷۹

باب صاحبان ایمان عاریه

۱- از محمد بن مسلم که از امام باقر و یا امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

راستی خدا عز و جل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم میان این دو آفریده و به برخی ایمانی سپرده اگر خواهد برای آنها به پایان رساند می‌رساند و اگر خواهد آن را از آنها بگیرد می‌گیرد و فلانی از آنها بود که ایمانش عاریت بود.

۲- از کلیب بن معاویه اسدی از امام صادق (ع) فرمود:

راستی بنده بامداد کند مؤمن و شام کند کافر و بامداد کند کافر و شب کند مؤمن، و مردمی باشند که ایمان را به عاریت دارند و سپس از آنها برگرفته شود و آنها را «مُعارین» نامند. سپس فرمود: فلانی از آنها است.

۳- از عیسی شلقان گوید: من نشسته بودم و امام کاظم (ع) گذر کرد و با او بره‌ای بود. گوید: گفتم: ای پسر! می‌بینی پدرت چه می‌کند؟ ما را به چیزی فرمان می‌دهد و سپس از آن نهی می‌کند،

به ما فرمان داد با ابی الخطاب دوستی کنیم و سپس به ما دستور داد او را لعن کنیم و از او بیزاری جوئیم.

امام کاظم (ع) که پسر بچه‌ای بود فرمود: راستی خدا خلقی را برای ایمانی آفرید که زوال ندارد و خلقی را برای کفری آفرید که زوال ندارد و خلقی را هم میان این دو دسته آفرید و ایمان را بدانها عاریت داد و آنان را «مُعارین» نامند و هر گاه خواهد، ایمان آنها را بازستاند، أبو الخطاب از آنها بود که ایمانی به عاریت داشت.

گوید: سپس خدمت امام صادق (ع) رسیدم آنچه را به أبو الحسن (ع) گفته بودم و آنچه را به من گفته بود به آن حضرت گزارش دادم و امام صادق (ع) فرمود که: او جوشش نبوّت است (یعنی از سرچشمه نبوّت جوشیده است).

۴- از یکی از اصحاب ما که ابی الحسن (ع) فرمود:

راستی خدا پیغمبران را به پیغمبری آفریده و جز پیغمبر نباشند، و مؤمنان را به گرویدن آفریده جز مؤمن نباشند، و به مردمی هم ایمان به عاریت داده و اگر خواهد برای آنها به پایان رساند و اگر خواهد آن را از آنها بازستاند، فرمود: در باره آنها جاری شده است حکم (۹۸ سوره انعام): «پس یا برجا باشد و سپرده شده باشد» و به من فرمود: راستی فلانی مستودع و امانت دار بود برای ایمان خود، و چون بر ما دروغ بست، آن ایمان عاریه‌اش سلب شد.

۵- از امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا پیغمبران را به سرشت نبوّت آفریده و هرگز بر نمی‌گردند، و اوصیاء را به سرشت وصایت آفریده و هرگز بر

نمی‌گردند، و مؤمنان را به سرشت ایمان آفریده و هرگز بر نمی‌گردند، و برخی باشند که ایمانی به عاریت دارند و هر گاه دعا کند و در دعا اصرار ورزد با ایمان بمیرد.

باب در نشانه عاریت دارِ ایمان

۱- از مفضل، از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی افسوس و پشیمانی و واویل همه برای کسی است که بدان چه ببیند سود نبرد و نداند بر چه روش و مذهبی عمر می‌گذراند، سود می‌برد یا زیان؟ من به آن حضرت گفتم: قربانت! ناجی از اینان به چه نشانه شناخته می‌شود؟ فرمود: هر کس کردارش با گفتارش موافق است گواهی نجات برایش ثبت شده، و هر که کردارش با گفتارش موافق نیست، همانا ایمان او عاریت است (و در معرض زوال است).

باب سهو دل

۱- از ابی بصیر و دیگران که امام صادق (ع) فرمود:

راستی ساعتی از شب و روز بر دل گذرد که نه کفر در آن

است و نه ایمان و به مانند یک پارچه کهنه است، گوید: سپس به من فرمود:

آیا تو از خود چنین درک نکنی؟ فرمود: سپس از طرف خدا است که هر طور خواهد به دل نکته‌ای زند کفر باشد یا ایمان.

۲- از ابی بصیر، گوید: شنیدم که امام باقر (ع) می‌فرمود:

دل باشد که نه ایمان و نه کفر، به مانند یک تیکه گوشت، آیا کسی از شماها این را دریافته.

۳- از علی بن جعفر که امام کاظم (ع) فرمود:

به راستی خـدا دلهـای مؤمنـان را پیچیـده و درهم بر ایمان آفریـده (یعنی ایمان در لابلای آن است) و چون خواهـد که آنچه در آن است بدرخشد، به حکمتش آبیاریش کند و تخم دانش در آن بکارد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است.

۴- از امام صادق (ع) که دل میان سینه و گلوگاه، لرزان است تا به ایمان بسته شود و چون به ایمان بسته شد، قرار گیرد، و این است تفسیر قول خدا عز و جل (۱۱ سوره تغابن): «و هر که به خدا ایمان آورد دلش به راه آید و آرام گردد».

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۸۷

۵- از محمد حلبی، از امام صادق (ع) که: دل پریشان و لرزان است، در درون انسان به جسـتجوی حق است و چون بدان رسد، آرام و بر قرار گردد.

سپس امام صادق (ع) این آیه را خواند (۱۲۵ سوره انعام):

«هر که را خدا خواهد که راه نماید دلش را برای پذیرش مسلمانی بگشاید- تا آنجا که فرماید- گویا در آسمان بالا می‌رود».

۶- از ابی بصیر که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: راستی ساعتی باشد در شب و روز که دل نه ایمان دارد و نه کفر، آیا تو از خود چنین دریافت نکنی، سپس پس از آن سـر انگشتی از طرف خدا به دل بنده خورد بدان چه که او خواهد اگر خواهد به ایمان و اگر خواهد به کفر.

۷- امام صادق (ع) فرمود:

به راستی خـدا دلهای مؤمنان را وابسـته به ایمان آفریـده و چون خواهـد آنچه در آنها است بدرخشـد، به حکمت آنها را بگشایـد و تخم دانش در آنها بکارد و زارع و سرپرست بر آن پروردگار جهانیان است (با اندک اختلافی گذشت).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۸۹

باب در تیرگی دل منافق گرچه زبان آور باشد و روشنی دل مؤمن گرچه زبانش کوته باشد

۱- از عمرو که یک روزی امام صادق (ع) به ماها فرمود:

مردی بینی که در سـخنوری یک لام یا واو خطا نکند، سـخنوری است شـیوا و زبر دست، و راستی که دلش از شب تار، تیره و تارتر است و مردی را بینی که نمی‌تواند آنچه را در دل دارد به زبان آرد و دلش چون چراغ می‌فروزد.

۲- از سعد، از امام باقر (ع)، فرمود: دلها چهارند دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که چرکین و زنگ زده است، و دلی فروزنـده و پاک، من گفتم: دل فروزنـده کـدام است؟ فرمود: به مانند چراغی در آن است، و اما دلی که چرکین و زنگ زده و مطبوع است دل منافق است، و دل فروزنـده دل مؤمن است، اگر به او بدهد، شـکر کند و اگر گرفتارش کند، صبر کند، و دل وارونه دل مشرک است.

سپس این آیه را خواند (۲۲ سوره ملک): «آیا کسی که نگونسار راه رود بر چهره خود راهبرتر است یا کسی که راستا به راه راست می‌رود» و امـا آن دلی که ایمـان و نفاق در آن به هم آمیخته است مردمی بودنـد در طائف (گاهی مؤمن و گاهی کافر) و هر کـدام در

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۹۱

حال نفاق مرگش می‌رسید هلاک بود و اگر در وضع ایمان مرگش می‌رسید نجات داشت.

۳- از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (ع) فرمود:

دلها سه‌انـد: دلی وارونه که هیـچ عقیده خوبی در آن جا نکند و این دل کافر است و دلی که در آن نکته سیاهی است و خیر و شـرّ

در آن بـا هم در کشـمکش باشـند و هر کـدام از آنِ آن دل و موافق او باشـند، بر دیگری چیره گردد (و هر کـدام بر دل برآینـد بر دیگری چیره گردد خ ل) و دلی باز و گشاده که در آن چراغها فروزاننـد و تا رسـتاخیز روشـنی آن خاموشـی نگردد و آن دل مؤمن است.

باب در تغییرات احوال دل

۱- از سـلام بن مسـتنیر، گویـد: من خـدمت امـام بـاقر (ع) بـودم که حمران بن اعین بر او وارد شـد و چیزهـائی از او پرسـید و چون خواست برخیزد، به امام باقر (ع) گفت: من به شما گزارش می‌دهم (خدا عمر شما را پاینده دارد و ما را به وجود شما بهره‌مند سازد) که ما خدمت شما می‌رسیم و از نزد شما بیرون نمی‌روم تا دل ما نرم می‌شود و نفوس تسلّی و آرامش یابد از این دنیا و بر ما خوار و آسـان شـود آنچه کـه از مـال و دارائی در دست مردم است سپس از نزد شـما که بیرون می‌رویم پیش مردم و تجّار، دنیـا دوسـت می‌شویم؟ گوید:

امام باقر (ع) در پاسخ فرمود: همانا این دلها است که گاهی سخت و

أصول الكافي / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۹۳

سرکش باشـند و گـاهی هموار و راهوار، سـپس امـام باقر (ع) فرمود: اما یاران محمـد (ص) گفتنـد: یا رسول اللَّه! ما از نفاق بر خود ترس داریم، فرمود: پیغمبر (ص) فرمود که: چرا از آن ترس دارید؟

گفتند: تا در خدمت شـما هستیم و شما به ما یاد آوری می‌کنید و ما را به آخرت تشویق می‌کنید، از خدا می‌ترسیم و دنیا را فراموش می‌کنیم و در آن بی‌رغبت می‌شویم تـا آنجا که گویا آخرت را به چشم خود می‌نگریم و هم بهشت و دوزخ را تا نزد شـما هستیم و چون از نزد شـما بیرون می‌رویم و در این خانه‌هـای خود در می‌آئیم و بوی فرزنـدان می‌شـنویم و نـان‌خوران و خانواده را می‌نگریم نزدیک است از آن حالی که در خـدمت شـما داشتیم برگردیم و تا آنجا که گویا هیچ عقیده و ایمانی نداریم، آیا شـما هم از اینکه این تغییر وضع، نفاق باشد، بر ما ترس دارید؟ رسول خدا (ص) در پاسخ آنها فرمود:

هرگز، این بددلیها نیرنگ‌های شیطان است که به وسیله آنها شماها را به دنیا تشویق می‌کند، به خدا سوگند اگر شما بر همان حالی که برای خود شـرح دادید پیوسـته می‌ماندید، هر آینه فرشـته‌ها با شما دست می‌دادند و به روی آب راه می‌رفتید و اگر نبود که شما گناه می‌کنیـد و از خدا آمرزش می‌خواهید هر آینه خدا خلقی را می‌آفرید تا گناه کنند و سـپس از خدا آمرزش خواهند و خدا آنها را بیامرزد، به راستی مؤمن فتنه پـذیر و بسـیار توبه است، آیا نشـنیدی گفتار خدا عز و جل را (۲۲۲ سوره بقره): «راستی خدا دوست دارد توّابین را و دوست دارد پاکیزه‌شوندگان را» و فرموده است (۳ سوره هود): «از پروردگار خود آمرزش خواهید و به او بازگشت کنید».

أصول الكافي / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۴۹۵

باب وسوسه و حدیث نفس

۱- از محمـد بن حمران، گویـد: از امـام صـادق (ع) پرسـیدم از وسـوسه گرچه بسـیار باشـد؟ در پاسـخ فرمـود: چیزی در آن نیست، می‌گوئی

لا اله الّا اللَّه

(یعنی جز اقرار به یگانگی خدا کفاره و جبرانی لازم ندارد).

۲- از جمیل بن درّاج که به امام صادق (ع) گفتم: راستش این است که در دل من چیز بزرگی متصوّر می‌شود، در پاسخ فرمود:

بگو

لا اله الّا اللَّه

، جمیل گوید: هر گاه در دلم چیزی خطور می‌کرد می‌گفتم: لا اله الّا اللَّه از دل من بیرون می‌رفت.

۳- از محمد بن مسلم که امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و گفت: یا رسول اللَّه! من هلاک شدم، در پاسخ او گفت: آن خبیث نزدت آمده و گفته: کی تو را آفریده و تو پاسخ گفتی: خدا و به تو گفته است: چه کسی خدا را آفریده؟ آن مرد گفت: آری، بدان که تو را به راستی فرستاده چنین بوده است پس رسول خدا (ص) به او گفت: به خدا که این محض ایمان است.

ابن ابی عمیر گوید: این حدیث را برای عبد الرحمن بن حجاج گفتم و او گفت: امام صادق (ع) برای من باز گفت که رسول خدا (ص) که فرموده: به خدا این محض ایمان است، مقصودش ترس است از این بوده که چون این خاطره در دلش رخ

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۹۷

داده است هلاک شده باشد (یعنی همین هراس از هلاکت برای این خاطره نابجا دلیل بر ایمان است و عین ایمان است).

۴- از علی بن مهزیار، گوید: مردی به ابی جعفر (ع) نوشت و از آنچه به خاطرش درآید شکایت کرد، امام در ضمن سخنش به او پاسخ داد: راستی خدا اگر خواهد تو را ثابت قدم سازد، شیطان را به خود راه مده، مردمی هم به پیغمبر (ص) شکایت بردند که خاطره‌هائی در دل آنها افتد که اگر باد آنها را سر به گم ببرد و یا تیکه تیکه شوند دوستتر دارند از اینکه آنها را به زبان آرند، رسول خدا (ص) فرمود: این را دریافت می‌کنید؟ گفتند: آری، در پاسخ فرمود: سوگند بدان که جانم به دست او است، راستی که این صریح ایمان است و چون به شما رخ داد بگوئید:

آمنّا باللَّه و رسول و لا حول و لا قوّة الا باللَّه

. ۵- از امام باقر (ع) که مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت:

یا رسول اللَّه! من منافق شدم، فرمود: به خدا منافق نشدی و اگر منافق شده بودی، نزد من نمی‌آمدی به من اعلام کنی، چه باعث شکّت شده؟ به گمانم که آن دشمن حاضر در خاطر نزد تو آمده است و به تو گفته کی تو را آفریده؟ و تو به او گفتی: خدا مرا آفریده پس به تو گفته: کی خدا را آفریده؟ گفت: آری بدان که تو را به راستی فرستاده چنین شده است، فرمود: شیطان از طرف خلاف در کردار به شما حمله کند و بر شما توانا نگردد و چیره نشود

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۴۹۹

و از این راه به شما شعله‌ور شده تا شما را بلغزاند و هر گاه چنین شد هر کدام شماها خدا را به یگانگی یاد کند.

باب اعتراف به گناه و پشیمانی از آن

۱- از علی احمسی، از امام باقر (ع)، فرمود:

به خدا از گناه رها نشود جز کسی که بدان اعتراف کند.

گوید: و امام باقر (ع) فرمود: پشیمانی بس است برای توبه.

۲- امام صادق (ع) فرمود: نه به خدا خداوند تعالی از مردم نخواسته است جز دو خصلت:

اعتراف به نعمت‌ها برای او تا نعمت را بر ایشان بیفزاید و اعتراف به گناهان خود تا آنها را بر ایشان بیامرزد.

۳- یکی از اصحابش، از امام صادق (ع) گوید: شنیدم می‌فرمود:

راستی مرد گناهی کند و خدا به وسیله آنش به بهشت ببرد، گفتم: خدا به گناه، او را به بهشت برد؟ فرمود: آری، راستش این است که گناهی می‌کند و پیوسته ترسان است و بر خود خشمگین است و خدا به او ترحم می‌کند و او را به بهشت می‌برد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۵۰۱

۴- از معاویه بن عمار، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

راستش این است که هیچ بنده‌ای به اصرار از گناه بیرون نیاید و هیچ بنده‌ای از گناه بدر نیاید جز به اقرار و اعتراف.

۵- از یونس بن یعقوب که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

هر که گناهی کند و بداند که خدا بر او مطلع است، اگر خواهد عذابش کند و اگر خواهد او را بیامرزد، خدا او را بیامرزد و اگر چه استغفار نکند.

۶- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی خدا دوست دارد که بنده‌ای از جرم بزرگی طلب گذشت کند و بد دارد بنده‌ای را که جرم اندك را خوار و بی‌اعتبار شمارد (و در مقام توبه و تدارك آن نباشد).

۷- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

راستی پشیمانی بر گناه و بدی به دست کشیدن از آن می‌خواند و وامی‌دارد.

۸- از ابان بن تغلب گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد جز

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۵۰۳

اینکه پیش از استغفار خدا او را بیامرزد و هیچ بنده‌ای نباشد که خدا به او نعمتی دهد و بداند که آن از طرف خدا است جز اینکه خدا پیش از آنکه او را حمد گوید، وی را بیامرزد.

باب نهان داشتن گناه

۱- از عباس مولای امام رضا (ع)، گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود:

نهان داشتن کردار نیك برابر هفتاد حسنه است و آنکه بد کرداری را فاش سازد مخذول باشد و آنکه کردار بد را نهان سازد آمرزیده است.

۲- از امام رضا (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

نهان داشتن حسنه برابر هفتاد حسنه است و فاش‌کننده گناه مخذول است و نهان‌کننده آن آمرزیده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۵۰۵

باب در کسی که قصد حسنه کند یا سیّئه

۱- از زراره، از امام باقر و یا امام صادق (ع) که فرمود:

راستی خدا تبارك و تعالی برای آدم در باره فرزندانش قرار داده که هر که قصد حسنه کند و آن را نکند، برای او یک حسنه نوشته شود، و هر که قصد حسنه‌ای کند و آن را انجام دهد، برای او ده حسنه نوشته شود، و هر که قصد سیّئه کند و نکند، بر او نوشته نشود، و هر که قصد آن کند و انجام دهد، بر او یک گناه نوشته شود.

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی مؤمن قصد حسنه کند و بدان عمل نکند، برای او یک حسنه نوشته شود و اگر او را عمل کند، برایش ده حسنه نوشته شود و راستی مؤمن قصد بد کرداری کند و آن را نکند و بر او نوشته نشود.

۳- از عبد اللَّه بن موسی بن جعفر (ع) از پدرش امام کاظم (ع) گوید: از آن حضرت پرسیدم که دو فرشته موکّل بر انسان می‌دانند

که او قصـد گناه کرده و یا قصـد ثواب دارد؟ در پاسـخ فرمود: بوی مبال و بوی عطر یکی است؟ گفتم: نه، فرمود: راستی چون بنده قصد کار خوب کند، نفس او خوش بو برآید و فرشته

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۰۷

دست راست به فرشته دست چپ گوید: برخیز، زیرا او قصد کار خوب دارد و چون آن کار خوب را انجام دهد، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مـداد او و آن را برای او ثبت کند و چون قصد گناه کند نفسـش بد بو و درآید و فرشـته دست چپ به فرشـته دست راست گوید:

توقف کن، او قصد بدکاری دارد و چون آن کار را بکند، زبانش قلم او باشد و آب دهانش مداد او و آن را بر او ثبت کند.

۴- از فضل بن عثمان مرادی، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود که: رسول خدا (ص) فرموده است: چهار خصلت است که: در هر که باشـند، موجب نجاتنـد و پس از آنها هلاك نباشـد جز آنکه سـزای هلاکت را بایـد بنده‌ای قصد کار خیر کند و آن را انجام دهد، اگر آن را هم نکند، خدا برایش بر اثر حسنِ نیّت حسـنه‌ای نویسد و اگر آن را به جا آرد، خدا برایش ده حسنه نویسد، و قصد کار بـد کنـد اگر آن را نکند چیزی بر او نوشته نشود و اگر بد را کند هفت ساعت مهلتش دهند و فرشـته کاتب حسـنات به فرشـته سیّئات که بر دست چپ است گویـد: شـتاب مکن، بسا باشـد که دنبال آن، کار خیری کنـد که آن را محو سازد زیرا خدا عز و جل (۱۱۵ سوره هود): «به راستی حسـنات سـیئات را ببرند» یا آنکه اسـتغفار کند و آمرزش خواهد و اگر او در دنبال آن گناه بگوید: «از آن خـدا آمرزش خواهم که نیست معبود شایسـته‌ای جز او دانـای نهان است و عیان، عزیز و حکیم، آمرزنـده است و مهربان صاحب جلال است و اکرام و به سوی او بـاز گردم» بر او چیزی نوشـته و اگر هفت ساعت بگـذرد و حسـنه‌ای دنبالش نیاورد و اسـتغفار هم نکند، کاتب حسنات به کاتب سیّئات گوید: بنویس گناه را بر این بدبخت محروم.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۰۹

باب توبه

۱- از معاویه بن وهب که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

چون بنـده توبه نصوح کنـد، خـدا او را دوست دارد و در دنیا و آخرت بر او پرده پوشـی کند، من گفتم: چگونه پرده پوشـی کند از او؟ فرمود: هر چه از گناهان که دو فرشـته موکّل بر او برایش نوشته‌اند از یادشان ببرد و به اعضای بدنش وحی کند که گناهان او را نهان دارند و به هر تیکه‌ای از زمین وحی کند که آنچه گناه به روی کرده است نهان ساز و در هنگام ملاقات او با خدا هیچ گواهی بر گناهانش اقامه نشود.

۲- از محمـد بن مسـلم، از امام باقر یا امام صادق (ع) در تفسیر قول خـدا عز و جل (۲۷۵ سوره بقره): «پس هر که را پنـدی آمـد از طرف پروردگارش و دست باز گرفت، از آن او است آنچه در پیش گرفته است» فرمود: موعظهٔ توبه است.

۳- از ابی الصـباح کنانی، گوید: از امام صادق (ع) پرسـیدم از قول خدا عز و جل (۸ سوره تحریم): «أیا آن کسانی که گرویدنـد به خدا باز گردید با توبه نصوح» فرمود:

یعنی بنده توبه کند از گناه و بدان باز نگردد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۱۱

محمد بن فضـیل گفته: من تفسـیر آن را از أبو الحسن (امام کاظم ع) پرسیدم، فرمود: یعنی از گناه توبه کند و سپس بدان باز نگردد و دوست‌ترین بنده‌ها نزد خدا تعالی فتنه پذیرانی هستند که بسیار توبه کنند.

۴- از ابی بصـیر، گویـد: به امـام صـادق (ع) گفتم: (۸ سوره تحریم): «أیـا آن کسـانی که گرویدیـد، توبه کنیـد به درگاه خـدا توبه

نصوح» (یعنی چه؟) فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز بدان باز نگردد، گفتم: کدام ما هست که باز نمی گردد؟ در پاسخ فرمود: ای ابا محمد! راستی که خدا دوست دارد از بنده‌های خود گول خور بسیار توبه کار را.

۵- یکی از اصحاب ما حدیث را تا معصوم رسانیده که فرموده است: راستی خدا عز و جل به تائبان سه خصلت داده که اگر یک خصلت از آنها به همه اهل آسمان‌ها و زمین بدهد نجات یابند بدان:

۱- قول خدا عز و جل (۲۲۲ سوره بقره): «به راستی خدا دوست دارد توبه‌کنندگان را و دوست دارد پاکیزه‌ها را»، هر که خدا را دوست دارد هرگز او را عذاب نکند.

۲- قول او (۷ سوره مؤمن): «آن کسانی که عرش را به دوش بر می‌دارند و آن کسانی که در گرد عرش باشند همه تسبیح گویند به حمد و ستایش پروردگار خود و آمرزش جویند برای کسانی که گرویدند. پروردگارا رحمت و دانشت همه چیز را فرا دارد بیامرز برای آن کسانی که توبه کردند و از راه تو پیروی نمودند و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار (۸) پروردگارا و آنها را در آور به بهشت عدنی که بدانها وعده دادی با هر که شایسته باشد از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان زیرا توئی عزیز و حکیم (۹) و بر کنار دار

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۱۳

آنها را از بدکرداریها و هر که را نگهداری از بدکرداریها در آن روز محققاً به او مهر ورزیدی و این است آن کامروائی بزرگ».

۳- قول او (۶۸ سوره فرقان): «و آن کسانی که نخوانند به همراه خدا معبود دیگری و نکشند نفسی را که خدا حرام کرده است جز به حق و درستی و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار گناه باشد (۶۹) و عذابش دو چندان باشد در روز قیامت و به خواری در آن جاویدان بماند (۷۰) جز آنکه توبه کند و به گرود و کار شایسته کند و آنانند که خدا بدکرداریهای آنها را به خوش کرداری بدل کند و خدا آمرزنده و مهربان است».

۶- محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) که فرمود: ای محمد بن مسلم! گناهان مؤمن که از آن توبه کرده آمرزیده است و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار خوب کند، هلا به خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند، من گفتم: اگر بعد از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کرد و باز توبه کرد؟ در پاسخ فرمود:

ای محمد بن مسلم! تو پنداری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند سپس خدا از او توبه‌اش را نپذیرد؟ گفتم: راستش این است که چند بار این کار کرده است، گناه می کند و باز هم توبه می کند و آمرزش‌جو است [از خدا]، فرمود:

هر آنچه که مؤمن به آمرزش خواهی و توبه باز گردد، خدا به آمرزش او بر می گردد و به راستی که خدا پر آمرزنده و مهربان است، توبه را می‌پذیرد و از بدکرداریها در می گذرد، مبادا تو مؤمنان را از رحمت خدا نومید سازی.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۱۵

۷- از ابی بصیر، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از قول خدا عز و جل (۲۰۲ سوره اعراف): «و چون یک شیطان دوره گرد بدانها ساید یادآور شوند و به ناگاه چشم خود را باز کنند» فرمود: او بنده‌ای است که آهنگ گناه کند و سپس یادآور خدا شود و خودداری کند و این است قول او «یادآور شوند به ناگاه بینا گردند».

۸- از ابی عبیده حذاء، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود:

راستی خدا تعالی به توبه و بازگشت بنده خود، شادتر باشد از مردی که در شبِ تار، شتر و توشه خود را گم کرده باشد و آن را به دست آورد و بجوید، خدا به توبه بنده خود از این راحله جسته خود شادتر است.

۹- امام صادق (ع) فرمود:

راستی خدا بنده گول خورده و توبه کار را دوست می‌دارد و آنکه این گناه از او سر نزده از آنکه گناه کرده و توبه کرده برتر است.

۱۰- از جابر، گوید: شنیدم که امام باقر (ع) می‌فرمود:

توبه کار از گناه، چون بی گناه است و به گناه اندر که به زبان آمرزش خواهد، چون مسخره‌چی است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۱۷

۱۱- از ابی حمزه، از امام باقر (ع) فرمود: راستی خدا عز و جل به داود (ع) وحی کرد که نزد بنده ام دانیال برو و به او بگو که: تو مرا نافرمانی کردی و من تو را آمرزیدم و اگر در بار چهارم، مرا نافرمانی کنی، تو را نیامرزم. داود نزد او آمد و گفت: ای دانیال! من فرستاده خدایم به سوی تو و خدا به تو می‌فرماید که: تو مرا نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو را آمرزیدم، و نافرمانی کردی و تو تو را آمرزیدم، و اگر بار چهارم نافرمانی کنی تو را نیامرزم. دانیال به او گفت: هر آینه پیغام خدا را به من رسانیدی ای پیغمبر خدا، و چون هنگام سحر شد، دانیال برخاست و با پروردگار خود راز گفت و چنین گفت: پروردگارا! به راستی داود پیغمبرت از سوی تو به من گزارش داده که من تو را نافرمانی کردم و تو مرا آمرزیدی و به من گزارش داده از سوی تو که: اگر بار چهارم تو را نافرمانی کنم، مرا نمی‌آمرزی، به عزّتت سوگند اگر تو مرا نگاه نداری و معصوم نسازی هر آینه تو را نافرمانی کنم و سپس نافرمانی کنم و باز هم نافرمانی کنم.

۱۲- معاویة بن وهب گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

هر گاه بنده توبه نصوح کند، خدایش دوست بدارد و گناهِ او را نهان سازد، گفتم: چگونه نهان سازد؟ فرمود: آنچه را دو فرشته او بر وی می‌نوشتند، از یاد آنها ببرد و به اندامش و تیکه‌های زمین وحی کند که: گناهانش را نهان سازند و خدا را چنان ملاقات کند که گواهی بر هیچ گناه او نباشد (به سند دیگر گذشت).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۱۹

۱۳- از امام صادق (ع) که فرمود:

راستی خدا عز و جل به توبه و بازگشت بنده مؤمن خود، شاد شود چون توبه کند چنانچه یکی از شماها به گمشده خود که به دست آورده شاد گردد.

باب استغفار از گناه

۱- از زراره، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود که:

راستی چون بنده گناهی کند، از بامداد تا شب به او مهلت داده شود و اگر از خدا آمرزش خواست بر او نوشته نشود.

۲- امام صادق (ع) فرمود:

هر که گناهی کند، هفت ساعت روز را به او مهلت دهند، و اگر سه بار گوید: «من آمرزش خواهم از آن خدائی که معبود شایسته‌ای جز او نیست که زنده و نگاه دارنده است» بر او نوشته نشود.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

چون بنده مؤمن گناهی کند، خدا هفت ساعت به او مهلت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۲۱

دهد و اگر از خدا آمرزش خواست، چیزی بر او نوشته نشود و اگر این ساعت‌ها گذشت و آمرزش نخواست، یک گناه بر او نوشته شود، راستی که مؤمن تا پس از بیست سال هم گناه خود را یادآور شد تا از آن به درگاه پروردگارش آمرزش جوید و او را بیامرزد و کافر همان ساعت آن را فراموش کند.

۴- زید شحّام، از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) در هر روز هفتاد بار به درگاه خدا عز و جل توبه می‌کرد، گفتم: می‌فرمود که: أستغفر اللّٰه و اتوب الیه، فرمود: نه، ولی می‌فرمود:
اتوب الی اللّٰه (به خدا بازمی‌گردم)، گفتم: راستی رسول خدا (ص) توبه می‌کرد و بر نمی‌گشت و ما توبه می‌کنیم و بر می‌گردیم، در پاسخ فرمود: خدا یاری‌کننده است.

۵- امام صادق (ع) فرمود:
هر که گناهی کند، تا هفت ساعت روز مهلت دارد و اگر سه بار گوید: «آمرزش خواهم از خدا که جز او معبود حقی نیست، زنده و پاینده است و به او باز گردم» بر او نوشته نشود.

۶- امام صادق (ع) فرمود:
بسا که مؤمن گناهی کند و پس از بیست سال به یادش آید و از خدا آمرزش خواهد و خدایش بیامرزد و همانا به یادش آرد تا او را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۲۳

بیامرزد و راستی کافر گناه می‌کند و همان ساعت آن را فراموش می‌نماید.

۷- امام صادق (ع) فرمود:
مؤمنی نباشد که در شبانه روز چهل گناه کبیره کند و با پشیمانی می‌گوید: «از خدائی آمرزش خواهم که جز او شایسته پرستش نیست، زنده و پاینده است و نگارنده آسمان‌ها و زمین است، صاحب جلالت و کرامت است و از او خواستارم که رحمت فرستد بر محمد و آلش و توبه مرا بپذیرد» جز اینکه خدا عز و جل او را بیامرزد و اگر کسی در یک روز بیش از چهل گناه کبیره کند، خیری در او نیست (عقیده و ایمانی ندارد).

۸- از جمعی اصحاب، که حدیث را بالا بردند (تا معصوم ع) فرمود: هر چیزی را داروئی است، و داروی گناه، آمرزش‌جوئی است.

۹- از حفص، که گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:
هیچ مؤمنی نباشد که گناهی کند جز اینکه تا هفت ساعت از روز، خدا عز و جل به او مهلت دهد و اگر توبه کند بر او نوشته نشود و اگر که توبه نکند، خدا یک گناه بر او بنویسد، عبّاد بصری نزد آن حضرت آمد و گفت: به ما رسیده است که شما فرمودید: بنده‌ای نیست که گناهی کند جز اینکه خدا عز و جل هفت ساعت از روز را به او مهلت دهد؟ فرمود: من چنین نگفتم، من گفتم: هیچ مؤمنی نباشد و چنین بوده است، گفته من (دلالت دارد که مهلت، خاص مؤمن است و شامل مخالف و کافر نیست- از مجلسی ره).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۲۵

۱۰- از امام صادق (ع) که فرمود:
هر که در هر روز صد بار بگوید: أستغفر اللّٰه، خدا عز و جل هفتصد گناه او را بیامرزد و در بنده‌ای که هر روز هفتصد گناه کند، خیری نیست.

باب در آنچه خدا عز و جل به آدم (ع) داد هنگام توبه

۱- از ابن بکیر، از امام صادق یا از امام باقر (ع) فرمود: به راستی آدم (ع) عرض کرد: پروردگارا! شیطان را بر من چیره ساختی و چون خونش بر من روان کردی، برای من هم چیزی مقرر فرما، در پاسخ فرمود: ای آدم! برای تو مقرر کردم که هر کدام از فرزندانت قصد گناهی بر او نوشته نشود و اگر آن را بکند، بر او یک گناه نوشته شود و هر کدام آنها قصد حسنه کند، برای او یک

حسنه نوشته شود و اگر آن را بکند، برای او ده حسنه نوشته شود، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیامرزم، عرض کرد: پروردگارا! برایم بیفزا، فرمود: برای آنها توبه را مقرر داشتم یا آنکه توبه را به میان گذاشتم تا آنکه نفس به این جا

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۲۷

رسد (یعنی به گلو گاه).

عرض کرد: پروردگارا! برای من بس است.

۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

هر که یک سال پیش از مرگ خود، توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد سپس فرمود: یک سال هر آینه بسیار است، هر که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد، سپس فرمود: یک ماه بسیار است، هر که یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد سپس فرمود: یک هفته بسیار است، هر که یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد سپس فرمود:

یک روز هم بسیار است، هر که پیش از دیدار آخرت (و ملک الموت) توبه کند، خدا توبه‌اش را بپذیرد.

۳- از امام باقر (ع)، فرمود:

چون جان به این جا رسد (با دستش اشاره به نایش کرد) برای عالم توبه نباشد، و برای نادان توبه روا باشد.

۴- از معاویه بن وهب، گوید: ما به مکه می‌رفتیم و به همراه ما شیخی بود خداجو و خدا پرست، مذهب شیعه را فرا نگرفته بود، و در راه نماز را تمام می‌خواند (به مذهب سنّیها که تمام خواندن نماز را برای مسافر روا می‌دانند) و برادرزاده مسلمانی (شیعه مذهبی) با خود داشت، آن شیخ بیمار شد و من به او گفتم: کاش مذهب شیعه را به عموی خود پیشنهاد می‌کردی شاید خدا او را نجات دهد و همه آنان گفتند: بگذارید این شیخ به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد و

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۲۹

برادر زاده‌اش تاب نیاورد و به او گفت: عموجان! راستی که مردم پس از رسول خدا (ص) همه مرتدّ شدند جز چند تنی و علی بن ابی طالب (ع) مانند خود رسول خدا (ص) حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا (ص) حق و طاعت از آن او بود، گوید: آن شیخ دمی برآورد و ناله‌ای زد و گفت: من هم بر همین عقیده‌ام و جانش برآمد و ما شرفیاب حضور امام صادق (ع) شدیم و علی بن سری این گزارش را به امام صادق (ع) داد و در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت، علی بن سری به آن حضرت گفت: راستش که او از مذهب شیعه هیچ سابقه‌ای نداشت جز در همان ساعت مرگش؟

فرمود: دیگر از او چه می‌خواهید، به خدا سوگند به بهشت درآمده است.

باب لَمَم

۱- از محمد بن مسلم، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

بفرمائید تفسیر قول خدا عز و جل را (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که کناره می‌کنند از گناهان کبیره و هرزگیها جز لمم»، فرمود: لمم: آن گناهی است که شخص بدان دست آلاید و سپس تا خدا خواهد از آن دست بدارد و باز بدان دست آلاید.

۲- از محمد بن مسلم، از امام باقر و یا امام صادق (ع) گوید:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۳۱

به او گفتم: (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که که کناره می‌کنند از کبائر اثم و فواحش جز لمم»، فرمود: مقصود از لمم، چیرگی

است از گناه پس از چیرگی دیگر یعنی گناهی به دنبال گناهی که بنده بدان دست می‌زند و نزدیک می‌شود.

۳- از اسحق بن عمار، گوید: امام صادق (ع) فرمود: هیچ مؤمنی نباشد جز اینکه گناهی دارد که مدّتی آن را ترک کند و سپس بدان دست آلاید و این است مقصود از قول خدا عز و جل «الّا اللمم» و من پرسیدم از او از تفسیر قول خدا عز و جل (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که کناره کنند از کبائر اثم و فواحش جز لمم» فرمود:

مقصود از فواحش، زنا و دزدی است و لمم این است که شخصی دستی به گناه زند و از آن آمرزش جوید (یعنی بی‌درنگ پشیمان شود و استغفار کند).

۴- از عمرو بن جمیع که امام صادق (ع) فرمود: هر که نزد ما آید و فقه و قرآن و تفسیر آن جوید، از او دست بدارید و هر که نزد ما آید تا عیبی که خدا پوشیده، فاش کند، او را دور کنید، یکی از آن مردم به او عرض کرد: قربانت! راستش این است که من عمری است دچار گناهی هستم و همی خواستم که از آن به کار دیگر اندر شوم و آن را وانهم و نتوانستم، در پاسخ او فرمود: اگر تو راستگوئی، خدایت دوست دارد و او را دریغ نیامده که تو را از آن به کار دیگر بگرداند جز اینکه از او در ترس باشی.

۵- از امام صادق (ع)، فرمود:

هیچ گناهی نیست جز آنکه بنده مؤمنی بدان مایل است،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۳۳

مدتی آن را ترک کند و سپس بدان دست یازد و آن قول خدا عز و جل است (۳۳ سوره نجم): «آن کسانی که کناره می‌کنند از کبائر گناه و از هرزگیها جز لمم»، فرمود: لمام بنده‌ای است که دست به گناهی یازد پس از گناهی که موافق سلیقه او نیست، یعنی از طبع او نیست.

۶- از ابن رئاب، گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

راستی که سرشت مؤمن دروغ گفتن و بخل و هرزگی نیست، و بسا که دستی بدانها آلاید ولی بر آن نپاید، به او عرض شد که: زنا می‌کند؟

فرمود: آری، ولی از آن نطفه فرزندی نیارد.

باب در اینکه گناهان سه‌اند

۱- امیر المؤمنین (ع) در کوفه بر منبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش نمود و سپس فرمود: أیا مردم! به راستی گناهان سه باشند و دم بست و حبّه عرنیّ گفت: یا امیر المؤمنین! فرمودی:

گناهان سه‌اند و دم بستی؟ در پاسخ فرمود: من آنها را یاد نکردم جز برای اینکه شرح دهم ولی نفس تنگی به من رخ داد و میان من و سخن گفتن مانع شد، آری گناهان سه باشند: گناهی که آمرزیده است و گناهی که آمرزیده نشود و گناهی که در باره مرتکب آن

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۳۵

امیدوار و بیمناکم، گفتند: یا امیر المؤمنین! آنها را برای ما بیان کن، فرمود: آری، اما گناه آمرزیده آن است که خدا بنده را در باره آن در دنیا کیفر داده است و خدا بردبار و کریم است از اینکه بنده خود را دو بار کیفر کند، اما گناهی که آمرزیده نشود: ستمهائی است که مردم به یک دیگر کنند، زیرا چون خدا تبارک و تعالی بر خلقش عیان شد (یعنی به وسیله پیغمبران و اعلام شریعت خود) به خود سوگند یاد کرد و فرمود: به عزت و جلال خودم قسم که ستم هیچ ستمکاری را گذشت نکنم گو اینکه مشتی کوبد و یا سائیدن مشتی باشد و اگر چه شاخ زدن شاخ داری بی‌شاخی را باشد. برای بندگان از یک دیگر قصاص شود تا حقی از کسی بر

کسی نماند و سپس آنها را به پای حساب آرد، و اما گناه سوم گناهی است که خدا آن را بر خلقش نهفته و به گنهکار توبه از آن را روزی کرده است و به وضعی در آمده که از گناهش بیم ناک است و به پروردگارش امیدوار است و ما برای او همان حال را داریم که او برای خود دارد، برای او امید رحمت داریم و از عذاب هم بر او بیم داریم.

۲- از حمران، گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از مردی که حدّ بر او خورده است و سنگسار شده است، آیا در آخرت هم کیفری دارد؟

فرمود: خدا از آن کریم‌تر است.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۳۷

باب شتاب در کیفر گناه

۱- از امام باقر (ع) که فرمود:

به راستی چون بنای خدا عز و جل بر این است که بنده‌ای را گرامی دارد و او را گناهی است، بیمارش کند، و اگر نکند نیازمندش سازد و اگر نکند، به سختی جانش گیرد تا تلافی آن گناه بشود.

و چون بنا دارد بنده‌ای را خوار کند و حسنه‌ای نزد او دارد، تندرستش دارد و اگر با وی آن را نکند، روزی فراوانش دهد و اگر آن را هم نکند، با وی به آسانی جانش را گیرد تا عوض آن حسنه باشد.

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

راستی که چون گناه بنده بسیار گردد و کاری نداشته باشد که آنها را جبران کند و کفّاره آنها شود، خدایش به غمّ گرفتار سازد تا کفّاره گناهانش گردد.

۳- امام صادق (ع) فرمود که: رسول خدا (ص) فرمود:

خدا عز و جل فرماید: به عزت و جلال خودم، من بنده‌ای را از دنیا بیرون نبرم و خواهم به او مهر ورزم تا آنکه هر گناهی کرده

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۳۹

است، از او استیفاء کنم و عوض دهم یا با بیماری در تنش و یا تنگی در روزیش و یا با ترس و هراسی که در دنیا دچارش شود و اگر باز هم چیزی بماند، مرگ را بر او سخت کنم، و به عزت و جلالم، هیچ بنده‌ای را از دنیا بدر نبرم و خواهم عذابش کنم تا هر حسنه‌ای دارد، به او بپردازم یا به وسعت رزق و یا تندرستی و یا آسودگی از دنیایش، و اگر بقیه ماند، مرگ را بر او آسان کنم.

۴- امام صادق (ع) فرمود:

راستی مؤمن خواب پریشان بیند و هراس کشد و خدا برای آن، گناهانش را بیامرزد و بدنش رنج کار بیند و خدا گناهانش را بیامرزد.

۵- امام صادق (ع) فرمود:

چون خدا عز و جل خیر بنده‌ای را خواهد، به عقوبت او در دنیا شتابد، و چون بد بنده‌ای را خواهد، گناهانش را نگهدارد تا همه در روز قیامت به او پرداخت کند.

۶- امام صادق (ع) فرمود که: امیر المؤمنین (ع) در تفسیر قول خدا عز و جل (۳۰ سوره شوری): «هر مصیبتی به شما رسد به خاطر آن باشد که به دست خود کسب کرده‌اید و خدا در می‌گذرد از بسیاری گناهان» فرمود:

هیچ پیچش رگی و برخورد به سنگی و لغزش گامی نیست و نه خراش چوبی، مگر برای گناهی و هر آینه آنچه را خدا در

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۴۱

می گذرد بیشتر است و خدا در عقوبت هر کس به دنیا شتافت، راستی که خدا عز و جل والاتر و کریم‌تر و بزرگوارتر است از اینکه باز او را در آخرت عقوبت کند.

۷- از امام باقر (ع) که: رسول خدا (ص) فرمود:

پیوسته همّ و غم گریبان گیر مؤمن باشند تا برای او گناهی به جا نگذارند.

۸- از عمرو بن جمیع، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود:

راستی بنده مؤمن در دنیا غمگین و اندوه ناک شود تا از آن بیرون رود و گناهی بر او نباشد.

۹- از امام باقر (ع) که فرمود:

پیوسته همّ و غمّ، مؤمن را فرا گیرد تا گناهی براش به جا نگذارند.

۱۰- از امام صادق (ع)، فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است:

خدا عز و جل فرماید: هیچ بنده نباشد که بخواهم او را به بهشت برم جز آنکه در تنش گرفتاری دهم و اگر کفّاره گناهانش شود (او را بس است) و گر نه مرگ را بر او سخت کنم تا نزد من آید و گناهی نداشته باشد، سپس او را به بهشت برم و هیچ بنده نباشد

که بخواهم او را به دوزخ برم جز آنکه تنش را سالم سازم و اگر هر چه از من خواهد، بدان به پایان رسد (او را بس باشد) و گر نه روزیش را فراوان سازم و اگر طلبش تمام شود از من و اگر نه مرگش را آسان سازم تا نزد من آید و از من حسنه‌ای بستانکار نباشد و سپس او را به دوزخ برم.

۱۱- از امام باقر (ع)، فرمود: یکی از پیغمبران بنی اسرائیل به مردی گذر کرد که نیمی از او زیر دیواری بود و نیمی بیرون از دیوار، مرغان پرنده، او را ژولیده کرده بودند و سگانش دریده بودند و از آن گذشت و به شهری بر آمد، دید که یکی از بزرگان آنها مرده است و بر تختی خفته و با پارچه ابریشمین کفن شده و گردش بخور می‌سوزد، عرض کرد: پروردگارا! من گواهم که تو حاکم عادل و به حقی و ستم، روا نداری، آن یک بنده تو است که چشم بهمزدنی به تو شرک نورزیده و چنانش میراندی و این هم بنده تو است که چشم بهمزدنی به تو ایمان نداشته، چنینش میراندی، در پاسخ فرمود: ای بنده من! من چنانم که گفتی، حاکمی‌عادل هستم و ستم نکنم، آن بنده ام نزد من گناهی داشت و یا کردار بدی و بدان وضعش می‌راندم تا ملاقات کندم و گناهی بر او نماند و این بنده ام، حسنه‌ای نزد من داشت و او را چنین می‌راندم تا مرا ملاقات کند و حسنه‌ای از من نخواهد.

۱۲- از ابی الصباح کنانی، گفت: من نزد امام صادق (ع)

بودم، پیرمردی بر آن حضرت وارد شد و گفت: یا أبا عبد اللَّه! من از فرزندان خود و ناسپاسی آنان و از برادران خود و جفا کاریشان به شما شکایت دارم با این سالخوردگی خودم، امام صادق (ع) فرمود: ای فلانی! راستی، حق، دولتی دارد و باطل هم دولتی دارد و هر کدام در دولت رفیق خود، خوار باشند، راستی کمتر چیزی که در دولت باطل به مؤمن می‌رسد ناسپاسی فرزندان او و جفاکاری برادران او است و مؤمنی نباشد که در دولت باطل آسایشی بیند جز اینکه پیش از مرگش بلا کشد یا در تنش و یا در فرزندش و یا در مالش تا خدا او را بدین وسیله از آنچه در دولت باطل کسب کرده رها سازد و بهره او را در دولت حق وافر کند، صبر کن و مژده گیر.

باب در تفسیر ذنوب (گناهان)

۱- از امام صادق (ع)، فرمود: گناهانی که نعمت را دیگرگون کنند، شورش ناروا است (بغی را چند گنه شمرده به اعتبار اصناف

آن است زيرا شورش به ديگران در مال است، در عرض است، در حقوق است، و به اوضاع متعدد واقع مى‌شود، چون نهان و آشكار و كم و بيش مثلا) و گناهانى كه موجب پشيمانيند، قتل است و آن گناهانى كه بلا نازل كند، ستم است و آنها كه پرده‌درند، مى‌خوارى است، و آنها كه روزى را بند آورند، زنا است و

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۵۴۷

آنها كه مرگ را زود رسانند، قطع رحم است و آنها كه دعا را برگردانند و فضا را تيره سازند، ناسپاسى پدر و مادر است.

۲- امام صادق (ع) مى‌فرمود: پدرم را شيوه بود كه مى‌فرمود:

پناه بريم به خدا از گناهانى فناء را بشتاب آرند و مرگ را زود برسانند و خانه‌ها را ويران سازند و آنها قطع رحم و ناسپاسى پدر و مادر و ترك احسان و نيكوكارى است.

۳- امام صادق (ع) فرمود:

چون چهار چيز شايع شوند، چهار ديگر پديدار گردند: چون زنا فاش شود زلزله پديدار گردد، و چون حكم به ناحق فاش و شايع شود باران بند آيد، و چون پيمان با ذمّيان شكسته شود و طبق مقررات از آنها نگهدارى نشود مشركين بر مسلمين غلبه كنند، و چون زكاةٔ دريغ شود نياز و فقر پديدار گردد.

باب نادر

۱- از ابن ابى يعفور، گويد: از امام صادق (ع) شنيدم مى‌فرمود: خدا عز و جل فرمايد: راستى بنده‌اى از بنده‌هاى مؤمنِ من گناهى بزرگ كند كه موجب عقوبت در دنيا و آخرت باشد و من

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۵۴۹

مصلحت آخرت او را منظور دارم و در دنيا به عذاب او بشتابم تا او را بدان گناه، كيفر دهم و اندازه كيفر او را معيّن كنم و حكم آن را صادر نمايم و آن را متوقف و بدون اجراء، گزارم، و اجراى آن متوقّف بر خواست من است و بنده من آن را نمى‌داند و بارها در مقام اجراى آن برآيم و دچار ترديد گردم و خوددارى كنم براى آنكه از بد كردن با وى بدم آيد و از وارد كردن مكروه بر او كناره گيرم و در نتيجه به گذشت و صرف نظر از آن گناه به وى بخشش كنم به حساب پاداش دادن به بسيارى از نمازهاى نافله او كه در شب و روزش به قصد تقرّب به من مى‌خواند و من اين بلا را از او بگردانم با اينكه آن را مقدّر كردم و حكم آن را صادر كردم و آن را بى‌اجراء وانهادم و اجراى آن به خواست من وابسته است، سپس اجر نزول همان بلائى را كه از آن معاف شده است براى او بنويسم و ذخيره كنم و اجر فراوان به او دهم با اينكه متوجّه آن نشده است و آزار آن را نديده و منم خداوند كريم و مهربان و رحيم.

باب نادر ديگر

۱- از ابن بكير، گويد: از امام صادق (ع) پرسيدم از تفسير قول خدا عز و جل (۳۰ سوره شورى): «و آنچه مصيبت به شما رسد براى آنچه باشد كه خود كرده‌ايد» امام (ع) فرمود: «و بگذرد از بسيارى

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۵۵۱

گناهان» (يعنى دنباله آيه را خواند) من گفتم: مقصودم دنباله آيه نبود، بفرمائيد آنچه كه به على (ع) و همانندانش رسيد كه از خاندان او بودند از اين نوع بود؟ در پاسخ فرمود: رسول خدا (ص) در هر روز بى‌ارتكاب گناه، هفتاد بار استغفار مى‌كرد.

۲- از على بن رئاب، گويد: پرسيدم از امام صادق (ع) در تفسير قول خدا عز و جل (۳۰ سوره شورى): «آنچه به شما رسد در برابر

آنچه است که خود کرده‌اید» بفرمائید آنچه هم به علی (ع) و خاندانش بعد از او رسید در برابر آنچه بود که خود آنها کرده بودند با اینکه آنان خاندان طهارت و هم معصوم بودند، در پاسخ فرمود که: رسول خدا (ص) در هر شبانه روزی، گناه نکرده، صد بار به درگاه خدا آمرزش می‌خواست و استغفار می‌کرد، راستی خدا دوستانش را مصیبت زده و گرفتار می‌کند تا بدانها اجر و ثواب دهد بی‌آنکه گناهی کرده باشند.

۳- فرموده است که: چون علی بن الحسین (ع) را نزد معاویه بردند و پیش او باز داشتند، یزید لعنه اللّٰه گفت: «و آنچه مصیبت به شما رسید در برابر آنچه بوده که خود کردید» علی بن الحسین (ع) در پاسخش فرمود: این آیه در باره ماها نیست، در باره ما قول خدا عز و جل است که (۲۲ سوره حدید): «هیچ مصیبتی در زمین نرسد و به جان کسی نرسد جز اینکه در کتاب است پیش از آنکه آنها را بیافرینیم راستی که این بر خدا آسان است».

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۵۳

باب در اینکه خدا به وسیله عمل‌کننده از تارک عمل دفاع می‌کند

۱- از یونس بن ظبیان، از امام صادق (ع)، فرمود: راستی خدا به وسیله آنها که نماز می‌خوانند از شیعه‌های ما دفاع می‌کند از آنها که نماز نمی‌خوانند از شیعه‌های ما، و اگر همه ترک نماز کنند هلاک شوند، و خدا دفاع می‌کند به آنها که زکاهٔ پردازند از شیعیان ما از آنها که زکاهٔ ندهند و اگر به ترک زکاهٔ اتفاق کنند هلاك شوند و به راستی خدا به هر کس از شیعه‌های ما که حج کنند دفاع کنند از آنها که حج نکنند و اگر به ترک حج اتفاق کنند هر آینه هلاك شوند و این است قول خدا عز و جل (۲۵۲ سوره بقره): «و اگر خدا دفاع نکند در باره برخی مردم به برخی دیگر هر آینه زمین تباه گردد و خدا تفضل دارد به همه جهانیان» به خدا این آیه نازل شد جز در باره شما و دیگری از آن مقصود نیست.

باب در اینکه نکردن گناه آسان‌تر است از توبه کردن

۱- امام صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرموده است:

ترک خطا آسان‌تر است از طلب توبه و بسا شهوت در یک

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۵۵

ساعت، مایه اندوه درازی گردد، مرگ دنیا را رسوا دارد و برای هیچ خردمندی جای شادی نگذاشته است.

باب استدراج و نعمت گیر کردن

۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد و آن بنده گناهی کند، خدا دنبالش او را کیفری دهد و به یاد او آورد و استغفار کند و چون بد بنده‌ای را خواهد و آن بنده گناهی کند، دنبالش به او نعمتی دهد تا استغفار را از یاد او ببرد و به آن گناه ادامه دهد و این است معنی قول خدا عز و جل (۱۸۲ سوره اعراف): «محققاً آنها را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» یعنی به وسیله نعمت دادن وقتی که مرتکب گناه شوند.

۲- از امام صادق (ع) پرسش شد از معنی استدراج، در پاسخ فرمود:

معنی آن این است که بنده چون گناهی کند، به او مهلت داده شود و هنگام آن گناه نعمت او تجدید گردد و او را از استغفار باز دارد و او نعمت گیر شود از راهی که نداند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۵۵۷

۳- از سماعهٔ بن مهران، گوید: از امام صادق (ع) تفسیر قول خدا عز و جل (۱۸۲ سوره اعراف): «محققاً آنان را نعمت گیر کنیم از راهی که ندانند» فرمود: آن بنده‌ای است که گناهی می‌کند و نعمت او تجدید می‌شود با آن گناه و آن نعمت او را از استغفار از این گناه باز می‌دارد.

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

بسا کسی که فریب خورده است به نعمتی که خداوند به او داده است و چه بسا نعمت گیر و غافل گیر شود به اینکه خداوند از او پرده پوشی کند و بسا کسی که فریفته شود به ستایش مردم از وی.

باب محاسبه عمل

۱- از علی بن الحسین (ع) که امیر المؤمنین (ع) پیوسته می‌فرمود: همانا روزگار سه روز است و تو در میانه آنهائی: دیروزی که با هر آنچه در آن بوده است گذشته و هرگز بر نمی‌گردد و اگر تو در آن کار خوب کردی برای رفتنش غمی نداری و با آنچه به وی با آن روبرو شدی شادی و اگر در آن تقصیر روا داشتی افسوس سختی بر رفتن آن داری و بر تقصیری که در کردی و تو در آن روزی که هستی در باره فردا در خطر و تردیدی، نمی‌دانی چه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۵۵۹

بشود؟ شاید بدان نرسیدی و اگر هم برسی شاید بهره‌ات در آن خسارت باشد چون بهره‌ات در دیروز گذشته. یکی از این سه روز گذشته و تو در آن تقصیر کردی و روز آینده هم منتظر آنی و یقین نداری که ترک تقصیر در آن کنی و همانا توئی با این روزی که در آنی و تو را سزد، اگر خردمندی کنی و در تقصیر گذشته بیندیشی که چه حسناتی از دست رفته که در آن کوتاهی نکنی و چه گناهانی مرتکب شدی که در آن کوتاهی کنی و با اینکه رو به فردا هستی اطمینانی نداری که بدان برسی، و یقین نداری که در آن کسب حسنه‌ای کنی یا از گناهی تباه کن خود را نگهداری و تو در باره روزی که بدان رو داری چون روزی باشی که بدان پشت کردی و از آن گذشتی و باید چونان مردی کار کنی که از همه روزها امیدی ندارد جز به همان روزی که در آن است و شبش کار کن یا دست از کار بکش و خدا کمک کار است بر این (وضع تو).

۲- از ابی الحسن الماضی (امام کاظم ع)، فرمود:

از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکشد و اگر کار خوب کرده است، از خدا فزونی آن را خواهد و اگر کار بد کرده است، از خدا آمرزش آن را خواهد و از آن توبه کند.

۳- از ابی نعمان عجلی، از امام باقر (ع)، فرمود:

ای ابا نعمان! مردم تو را از خودت غافل نکنند و گولت نزنند، زیرا نتیجه کردارت به خودت رسد نه به آنان و روز خود را به

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۵۶۱

چنین و چنان به پایان مرسان زیرا همراه تو کسی هست که کردار تو را به حسابت نگهداری می‌کند، و خوبی آن زیرا، راستی، من برای تدارک و جبران گناه پیشین و برای با شتاب طلب کردن چیزی را بهتر از آن ندانم که کردار خوب تازه‌ای باشد.

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

بر دنیا شکیبا باشید، همانا که در آن در برابر آنچه گذشته، ساعتی بیش نیست که از آن نه دردی یابی و نه شادمانی و آنچه هم نیامده، ندانی که چیست؟ همانا دنیای تو همان ساعتی باشد که در آنی، در آن یک ساعت بر طاعت خدا صبر کن، و از نافرمانی خدا شکیبائی کن.

۵- امام صادق (ع) فرمود:

برای خود، بار بردار و اگر برنداری، دیگری برای تو برندارد.

۶- امام صادق (ع) فرمود:

به مردی که تو را طبیب خود نمودنـد و درد را برایت بیان کردند و نشانه صحّت را به تو یاد دادند و تو را به دارو راهنمائی کردند، تو بنگر که چگونه در پرستاری خود قیام می‌کنی.

۷- امام صادق (ع) به مردی فرمود: قلب خویش را خوش کردار و خوشرفتار شمر یا فرزندی سپاسگزار، و کردارت را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۶۳

پدری که از او پیروی کنی و نفس بد شقاوت را دشمنی که با آن نبرد می‌کنی و مالت را عاریتی که بر می‌گردانی.

۸- امام صادق (ع) فرمود:

خـویش را از آنچه زیـانش دهـد بـاز گیر پیش از آنکه از دسـتش بـدهی و از آن جـدا شوی (یعنی بمیری) و در رهـائی آن بکوش جونان که در جستن روزی می‌کوشی، زیرا خویشتن را گرو کردار خود داری.

۹- امام صادق (ع) فرمود:

بسا جوینـده دنیا که بدان دست نیافته و به دست آورده آن که از آن جدا شده، مبادا دنیایت از کردار برای دیگر سـرای بازت دارد، آن را از بخشـنده و مـالکش (که خـدا است) بخواه، چه بسـا آزمنـد به دنیـا که دنیـایش به خاک هلاک افکنـده و بر آنچه از آن به دست آورده از طلب آخرتش باز مانده تا عمرش تمام شده و مرگش در رسیده.

امام صادق (ع) فرمود: زندانی آن کس است که دنیا او را از طلب آخرت به زندان خود افکنده است.

۱۰- از امام صادق (ع)، فرمود:

هر که چهـل سالش باشـد به او گوینـد: خود را بر حـذر دار که معـذور نباشـی، و چهل ساله به حـذر کردن سـزاوارتر از بیست ساله نیست، زیرا آنچه هر دو را در دنبال است (مرگ) یکی است و او را در خواب نیست برای آن هراسـی که در پیش داری، کار کن و گفتار زیادی را واگذار.

۱۱- از امام صادق (ع)، فرمود:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۶۵

از خودت برای به خودت وابگیر و پس انـداز کن، از خود باز گیر در تندرستی پیش از آنکه بیمار شوی، و در توانائی پیش از آنکه ناتوان گردی، و در زندگی پیش از آنکه بمیری.

۱۲- امام صادق (ع) فرمود:

چون روز آیـد گویـد: ای آدمی‌زاده! در این روز، کـار خوبی کن تا من در روز رسـتاخیز نزد پروردگارت برایت گواهی دهم، زیرا من پیش از این برای تو نیامدم و پس از این نیایم، و چون شب آید، همین سخن را گوید.

۱۳- از شـعیب بن عبد اللَّه، از یکی از اصـحابش که حدیث را تا معصوم رسانیده است، فرمود (ع): مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و گفت: ای امیر المؤمنین (ع)! به من سفارشـی کن در بـاره یـک راه خیری که بـدان نجات یابم، امیر المؤمنین (ع) فرمود: أیا سائل! خوب گوش کن، و سـپس بفهم و سـپس یقین کن و سپس به کار بند و بدان که: مردم سه دسته‌اند: زاهد و صابر و راغب، اما زاهد آن است که هر انـدوه و شادی از دلش رخت بر بسـته نه به چیزی از دنیا شاد شود و نه بر چیزی از آن که نیابـد و یا از دست بـدهد افسوس خورد، او آسوده خـاطر است، و اما صابر آن است که آرزوی دنیا را در دل دارد و چون به چیزی از آن دست یابـد، خود را از آن به یک سو کشد برای بد سـرانجامی و بدخواهی آن، اگر سـری به دلش کشـی، از پارسائی او در شـگفت اندر شوی و هم از

تواضع و دوراندیشی او، و اما راغب و مشتاق به دنیا باک ندارد که از چه راهی به دست او آید، از حلال باشد یا از حرام، و باکی ندارد که برای آن، آبروی خود چرکین کند و خود را هلاک سازد و مردانگی خود را ببازد،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۶۷

آنهایند که در گرداب سخت آن دست و پا می‌زنند.

۱۴- امیر المؤمنین (ع) فرمود:

آنچه در قیامت سودمند باشد کوچک نباشد و آنچه هم در قیامت، زیان رساند کوچک شمرده نشود.

۱۵- از حفص بن غیاث، گوید: شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: اگر توانی که شناخته نشوی و گمنام بمانی، همان کار کن، بر تو باکی نباشد که مردمت نستایند و بر تو باکی نباشد که نزد مردم نکوهیده باشی هر گاه نزد خدا پسندیده باشی، سپس فرمود:

پدرم علی بن ابی طالب (ع) فرموده است که: زندگانی خوب نیست مگر برای یکی از دو مرد: ۱- مردی که هر روز کار خیری به کارهای خیر خود بیفزاید. ۲- مردی که با توبه برای مرگ خود تدارک بیند و از کجا توبه برای او میسّر شود؟ به خدا اگر سجده کند تا گردن او ببرد و بیفتد، خدا تبارك و تعالی آن را از وی نپذیرد جز به ولایت و پیروی از ما خاندان، هلا مردی که حق ما را شناسد و امید ثواب به ما داشته باشد، به خوراك نیم مد (پنج سیر تقریباً) در هر روزی خشنود باشد و بدان چه از جامه که عورتش را بپوشد و آنچه سرش را در خود گیرد، با اینکه آنها در همین هم ترسان و هراسان باشند، دوست دارند بهره‌شان از دنیا همین باشد، و همچنین خدا عز و جل آنها را ستوده و فرموده (۶۲ سوره مؤمنون):

«و آن کسانی که به راه خدا بدهند آنچه به آنها داده شود و دلشان ترسان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۶۹

است که آنان به درگاه پروردگارشان برگشت دارند» سپس فرمود: چه به آنها داده شده است به خدا با طاعت خدا محبت و ولایت (ائمه معصومین) و آنان با این هم ترسانند، ترسشان از راه شك و تردید نیست ولی ترسانند که مبادا در دوستی و فرمانبری از ما مقصّر باشند.

۱۶- از حکم بن سالم، گوید: مردمی وارد شدند (نزد امام باقر و یا امام صادق ع- از مجلسی ره) و آنها را پند داد و موعظه کرد و سپس فرمود:

هیچ کدام شماها نیست جز اینکه بهشت و آنچه در آن است به چشم خود دیده، و دوزخ و آنچه در آن است به چشم خود دیده است، اگر قرآن را باور دارید.

۱۷- از سماعه، گوید: از أبو الحسن (امام کاظم ع) شنیدم می‌فرمود:

هر چه کار خیر کنید، بسیار مشمارید، و کمتر گناه را هم کم به حساب نیارید، زیرا گناه اندك، گرد هم آید تا بزرگ و بسیار شود و از خدا در نهانی بترسید تا از طرف خود انصاف و عدالت کرده باشید و به طاعت خدا بشتابید و راست بگوئید و امانت را به صاحبش بپردازید که آن به سود شما است، و آنچه برای شما روا نیست وارد مشوید که همانا بر زیان شما است.

۱۸- از محمد بن مسلم، گوید: شنیدم امام باقر (ع) می‌فرمود:

چه بسیار خوب است حسنات دنبال سیئات، و چه بسیار بد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۷۱

است سیئات در دنبال حسنات.

۱۹- از ابن فضال، از کسی که نامش را یاد کرد، از امام صادق (ع) فرمود: راستی شما عمری می گذرانید که پیوسته آن را از شما می گیرند و روزهای عمر شما شماره معنی دارد، و مرگ به ناگهان می‌رسد، هر که خوبی کشت می کند، محصول رشك آوری

درو می‌کند، و هر که بدی می‌کارد پشیمانی می‌درود، از آنِ هر کشتکاری همان است که کِشته، آنکه در تحصیل روزی کندی می‌کند، به بهره او پیشدستی نکنند، و آنکه آزمندی کند آنچه مقدورش نیست در نیابد، به هر که خیری رسد، خدا است که به او عطا کرده است و هر که از بدی نگهداری شود، خدا است که او را نگهداشته است.

۲۰- از عبد اللَّه بن سنان، از امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد ابی ذر آمد و گفت: ای ابی ذر! چرا مرگ را ناخوش داریم؟ در پاسخ گفت: برای آنکه شماها دنیا را آباد کردید و دیگر سرای را ویران نمودید، و ناخوش دارید که از آبادانی به ویرانی بکوچید، از او پرسش شد که ورود ما را به درگاه خدا چگونه بینی؟ در پاسخ گفت: اما آنها که از شماها نیکوکارند چون مسافری باشد که به خاندان خود وارد شود و أما آنها که از شماها بد کردارند، چون بنده گریخته‌ای باشد که او را نزد آقایش برگردانند، گفت: شما حال ما را نزد خدا چگونه بینی؟ در پاسخ گفت: کردار خود را بر قرآن عرضه کنید و با آن بسنجید، راستی خدا می‌فرماید (۱۴ سوره انفطار): «راستی نیک روان در نعمتند (۱۵) و راستی بدکاران در دوزخند» فرمود که: آن مرد گفت: پس رحمت خدا در کجا است؟

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۷۳

در پاسخ گفت: رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران- نیکروان.

امام صادق (ع) فرمود: و مردی به ابی ذر (رضی الله عنه) نوشت: ای ابا ذر! چیزی از دانش به من شیرینی بده، در پاسخ او نوشت: راستی دانش بسیار است ولی اگر بتوانی به آنکه دوستش داری بدی نکنی، آن را بکن، فرمود: آن مرد به او گفت: آیا کسی را دیدی که به دوست خود بدی کند؟ فرمود: آری تو خود را از همه دوست‌تر داری و چون نافرمانی خدا کنی، هر آینه بدو بدی کرده‌ای.

۲۱- از سماعه، از امام صادق (ع)، گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: بر طاعت خدا صبر کنید، و از نافرمانی خدا خودداری و شکیبائی نمائید، زیرا همانا که دنیا یک ساعت است، آنچه که از آن گذشته است شادی و اندوهش از تو رفته است و آن را در نیابی و آنچه هم که نیامده است، تو او را نمی‌شناسی و نمی‌دانی (که شادی دارد یا اندوه) و بر همان ساعتی که در آنی صبر کن، پس چنان دان که تو به زودی مورد رشک دیگران می‌شوی.

۲۲- از امام صادق (ع) که خضر به موسی (ع) گفت: ای موسی! بهترین دو روزت همان روزی است که در برابر تو حاضر است بپا که چه روزی است آن، و برای آن جواب آماده کن، زیرا تو بازداشت شوی و باز پرسی گردی، تو باید از روزگار پند بگیری، زیرا روزگار پر دراز است و پر کوتاه، چنان کار کن که گویا ثواب کار خود را به چشم می‌بینی تا بهتر به آخرت خود امیدوار باشی، راستی که آنچه از دنیا می‌آید به مانند همانی است که پشت کرده و رفته است.

۲۳- از امام صادق (ع) که به امیر مؤمنان گفته شد: به ما

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۷۵

پند ده و مختصر کن، در پاسخ فرمود:

در حلال دنیا حساب است و در حرامش عقاب، از کجا برای شماها آسایش و رهائی فراهم شود؟ با اینکه به روش پیغمبر خود روش نگرفتید، آنچه شما را به سرکشی کشاند می‌جوئید و بدان چه شما را کفایت کند خشنود نباشید.

باب در کسی که عیب مردم گوید

۱- از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر (ع) فرمود:

راستی ثواب خوش رفتاری زودتر از هر کار خیری باشد و کیفر شورش و دست اندازی زودتر از هر کار بدی آید و همین عیب

برای مرد بس که به کاری که خودش نتواند آن را ترک کند یا همنشین خود را آزار کند بدان چه برایش سودی ندارد.

۲- از ابی حمزه، گوید: از علی بن الحسین (ع) شنیدم می‌فرمود: رسول خدا (ص) فرموده:

همین عیب برای مرد بس که ببیند در مردم آنچه در خود نبیند و بیازارد همنشین خود را بدان چه برای او مهم نیست و سودش ندهد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۷۷

۳- از امام باقر (ع) که فرمود:

برای مرد همین عیب بس که در مردم عیبها بجوید و بفهمد که از دیدار آنها در خود کور است یا مردم را عیب کند بدان چه در خود او هم هست و نتواند از آن به وضع دیگر منتقل شود یا همنشین خود را بیازارد بدان چه سودش نبخشد و برای او مهم نیست.

۴- از ابی حمزه، از امام باقر و علی بن الحسین (ع) فرمودند:

راستی که ثواب احسان از همه خیرها زودتر برسد و عقوبت و کیفر بغی و ستم کاری از همه بدیها زودتر باشد و همین عیب برای مرد بس است که بنگرد در عیوب دیگران آنچه را که در خود نسبت بدان کور باشد و نبیند یا همنشین خود را آزار کند بدان چه او را سود ندهد و به کارش نخورد یا مردم را نهی کند از آنچه خود نتواند ترک کند.

باب در اینکه مسلمان بدان چه در جاهلیت (پیش از مسلمانی) کرده مؤاخذه نشود

(و آن در بریدن اسلام است پیش از خود را و در شرائط آن) ۱- از امام باقر (ع) که مردمی نزد رسول خدا (ص) آمدند، پس از آنکه مسلمان شدند و گفتند:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۷۹

یا رسول اللَّه! آیا کسی از ماها بدان چه در جاهلیت خود کرده است پس از اینکه مسلمان شده مؤاخذه شود؟ رسول خدا (ص) در پاسخ آنها فرمود:

هر که از دل، مسلمان شده و یقین ایمانش درست است، خدا تبارک و تعالی او را بدان چه در زمان جاهلیت کرده است مؤاخذه نکند و هر که از دل، مسلمان نشده و یقین ایمانش درست نیست، خدا تبارک و تعالی او را از اول تا آخر مؤاخذه نماید.

۲- از فضیل بن عیاض، گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم از مردی که در مسلمانی خود خوب باشد، بدان چه در دوران جاهلیت کرده است مؤاخذه شود؟ در پاسخ فرمود: پیغمبر (ص) فرموده است که: هر که در اسلام خوب کار کند و خوب مسلمانی کند، بدان چه در جاهلیت کرده است مؤاخذه نشود و هر که در اسلام بد کردار باشد و بد مسلمانی کند، بدان چه کرده از آغاز تا انجام، مؤاخذه شود (مقصود از بد کرداری در اسلام آن است که منجرّ به سلب ایمان شود- از مجلسی ره).

باب در اینکه کفر با توبه و برگشت از آن عمل سابق را باطل نمی‌کند

(توبه مرتدّ و در آن است بیان حال آنکه مؤمن گرد و کافر شود و سپس توبه کند) ۱- از امام باقر (ع) که فرمود:

هر که مؤمن باشد و کار خیر کند در حال ایمانش و دچار

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۸۱

فتنه گردد و کافر شود و باز توبه کند و از کفر به ایمان برگردد، برایش آنچه در دوران ایمان گذشته کار خوب کرده است نوشته شود و به حساب آید و این کفری که از آن توبه کرده، کارهای خیر گذشته او را، باطل نکند.

باب کسانی از بلا معاف باشند

۱- از امام باقر (ع)، فرمود:

راستی برای خدا عز و جل بنده‌های بیمه‌شده‌ای است که از بلاـ برای آنها دریغ دارد و آنها را در عافیت زنده بدارد و در عافیت روزی رساند و در عافیت بمیراند و با عافیت مبعوث سازد و با عافیت به بهشت ساکن گرداند.

۲- اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود:

راستی خدا عز و جل خلقی را آفرید که از بلا بدان‌ها دریغ دارد، آنها را در حال عافیت آفریده و با عافیت زنده داشته و به عافیت بمیراند و با عافیت به بهشتشان برد.

۳- از امام صادق (ع)، فرمود:

به راستی که برای خدا ضنائن و مخصوصانی است، به نعمت

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۵۸۳

خود، آنها را خوراک دهد، و به عافیت خود، بدانها بخشش مخصوص دهد بی‌عوض و منّت، و به رحمت خود، آنها را به بهشت برد، بلاها بدانها گذرند و هم فتنه‌ها و به آنها زیانی نرسانند.

باب در آنچه از امت برداشته شده است و از آن معاف شده‌اند

(و آن شامل است آنچه را که خدا از امت مؤاخذه نکند) ۱- عمرو بن مروان، باز گفته است که شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: از امت من چهار خصلت برداشته شده است: ۱- خطاء ۲- فراموشی ۳- آنچه به زور بر آن وادار شوند ۴- آنچه تاب آن را ندارند و این معنی قول خدا عز و جل است (۲۸۶ سوره بقره):

«پروردگارا از ما مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم یا خطاء کردیم و بار تکلیفهای سنگین به دوش ما مگذار چنانچه به دوش آنها که پیش از ما بودند گزاردی، پروردگارا به ما تحمیل مکن آنچه تاب آن را نداریم» و هم قول خدا (۱۰۶ سوره نحل):

« [کسی است که پس از ایمانش به کفر گراید] جز کسی که به زور وادار شود و دلش مطمئن به ایمان است» (و اظهار کفرش تنها با زبان است).

۲- از امام صادق (ع) که رسول خدا (ص) فرمود:

نُه خصلت از امتم برداشته شده است: خطاء، فراموشی، آنچه

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۵۸۵

ندانند، آنچه نتوانند، آنچه بدان بی‌چاره باشند، آنچه به زور بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه در باره اندیشه در آفرینش، حسد تا با زبان یا دست آشکار نشود.

باب در اینکه با وجود ایمان، هیچ گناهی زیان ندارد و با کفر هیچ حسنه‌ای سود ندهد (باب کردار)

۱- از یعقوب بن شعیب، گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

آیا برای کسی در برابر آنچه بکند، ثوابی بر خدا لازم باشد جز برای مؤمنان؟ فرمود: نه.

۲- از امام صادق (ع)، فرمود:

موسی به خضر گفت: من به واسطه مصاحبت با تو، حق و حرمتی پیدا کردم و باید به من سفارش و نصیحت کنی، در پاسخ او

گفت: بدان چیزی بچسب که با وجود آن، هیچ چیز به تو زیان ندارد چنانچه با جز آن، هیچ چیز برای تو سود ندارد (و آن ایمان است).

۳- از ابی امیّه یوسف بن ثابت، گوید: من از امام صادق (ع) شنیدم می‌فرمود: با وجود ایمان، هیچ عملی زیان نرساند و با وجود کفر، هیچ عملی سود ندهد، آیا نبینی که خدا فرماید (۵۴ سوره توبه): «و باز ندارد آنها را از اینکه خرجهای آنها (در راه خدا) پذیرفته شود جز اینکه به

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۸۷

خدا و رسولش کفر ورزیدند [و نماز نخوانند جز با کسالت و انفاق نکنند جز با کراهت (۵۵) در شگفت مباش از اموال و اولادشان همانا خدا می‌خواهد به وسیله آنها در دنیا عذابشان کند] و جان آنها را بگیرد در حالی که کافرند».

۴- از امام صادق (ع)، فرمود:

با ایمان هیچ کرداری زیان ندارد و همچنین با کفر هیچ کرداری سود ندهد.

۵- از محمد بن مارد، گوید: به امام صادق (ع) گفتم: برای ما حدیثی روایت شده که شما فرمودید: چون معرفت پیدا کردی، هر چه خواهی بکن، فرمود: آری، من این را گفته ام، گوید: گفتم:

اگر چه زنا کند و دزدی کند یا می بنوشد؟ در پاسخ فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» با ما به انصاف رفتار نشده که برداشته شده باشد.

همانا من گفتم: چون امام خود را شناختی، هر کار خیری را از کم و بیش بکن، زیرا از تو پذیرفته شود.

۶- امام صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) بسیار در سخنرانی خود می‌فرمود:

أیا مردم! دین خود را بچسبید، دین خود را بچسبید، زیرا گناه در آن بهتر است از کار خوب و ثواب در جز آن، کار بد در آن آمرزیده شود و کردار خوب در جز آن پذیرفته نباشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۸۹

این پایان کتاب ایمان و کفر است و طاعات و معاصی از کتاب کافی و الحمد للّٰه وحده و صلی اللّٰه علی محمد و آله.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۱

شرح‌ها

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۳

[شرحهای کتاب ایمان و کفر] از مجلسی (ره)- این حدیث در نهج البلاغه با اختلاف بسیاری نقل شده است، و در مجالس صدوق هم به سندی از امام صادق (ع) ضبط است.

در نهج بدین نهج است که: یکی از اصحاب امیر المؤمنین (ع) به نامِ همام که مردی مؤمن و عابد بود به آن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین برای من پرهیزکاران را وصف کن تا آنجا که آنها را مجسم کنی و من گویا به چشمِ خود آنان را ببینم. آن حضرت در پاسخِ او گرانی کرد و سپس فرمود: ای همام، تقوی از خدا را پیشه کن و نیکوکار باش به راستی که خدا با متقیان است و آن کسانی که نیکو کارند، همام بدان قناعت نکرد تا آن حضرت تصمیم گرفت، گوید پس سپاس و ستایش خدا نمود و صلوات نثار پیغمبر فرمود و سپس گفت ... در مجالس صدوق دارد که همام آن حضرت را قسم داد و اصرار کرد تا امیر المؤمنین روی دو پای خود برخاست و سپس سپاس خدای کرد الخ.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۴

هَمّام، به فتح اول و تشدید میم گفته‌اند پسر شریح بن یزید بن مره است و از شیعیان علی (ع) است و دوستان او ... و ممکن است که مورد سؤال او صفات مؤمنین و متقین بوده با هم و در برخی روایات به همان صفات مؤمن اکتفاء شده و در برخی در وصف خصوص متقین آورده شده است و آنچه در روایت نهج و مجالس صدوق است که حضرت در پاسخِ او گرانی کرده مناسب‌تر با گفتار آن حضرت است در آخر خبر که می‌فرماید من از همین بر او می‌ترسیدم.

قوله «فما بالك یا امیر المؤمنین» یعنی چرا یادآوری این صفات و شنیدن آنها از رسول اکرم در شما چنین اثری نداشته که در همام داشت.

یا مقصود این است که چرا با اینکه بر حالِ همام از ذکر این صفات بیمناك بودی آنها را برای وی بیان کردی؟ و جوابِ اعتراضِ اول به چند وجه است:

۱- مقصود از اینکه پندِ رسا چنین اثری دارد یعنی اثر کامل در شنونده دارد و اینکه سبب مرگ یا بیهوشی همام شده است برای آن است که ضعف نفس و تنگ حوصله‌ای داشته و نبودن برخی از این صفات در کسی نباید باعث مرگ او شود خصوص نسبت به خودِ آن حضرت.

۲- یکی از محققین گفته است: امام پاسخ او را با بیان سبب بعید داده که مرگ مقدر و حتمی است، این جواب برای سائل قانع‌کننده است و درست است، و اما نسبت به سبب قریب فرق میان او و همام نیروی قدسیه است برای تحمل واردات الهیه و عادت بدان به واسطه ریاضت و ضعف نفس همام از تحمل خوف الهی و به علاوه خودِ آن حضرت دارای این صفات بوده و موجب افسوس کشنده‌ای نداشته و به این جواب تصریح نکرده است تا خودستائی نکرده باشد.

و اما جواب اعتراض دوم حاصلش این است که من نمی‌دانستم از ترس خواهد مرد و ترس برای من صرف احتمال بوده است که مانع از بیان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۵

حق نیست چنانچه ابن میثم گفته است. از مجلسی (ره)-

«و الرفق اخوه»

یعنی چون برادر به او یار دهد و کمک کند و او را از مهالك نجات بخشد.

«و اللین والده»

یعنی سودِ پدر برای او دارد یا خوب است چون پدری او را رعایت کند و فرق میان آن و رفق مشکل است و ممکن است رفق حمل بر ترك خشونت شود ولین مرتبه کامل آن باشد و یا رفق در معاملات باشد ولین در معاشرات، یا مقصود از رفق لطف و احسان باشد که یکی از معانی آن است ولین ترك خشونت باشد و یکی از فضلا خوانده است «والدین والده» یعنی دین پدر روحانی مؤمن است و سبب حیات معنوی او است چنانچه پدر سبب حیات دنیوی و جسمی اوست و این انسب است ولی با نسخه‌های روایت در کتبی که به نظر رسیده موافقت ندارد، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، رفق راجع به توجه انسان است در امری به دیگران، یعنی در پیشنهاد و هر کاری که از او به دیگری می‌شود با لطف و مدارا و خوشی باشد، ولین به معنی پذیرش انسان است نسبت به هر چه از دیگران به او وارد می‌شود و پیشنهاد می‌گردد، مثلًا کسی به خانه او وارد می‌شود یا نزد او برای کاری و معامله می‌آید باید خوش پذیرا باشد و گرم از او استقبال کند. این کمترین درجات ایمان است که می‌تواند با آن خود را امتحان کند. از مجلسی (ره)- ظاهر این است که حدیث را از امام صادق (ع) شنیده است و مقصود از رفع نسبت به آن حضرت است و ممکن است مقصود رفع حدیث به امیر المؤمنین باشد، و مقصود این است که او از رسول خدا (ص) شنیده است زیرا چون این راوی از عامه است حدیث را تا پیغمبر بالا می‌برد و می‌گوید: از امام صادق از پدرش از

پدرانش از علی (ع) و مؤیدش آن است که این حدیث نبوی است و عامه هم آن را از پیغمبر (ص)

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۶

روایت کرده‌اند. از مجلسی (ره)-

«یخالفون بین جباههم و رکبهم»

یعنی پیشانی خود را دنبال سر زانوهاشان بر زمین می‌نهادند و یکی را دنبال دیگر می‌آوردند و این نزدیک به همان نوبت به نوبت است، و گفته شده: یعنی میان نشستن و سجده کردن آنان تفاوت بوده و سجده آنها درازتر از نشستن بوده. از مجلسی (ره)- در نهج البلاغه از امیر المؤمنین چنین روایت شده که فرمود: برای من در دوران گذشته یک برادر دینی بود، ابن ابی الحدید گفته: مردم در آنکه مقصود از این گفتار چیست اختلاف دارند و برادری که بدان اشاره شده کسانی را پندارند:

۱- گفته‌اند منظور رسول خدا (ص) است ولی با تعبیر ضعیفاً مستضعفاً نارسا است زیرا مقام رسالت را بدین گونه نستایند گرچه در مقام تأویل آن برآیند و گویند مقصود نرمش سخن و گشایش اخلاق او است ولی باز هم این تعبیر او را نسزد.

۲- گفته‌اند منظور ابو ذر غفاری است، و گروهی جمله (شیر جهنده) را در باره او مستبعد شمارند چون ابو ذر به شجاعت معروف نیست.

۳- گفته‌اند منظور مقداد بن عمرو، معروف به مقداد بن اسود است که از شیعیان علی (ع) و دلاورانِ به نام بوده است.

۴- برخی گفته‌اند این سخن بر پایه مثل ادا شده که شیوه معروفی است نزد ارباب ادب در شعر و نثر و این بهترین وجه است نزد من ولی توصیف از این برادر که شیری است جهنده نباید منحصر به شجاعت در نبرد باشد بلکه مقصود شجاعت اخلاقی است در درگاه الهی و استقامت در برابر باطل که ابو ذر در آن دادِ مردی داده و یک تنه در حکومت معاویه در شام و نیروی خلافت عثمان مردانه ایستاده است، او است که طبل رسوائی بنی امیه را کوفت و بر خلافت عثمان برآشفت و شورش اسلامی را بر علیه حکومت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۷

ناحق عثمان پایه‌گذاری کرد.

«و کان یفعل ما یقول و یفعل ما لا یقول»

یعنی هر چه را به دیگران دستور دهد از کارِ خیر خودش بجا آورد، و این اشاره است به قول خدا تعالی (در سوره صف): «أیا کسانی که گرویدید چرا می‌گوئید آنچه را نمی‌کنید» و گفته‌اند یعنی چرا نمی‌کنید آنچه را خود گوئید زیرا اگر گفت و نکرد، نکردن زشت است، نه گفتن، و به علاوه آن عملِ خیری را هم خود کند که نمی‌گوئید یا برای آنکه مصلحت نیست از راه تقیه یا فرصت نیافته یا پذیرائی ندیده است چنانچه خدا هم فرماید: «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرى» اکثر چنین فهمیده‌اند و به خاطر من می‌رسد که مقصود این است که احسان می‌کند به هر که وعده داده و به هر که وعده نداده، چنانچه آیه هم در بسیاری از روایات به همان خلف وعده تفسیر شده است.

«قوله الا عند من یرجو عنده البرء»

یعنی در نزد پروردگار خود که شفابخش حقیقی است، یا مقصود پزشک حاذق است که امیدِ درمان از وی می‌رود که بیانِ درد به او شکایت نیست و بلکه جستن علاج است و در این صورت استثناء منقطع است. از مجلسی (ره)- در نهایه است که

«لا یلسع المؤمن من جحرٍ مرتین»

و در روایت دیگر «لا یلدغ» و لسع و لدغ یک معنی دارند (گزیدن مار) و جحر، سوراخ مار است و معنایش این است که مؤمن از یک جهت نباید دو بار گول بخورد یا دو بار گول نمی‌خورد، زیرا در بار اول که زیان دید باید عبرت گیرد و از تجربه خود پند پذیرد، تا آنکه گوید: این خبر از پیغمبر (ص) وارد است و سبب بیان این است که ابو غره شاعر برادر مصعب بن عمیر روز بدر اسیرِ

مسلمانان شد (ابو غره در جبهه مشرکین بود و از دشمنانِ کینه ورز پیغمبر به شمار می‌رفته، و مصعب بن عمیر از مسلمانانِ با اخلاص و مهاجرین است) و از پیغمبر (ص) درخواست کرد که به او منت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۸

نهـد و او را آزاد کنـد، پیغمبر درخواستِ او را پذیرفت و با او شـرط کرد که بر علیهِ وی تبلیغ نکند و دشـمنان را به او نشوراند و در اشعارِ خود او را هجو نکنـد و به او دشـنام نگویـد، و چون آزاد شد و نزد خاندانِ خود رفت به همان شـیوه دیرین برگشت و عهد و شرطِ پیغمبر (ص) را شکست و روزِ جنگ احُد بارِ دیگر با مشرکان به جنگ مسلمانان آمد و اسیرِ مسلمین شد و باز هم پیشنهادِ درخواستِ آزاد شدن و منت کشیدن به پیغمبر (ص) عرضه داشت و آن حضرت این جمله پُر معنا و بلیغ را ادا کرد که از ابتکارهای کرامت مآب او است و کسی در این ضرب المثلِ جامع و مختصر و پُر معنا بر آن حضرت سبقت نجسته است و در آن تنبیهِ عمیقی است بر اینکه چون شخص مؤمن یک بار آزار از کسی و از موضوعی دیـد بار دیگر نباید خود را در معرض آن آزار اندازد و این نتیجه هوشمندی و زیرکی و خردمندی است که از اخلاق مؤمن است (زیرا این گونه علم و آموزش را علم تجربی می‌دانند و دنیای امروز هر مسأله‌ای که مورد آزمایش شـده و درست از آزمایش در آیـد آن را مسأله علمی و قابلِ پیروی می‌داند و پایه و مایه دانش بر تجربه و آزمایش گـذارده شـده و پیغمبرِ اسـلام با این جمله رسا و پُر معنا این اصلِ علمی بشـری را بیان کرده است). [از مجلسی (ره)- بدان که استشهاد به آیه کریمه دلالت دارد که مقصود کتمان سر است از آنکه نااهل است و از کسی که آن را فاش می‌کند. «خُذِ الْعَفْوَ» در مجمع گویـد: یعنی ای محمـد بگیر آنچه را که از مال مردم زائـد بر خرج آنها است، و رسول خدا (ص) زیادیِ مالِ مردم را می‌گرفت و انـدازه معینی نـداشت تا آیه زکاهٔ آمد و آن را نسخ کرد، و گفته شده است که منظور گذشت نسبت به اخلاق مردم است و دستور سهل‌گیری نسبت به دریافت است نسبت به حقوق لازمه الهیه یا حق الناس و دیگر امور، و گفته‌اند که منظور

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۵۹۹

عذر پذیری است از عذرجویان و مؤاخذه نکردن در امور روایت شده که پیغمبر مقصود آیه را از جبرئیل پرسـید و پاسخ گفت: این محمـد خـدایت فرمـان داده که بگـذری از هر که به سـتم کرده و بـدهی به هر که از تـو دریغ داشـته و بنوازی هر که را از تو رشـته خویشی را بریده.

«وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ» و آن هر چیزی است که از نظر عقل و شـرع خوب است و زشت و قبیـح نیست نزد خردمنـدان، و گفته‌اند مقصود هر خصلت پسندیده است.

مـن گـویم، صـدوق (ره) در عیـون این حـدیث را از همین راوی نقـل کرده و جمله «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ» هم دارد و در آخرش افزوده که «قـال اللَّه عز و جل: وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» و گویا این جمله از نسـخه نویسانِ کافی ساقط شـده باشـد ... تا آنکه گوید: بیضاوی از زهری نقل کرده است که:

بأساء، تنگدستی است و در اموال است چون فقر و نداری ولی ضـراء به معنی سـخت حالی است و آن در نفوس است چون مرض و بیمـاری. [از مجلسـی (ره)- قـاموس گویـد: کـبریت، سـنگی است که می‌سوزد و به معنی یـاقوت سـرخ و طلاـ است یـا گوهری که معدنش پشت وادیِ مورچگان است، انتهی. و مشـهور این است که کبریت احمر جوهری است که کیمیاگران آن را می‌جویند و آن اکسیر است، و حاصل حدیث این است که زن دارای اوصاف ایمان کمتر از مرد متصف به آن است و مرد متصف به آن از اکسیری که بسا وجود خارجی ندارد، کمیاب‌تر است.] [از مجلسی (ره)-

«أ تدری لم ذاک»

این بیـان حقیقت این کلاـم است، یعنی کمی شـماره مؤمنـان بـا آنکه به حسب ظاهر بسـیارند برای این است که وسـیله انس مؤمنان باشـد، یـا مقصود این است که خـدا این کفـار را به صورتِ مؤمن در آورده و آفریـده برای این جهـات است. به هر تقـدیر مراد این

است که خدا این شیعه نماهای بی‌حقیقت را آرامشِ دلِ مؤمنانِ حقیقی ساخته

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۰

تا از کمیِ خود به هراس نباشند. از مجلسی (ره)- «با دستِ خود اشاره کرد» کلام راوی است، یعنی با سه انگشت اشاره کرد و فرمود سه تا، و مقصود از این سه: سلمان و ابو ذر و مقداد است، چنانچه کشّی از امام باقر (ع) روایت کرده که فرمود:

همه مردم مرتد شدند جز سه تن: سلمان و ابو ذر و مقداد. راوی گفت: پس عمار چه طور؟ فرمود: او هم روی برگردانید و سپس برگشت. از مجلسی (ره)- «فِي كُلِّ وادٍ» یعنی در هر راهی از گمراهی و نادانی، خدا را باک نیست که در چه درّه نابود شود، یعنی خدا لطف و توفیقش را از او بر گیرد و او را به خودش و هوای نفسش وانهد تا با اختیار یکی از دین‌های نادرست یا رفتن در پی دنیا و هر گونه هواپرستی و حب جاه و مال و شرف و سروری و لذت خوراک و نوشابه و جامه و نکاح و امور باطل و ناپایدار دیگر هلاک گردد، تا آنکه گوید:

گفته شده: ممکن است مقصود از «هم واحد» قصد خدا و توکل به او باشد در همه چیز زیرا خدا کفایت کار دنیا و آخرت او را بکند به خلاف کسی که به خود اعتماد کند و از توکل به حق ببرد. از مجلسی (ره)-

«ما ترددت فی شیء»

این از احادیث مشهور میان دو فریق شیعه و سنّی است و معلوم است که مقصود تردید بشری نیست زیرا تردید بشر در کاری که قصد آن دارد یا برای نادانی سرانجام آن است و یا برای عدم اطمینان به انجام آن یا مانع دیگر که برگشت همه به نادانی یا ناتوانی است و برای این است که فرماید: من آن را انجام دهم و حکم به انجام آن حتمی است، و یا مقصود تردید در زودی و دیری آن است و بناچار باید توجهی کرد و برای آن نزد خاصه سه وجه است:

۱- در کلام مقدری است، و مقصود این است که اگر بر من خداوند تردید روا بود تردید در مرگ مؤمن بهتر بجا بود.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۱

۲- چون به طور عادی بدی به شخص محترم مورد تردید است، در اینجا مقصود اظهار احترام خدا است نسبت به بنده مؤمن خود، و می‌فرماید:

بنده مؤمن پیش من از همه چیز بیشتر احترام دارد، و این کلام از باب استعاره تمثیلیه است.

۳- از طریق خاصه و عامه وارد است که خدا هنگام احتضار آن قدر لطف و کرامت و مژده به بنده مؤمن عطا می‌کند که بدی مرگ را از او می‌برد و او را مشتاق به کوچ از دنیا به آخرت می‌نماید و آزار مرگ را برای او اندک می‌سازد و او را خشنود می‌نماید، و از این معنا تعبیر به تردید شده است، تا آنکه می‌گوید: دلالت حدیث بر اینکه مؤمن از مرگ بدش می‌آید، مخالف نیست با اخبار بسیاری که دلالت دارند: مؤمن ملاقات خدا را دوست دارد و بد ندارد زیرا چنانچه شهید در ذکری گفته: اخبارِ حبّ ملاقات خدا حمل می‌شود بر حال احتضار و معاینه آنچه که مؤمن دوست دارد که در این صورت چیزی نزد او از لقاء خدا و مرگ بهتر نیست. از مجلسی (ره)- مقصود از عهدِ خدا، اصول دین است از اقرار به توحید و نبوت و امامت و معاد، و مقصود از وفاء به شرط آوردن امور واجبه و ترک حرام است ... تا آنکه گوید: اظهر این است که مراد از اهوال و هراس دنیا ارتکاب گناه و نافرمانی خدا است زیرا این است که در نظر او بزرگ ترین مصیبت و هراس است به قرینه اینکه می‌فرماید: مؤمن سست دچار هراس دنیا و آخرت می‌شود. از مجلسی (ره)- یعنی چون مؤمنی خواهد به وسیله انتقام دلِ خود را خنک کند از دشمن خود برای خود رسوائی به بار آورد، زیرا او آزاد نیست که هر کاری بکند و هر سخنی بگوید و چون مردمان دنیادار به هر دری بزند و هر دشنام و هرزه گوئی را مرتکب شود. از مجلسی (ره)- مقصود از شیطان، شیطان جنی است زیرا

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۲

بیشتر با مؤمن معارضه کند، یا شیطان انسی. از مجلسی (ره)-

«المؤمن مکفر»

به صیغه اسم مفعول باب تفعیل، یعنی مردم به او ناسپاسی کنند و از احسانِ او قدردانی نکنند به قرینه دنباله خبر، و فیروزآبادی گفته است مکفر یعنی کسی که با احسان وی کفران نعمتش شده است و آنکه در بند آهنین است.

و ظاهراً مقصود این است که مؤمن وسیله بقای جهان و نزول رحمت و باران است و حق به همه مردم دارد و مردم آن اندازه که باید نه او را می‌شناسند و نه پی به احسانِ وی می‌برند و نه از او قدرشناسی می‌کنند ولی احسان کافر، دنیوی و محسوس است و فهمیده می‌شود و از او قدردانی می‌شود.

و ممکن است مقصود این باشد که: مؤمن در احسان خود خدا را رعایت می‌کند و به مواردی منطبق می‌کند که اظهار قدردانی از او نمی‌شود ولی کافر در احسان خود عوض را منظور می‌دارد و به اشخاصی و مواردی احسان می‌کند که عوض داشته باشد و از او قدردانی شود.

و جزری گفته است: «المؤمن مکفر» یعنی کفاره گناهان مؤمن در جان و مال او واقع می‌شود و زیان مالی و جانی می‌کشد تا گناهانش جبران گردد، ولی مجلسی (ره) گفته: این معنی در این اخبار مورد احتمال نیست فتدبر. ربیعه و مضر، دو ایل بزرگ عربند که ضرب المثل کثرتند و اولاد نزار بن معد بن عدنانند و مضر جدّ هفدهم پیغمبر است (ص). از مجلسی (ره)- در این احادیثی که از طریق عامه و خاصه رسیده، دلالت روشنی است بر اینکه انبیاء و اوصیاء هم در بیماری‌های تنی و بلاهای جسمی چون دیگرانند و بلکه از دیگران گرفتارترند برای آنکه اجر بیشتری ببرند و این ضرری به مقام آنها ندارد بلکه مقام آنها را ثابت‌تر کند،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۳

و معلوم شود آنها هم بشرند و هر چه به همه بشر رسد به آنها برسد و با اینکه امور فوق العاده از آنها عیان شود اگر گرفتار بلاها نشوند مردم در باره آنها همان را گویند که نصاری در باره عیسی گفتند، و این گرفتاری موجب رفع درجات است و بسا مقاماتی که جز با شهادت به دست نیاید و خدا به هر که از بندگانش که او را دوست دارد این مقام شهادت را بدهد چنانچه در باره سید الشهداء است که پیغمبر (ص) را در خواب دید و به او فرمود: ای حسین! تو در بهشت مقامی‌داری که جز به وسیله شهادت به آن نرسی. و بسیاری از علماء بیماری‌هائی را که موجب نفرت خلق است بر انبیاء و اوصیاء روا ندانسته‌اند چون جنون و جذام و برص. «فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ» یعنی نفر سومی به کمک دو فرستاده عیسی بر مردم انطاکیه گسیل داشتیم، و گفتند: از طرف عیسی به شما رسالت داریم، و آنها را به سختی تکذیب کردند و گفتند: شما مانند ما بشرید و صلاحیت ندارید رسول الهی باشید، و خدای رحمان دستوری فرو نفرستاده است جز این نیست که شما دروغ می‌گوئید، گفتند: خدا می‌داند که به راستی ما به شما فرستاده شدیم و بر ما نیست جز اینکه به طور آشکار حکم خدا را به شما ابلاغ کنیم. تا آنکه می‌فرماید: «مردی از محل دور شهر بشتاب آمد (و نام او حبیب نجار بود، چنانچه ابن عباس و جمعی از مفسران گفته‌اند) فریاد زد ای مردم از این رسولان پیروی کنید». از مجلسی (ره)-

«هزاهِز الدنیا»

یعنی فتنه‌ها و بلاهای لرزاننده، «عمی القلب» یعنی نادانی و تنفر از حق و دوری از لوازم ایمان که مایه بدبختی آخرت است. از مجلسی (ره)- و اما ذکر مؤمن آل فرعون در این خبر شاید از اشتباه روات یا نسخه نویسان است زیرا آیه‌ای که ذکر شده است در داستان مؤمن آل یس است چنانچه در خبری گذشت و بسا دو وجه در اینجا گفته‌اند:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۴

۱- مقصود از فرعون در اینجا فرعون عیسی است و آن سرکشی و قلدری بوده که در شهر انطاکیه بوده است هنگامی که رسولان حضرت عیسی به آن وارد شدند. و فرعون بر هر قلدر و سرکشی اطلاق می‌شود، آری بر سه جبّار اطلاقِ آن معروف شده است:

فرعونِ خلیل (در کلده) که نامش سنان بوده و فرعونِ یوسف (در مصر) که نام او ریان بن ولید است و فرعونِ موسی (در مصر) که نامش ولید بن مصعب است و نسبت حبیبِ نجار به خاندان فرعون عیسی به اعتبار این است که در کشور او از رعایای او بوده است.
۲- اینکه این هر دو یکی بودند و مؤمنِ آل فرعون زنده بوده تا دوران عیسی و آمده در انطاکیه و به ترویج او پرداخته است و عمر او تا این حد طولانی شده است و فاصله میان زمانِ حضرت موسی و حضرت عیسی طبق روایت ابن جزری در تنقیح، هزار و ششصد و سی و دو سال است و نام او حبیب نجار است و لقبش مؤمن آل یس است چنانچه در خبر سابق گذشت، و در قاموس گوید: حزبیل بر وزن قندیل، نامِ مؤمن آل یس است تا آنکه می‌گوید: این وجه دوم مخالف با اخبار بسیاری است که دلالت دارند: مؤمن آل فرعون غیر از حبیب نجار و مؤمن آل یس است. از مجلسی (ره)- نهایه گوید: در حدیث است که فقیرهای امتم چهل خریف پیش از توانگرانشان به بهشت می‌روند. خریف، فصل میان تابستان و زمستان است، و مقصود چهل سال است زیرا در هر سال یک پائیز بیش نیست و گذشتِ چهل خریف گذشتِ چهل سال است، انتهی. و در معانی الاخبار به سند خود از امام باقر روایت کرده است که: بنده، هفتاد خریف در دوزخ بماند و خریف هفتاد سال است تا آخرِ خبر، و صاحبِ معالم آن را به بیش از این تفسیر کرده و در برخی روایات گفته است: هزار عام است که هر عامِ آن هزار سال است. از مجلسی (ره)- مؤید آن است آنچه به امیر المؤمنین منسوب

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۵

است که:

بسا دانا ادیب هوشمندی که عقلش کامل و چیزی ندارد

بسا نادان دارای توانگرچنین تقدیر می‌سازد خداوند و سرش آن است که در بیان فوائد ابتلاء و گرفتاری و ثواب بی‌پایان آن گذشت و به علاوه کثرت مال موجب تکبر و سرفرازی و احتقار فقراء و درشت خوئی و قساوت و جفا و غفلت از خدا است برای سرگرمی به حفظ مال و فزایش آن با وجوب حقوق مالی که کمتر کسی آن را می‌پردازد و این خود مایه خشم خدا است، و فقرا از همه این مفاسد برکنارند. از مجلسی (ره)- دور نیست که مساکین با تشدید سین و صیغه مبالغه باشد یعنی آنها که پر به صبر چسبیده‌اند. و رؤیت ملکوت آسمان‌ها و زمین مقاماتی است که طبق لیاقت هر دسته‌ای برای آنها بوجود آید، برخی اندیشه در آفرینش آسمان‌ها و زمین کنند و در نظام جهان، و قدرت و حکمت خدا را از آن بدانند، و بفهمند که خدا آنها را بیهوده نیافریده بلکه برای امر عظیمی آفریده، چنانچه خدا فرماید: «بیندیشند در آفرینش آسمان‌ها و زمین، پروردگارِ ما نیافریدی این را بیهوده» برخی بیندیشند که آفریننده آسمان‌ها و زمین ناتوان و بخیل نیست و آنها را فقیر و محتاج نکرده مگر برای مصلحت مهمی و بر بلای خدا صبر کنند و به قضای او راضی باشند، و تفسیر مساکین در اینجا به انبیاء و اوصیاء اظهر است. از مجلسی (ره)-

«امنائنا علی محاویجهم»

امین بودنِ توانگران بر محتاجانِ شیعه، یا مبنی است بر آنچه در آخر کتاب حجت گذشت از اینکه همه اموال از امام است و برای شیعه رخصت در تصرف داده‌اند و این تصرف مشروط است به رعایت فقراء شیعه و ناتوانانِ آنها، یا بنا بر این است که آنان خلفای خدایند و باید از توانگران حقوق خدا را بستانند و بر محتاجان صرف کنند و چون در زمان تقیه و غیبتِ امام گرفتن آن حقوق

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۶

و صرفش برای آنها ممکن نیست به توانگران دستور داده‌اند که این وظیفه را نسبت به آنچه خود دارند انجام دهند و از طرف امام وکالت دارند یا مبنی بر این است که چون خمس و سائر اموال از غنیمت و خراج به دستِ آنها می‌افتد و برای آنها ممکن نیست به امام برسانند وکیلند آن را به فقراء شیعه بدهند.

و این حدیث دلالت دارد بر وجوب صرف سهم امام از خمس و میراث کسی که وارثی ندارد و جز آن از اموالِ امام در فقراء شیعه

و این خالی از قوت نیست و احوط تسلیم آن است به فقیه محدث عادل تا او به نیابت از امام به مصرف برساند. از مجلسی (ره)- تفسیر آیه گذشت و تأویلش این است که شاید مقصود به ناس، امت محمد است بعد از وفات آن حضرت به قرینه تعبیر به مضارع در «یکون و یکفر» که دلالت دارد بر آینده دارند، و مقصود از کافرانِ به رحمان، منکرانِ امامت و نص بر امامتند و از این رو تعبیر به رحمان شده است برای اشعار به اینکه رحمانیت خدا مقتضی است بشر را مهمل و سر خود در امور دیانت نگذارد، یا مقصود این است که منکرِ امام به رحمانیتِ خدا، کافر است. و حاصل این است که اگر چنانچه سبب کفر مؤمنان نمی‌شد و به واسطه حزن و غم و دل شکستگیِ آنها شیطان بر آنها مسلط نمی‌گردید و کافر نمی‌شدند و به مخالفان نمی‌پیوستند مگر اندکی که وجودشان برای یاریِ امام بس نبود یا آنکه از غم و اندوه دق نمی‌کردند، و به علاوه اگر همه مخالفین به این درجه از توانگری و ثروت برسند و همه مؤمنان در غایت فقر و خواری و مذلت بمانند با آنها قطع زن و زن خواست کنند و نسبی میان آنها فراهم نشود که موجب توارث گردد و به این سبب نسل مؤمنان قطع گردد و منقرض شوند یا وسائل ارتداد آنها فراهم شود و به این وسیله امت محمد همه کافر و مخالف گردند و یک امتِ کافر باشند یا اکثرِ قریب به اتفاقِ آنها کافر باشند جز نادری که ایمانِ پاک و خالص دارند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۷

و کلمه ناس را در اکثر به کار برده است برای کمی مؤمنان. برای این باب عنوانی نیاورده است از برای اینکه اخبارش مناسبِ بابِ گذشته است و با آن فرقی دارند زیرا بابِ گذشته صرف در فضل فقراء است و این باب به علاوه متعرض فقر ممدوح و فقر مذموم هم هست. از مجلسی (ره)- محتمل است که مقصود از قول او (ع) ولی از دین، فقر قلبی باشد و ضدش بی‌نیازی قلبی است، بنا بر این فقیر کسی است که معرفت به دین ندارد و احکام دین را نمی‌داند و تقوی و ورع ندارد و از صفات حسنه دیگر تهی است، چنین گفته شده.

من می‌گویم، ممکن است مقصود این باشد که فقیر در دین کسی است که به واسطه دین داری زیانمند می‌شود و صبر نمی‌کند و متوسل به ظالمان و فاسقان می‌گردد چنانچه گذشت. از مجلسی (ره)- بدان که اکثر مردم حقیقت دل و اوصافش را نمی‌دانند و ائمه (ع) ما هم جز به کنایه و اشاره در باره آن چیزی نگفته‌اند برای ما هم همان احوط است که بدان چه امامان بیان کرده‌اند اکتفاء کنیم و به همان صلاح و فساد و آفات و درجاتش توجه نمائیم و در تکمیل این خلقتِ شگفت انگیز و لطیفه پروردگاری بکوشیم و آن را از صفات بدِ شیطانی پاک سازیم و به اخلاق فرشته‌های روحانی زیور سازیم تا بدین وسیله آماده بر آمدن به پایه‌های کمال شویم و فیض گیری از حضرت ذو الجلال و این وابسته نیست که نخست حقیقت دل را بدانیم و اگر بدان وابسته بود موالی و ائمه (ع) ما آن را آشکارا بیان می‌کردند و چون از آن دم بستند بهتر است که ما هم از آن دم بندیم و خموشی گزینیم ولی برخی از آنچه را در این مقام گفته‌اند یاد کنیم و بدان اکتفاء نمائیم و اللَّه المستعان.

بدان که مشهور میان حکماء و پیروانشان این است که مقصود از دل همان نفس ناطقه است و آن گوهری است روحانی در میان دو جهان: روح

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۸

صرف و تن و ماده، در آنچه زیر دستِ او است حکم فرما است و از آنچه بالاتر از او است فرمانبر است و اثبات گوش برای او صرف استعاره و تشبیه است.

یکی از محققان گفته: دل، شرف انسان است و بدان بر بسیاری از آفریده‌ها برتری دارد و آماده معرفتِ خدا است در دنیا مایه جمال و کمال او است و پایه افتخار وی است و در دیگر سرای پشت و ذخیره او است، معرفت همانا به دل است نه به عضوِ دیگر و دل خدا را داند و برای او کار کند و به درگاه او کوشد و به او تقرّب جوید، و دیگر اعضاء پیروان و خدمتکاران و ابزارِ آنند و آنها را بکار گیرد چون پادشاهی که بنده‌های خود را، یا راعیِ رعیت را، و یا صنعتگران ابزار کارش را، دل است که نزد خدا پذیرفته

شود چون سالم باشد از جزو او، و او است که از درگاهِ خدا رانده شود گر همه را به دیگران پردازد او را خواهند و با او گویند و او را پاداش دهند و او را کیفر کنند، او است که به اقرب حق رستگار شود اگر پاک گردد و او است که نومید و بدبخت است اگر آلوده و چرکین باشد، او است فرمان بر حقیقی خدا و آنچه در سائر اعضاء باشد پرتوی است از او و او است متمرد و عاصی و هر هرزگی و گناه از او سرایت کند و با ظلمت و نور او است که بدی‌ها و خوبی‌ها جلوه‌گر شوند، و از کوزه همان برون تراود که در او است، اگر انسان دل را شناسد خود را شناسد و چون خود را شناسد خدا را شناسد، اگر دل را نداند خود را نداند و چون خود را نداند پروردگارِ خود را نداند، بیشترِ مردم به دلِ خود و خویش نادانند و پرده میانِ آنها و خودشان کشیده شده است و خدا است که میان مرد و دلش پرده شود و در این صورت او را مشاهده نکند و مراقبت ننماید و صفات و گردش آن را میان انگشتان خدای رحمان نفهمد و نداند چگونه یک بار تا اسفل السافلین وافق شیاطین سقوط کند و یک بار تا اعلا علیین و افق فرشته‌ها فراز گیرد، و هر که دل را نفهمد تا آن را بپاید و تشویق نماید و آنچه از عالم ملکوتش رسد به حساب گیرد از آنها است که خدا فرموده است: «نباشید

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۰۹

چون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را از خودشان فراموش کرد، آنانند فاسقان».

معرفت دل و حقیقت اوصافش اصلِ دین است و پایه روش سالکین چون این را دانستی باید بدانی که نفس، روح قلب و عقل الفاظی هستند که معانی آنها به هم نزدیک است، و دل به دو معنی اطلاق شود:

۱- پاره گوشتی صنوبری شکل که در جانب چپ سینه است و درونش تهی است و در آن خون سیاهی است و منبع روح است و معدنش، و این دل در بهائم است و بلکه در مردگان نیز.

۲- یک لطیفه ربانیه روحانیه که به این دل تعلق دارد و خرد بیشتر مردم در فهم آن و کیفیت تعلق آن حیرانند زیرا تعلق آن چون تعلق عرض است به جسم یا صفت به موصوف یا کارگر به ابزارِ کار یا جسم به مکان و تحقیق آن مایه فاش کردنِ سر روح است که رسول خدا (ص) در آن سخن نگفته و دیگری را نرسد که از آن دم زند. روح نیز دو معنا دارد:

۱- جسمی لطیف و بخاری که منبعِ آن تهی‌گاه دل جسمانی است و به وسیله رگ‌های زننده به همه اجزای تن روانه گردد و جریانش در تن، و گردش نور زندگی و حس و شنیدن و دیدن و بوئیدن از آن بر همه اعضاء بمانند گردش تابش چراغی است که در گوشه خانه بچرخانند زیرا به هر گوشه خانه رسد در آن بتابد و زندگی چون روشنی باشد که بر دیوارها است و روح چون چراغ و جنبش آن در درون چون جنبش چراغ است در اطراف خانه به وسیله محرکی و چون طبیبان نام روح برند همین معنا را خواهند و آن بخاری است لطیف که گرمی دل آن را بپزد.

۲- لطیفه ربانیه دانا و درک‌کننده در انسان، و آن یکی از دو معنای دل است که شرح دادیم و همان است که خدا فرموده: «از تو می‌پرسند از روح، بگو روح از امر پروردگار من است» و آن امری است عجیب و ربانی که

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۰

اکثر خردها و فهم‌ها از درک کنه آن عاجزند. و نفس هم به چند معنا اطلاق شود و آنکه ما را لازم است دو معنا است:

۱- معنی جامع قوه غضب و شهوت در انسان و آن را صوفیه بیشتر بکار برند زیرا مقصود آنان از نفس همان معنی جامع صفات مذمومه است در انسان، و گویند: انسان بناچار باید با نفس مجاهده کند و آن را شکست دهد و به همین معنی اشاره شده است در گفتارِ پیغمبر (ص) که: «دشمن‌ترِ دشمنانت همان نفس تو است که میان دو پهلویت جا دارد».

۲- آن لطیفه‌ای که آن را یاد کردیم و انسان در حقیقت همان است و آن نفس انسان و ذات انسان است ولی به اوصاف مختلفه وصف شود به اعتبار حالات مختلفه، و چون دل به امر خدا نهد و از پریشانی برهد به واسطه معارضه با شهوات نفس مطمئنه نامیده

شود، تا آنکه گوید: عقل نیز معنای چندی دارد که مناسب با مقام از آنها دو معنی است:

۱- علم به حقائق امور یعنی وصف علمی که جای آن دل است.

۲- آن مدرکی که معلوم است و آن خود دل است و آن همان لطیفه ربانیه است. و اکنون برای تو کشف شد که معانی موجودند و آن دل جسمانی و روح جسمانی و نفس شهوانی و عقل علمی است که این چهار لفظ بر آنها اطلاق شوند و معنی پنجمی است که آن لطیفه مدرکه عالمه از وجود انسان است و همه این الفاظ بدان اطلاق شوند پس چهار لفظ داریم و پنج معنی و هر لفظی به دو معنی است و معانی این الفاظ بر علماء هم بسا اشتباه شود و چون لفظ قلب در کتاب و سنت آید مقصود از آن همان معنی است که انسان بدان می‌فهمد و حقیقت اشیاء را درک می‌کند و گاهی از آن به دلی که در سینه است کنایه آورند زیرا میان این دو علاقه مخصوصی است و از این جهت دل را به عرش تشبیه کنند و سینه را به کرسی.

سپس در بیانِ تسلط شیطان به دل، گفته:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۱

دل، گنبدی را مانـد که بر آن درها است و از هر دری حالتی بدان درآید یا نشانه‌ای است که از هر سو تیری بر آن بنشیند یا چون آینه‌ای است که پیکره‌های گوناگون بر آن گذرند و هر پیکری دنبال پیکری آید و از آنها تهی نماند، یا چونان حوضی است که جوی‌های چندی در آن ریزند و راهِ درآمد این آثار تازه به تازه در دل به هر حال یا از ظاهر است به وسیله حواس خمس و یا از باطن به وسیله خیال و شهوت و غضب و اخلاقی که در مزاج انسان ترکیب شده‌اند زیرا هر چه در حواس درآید در دل نشیند و اگر هم راه حس را بر خود بندد خیال در درونِ او چرخد و به هر سو دود و با چرخش خیال دل زیر و رو شود و آنی آرامش ندارد و از این آثار مخصوص‌تر آنها که در دل آید همان خاطرات است و مقصود من از آنها اندیشه‌ها و یادهائی است که برای دل رخ دهند و اینها دانشی تازه باشند یا یاد آوری شده که چون دل به آنها تازه توجه کرده خاطره باشند، محرك اراده بشر همان خاطره‌ها باشند زیرا تصمیم و عزم و اراده هر کاری پس از خطور آن است در دل انسان پس مبدء همه کارهای انسانی همان خاطره‌ها باشند.

خاطره، رغبت آورد و رغبت عزم آورد و عزم نیت پدید کند و نیت اعضاء را به جنبش آرد و خاطره‌های محرك بر دو قسمند: قسمی دعوت به بدی کنند، یعنی آنچه سرانجام تلخی دارد؛ و قسمی دعوت به کار خیر کنند، یعنی آنچه در آخرت سود بخشد. و این دو خاطره مختلف هستند، خاطره خوب را الهام نامند و خاطره بد که دعوت به شرك کند وسواس است، سپس تو می‌دانی که این خاطره‌ها حادثند و نیاز به سبب دارند و وقتی حادث مختلف شد باید سببِ آن مختلف باشد و این خود سنت ثابت الهی است که چون دیوارِ خانه تابان شود و سقفِ آن سیاه گردد دانسته شود سبب روشنی جز سببِ سیاهی است، و همچنان برای روشنی‌های دل و سیاهی آن دو سبب مختلف است و سبب خاطره‌ای که باعث کارِ خیر است فرشته نامیده شده،

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۲

و سبب خاطره‌ای که باعث کار بد است شیطان نامیده شود و آن لطفی که به وسیله آن دل آماده پذیرش الهام گردد توفیق باشد و آنکه به وسیله آن دل آماده پذیرش خاطره بد شود که وسواس شیطان است اغواء و خذلان نام دارد.

و بعد از نقل دنباله کلام مفصل این محقق می‌گوید:

آنچه گفته است که دفع شیطان توقف بر شناسائی او ندارد درست است ولی تأویل ملك و شیطان بدان چه به آن اشاره کرده در اینجا و صریحاً در جای دیگر گفته است مخالف صریح کتاب است و جرأت بر خدا و رسول است چنانچه در کتاب کبیر تحقیق آن را نمودیم.

«إِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیانِ» بیضاوی گفته: یعنی یاد آور وقتی را که این دو به هم برخورنـد، یا مقصود این است که خـدا در این وقت به او نزدیکتر است از رگِ گردن.

«عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمـالِ قَعِيـدٌ» یعنی یک همنشین در سمت راست و یک همنشین در چپ و اولی به قرینه دومی از کلام حـذف شده است.

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ» یعنی هیچ سخنی از دهانش نپرد جز اینکه نزد او پاینده‌ای است فرشته‌ای که از کارِ او مراقبت کند و دیگری که نزدِ او حاضر است و شاید بنویسد آنچه برای او است از ثواب و عقاب، انتهی.

من گویم، ظاهرِ اخبار وارده از طریقِ خاص و عام این است که آن دو متلقی و رقیب و عتید در فرشته نویسنده اعمال هستند، آنکه در سمتِ راست است کارهـای خوب را بنویسد و آنکه در سمت چپ است کارهای بد را بنویسد. و ظاهر این خبر این است که رقیب و عتید یک فرشته و یک شیطانند بلکه آن دو متلقی هم یکی فرشته است و یکی شیطان، و محتمل است که این تأویل و بیانِ بطنِ آیه باشد و رقیب عتید صفت یکی باشند که همان فرشته سمتِ راست است و زاجر کاتب هم یکی باشند (یعنی آنچه در آیه متعرض است همان فرشته است که دو صفت دارد هم رقیب است و هم عتید و طبق این

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۳

خبر زاجر و باز دارنـده از گناه است و طبقِ اخبار دیگر نویسنده اعمال است). از مجلسی (ره)- ظاهر این است که مقصود از تعاهدِ نعم در اینجا نگهـداری از نعمت‌های خدا و بجا گذاشـتن آنها و بکار بردن چیزی است که مایه دوام و بقای آنها باشد و مقصود در اینجـا نعمت روحـانی است از ایمـان و یقین و تأییـد به وسیله روح و توفیقـات ربانیه و بازرسی آنها به ترک گناهان و نافرمانی‌ها و اخلاق نکوهیده است که مایه نقص و زوال آنها است.

«و نحن نؤیـد الروح» یعنی ما روح را تقویت کنیم، و در برخی نسخ است که نزید یعنی آن را بیفزائیم و آن هم به تأیید بر گردد. از مجلسی (ره)-

«فیصیر اعلاه اسفله»

یعنی آن را وارونه سازد چون کاسه‌ای که کپ شود و دیگر مطلب حقی در آن قرار نگیرد و هیـچ پنـدی در آن اثر نکند چنانچه در باره دلِ منافق بیایـد که دلِ کافر وارونه است و هیچ خیری را در خود جای ندهد، و حاصل این است که گناه به دل بیالاید و در آن اثر کنـد تـا آن را وارونه سـازد و چون دل کـافر چیزی در آن جـای گیر نشود زیرا اصـرار به گنـاه راهی است به کفر چنـانچه خـدا سبحانه فرموده (۱۰ سوره روم): «پس سـرانجامِ آن کسانی که پر بـدی کردنـد این شد که به آیات خدا تکذیب نمودند» و این وجه در تفسیر این آیه که به خـاطرِ من آمـد روشن ترین وجوه است و در تفسیر خبر هم روشن ترین وجوه است و برخی محققان گفته: مقصود این است که این گنـاه پیوسـته در دل عمل کنـد و به شیرینی خود در آن اثر کنـد تا روی آن را که به سوی خـدا و آخرت است به سوی باطل و دنیا برگردانـد. بیضاوی هم در تفسیرِ آیه گفته است: عجیب است از حال آنها در آلوده شـدن به گناهانی که موجب دوزخنـد از روی بیباکی. از مجلسی (ره)- مخاطب در این آیه کسانینـد که گناه و معصیت کنند نه معصومین از پیغمبران و ائمه (ع) (و اخباری هم برای جدا

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۴

کردن آنان نقل کرده است). از اینجا گرفته شده است این قطعه معروف شیخ بهائی (ره):

جد تو آدم بهشتش جای بودقدسیان کردند بهر وی سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام‌مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که بـا چنـدین گناه‌داخلِ جنّت شوی ای روسیاه از مجلسی (ره)- یعنی گاه باشـد که تنگیِ روزی برای کیفر گناه یا جبران آن باشـد و این کلیت نـدارد زیرا بسا به گنه‌کاران بـد عاقبت توسـعه رزق داده شود و کیفر آنها به دیگر سـرای افتد. از شـیخ صدوق در معانی الاخبار که معنی «من کمه اعمی» این است که هر که سرگردان در دین را به کفر کشاند و او را به گمراهی معتقد

سازد تا در آن بیاید (چون علماء و پیشوایان مذاهبِ باطله مانند مبلغین نصاری و باب و بها).

از مجلسی (ره)- ممکن است

«من کمه اعمی»

خوانـد یعنی کسـی که آستینش کور است، و این کنایه از بخل باشد (چنانچه در فارسـی نان کور کنایه از بخل است). و من گـویم، در این صورت اظهر آن است که کنایه از آدمِ لاابالی باشـد که باک نـدارد مال را از شـبهه یا حرام به دست آورد یا از حلال، یا در صرف مال بی‌مبالات است و آن را بیهوده هدر می‌کند و مراعات مصرف شرعی آن را نمی‌کند. از مجلسی (ره)-

«فان لها طالباً»

یعنی برای گناه دنباله‌گیری است که آن را می‌داند و می‌نویسد و کیفرش را مقرر می‌سازد و همان گناه کوچک هم با اصرار بزرگ می‌شود و بسا آمرزیده نشود.

«انّ اللَّه عز و جـل» بیـان طـالب دنبـاله گیر گناهـان است و آیه در سـوره یس چنین است: «به راسـتی که مـا زنـده کنیم مرده‌هـا را و بنویسیم آنچه را پیش داشتند» گویا تغییر از نسخه نویسان یا راویان است، و اند که آیه نقل

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۵

به معنی شده است.

«وَ نَکْتُبُ ما قَدَّمُوا» در مجمع البیان گفته است: یعنی می‌نویسیم هر چه طاعت و معصیت در دنیا کرده‌اند که اثری از آنچه بجا نمانده و آنچه هم از اثری از آن مانـده چـون روشـهائی که گذاشـتند و از آنهـا پیروی شـده خوب باشـد یابـد. و گفته‌انـد: مقصود از آثـار گامهائی است که به سوی مسـجد برداشـته‌اند برای آنچه خـدری روایت کرده که بنی سـلمه در گوشه از مدینه بودند و به پیغمبر از اینکه خانه‌هاشان دور است و به نماز او نمی‌رسـند شـکایت کردند و این آیه نازل شد: «وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ» یعنی هر چیزی را در کتـاب ظـاهری آمـار کردیم و آن لوح محفوظ است و معنی احصـایش این است که ملائکه از مقـابله آن آنچه حادث می‌شود درک می‌کنند و آن به معلومات خدا دلالت دارد، و گفته‌اند: مقصود نامه اعمال است. از مجلسـی (ره)- مقصود از گناه هر گنـاهی است بلکه بسا شامل مکروهات و ترک مسـتحبات هم بشود چنانچه آیه بـدان مشـعر است و گرچه ممکن است حمل آن بر نپرداختن زکاهٔ واجب برای فقراء.

طبرسـی در جامع الجوامع گفته: «إِنَّا بَلَوْناهُمْ» یعنی اهل مکه را گرفتار کردیم به گرسنگی و قحط «چنانچه صاحبان آن باغ را» و آنها چند برادر بودند که در دو فرسـخی صنعای یمن، پدرِ آنها باغی داشت، و خود به اندازه خوراک سال از آن بر می‌داشت و ما زاد را به فقراء می‌داد و هر چه از داس بـدر می‌رفت زیرِ بـافه می‌ریخت و هر چه از انگور پسه چینه می‌شـد و هر چه خرمـا زیر چـادرِ جمع آوری می‌ریخت همه را برای گداها و خوشه چینها می‌گذاشت.

و چون پـدرشان مُرد بـا خود گفتنـد: اگر مـا به رسم پـدر رفتـار کنیم کـار بر ما تنگ می‌شود، ما صاحبِ عیال هستیم. و با هم قَسَـم خوردنـد که صبح دم تا فقراء خبر نشدنـد آن باغ را یک جا جمع آوری کنند، و ان شاء اللَّه نگفتند. و همان شب آتشـی در آن در گرفت و همه آن را یکباره سوخت.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۶

از مجلسی (ره)- «فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ» یعنی ای صاحبدلان پند گیرید و اندرز پذیرید و انجام کار را بسنجید و در این بیندیشید که اگر حال جانوری غیرِ مکلّف و بی‌شـعور چنین است که به همسایه‌گی گنه‌کاران زیان کشد حال تو انسانِ با شعور در گنه‌کاری و همسایگی گنه‌کاران چه باشد؟ و این روایت دلالت دارد که برخی جانوران شـعور و علم دارند به پاره تکالیف شـرعیه و کارهای بنـدگانِ خـدا و کردارِ آنها و خود هم نوعی از تکلیف دارند. این خبر دلالت دارد که بنده برای گناهِ خود صد سال از رفتن بهشـت

بازداشت شود و دلالت ندارد که در این مدت در دوزخ است یا در سختی‌های روز رستاخیز است- از مجلسی (ره). تحقیق مطلب در اینجا این است که هدف اساسی از کردار عیانی چون بجا آوردن کارهای خوب و ترک کارهای بد، همان پرورش نفس است به اخلاق پاك و جلوگیری از آلایشِ آن به اخلاق بد و فاسد و هر کار خوبی دل را پاك‌تر کند تا چون آینه صافش گرداند و هر گناهی در تیرگی آن بیفزاید تا آن را یکباره تار و بی‌اعتبار سازد و سپس اشاره کرده است که مقصود از آیه کریمه (۱۴ سوره مطففین): «هم همین است و مراد از آنچه کسب کردند کردارهای زشت عیان است و اخلاق پست نهان»- از مجلسی (ره). «العرم» یعنی سخت، یا بارانِ شدید، یا نام موشی است که سد را سوراخ کرده، یا نام سنگ‌هائی است که سد را با آنها بسته بودند، و مفردش عرمه است. و گفته‌اند: نامِ آن دره‌ای است که سیل از آن روانه شده و سد را ویران کرده است. از مجلسی (ره)-

«تبلغ السابع من الورى»

در صحاح و قاموس گفته: وراء فرزند زاده است و اعتراض می‌شود که فرزند زاده را چه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۷

تقصیری است که باید لعنت تا پشت هفتم او برسد برخی چنین توجیه کردند که کلیت ندارد و مقصود این است که بسا چنین باشد و آن هم در صورتی است که بکردار پدران خشنود باشند چنانچه رسیده است که امام قائم (ع) اولاد قاتلینِ امام حسین را می‌کشد برای آنکه بکردارِ بدِ پدرانِ خود خشنودند.

من گویم، ممکن است مقصود آثار دنیوی باشد چون فقر و بلا و بیماری و ستم کشی چنانچه در بیشتر اولادِ ظَلَمه محسوس است و این عقوبت پدران است زیرا مردم برای دوستی فرزندان از گناه خودداری کنند و خدا به فرزندانِ خوبِ آنان در آخرت عوض می‌دهد چنانچه خدا در قرآن می‌فرماید (۹ سوره نساء): «باید بترسند آنها که اگر اولاد ناتوانی بجا نهند و آنها بیمنا کند» تا آخر آیه، و این بر مذهب عدلیه جائز باشد. از مجلسی (ره)- «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» بیضاوی گفته: یعنی کبائر گناهانی که خدا و رسولش شما را از آن نهی کرده‌اند «ما برای شما می‌آمرزیم گناهانِ صغیره را» و آنها را محو می‌کنیم از شما «و شما را به منزلی ارجمند می‌بریم» یعنی به بهشت و آنچه وعده ثواب بدان داده شده است و یا آنکه شما را محرمانه وارد می‌کنیم، انتهی. و ما در اینجا باید معنی کبائر و شماره آنها را تحقیق کنیم:

شیخ بهائی (ره) گفته: اکابر را در تحقیق کبائر اختلاف است:

۱- هر گناهی که خدا در قرآن بر آن عقاب معین کرده است.

۲- هر گناهی که برای آن حد معین شده یا عقاب معین شده.

۳- هر گناهی که ارتکابِ آن دلالت بر بی‌اعتنائی به دین دارد.

۴- هر گناهی که حرمتش به دلیلِ قطعی ثابت است.

۵- هر چه در قرآن و سنت به شدت مورد تهدید است.

۶- از ابن مسعود که هر چه از اول سوره نساء تا آیه ۳۱ از آن نهی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۸

شده است. ۷- همه گناهانِ کبیره هستند چون خلاف دستور خدایند و بزرگی و خردی آنها نسبت بهم است، مثلًا بوسیدنِ زنِ بیگانه نسبت به زنا صغیره است و نسبت به گناه شهوانی کبیره است، و طبرسی در مجمع البیان این قول را به علمای شیعه نسبت داده است.

۸- جمعی کبائر را هفت شمرده‌اند: ۱: شرك ۲: کشتن نفس محترم ۳: تهمت و زنا به زن پارسا ۴: خوردنِ مالِ یتیم ۵: زنا ۶: فرار از میدانِ جهاد ۷: عاق پدر و مادر شدن، و در این باره روایتی هم از پیغمبر نقل کرده‌اند.

۹- این هفت به اضافه ۱۳ دیگر: ۸: لواط ۹: سحر ۱۰: ربا ۱۱:

غیبت ۱۲: قسم دروغ ۱۳: گواهی ناحق ۱۴: می‌خواری ۱۵: بی‌احترامی به خانه کعبه ۱۶: دزدی ۱۷: شکستنِ پیمان و بیعت ۱۸: تعرب بعد از هجرت ۱۹: نومیدی از رحمت خدا ۲۰: ایمنی از مکر خدا.

۱۰- این بیست به اضافه ۱۴ دیگر به این شرح: ۲۱- ۲۴: خوردن مردار و خون و گوشتِ خوک و قربانی برای غیر خدا بدون ضرورت ۲۵:

خوردن سحت (چون رشوه) ۲۶: قمار ۲۷: کم فروشی ۲۸: کمک به ظالم ۲۹: حبس حقوق ۳۰: اسراف ۳۱: تبذیر ۳۲: خیانت ۳۳: اشتغال به لهو ۳۴: اصرار بر گناهان.

این ده قول است در بیان حقیقت کبیره و هیچ کدام دلیل مطمئنی ندارند و شاید در اخفاء حقیقت معصیت کبیره مصلحتی است چنانچه در اخفاء شبِ قدر و صلاهٔ وسطی و جز آن. از مجلسی (ره)-

«و عقوق والدین»

اصل عق به معنی قطع است و «عق الولد اباه» یعنی فرزند از پدرِ خود برید و او را نافرمانی کرد و او را آزرد و به او احسان نکرد، ولی آزار کم و ترک برخی حقوق، عقوق نیست و گرچه حرام است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۱۹

«تعرب بعد الجهره» در نهایه گفته: تعرب بعد الهجره این است که برگردد به بیابان و به چادرنشینان بسر برد پس از هجرت خود و هر که پس از هجرت بجای خود بر می‌گشت بدون عذر او را چون مرتد می‌شمردند، انتهی. از مجلسی (ره)- امن از مکر خدا، یعنی از عذاب او و مهلت دادنِ او به گنهکاران. از مجلسی (ره)- روایاتی که دلالت دارند ارتکاب کبائر موجب خروج از ایمانند و به خصوص در هنگام ارتکاب، بسیارند و قول بر طبق آن بر اساس این است که حقیقت ایمان چیست؟ و آیا عمل، در آن داخل است یا نه؟ ما در شرح ابواب ایمان در آن سخن گفتیم و علماء را در تأویل این اخبار چند مسلک است، برخی آنها را حمل بر ظاهر کرده‌اند و برخی حمل بر نفی کمال کرده‌اند و برخی حمل بر زوال نور ایمان کرده‌اند، و این از ابن عباس نقل است. و برخی حمل بر نفی مدح به ایمان کرده‌اند و برخی حمل به زوال فعلیت حضور ایمان کرده‌اند یعنی در حال زنا ایمان فعلیت حضور ندارد، و فخر رازی هم نزدیک به همین را گفته است که گوید: معنی اینکه زناکار در حالِ زنا ایمان ندارد یعنی عقل ندارد، و بعضی هم حمل بر نفی حیا و شرم کرده‌اند که از خصال ایمان است. از مجلسی (ره)-

«فقال ما اکثر من یرید»

حاصلش این است که قصد عود حکم عود را ندارد چنانچه قصد معصیت چون خود معصیت نیست بلکه صغیره و جبران پذیری است. از مجلسی (ره)- خدا تعالی در سورهٔ النجم فرماید: «تا سزا دهد آن کسانی که بد کردند بدان چه کردند و جزا دهد آن کسانی که خوب کردند به خوبی» طبرسی گفته: سپس وصف کرده است آنان را که خوب کردند و فرموده است: «آن کسانی که کناره می‌کنند از گناهان بزرگ» یعنی عظائم ذنوب «و از فواحش» جمع فاحشه است و آن زشت‌تر گناهی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۲۰

است، و بسا گفته شده: کبیره، هر گناهی است که به دوزخ کشاند و فاحشه، آن است که حد دارد، «جز لمم» در معنی آن اختلاف است:

۱- مقصود گناهانِ صغیره است چون نگاه و بوسه و هر چه کمتر از زنا است- از ابن عباس.

۲- هر آن گناهی که در زمان جاهلیت بدان در افتادند و در اسلام عفو شده و بنا بر این استثناء منقطع است.

۳- مقصود گناهی است که یک بار در آن گرفتار شود و توبه کند و دیگر بدان برنگردد- از حسن و سدی و زجاج.

و گفته‌اند لمم این است که گناه صغیره کند و بدان باز نگردد چون بوسه و به ران سائیدن و مانند آن که نماز کفاره آن است.

و گفته‌اند آن عبارت از توجه كامل به كارى است و عدم ارتكابِ آن.
قوله «بين الضلال و الكفر منزله» اين پرسشى است، و جوابِ آن چند توجيه دارد:
۱- مقصود امام اين باشد كه منازل ميان گمراهى تا كفر بسيار است زيرا فعل هر واجبى و ترك هر حرامى يك حلقه از ايمان است و خلاف هر كدام درى است از گمراهى و هر كه ايمان كامل ندارد از يك در گمراهى وارد شده.
۲- مقصود از ضلالت اقرار به شهادتين باشد و ترك ولايت و عقيده امامت كه خود مقامى‌است ميان كفر مطلق و ايمان كامل.
۳- مقصودِ سائل اين باشد كه هر گمراهى كافر است يا نه؟ امام مى‌فرمايد: نه، از ايمانِ كامل تا كفر مراتب بسيارى است كه مراتبِ ضلالت و گمراهى است. از مجلسى (ره)- «الكفر باللَّه» شامل انكار همه عقائد ايمانى است و مخالفين هم در آن داخلند، و آخر خبر دلالت دارد كه ترك همه
أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۶۲۱
واجبات يا برخى از آنها از روى عمد كفر است و اين خود يكى از معانى كفر است كه در آيات و روايات بيان شده چنانچه وارد است كه تاركِ نماز عمداً، كافر است و تارك زكاة، كافر است و هر كه حج را ترك كند، كافر است.
قوله «يعنى» كلام مصنف يا يكى از روات حديث است و بعيد است كلامِ خودِ امام (ع) باشد. از مجلسى (ره)- گويا مقصود از پرده‌هاى چهل‌گانه، الطاف و توجه خدا است به حفظ بنده كه سبب ترك معاصى است و هر گناه كبيره چه از يك نوع باشد و چه از هر نوع موجب سلب يكى از الطاف الهيه است و مانع رحمت و عفو و مغفرت او است و باز هم خدا او را رسوا نكند و به فرشته فرمان دهد او را پرده پوشى كنند. بيان اجزاء اين خبر گذشته است و تازه آن ذكر يأس از روح اللَّه است پس از قنوط از رحمت خدا كه موهم تكرار است براى آنكه فرقى ميان آنها نيست، يأس و قنوط يكى است و روح و رحمت هم يكى، و چند احتمال دارد:
۱- مقصود صرف تأكيد و مزيد بيان باشد.
۲- قنوط، نوميدى از رحمت دنيا باشد كه خدا فرمايد: «او است كه باران بارد پس از قنوط مردم» و يأس، نوميدى از رحمت‌هاى آخرت باشد چنانچه فرمايد: «يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَما يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ».
۳- يأس، نوميدى در دل است. و قنوط، اظهار نوميدى است چنانچه خدا هم فرموده است: «يئوس قنوط». در كشاف گفته: قنوط، ظهور نوميدى است در چهره و اندام انسان. از مجلسى (ره)- معنى روحِ ايمان گذشت، و حاصلش اين است كه كمالِ ايمان و نورش و آثارش از زنا كار جدا مى‌شود و ايمان كه همان مجرد تصديق باشد و اثرى در انجام طاعت و ترك معصيت نكند چون تن
أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۶۲۲
بى‌روح است و گاهى هم روحِ ايمان به فرشته‌اى اطلاق شود كه به دل مؤمن گماشته است و او را رهبرى كند در برابر شيطانى كه او را به گمراهى كشد و يارى آن فرشته را هم روحِ ايمان گويند و شك در اين نيست كه از زنا كار روحِ ايمان به اين معانى جدا گردد و اگر درست توبه كند بدو برگردد و گر نه ناتوان بدو برگردد. از مجلسى (ره)-
«أ رأيت ان هم»
مقصود اين است كه چنانچه قصد دزدى چون خودِ دزدى نيست، در مفاسد و عقوبات همچنان قصدِ زنا هم چون خودِ زنا نيست در مفاسد. از مجلسى (ره)- ظاهر اين است كه كناسى خبر ۱۴ را با اين زياده نقل كرده است و (الذى) عطف است بر اكلِ مال يتيم با تقدير مضافى كه عمل باشد، يعنى از كبائر عمل فرزندى است كه به جاى اطاعت و اجابتِ پدر، او را دشنام مى‌دهد و (يضربه) يعنى او را مى‌زند يا به او زيان مى‌رساند.
و ممكن است در روايت كناسى شماره ذكر نشده باشد و ممكن است كه اين جمله بيان يك قسم از عقوق باشد و شماره مستقلى نباشد. و گفته شده است كه در اين روايت بيان شده كه عقوق از جانبِ پدر هم ممكن است و آن عبارت از ناسپاسى نسبت به حقّ

فرزند است. از مجلسى (ره)-

«ثم قال فى جماعتهم»

ظاهرش اين است كه اين تعبير «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» در باره انبياء و رسل است، و آن مخالف سياق آيه‌ها است كه اين جمله در آن واقع شده و مخالف مشهور ميان مفسران است و آيات چنين است (۲۱ سوره مجادله): «نوشته است خدا كه هر آينه من و رسولان من غالب مى‌شويم به راستى خدا عزيز و حكيم است ۲۲- نيابى مردمى را كه ايمان به خدا و روز رستاخيز دارند كه دوستى كنند با كسانى كه دشمن سرسخت باشند با خدا و رسولش گرچه پدر يا فرزند و يا برادر و يا عشيره و فاميلِ آنها باشند، آنانند كه ايمان در دلشان ثبت است،

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۶۲۳

و خدا با روحِ خود آنها را تأييد كرده است» بيضاوى گفته: يعنى آنانند كه با دشمنان خدا و رسول دوستى نكرده‌اند، و توجيهِ آن به چند وجه است:

۱- اؤلئك، اشاره به همان رسل باشد كه در «و رسلى» است، اگر چه از نظر لفظ بعيد است ولى از نظر معنا بعيد نيست و اين منافات ندارد با آنچه گذشت كه مقصود از آن روحى است كه در همه مؤمنان است و هنگام گناه از آنها جدا مى‌شود زيرا آنان اكملِ مؤمنانند، و اين روح به حدّ كمال در آنها است و در ديگران صنف ناتوان آن است و اين جز روح القدس است كه خاص آنها است.

۲- اشاره به مؤمنان باشد، و آيه را در اينجا آورده براى اثبات اين روح در انبياء از جهت اينكه اكمل مؤمنانند. از مجلسى (ره)- صدر آيه اول اين است: «ايا كسانى كه گرويديد! انفاق كنيد از پاكيزه‌هاى آنچه به دست آوريد (يعنى از حلالش يا از خوبش) و از آنچه ما از زمين براى شما برآورديم» يعنى از پاكيزه محصولى كه از براى شما برآورديم از حبوب و خرما و معادن- مضاف چون پيش ذكر شده حذف شده- و قصدِ بد نكنيد، يعنى قصد جنس پست از مال را نكنيد يا در خصوص محصول زمين كه خوب و بدش تفاوت بسيار دارد و بد را انفاق نكنيد.

از ابن عباس روايت شده كه پوسيده‌هاى خرما و بدِ آن را به صدقه مى‌دادند و از آن غدقن شدند و وجه تشبيه به مورد آيه چند تا است:

۱- آنچه به خاطر من رسيده و آن اين است كه كردارهاى نيك انفاقى است از نفس و چون روحِ ايمان برود به خاطرِ كردارِ بدِ آنها هم بد مى‌شوند و مقصود اين است كه خود را با ترك گناهان پاكيزه كنيد تا روح بدان برگردد و سپس به كارِ نيكش بداريد تا از شما پذيرفته شود كه خدا فرمايد: «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» و اين از بطون آيه است و با ظاهرش

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۶۲۴

مخالف نيست.

۲- گفته‌اند: ايمان به وسيله زنا بد مى‌شود چون مالِ پست.

۳- گفته‌اند: وجه شباهت اين است كه ايمانِ زانى كاسته گردد نه آنكه به كلّى نابود شود مانند انفاق از مال پست كه كاسته است نه آنكه به كلّى انفاق محسوب نيست، پايانِ نقل از مجلسى (ره).

ممكن است گفت: مقصود اين است كه هر كردارى خرج كردن از بنيه تن است و كاستن نشاط بدن و جان كه ايمان هم در ضمن آن است و اگر در خلاف كارى چون زنا صرف شود انفاق بدو خبيث است و اگر در كارِ خوب و موافقِ دستور خدا صرف شود عوض دارد و مايه سعادت آينده دنيا و آخرت است و بجا مصرف شده، و چون انفاق پاكيزه و طيب است. اين تشبيه طبق پندار آنان بوده كه شيطان انسان را مخبط سازد و او غش كند يا اينكه جن او را مس كند و ديوانه شود، يعنى برخاستن رباخواران چون از

جای برخاستن دیوانه‌ها است که دستخوش شیطان شده‌اند نه از راهِ اختلال عقل آنها بلکه از برای اینکه ربا خواری سبب ورم دلِ آنها شده و آنها را سنگین و بد حال کرده است، انتهی (از بیضاوی) و حاصلش این است که برخی اصحاب گفته‌اند: رباخواران هنگام رستاخیز برای سنگینیِ بار گناهِ رباخواری که بر دوش دارند مانند یک آدم خردمند و عاقل از جای برنخیزند بلکه چون دیوانگان باشند که تلو تلو خورند و بیفتند و برخیزند و بارِ دیگر نتوانند برخاست و آن ربا که خورند در دلشان باد کرده و برای آنها بارِ سنگینی شده که نتوانند برخاست و درست راه رفت.

در مجمع گفته است: یعنی برپا نشوند در روز قیامت جز بمانند کسی که شیطان او را دیوانه کرده است و این نشانه رباخواران است در موقف قیامت، از ابن عباس و جمعی چنین نقل شده است. و گفته شده است که این موضوع بر سبیل تشبیه آمده است زیرا حقیقت این است که شیطان انسان را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۲۵

دیوانه نمی‌کند ولی کسی که مایه سوداء بر او غلبه کرده است و ناتوان شده بسا که شیطان اموری هراسناك به او عرضه دارد و او را وسوسه کند و به دیوانگی و غش افتد از طرف خدا و نسبت آن به شیطان بر سبیل مجاز است از این نظر که تحقق این حالت به وسوسه او است. در نهایه است که سوگند غموس خانمانها را ویران کند- مقصود از آن قسم دروغی است که وسیله تبهکاری شود چون سوگند برای خوردن مال مردم و آن را غموس گویند برای اینکه صاحبِ خود را در گناه برد و سپس در آتشِ دوزخ، انتهای از مجلسی (ره). در نهایه است که غلول در ضمن حدیث تکرار شده است، و آن دزدی از غنیمتِ جهاد است. از طبرسی- گناه را به دل نسبت داده و گرچه از آن سراپای او است زیرا گناه در مورد کتمان شهادت به یک عمل قلبی انجام می‌شود که همان تصمیم پنهان داشتن آن است و برای آنکه نسبت آن به دل در ذم آن بلیغ‌تر است چنانچه نسبت ایمان به دل در مدح آن بلیغ‌تر است خدا فرموده:

«ایمان در دلِ آنها ثبت است» من گویم، وجه دوم اوفق است به خبر، زیرا همین مبالغه است که دلالت بر تهدید به عذاب و عقاب دارد برای آنکه از آن فهمیده شود که کتمان شهادت از بدترین گناهان است و بیشتر از همه در دل اثر کند که محل عقائد است و آن را فاسد نماید و بنیان عقیده را بکند، و بدان که شهادتِ ناحق را بر شمرده و دلیلی نیاورده که آن هم کبیره است، این دو وجه دارد:

۱- همین دلیل حرمت کتمان شهادت حق دلیل حرمت شهادت ناحق هم هست زیرا شهادتِ ناحق غالباً همراه با کتمان شهادت حقی است که بر خلافِ آن ادای شهادتِ ناحق شده است.

۲- دلیل حرمت کتمان شهادت بطور اولویت بر حرمت شهادت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۲۶

ناحق هم دلالت دارد زیرا اگر کتمان حق و سکوت از آن که مایه از میان رفتن حقیقت است گناه کبیره باشد اظهار خلاف حق برای محو حقیقت بسیار از آن بدتر است، از مجلسی (ره). یعنی هر دو را در یک آیه و به یک روش مورد نهی قرار داده و این دلیل است بر اینکه یک حکم دارند و یک عقاب دارند و از این جهت وارد است که می خوار چون بُت پرست است، از مجلسی (ره). پدرم قدس سره گفته: این عموم برای اختصار است تا ترک حج و روزه و جهاد واجب و دیگر واجبات در آن وارد باشد و همان عقاب بی‌نماز را بیان کرده تا عقاب ترک واجبات دیگر را بدان حواله کند، و باید در ترک آنان تدبر کرد که به کدام تهدید وارد شده است چنانچه در باره حج خدا فرموده: «هر که به وسیله ترک حج کافر شود، به راستی خدا از جهانیان بی‌نیاز است».

«لان رسول اللّه (ص) قال» این جمله اشعار دارد که تهدید به آتش و هر چه مستلزم آن است اعم است از اینکه در کتاب باشد یا سنت، و ممکن است این خبر تفسیر برخی آیات باشد که در این باره وارد است. از مجلسی (ره)- پدرم در برخی مؤلفاتِ خود طبق

استنباط از اخبار، گناهانِ کبیره را چنین آمار کرده است در دو قسمت:

قسمت اول، کبائرِ قطعی، به این شرح:

۱- شرک ۲- نومیدی از رحمتِ خدا ۳- ایمنی از مکرِ خدا ۴- قتلِ نفس ۵- عقوق والدین ۶- نسبتِ زنا به مؤمن و مؤمنه ۷- خوردنِ مالِ یتیم به ناحق ۸- گریز از جبهه جهاد ۹- رباخواری ۱۰- سحر ۱۱- کاهنی ۱۲- زنا ۱۳- لواط ۱۴- دزدی، بخصوص از غنیمت ۱۵- قسم به دروغ ۱۶- ترک واجباتِ الهیّه چون نماز و زکاة و روزه ماهِ رمضان و تأخیرِ حج از سالِ استطاعت بدون عذر ۱۷- شهادتِ ناحق و کتمان شهادتِ حق ۱۸-

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۲۷

شربِ خمر و بلکه هر مسکر ۱۹- نقضِ قرارداد ۲۰- نقضِ عهد با خدا و خلق ۲۱- قطعِ رحم ۲۲- تعرب بعد الهجره ۲۳- دروغ بستن بر خدا و رسول و ائمّه (ع) ۲۴- غیبت ۲۵- بهتان.

قسمت دوم، کبائرِ احتمالی، که گفته شده است:

۲۶- ترک همه مستحبات ۲۷- منع آب زیادی از رهگذرانِ تشنه، با عدم حاجتِ خود ۲۸- بی‌احتیاطی از بول ۲۹- وسیله سازی برای دشنام به پدر و مادر ۳۰- اضرار در وصیت ۳۱- خشم از قضای الهی ۳۲- اعتراض بر مقدرات الهیه ۳۳- تکبر ۳۴- حسد بردن ۳۵- دشمنی با مؤمنین ۳۶- الحاد در حرم مکه و مدینه ۳۷- سخن چینی ۳۸- بریدنِ عضوی از مؤمن بناحق ۳۹- خوردن مردار و نجاساتِ دیگر ۴۰- جاکشی ۴۱- اصرار بر صغیره ۴۲- امر به منکر و نهی از معروف بنا بر احتمالی ۴۳- دروغ و خلف وعده ۴۴- خیانت ۴۵- لعن بر مؤمن ۴۶- دشنام به مؤمن ۴۷- آزار کردنِ مؤمن ۴۸- زدنِ خدمتکار بیش از استحقاق ۴۹- منع آب مباح از ذی حقّ آن ۵۰- سدّ راه مردم ۵۱- تضییع عیال ۵۲- تعصب ۵۳- ظلم ۵۴- دغلی ۵۵- دوروئی ۵۶- خوار شمردنِ مؤمن ۵۷- عیب‌جوئی از مؤمن ۵۸- سرزنش مؤمن ۵۹- افتراء بر مؤمن ۶۰- سبّ مؤمن ۶۱- بدگمانی به مؤمن ۶۲- ترسانیدن مؤمن ۶۳- کم دادن در پیمانه و ترازو ۶۴- ترک امر به معروف و نهی از منکر ۶۵- همنشینی با فاسقان، خصوص در مجلس می خواری بی‌عذر ۶۶- بدعت در دین ۶۷- همنشینی با بدعت‌گذاران ۶۸- کوچک شمردن گناه ۶۹- قمار کردن ۷۰- حرام خوردن.

فائده- یکی از علماء محقق از گفته یکی از علماء دستوری نقل کرده: برای تشخیص گناه کبیره از صغیره بلکه تشخیص همه مراتب تکالیف شرعیه و یا عمده آنها، و خلاصه‌اش این است که از شرع به همراهی نورِ بصیرت، میدانی که مقصود همه شرایع رساندن خلق است به درگاهِ خدا

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۲۸

و وصول آنان به لقاء حضرت او و این راهی ندارد جز شناختن خدا تعالی و فهمیدن صفات او و رسلِ او و کتبِ او، و این است مقصود از قول خدا عز و جل: «من نیافریدم جن و انس را مگر برای اینکه مرا بپرستند» یعنی بندگان من باشند و بنده نیست کسی تا پروردگارش را به ربوبیت شناسد و خودش را به عبودیت و بناچار باید خود را و پروردگارِ خود را بشناسد و این مقصود اصلی است از بعثت پیمبران و آن را نتوان به دست آورد جز در زندگی دنیا و این است مقصود از قولِ او علیه السلام که: «دنیا مزرعه آخرت است» و حفظ دنیا مقصدی است به تبع دین زیرا وسیله آن است و آنچه از دنیا به آخرت تعلق دارد دو چیز است نفوس و اموال و هر چه راهِ شناختن خدا را ببندد آن بزرگترین گناه است و بدنبال آن است هر چه راه زندگی مردم را ببندد و دنبال آن است هر چه راه معاش را بر مردم بندد و این خود سه مرتبه است.

حفظ معرفت که وظیفه دلها است و حفظ حیات که وظیفه تنها است و حفظ اموال که وظیفه اشخاص است در همه شرایع بدیهی است و هیچ ملتی در این سه اختلاف ندارند و جائز نیست خدا پیغمبری را برای اصلاح دین و دنیای خلق مبعوث کند و آنها را مأمور کند بدان چه مانع از شناختن او و یا شناختن رسولانِ او باشد و یا آنها را امر کند به هلاک کردن نفوس و تلف کردن اموال،

از اینجا بدست آمد که گناهان کبیره سه مرتبه دارند:

۱- آنچه مانع از معرفت خدا و معرفت رسل او باشند و آن کفر است و کبیره از گناهان بالاتر از کفر نیست چنانچه فضیلتی بالاتر از ایمان نیست با همه مراتبی که در اینجا هست از قوی و ضعیف زیرا حجاب میان بنده و خدا همان جهل است و زیر دست جهل به حقائقِ ایمان، یعنی کفر ایمنی از مکر خدا و نومیدی از رحمت او است زیرا آن هم بابی است از جهل به خدا بلکه عین آن است، هر که خدا را شناخت تصور نمی‌رود که از مکر او در امان

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۲۹

باشد و نه از رحمت او نومید گردد و زیر دستِ این مرتبه است هر بدعتی که متعلق به ذات خدا و صفات خدا و افعال خدا باشد و برخی بدتر از برخی است.

۲- کشتن مردم، زیرا با بودن آنها زندگی بپاید و بپایش آن معرفت و ایمان به خدا و آسایش حاصل آید پس آن هم بناچار از کبائر است و گرچه از کفر فروتر است زیرا کفر به هدف آسیب زند و این به وسیله‌اش و در دنبال این کبیره است بریدنِ اعضاء تن و هر کاری که به نابودی کشاند تا برسد به زدن و برخی بزرگتر از دیگرند و در این پایه است زنا و لواط زیرا اگر مردم بر این در فراهم آیند و اگر به مردان اکتفاء کنند نسل قطع شود و جلوگیری از وجود بشر چون رفع آن است، و زنا گرچه اصل هستی را برنیندازد ولی نژاد را پریشان سازد و توارث و تناسل و آنچه بدان وابسته است براندازد و نظم زندگانی عمومی را مختل کند و کشت و کشتار به راه اندازد.

۳- تلف اموال است، زیرا که اموال معیشت خلق است و باید آنها را نگهداشت جز اینکه اگرش به ناروا ستدند توانش پس گرفت و اگرش خوردند توان تاوان باز گرفت و کار در باره آنها ناهموار نباشد، آری اگر به روشی آن را ستانند که جبرانِ آن دشوار باشد شاید که از گناهان کبیره شمرده شود و آن به روشهای نهانی باشد چون دزدی و دستبردِ سرپرست به مالِ یتیم و از میان بردن مال مردم به گواهی ناحق و سوگند دروغ نابجا که اگر از این راهها مال را برند پس گرفتنِ آن آسان نباشد و روا نبود که شرایع در غدقن از این امور اختلافی داشته باشند و هر کدام اینها از دیگری سخت‌تر باشد و همه از مرتبه دوم کمتر باشند که راجع به جان است ولی خوردنِ ربا را روا بود که همه شرایع حرام ندانند زیرا در آن عیبی نیست جز اینکه مال دیگری را به رضایتِ او گرفته‌اند و این تراضی بجا نیست ولی شارع آن بزرگ شمرده و از کبائر دانسته برای مصلحتی که او داند، گرچه غصب که خوردن مال دیگری است به رضای او از آن ندانسته.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۳۰

شهید قدس سره، گفته‌اند: هر گناهی که شرع به خصوص او تهدید کرده و وعید عذاب داده، کبیره باشد. و برخی آنها را برشمرده‌اند و گفته‌اند:

شرک به خدا تعالی و قتلِ به ناحق و لواط و زنا و گریز از جبهه جهاد و سحر و ربا و تهمت زنا به زنان پارسا و خوردن مالِ یتیم و غیبت به ناحق و سوگند دروغ و گواهی به ناحق و می خواری و بی‌احترامی به کعبه و دزدی و تخلف از قرارداد و تعرب بعد از هجرت و نومیدی از رحمتِ خدا تعالی و ایمنی از مکر خدا تعالی و عقوق والدین. از مجلسی (ره)- این دو سخن در یکی از دو مقام گفته شود:

۱- در مقامی که گناهان بزرگ و فراوان داشته باشد، و مقصود این باشد که کاش گناهم همین بود و غمی نداشتم.

۲- در مقام کوچک شمردن این گناه و بی‌اعتنائی بدان و گویا منظور روایت همین باشد. از مجلسی (ره)- شیخ بهائی گفته است: از اینکه در صورتِ اصرار، صغیره نفی شده فهمیده شود که صغیره با اصرار، کبیره گردد و اگر مثلًا مردی در پوشیدنِ جامه ابریشم اصرار کند خودِ پوشیدنِ ابریشم گناه کبیره گردد ولی مشهور میان فقهاء این است که نفس اصرار بر گناه، کبیره باشد نه آنکه

صغیره به اصرار کبیره شود.

شهید رفع اللَّه درجته گفته: اصرار گاهی به کردار است و آن پی گیری یک نوع گناهِ صغیره است بی‌توبه یا ارتکاب چند صغیره مختلف و بی‌توبه و گاهی به نیت است و آن عزم بر تکرار صغیره است پس از فراغت از آن، اما اگر گناهِ صغیره کند و نه توبه کند و نه عزم بر تکرار، به ظاهر مضر نیست و اعمالِ صالحه چون وضوء و نماز و روزه آن را جبران کند چنانچه در اخبار است، انتهی. از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد بر یکی از معانی

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۳۱

اصرار که گفتیم، و بعضی از اصحاب هم طبق آن فتوی داده و گفته: مقصود از اصرار ترک توبه است و بعضی آن را رد کرده است چون ضعیف است و مخالفِ ظاهر لغت است. از مجلسی (ره)- گویا مقصود از اصول و ریشه‌های کفر اخلاق زشتی است که بسا موجب کفر شوند نه اینکه همیشه چنین باشند و کفر هم معانی بسیاری دارد چون انکار خدا و الحاد در صفات او و چون انکار انبیاء و حجج و تعلیمات آنها و چون مخالفت خدا و رسول و چون ناسپاسی نعمت خدا تا می‌رسد به ارتکاب ترک اولی، و حرص باعث ترک اولی است و ارتکاب گناه صغیره یا کبیره تا برسد به انکار موجب شرک و خلود در دوزخ است و در آدم همان اثر اول را داشت و در فرزندانش پیش رفت تا به مرتبه اخیر رسید و به این اعتبار درست است که از ریشه‌های کفر است و همچنین سائر صفات. از مجلسی (ره)- شاید مقصود رغبت به دنیا و پیروی شهوات است و رهبت و ترس از فوت منافع دنیا و اعتبارات دنیوی بر اثر پیروی از حق یا از بیم کشته شدن در جهاد و بیم از فقر در ادای زکاهٔ ... و مقصود از سخط و خشم راضی نبودن به قضای الهی و دلتنگی از احکام الهی، و مقصود از غضب، انتقام‌جوئی برای امور دنیویه است. از مجلسی (ره)- نبی مجاب یعنی هر پیغمبری که قومش او را اجابت کرده‌اند و یا بایست است که اجابت کنند یا خداوند دعای او را اجابت کرده است.

«المكذب بقدر اللَّه»

یعنی طائفه مفوضه که می‌گویند خدا در کار بنده هیچ قدرتی ندارد مانند معتزله و تحقیق آن گذشت (و ممکن است مقصود کسانی باشند که منکر قضا و قدر هستند).

«المستحلّ من عترتی ما حرم اللَّه»

مقصود از عترت خاندان آن

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۳۲

حضرت است و امامان از نژاد او که کشتار آنها را جائز شمردند و به آنها ضرب و شتم و اهانت روا داشتند یا ترک دوستی آنها کردند و حق آنها را غصب نمودند و یا به امامت آنها معتقد نشدند و احترام مقام آنها را مراعات نکردند. از مجلسی (ره)- این همان روایت ۶ است که گذشت و اختلافی ندارد جز در جمله

(یعتذر الی الناس)

و جمله

(ألبسه اللَّه)

و شاید به خاطر همین اختلاف نسخه‌ها آن را تکرار کرده است و آن هم بعید است و شاید هم از روی سهو تکرار شده است. از مجلسی (ره)- قوله «ما من احد» یعنی انسان به طبعِ خود چنین است که از اطلاع دیگری به عملِ خیر او خوشش می‌آید و ممکن نیست این حال را از خود بگرداند و اگر او را بدان تکلیف کنند تکلیف به مالا یطاق باشد.

«اذا لم یکن صنع ذلک لذلک» یعنی داعی و انگیزنده او بر انجام این کار یا انجام آن بر وجه مخصوص همان ظهور آن برای مردم نباشد. از مجلسی (ره)- ریاست خوب دارد و بد دارد، خوبش ریاستی است که خدا تعالی به خواص خلقش از انبیاء و اوصیاء (ع)

داده برای هدایت و ارشاد خلق و رفع فساد از آنها و چون معصومین (ع) از طرف خدا به عنایات الهیه موفق هستند ایمن از آنند که غرضشان از آن به دست آوردن اغراض پست دنیا باشد و منظور آنها از ریاست مهرورزی برای خلق خدا است و نجات آنها از مهلکه‌های دنیا و آخرت چنانچه حضرت یوسف گفت: مرا بر خزائن زمین بگمار که من نگهدار و دانا هستم، و اما مردم دیگر ریاست حق دارند و ریاست باطل و آن مورد اشتباه است از نظر نیت و حالت.

از آن جمله است ریاست در قضاء و حکم میان مردم که امر مهم و خطرناکی است و معرض فریب شیطان است و برای آن در اخبار بسیاری از

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۳۳

آن بر حذر داشته‌اند و اما کسی که به خود اطمینان دارد و می‌داند که گول شیطان را نمی‌خورد اگر در زمان حضور امام است و او وی را بدان تکلیف کند بر او واجب گردد و در زمان غیبت مشهور است که واجب است بر فقیه جامع الشرائط یا بخصوص یا بطور کفایت و اگر مقصودش اطاعتِ امام و مهربانی به مردم باشد و احقاق حقّ آنها و حفظ ناموس و مال و آبروی آنها از تلف، و مقصودش سرفرازی بر مردم و تسلط بر آنها و جلب قلوب و کسبِ ستایش نباشد، ریاست او باطل نیست بلکه ریاست حقی است که در آن از خدا اطاعت کرده و از رسول خدا و ائمه خیر اندیشی نموده و اگر منظورش کسب مال حرام و جلب قلوب خاص و عام باشد و امثال آن ریاست باطل و ناحقی است که از آن بر حذر داشته‌اند و بدتر آن دعوی امامت به ناحق است و معارضه با ائمه حق که در حد شرك به خدا است و نزدیك بدان کردار دروغ گویان و ظاهرسازانی است که معاصرِ ائمه (ع) بودند و مردم را از رجوع به آنان باز می‌داشتند چون حسن بصری و سفیان ثوری و ابو حنیفه و مانند آنها و از ریاستهائی که حق و باطل دارند تصدی فتوی و تدریس و وعظ است و اگر کسی اهلیت این مقامات را دارد و عالم است بدان چه می‌گوید و پیرو از قرآن و سنت است و غرضش هدایت مردم و تعلیم مسائل دین است ریاست او حق است و محتمل است واجب باشد یا به وجوب عینی یا کفائی و هر که اهل نباشد و آیات و روایات را به رأی خود تفسیر کند و آنها را نفهمد زیان‌کارترین مردم باشد.

از آن جمله است امامت در جمعه که اگر اهل است و نیتش پاك است حق است و اگر نه از اهل فساد است و حاصل اینکه اگر ریاست شرعی باشد و به غرض صحیح باشد ممدوح است و اگر نامشروع و یا برای اغراضی نامشروع باشد مذموم است و این اخبار بر وجوه مذمومه محمول شوند یا بر اینکه کسی نفس ریاست را بخواهد و جاه طلب باشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۳۴

یکی از محققان گفته است: معنی جاه و ریاست تسلط بر دلها و قدرت بر آنها است و حکمش حکم تسلط بر مال است از متاع دنیا و با مرگ از دست برود چون مال و همه دنیا مزرعه آخرت است و هر چه در دنیا است ممکن است توشه آخرت گردد و چنانچه برای دفع ضرورت اکل و شرب و مسکن، مالی لازم است برای ضرورت زندگی جاه و ریاستی هم لازم است و چنانچه انسان از طعامی که بخورد بی‌نیاز نیست از مالی که با آن تحصیل طعام کند همچنان از حاجت به خادم و رفیق و استاد و سلطانی که او را حفظ کند از دفع اشرار بی‌نیازی نیست و دوست داشتن جاه در دل خادم برای خدمت لازم یا رفیق برای معاشرت لازم یا استاد برای استفاضه علم یا پیشوا برای حفظ نظم مذموم نیست زیرا جاه چون مال وسیله اغراض است و با هم فرقی ندارند و حق این است که مال و جاه به ذاتِ خود دوست داشتنی نیستند و مانند این است که کسی دوست دارد در خانه‌اش آبگیری باشد برای قضای حاجت و در حقیقت حب به آن خانه ندارد و مقصود رفع حاجت است، و بسا مردی زنِ خود را برای رفع شهوت خواهد و این دوستی به زن نیست مگر آنکه چون عاشقی او را دوست داشته باشد، جاه و مال هم اگر برای رفع حوائج باشند محبوب شمرده نشوند و چنین تعلقی به آنها مذموم نیست مگر کسی آنها را بالذات دوست گیرد نه برای رفع ضرورت که این مذموم است ولی موجب فسق و گناه نیست مگر آنکه به خاطر آنها مرتکب گناهی شود. از مجلسی (ره)- این حدیث حمل می‌شود نیز بر جمعی که معاصر ائمه

(ع) بودند و در برابر آنها دعوی ریاست داشتند به ناحق، یا مقصود حذر دادن از فریب نفس و سربزرگی و گردن فرازی است برای پیروی عوام و مرجعیّت آنان، بدین وسیله خود هلاک شود و آنها را هم به گمراهی کشاند و ندانسته فتوی دهد با اینکه لغزش علمای ناحق به دیگران هم سرایت کند زیرا هر کاری کنند به نظر دیگران پسند آید و از آن پیروی کنند.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۳۵

از مجلسی (ره)- «أ ترى» به صیغه معلوم یا مجهول، استفهام است به معنی انکار یعنی چنین نیست که ناشناخته بماند.

«انه لا بدّ» یعنی راستش این است که همیشه یک دروغگو هست که مردم را به دنبال خود می‌کشاند و هر چه از او بپرسند جواب می‌دهد و در برابر آنچه هم نمی‌داند دروغی می‌تراشد و به ناچار باید بسیار دروغگو باشد و یا آنکه همیشه یک مرد عاجز الرأی به دعوی ریاست اقدام می‌کند.

و محتمل است مقصود این باشد که هر که ریاست طلب است به ناچار یا باید بسیار دروغگو باشد و یا آنکه در جواب درمانده گردد، زیرا مردم در همه مسائل و در امور مشکله به او مراجعه می‌کنند و اگر همه را جواب دهد باید غالباً دروغ گوید و اگر هر چه را نداند جواب ندهد درمانده جلوه کند. در ضمن اخبار به وجه بلیغی از عالِم بی‌عمل انتقاد کرده است و بدترین سرانجام او را بیان کرده است و البته هر گونه علم و دانش مفید علم به همان قوانینی است که موجب عدالت و درستی داد و دهش باشد عدالت نسبت به خود و خدا و مردم و روابط زندگی، و هر کس یک قانون عدلی را بداند و آن را زیر پا نهد و بر خلاف آن ستم روا دارد چنین سرانجام بدی خواهد داشت. از مجلسی (ره)- مراء مصدر باب مفاعله است به معنی جدال و اعتراض بر سخن دیگری بدون غرض دینی. در مفردات راغب است که:

امتراء و ممارات محاجه و گفتگو است در موضوعی که مورد تردید است تا آنکه گوید: مقصود از نهی در آن در حدیث جدل برای اثبات باطل و غلبه در آن است و اما مجادله برای اظهار حق پسندیده است برای قول خدا تعالی:

«وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ». از مجلسی (ره)- مقصود از هدف کردن خدا برای ستیزه در اینجا این است که در ذات و صفات خدا با مردم وارد بحث و گفتگو شود زیرا

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۳۶

افکار و عقول از درک ذاتِ قاصرند، و از تفکر در آن نهی شده و خصومت در این باره انسان را در معرض انتقال از رأیی به رأی دیگر در آورد به واسطه حیرت عقول و عجزشان از آن چنانچه در حکماء و متکلمین در این باره دیده می‌شود که هر کدام به راهی روند و سخنی گویند و بهتر و لازم‌تر همان اکتفاء به تعلیماتی است که در قرآن و سنت وارد شده، و ممکن است مقصود انتقال از حق به باطل و از ایمان به کفر باشد. یکی از محققان گوید: غضب، زبانه آتشی است که از آتش فروزان خدا برگرفته شده و جز از دلها سر برنزند، در درون دل خموده است و چون آتش زیر خاکستر آرمیده و سر بزرگی نهان در دل، هر سرفراز لجباز آن را بدر آورد چنانچه آهن آتش خموش را از دل سنگ، بر آنها که به دیده حق بین بنگرند هویدا است که رگی از شیطان لعین در انسان می‌درزد و در هر که زبانه خشم سرزد خویشی شیطان از او سر برزد که گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گِل، شیوه گِل آرامش و وقار است و شیوه آتش بر افروختن و شرار و جنبش و پریشانی و کباب کردن دل‌های نزار که خدا فرماید: «تافته کند هر چه در دل آنها است با پوستشان» و از نتایج خشم است کینه و حسد که بدانها هلاک شده‌اند مردم بد و تباه شده‌اند هر دیو و دد. از مجلسی (ره)-

«فما یرضی ابداً»

در اینجا آگاه کرده است که نباید خشم کرد و اگر خشم آمد نباید او را دنباله داد بلکه زود درمان کرد زیرا اگر دنباله پیدا کرد بسا مایه کاری شود چون کشت و زخم و دشنام که به دوزخ برد و یا در نهاد انسان جا گیر و پا گیر شود و بماند تا انسان را به دوزخ

کشد. و بدان که درمانِ خشم از دو راه است:

۱- با دانش. ۲- با کردار.

اما با دانش به اینکه بیندیشد در آیات و اخباری که در نوهش خشم و مدح فرو خوردن خشم و گذشت و بردباری رسیده است و اندیشه کند که

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۳۷

خود توقع گذشت از خدا دارد و خشمِ خود را جلو گیرد.

و اما در باره درمان کرداری، در اینجا دو چیز فرموده است:

۱- آنکه فوراً وضع و حال خود را تغییر دهد و به کاری بپردازد، و آسانتر همه این است که اگر ایستاده بنشیند و در روایتی دارد که: اگر نشسته است برخیزد، و بعد روایاتی نقل کرده است که در آنها وارد است: اگر نشسته است بخوابد و یا آنکه برای رفع خشم با آبِ سرد وضوء بسازد و یا غسل کند.

درمان ویژه برای خویشان که می‌فرماید: به او نزدیک شود و او را مس کند، و بهتر آن است که او را در آغوش کشد و ببوسد. از مجلسی (ره)-

«من کف نفسه عن اعراض الناس»

یعنی خود را از آبروریزی مردم باز دارد بسبب غیبت و بهتان و دشنام و پرده دری از عیوب آنان و امثال آن.

«اقال اللَّه نفسه»

بعضی گفته: مقصود از نفس در اینجا عیب است و من گویم: ممکن است مقصود همان معنی متعارف باشد زیرا گرچه معمولًا اقاله را به لغزش‌ها نسبت دهند ولی به خود شخص هم نسبت داده شود زیرا اصل در اقاله این است که مردی کالائی بخرد و پشیمان شود و نزد فروشنده آید و گوید: مرا اقاله کن، یعنی آن معامله‌ای که میان ما شده واگذار و از آن صرفِ نظر کن و پولِ مرا بده و جنس خود را بگیر، و این کلمه در آمرزش گناهان بکار رفته زیرا معامله‌ای اعتبار شده میان بنده و پروردگار که گویا گناه به خدا داده و در عوض عقوبت گرفته و اکنون می‌خواهد عقوبت را به خدا پس دهد و نفس در این میانه گرو است و صحیح است نسبت اقاله به نفس. از مجلسی (ره)- در نهایه است که: بادره، سخنی است که سبقت گیرد به زبان انسان هنگام خشم. چون این را فهمیدی این جمله چند وجه دارد:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۳۸

۱- مقصود این باشد که خودداری نکردن از بادره‌ها و برطرف نکردن مایه‌های خشم از خود و مهار گسیختگی در باره آنها بسا که به کفر می‌کشد چنانچه دیده شود که هنگام خشم از مردم سخنان کفر آمیز برآید چون بد گفتن به خدا و پیغمبران و ائمه (ع)، یا به کارهائی پردازد که سبب مرتد شدن است چون لگد کردن قرآن کریم یا دور انداختنِ آن.

۲- مقصود ترغیب بر بازداشتن خود باشد از هر بادره‌ای زیرا هر بادره‌ای یک نوع کفری است در برابر ایمان کامل.

۳- تکفر، از باب تفعیل باشد به صیغه مجهول، یعنی بادره‌های خشم غالباً مورد عفو و جبران است ویژه که به زودی موجب پشیمانی و توبه گردد به خلاف حسد که صفتی ثابت است در نفس و خورنده ایمان، و ممکن است حمل آن به صورت غلبه و غضب و زوال قصد و اختیار. و ممکن است که یکفر با یاء باشد در همین صیغه طبق ضبط نسخه‌ها، یعنی بادره‌ها سبب نسبت به کفر می‌شوند و گرچه مرتکب نزد خدا معذور است برای اینکه بی‌اختیار از او سرزده است.

حسد: آرزوی زوال نعمت از دیگری است برای خود، و غبطه: آرزوی داشتنِ مانند نعمت دیگران است نه زوالِ آن از دیگران- از نهایه.

بدان که حسد در مورد نعمت است و چون خدا نعمتی به برادرِ تو دهد تو را در باره آن دو حال باشد:

۱- آن را بد داری و آرزوی زوالِ آن کنی چه به تو رسد یا نه، این حسد است.

۲- آنکه با آن کاری نداشته باشی و دوست داشته باشی که خودت هم آن را داشته باشی و این غبطه است و آن را رقابت هم گویند. اولی حرام است و یا آنکه اظهارش حرام است چنانچه از اخبار برآید مگر نعمتی که کافری و یا فاجری دارد و مایه فتنه و فساد و آزار خلقش می‌سازد که آرزوی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۳۹

زوال آن ضرر ندارد زیرا منظور زوال وسیله فتنه و فساد است.

حسد، از نظر عقل زشت است زیرا بدخواهی دیگران است و خشم بر کارِ یزدان در احسان به بندگان چه گناهی بدتر از ناگوار داشتن آسایش مسلمانی دیگر که تو را در آن زیان و ضرر نیست، و بیانِ برخی مفاسدِ آن بیاید.

ولی غبطه و رقابت حرام نیست بلکه واجب است یا مستحب یا مباح چنانچه خدا فرماید: «در این باره رقابت ورزند رقابت‌کننده‌ها ...» تا آنکه گوید: بسا غبطه‌ای باشد که حرام یا مکروه است چون حبّ مانندِ منصبِ حرام یا مالِ حرام که دیگری دارد و یا حبّ مالِ مشتبه و برای صرف در مصارف مکروه.

اسباب حسد بی‌شمار است و از آنها هفت سبب عمده را برشمرده‌اند:

۱- دشمنی ۲- عزت‌طلبی ۳- کبر و سربزرگی ۴- تعجب ۵- ترس از فوت مقاصد ۶- حبّ ریاست ۷- بد ذاتی و بخل.

تا آنکه گوید:

بدان که حسد از بیماری‌های بزرگِ دل است و دردهای دل درمان نپذیرد جز با علم و عملِ سودمند برای رفع بیماری حسد و آن توجه به این است که تو به خوبی درک کنی که حسد به دین و دنیای تو زیان می‌زند و به دین و دنیای آنکه بر او حسد بری زیانی ندارد بلکه برای دین و دنیای او سودمند است. و اگر این مطلب را از روی حقیقت بدانی و دشمنِ خود و دوست دشمنِ خود نباشی بناچار از حسد برکنار گردی، اما جهت اینکه به دینت ضرر دارد این است که حسدِ تو به معنی خشم بر مقدر الهی است و بد داشتنِ آن نعمتی که به بنده‌های خود داده است و عدل او که در میان نهاده از روی حکمت و مصلحتِ خود و این خود جنایت بر چشم توحید و خار بر دیده ایمان است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۴۰

از مجلسی (ره)-

«کاد الفقر ان یکون کفراً»

این عبارت چند وجه دارد:

۱- آنچه به خاطر رسید که مقصود از آن فقر و نیازمندی به مردم است و این همان فقر مذموم است زیرا سؤال از خلق و بی‌توجهی به خالق و آنکه ضامن روزی است برای طلب روزی و حوائج دیگر نوعی است از کفر و شرک زیرا اعتماد به خدا سبحانه ندارد و نه به ضمانت او و پندارد که خلق عاجز بر انجام حاجت او بی‌تقدیر و تسبیب خداوند توانا است و گاهی کفر باشد و گاهی شرک.

۲- مقصود فقر بی‌صبر است که از آن پناه باید جست و فقر ممدوح، فقر با صبر است. غزالی گفته: سببش آن است که چون سختی حال خود و خاندانش را بیند و نعمت فراوان ظالمان و فاسقان را بسا که نسبت بی‌عدالتی بخدا دهد.

۳- راوندی در کتاب شرح الشهاب گفته: مقصود این است که فقیر بر اثر سختیِ حالِ خود و عیالش در معرض این است که به دزدی و خیانت و غصب افتد و بسا راه ببرد و مسلمان را بکشد و به خدمت ظلمه درآید و از غضب و ظلم نان بخورد و این اعمال بر اساس بی‌ایمانی و کفر انجام شود.

«کاد الحسد ان یغلب القدر»

چند وجه دارد:

۱- راونـدی گفته: مقصود این است که حسـد بـاعث سـلب نعمت محسود شود و بسا بر مقـدرات او غلبه کنـد زیرا بسا که حسود به کشتار محسود و یا اتلاف مال و بر هم زدن زندگی او اقدام نماید و گویا در مقام چیره گی بر مقدرات است.

۲- یعنی حسد مایه افزایش نعمت محسود می‌شود و بر مقدر او غلبه می کند.

۳- حسد مایه زوال نعمت خود حسود شود و بر مقدر او تأثیر کند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۱

از مجلسی (ره)-

«لا تحسدن الناس»

اشاره است به قول خدا تعالی (۵۴ سوره نساء): «بلکه حسد برند بر آنچه خدا به مردم داده است از فضل خودش».

و لا تمدنّ، اشاره است به قول خدا سبحانه (۱۳۱ سوره طه): «و چشـمان خود را میناز بدنبال آنچه بهره دادیم بدان ازواجی از آنان را از شـکوفه زندگی دنیا (از دنیا شـکوفان) تا آنها را بدان آزمایش کنیم و روزی پروردگارت بهتر و پاینده‌تر است» بیضاوی گفته: یعنی از راه اسـتحسان و آرزومنـدی چشم بـدنبال آن مینـداز. از مجلسـی (ره)- ظـاهر این حـدیث اخبار از این است که هر حسودی منـافق است چنـانچه گـذشت، و مقصود از آن امر به غبطه و رقابت است و به ترک حسادت. از مجلسـی (ره)- در نهایه گفته است: عصـبی، کسـی است که از خویش خود در سـتم‌گری پشتیبـانی می کنـد و آنکه برای خویش خود خشم می کنـد و از آنهـا حمـایت می‌نمایـد. و عصـبه، خویشان پـدری را گویند که به انسان احاطه دارند و او را نیرومند می کنند و به این معنا است حدیثی که گوید: از ما نیست کسی که به تعصب دعوت کند و برای تعصب بجنگد.

و تعصب، حمایت و دفاع از یک دیگر است.

و نهایه در شرح قول پیغمبر (ص): «ربقه اسلام را از گردن خود گشوده» گفته است: ربقه، در اصل نامِ حلقه‌ای است در ریسمان که به گردن حیوان یا دست بندند برای نگهداری او، و اسـلام را برای انسان بدان تشبیه کرده است زیرا به وسیله احکام و حدود و اوامر و نواهی دست و پای مسلمان در بند می‌شود، انتهی. و تعصبی که در اخبار نکوهش شده، حمایت از خویش و دوست و رفیق است در سـتم و باطل یا طرفـداری از مـذاهب ناحق و گفتار ناحق به اعتبار اینکه بـدان علاقه دارد یا مـذهب پـدران یا خویشان او است و ترک

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۲

طلب حق یـا اظهـار چیزی را که ندانـد حق است برای غلبه بر طرف مبـاحثه خود یـا اظهـار فضـل و یا اقامه بر عقیـده‌ای که داشته و فهمیده باطل است برای دفاع از جهل و گمراهیِ خود و همه اینها تعصب باطل و مهلک است و خروج از ربقه اسلام است. و حمیت هم قریب به همان تعصب است که خدا فرموده:

«و در دل آنها حمیت نهاده، حمیت دورانِ جاهلیت» تا آنکه گویـد: و اما تعصب در دین حق و حمایت از آن و هم در مسائل یقینی و اعمال دینی و حمایت از اهلِ آن و حمایت از تیره و بستگان برای دفع از ستم از تعصب و حمیت مذمومه نیست و بلکه تا اندازه‌ای واجب است.

سپس این ذم و تهدید نسبت به تعصب کش روشن است ولی نسبت به آنکه برای او تعصب کشیده شده باید مقید شود به آن کسی که بـاعث و راضـی به آن است و الّا گناهی بر او نیست و خلع ربقه ایمان کنایه از خروج از ایمان است بطور کلی بر وجه مبالغه و یا آنکه مقصـود خروج از اطـاعت است که لازمه ایمـان است. سـلا، آن پـوست نـازکی است که روی نوزاد از رحم بیرون می‌آیـد و

داستان سلا در باب مولد رسول اللَّه در جلد ۲ گذشت، و اینکه فرموده:
سبب اسلام حمزه (رضی الله عنه) گردید اشاره است بدان چه طبرسی در اعلام الورى به سندِ خود از علی بن ابراهیم روایت کرده که او به سند خود آورده است که ابو جهل به رسول خدا (ص) تعرضی کرد و نیش زبان زد و او را آزرد و بنی هاشم انجمنی کردند و حمزه از شکار برگشت و به انبوه مردم نگاه کرد و زنی از پشت بام به او گزارش داد که: ای ابا یعلی! عمرو بن هشام متعرض محمد شد و او را آزرد و حمزه به خشم آمد و خود را به ابی جهل رسانید و کمانِ او را گرفت بر سرش زد و او را بلند کرد و به زمین کوفت و مردم فراهم شدند و نزدیک بود شرّی میان آنها برپا شود، و به حمزه گفتند: ای ابا یعلی! به دین
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۳
برادرزاده خود فریفته شدی؟ گفت: آری، و از روی خشم و حمیّت گفت:
اشهد ان لا اله الّا اللَّه و اشهد انّ محمداً رسول اللَّه. و چون به منزلِ خود برگشت پشیمان شد و بامداد خدمت رسولِ خدا (ص) رفت و گفت: ای برادر زاده، آنچه می‌گوئی درست است؟ رسول خدا (ص) یک سوره از قرآن برایش خواند و بینا شد و بر اسلام ثابت قدم گردید و رسول خدا شاد شد و ابو طالب هم به مسلمانیِ او خرسند گردید و این قطعه را در این باره سرود:
ای ابا یعلی شکیبائی بکن بر کیش احمددر ره ترویج دین میباش با صبر و مؤید
حفظ کن آن را که دین آورده از نزد خدااز سر صدق و صفا ای حمزه جان کافر مپا
شاد گشتم از حقیقت چون که گفتی مؤمنم‌کن رسول اللَّه را یاری کز آن خرم دلم
جار کش اندر قریش اسلامِ خود را کن عیان‌گو که احمد نیست ساحر در کلام و در بیان از مجلسی (ره)- راغب گفته: الحاد، یعنی انحراف از حق و آن دو قسم است، انحراف به سوی شرک به خدا مستقیماً که با ایمان منافات دارد و الحاد به وسیله اسباب بعیده که با ایمان منافات ندارد ... گفته است:
کبر، حالتی است که در انسان پدید آید از خود بینی و انسان خود را بزرگتر از دیگران بیند و سخت‌ترین تکبر سرفرازی در برابر خدا است و سرپیچی از پذیرش حقّ بندگی.
و استکبار و بزرگی‌طلبی بر دو قسم است:
۱- اینکه انسان تلاش کند تا بزرگ گردد و این اگر به موقع و در خور و بجا باشد پسندیده است.
۲- این است که بر خود ببالد و از خود نشان دهد آنچه را نبایست،
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۴
و این مذموم و رد است و آیات بسیاری از قرآن در مذمت آن نقل و تفسیر کرده است، و مجلسی (ره) پس از نقل آنها گوید:
من گویم، آیات و اخبار در ذم کبر و مدح تواضع بیش از شمار است و شهید قدس سره گفته: کبر گناه است و اخبار در باره آن بسیار است و رسول خدا (ص) فرموده: هر که به اندازه ذره‌ای کبر در دلش باشد هرگز به بهشت نمی‌رود، گفتند: یا رسول اللَّه، یکی از ماها دوست دارد که جامه او خوب باشد و کارش خوب باشد، فرمود: خدا زیبا است و زیبا را دوست دارد ولی معنی کبر رد حق و خوار شمردن مردم است. و گفته‌اند کبر در درون است و در برون، کبر درون یک حالت روحی است و کبر برون اعمالی است که بزرگی را نمایش دهند و کبر درون به همان حالت روحی اطلاق شود و این اعمال نماینده آن است و آن عبارت از این است که خود را بالاتر از دیگران داند و به این نظر از عجب و خود بینی جدا می‌شود.
کبر بر سه قسم است:
۱- تکبر در برابر خدا که بدتر از همه است چون تکبرِ نمرود و فرعون.
۲- تکبر بر رسولان و امامان (ع) چنان که گفتند: «آیا به بشری چون خود بگرویم، اگر از بشری چون خود فرمان برید زیان‌کارید،

گفتند چرا فرشته‌ها بر ما نازل نشوند یا خود پروردگار را نبینیم، در ذات خود سر بزرگی کردند و سرکشی بزرگی نمودند- و این هم قریب به همان اول است گرچه از آن کمتر است.

۳- تکبر به بنده‌های خدا به اینکه خود را بزرگ شمارد و دیگر آن را کوچک شمارد و بر خود هموار نکند که از آنها بپذیرد و با آنها همکاری کند، و سبب کبر دینی و یا دنیوی است به این شرح:

۱- علم و دانش و کبر چه زود در دانشمندان رخنه کند، از این جهت

أصول الكافي / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۵

پیغمبر (ص) فرمود: آفتِ علم تکبر و سربزرگی است.

۲- عمل و عبادت که غالباً همراه با کبر و خودبینی می‌شود و به جاه‌طلبی و جلب مردم می‌کشاند و عبّاد و زهّاد توقع دارند مردم از آنها احترام کنند و کارهای آنها را انجام دهند و به دیدن آنها روند و تصور کنند که خود اهل نجاتند و دیگران در هلاکت‌اند و اهل عذاب.

۳- تکبر به حسب و نسب و خانواده و فامیل.

۴- به واسطه جمال و زیبائی که بیشتر در زنان به وجود آید.

۵- به واسطه مال و دارائی که بیشتر در ملوک و تجار و سرمایه‌داران باشد.

۶- به واسطه قوت و نیرو و پهلوانی.

۷- به واسطه اتباع و انصار و شاگردان و غلمان و عشیره و اقارب و اولاد.

و کبر در هر درجه موجب عجب و حسادت و کینه شود و باید آن را زود معالجه کرد و از راه تفکر در زوال هر گونه وسیله بزرگی و خطرهائی که دارد و از نظر تواضع و اشتغال به اعمال مردم عادی تا آنجا که خود را با آنها همکار و همرتبه شمارد- بطور خلاصه نقل شد. از مجلسی (ره)-

«ان تغمض الناس»

یعنی آنها را کوچک دانی و مقصود یا عموم مردم است و یا خصوص ائمه، چنانچه در اخبار کلمه ناس به آنها تفسیر شده.

«سفه الحق» برای آن دو معنی نقل کرده است:

۱- یعنی در برابر حق نادانی و سفاهت کند و آن را نپذیرد.

۲- یعنی حق را سبک گیرد و قدر آن را نداند. از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد که ممکن است انسان در روز رستاخیز خردتر از پیکره دنیای خود باشد با اینکه همه اجزاء اصلیه یا برخی از آنها در وی نباشند و سپس اجزاء دیگر بدان اضافه شوند و

أصول الكافي / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۶

درشت‌تر شود، زیرا دور است که تا این حد همه اجزاء در هم پکفته شوند، و ممکن است مقصود این باشد که پیکری بدین صورت خوار محشور شوند گرچه بزرگ تن باشند یا مقصود از صورت مورچه بیان پستی و خواریِ آنها یعنی پایمال مردم محشور باشند در هر صورتی که هستند. از مجلسی (ره)- سر به زیر افکندن و سکوتِ امام دلالت دارد که ارتکاب این امور مورد خطر است و باید مواظبت کرد. پیاده نشدن یا از پشت مرکب بوده و یا از سر تخت و هر دو روایت شده و باید حمل شود که عمل آن حضرت تکبر و خوار شمردن پدرش نبوده زیرا پیغمبران از چنین کارهائی منزهند، بلکه برای مصلحت مردم داری بوده است تا بتواند نظم را نگهدارد و دین را ترویج کند، از مجلسی (ره). از مجلسی (ره)- جوهری گفته: حکمه، به معنی لگام است ...

و گفته‌اند: مقصود از حکمت در اینجا حالتی است که مقتضی سلوک راه حق است و مقصود از نگهداری فرشته، ارشاد و تأییدِ او است.

«اتضع» امر تکوینی است یا امر شرعی «وضعک اللّٰه» نفرین است یا اخبار از اینکه خدا او را پست کرده است و خوارش نموده است. از مجلسی (ره)- در نهایه گوید: «امرء تائه» یعنی مرد متکبر (و به این معنی در فارسی گویند خود را گم کرده است).

«او تجبر» ممکن است تردید از راوی باشد و اگر هر دو تعبیر از خود امام باشد دلالت دارد که تکبر و تجبر با هم فرق دارند چنانچه قول خدا:

«الجبّار المتکبّر» هم بدان اشاره دارد و در خبر اشاره‌ای است به اینکه تکبّر از تجبّر اقوی است، و ممکن است در فرق میان آنها گفت: تجبّر، وادار کردن دیگری است به کاری، به زور و فشار به خلاف تکبّر که خود را از دیگران بزرگتر دانستن است و اگر چه غالباً با هم ملازمند، و سپس باید دانست که این دو مضمون

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۷

اخیر در خبر چند وجه دارند:

۱- مقصود، این باشد که تکبّر، ناشی از پستی و زبونی نفس انسان است.

۲- مقصود، این باشد که تکبّر، در کسی پدید شود که خوار بوده و عزیز شده و کسی که در خاندانِ عزّت بزرگ شده، غالباً دچار تکبّر نیست و بلکه تواضع پیشه است.

۳- تکبّر در کسی است که کمال واقعی ندارد و با تکبّر می‌خواهد اظهار کمالی کند.

۴- مقصود، این است که نزد خدا خوار و زبون است و هر که نزد خدا عزیز و صاحب مقام باشد، تکبّر نورزد.

۵- مقصود، این باشد که هر که تکبّر دارد، سرانجام او به خواری و زبونی می‌کشد (در دنیا یا در آخرت) و این از همه، دورتر است. از مجلسی (ره)- عُجب، این است که کارِ خوبِ خود را بزرگ شمارد و بدان خرم باشد و بنازد و خود را بی‌تقصیر شمرد. و اما صرف خرسندی به انجام کارِ خیر و شکرگزاری از خدا به توفیق دادن برای آن و درخواستِ فزونی، آن عُجب نیست بلکه خوب است و پسندیده. شیخ بهائی قدس اللّٰه روحه گفته است: شک نیست که هر که کارهای خیری کند مانند روزه روز و عبادت در شب و مانندِ آن شاد گردد و این شادی اگر از نظر این باشد که این عطای خدا و نعمت او است و با این حال از خود بیمناک باشد و از زوال این نعمت نگران باشد و از خدا فزونیِ آن را خواهد، این خرمی و شادی عُجب نیست و اگر از این نظر باشد که آن را ثمره شخصیت خود داند و بزرگش شمارد و بدان اعتماد کند و خود را از تقصیر در باره اطاعت حق بیرون شمارد و گویا به وسیله آن کارها منت به خدا می‌نهد، این عجب است، انتهی. (که گناه به از آن است) و این خبر دلالت دارد که عُجب از گناه بدتر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۸

است، یعنی از گناهِ اعضاء، زیرا عُجب گناهِ دل است. از مجلسی (ره)-

«منها ان یزین للعبد سوء عمله فرآه حسنا»

اشاره است به قول خدا تعالی (۸ سوره فاطر): «آیا پس کسی که فریبا شود برای او کردار بدش و آن را نیکو پندارد».

«فیعجبه و یحسب انّه یحسن صنعاً»

اشاره است به قول خدا سبحانه (۱۰۳ سوره کهف): «بگو آیا شما را آگاه کنم بدانها که از نظر کردارشان زیانکارترند (۱۰۴) آنهایند که کوشش آنان گمراهی است در زندگی دنیا و هم آنها پندارند که راستی کارِ خوب می‌کنند» و بیشترِ نادانها چنین هستند زیرا کارهائی کنند که در نظر عقل و شرع زشت است و بدان مداومت کنند تا به فریبِ نفسشان آن کارها را کمال پندارند و آنها را یاد کنند و بدانها بنازند و گویند: ما چنین و چنان کردیم برای خوش آمد خود و اظهارِ کمال خویش.

«و منها ان یؤمن العبد بربه الخ»

اشاره است به قول خدا عز و جل (۱۷ سوره حجرات): «به تو منت نهند که مسلمان شدند بگو به اسلامِ خود بر سرِ من منت ننهید

بلکه خـدا به شـما منت می‌نهـد که شـما را به ایمان رهبری کرده است اگر راسـتگویانید». حال او حال تائبین است که مقام محبوبی است نزد خدا سبحانه که فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» خدا توبه کارها را دوست می‌دارد، و حال دوم حال عُجب و خودبینی است و به کردارِ خوب نازیـدن و بر خود بالیـدن، و این حـال بـد است، بطور خلاصه- از مجلسـی (ره). از مجلسـی (ره)- گویا رنگ‌های کلاهِ شـیطان صورت شـهوت‌های دنیـا است و زیور دنیـا، یـا مقصود دین‌هـای مختلف و بدعت‌گـذاری‌ها است یا هر دو. مقصود از شرافت مآبی در اینجا تعصب و اعیان منشی است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۴۹

که همیشه سـدّ بزرگی بوده است در برابر حق و دعوت پیغمـبران و رهبرانِ به حق، و اشـراف و اعیـانِ هر قومی به واسـطه همین دنیا دوستی و شـرافت مـآبی در برابر دعوت پیغمبران که بر اسـاس عـدالت و برادری و برابری بوده مقاومت کرده‌انـد و از آن جلوگیری نموده‌اند و در قرآن از اینها به اکابر تعبیر شده است که در سوره انعام می‌فرماید (آیه ۱۲۴): «و در هر شهرستان اکابری مقرر کردیم تا در آن نیرنگ بازند و جز با خود مکر نکنند و آنان شعور و خردمندی ندارند». از مجلسی (ره)- مَثَل کِرمِ ابریشم بهترین مثل‌هائی است که برای دنیا طلب زده‌اند، و در این باره یکی از آنها این شعر را سروده است:

نبینی که هر کس در این زندگانی‌حریص است پیوسته بر خود ببافد

برد رنـج و بافـد چه کِرمِ ابریشم‌به گردش که از غم به مرگش کشاند یعنی به دلِ خود محبت آنچه از دست می‌رود از مال و کالای دنیا راه ندهیـد تا از فکر و انـدیشه در نعمت جاویـدان دیگر سـرای که هنوز نیامده باز مانید. از مجلسـی (ره)- گفته شده که ممکن است مقصود از هفت خصلت اینها باشد:

۱- کبر و سربزرگی ۲- حرص و آزمندی ۳- زن دوستی ۴- دوستیِ ریاست ۵- راحت‌طلبی ۶- دوستیِ سخن گوئی ۷- حبّ علو و ثروت، و این دو یکی بحسابند به دلیل اینکه کلمه حب در دومی باز نیامده، و حسد را در شـمار نیاورده برای آنکه شعب و انواعش را یاد کرده است.

«دنیـا بلاغ» مقصود از آن انـدازه رفع ضـرورت زنـدگی است و یا آنکه مقصود از دنیای بلاغ آن است که وسیله رسیدن به آخرت باشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۵۰

از مجلسی (ره)- گفته‌اند هر کرداری در دنیا واقع شود یکی از چهار باشد:

۱- آنچه عیان و نهانش از آنِ خدا است چون طاعات و خیرات خالص و پاک.

۲- آنچه عیان و نهانش برای دنیا است چون گناهان و بسیاری از مباحات که مایه سرمستی و غفلتند.

۳- آنچه عیانش برای خدا است و نهانش برای دنیا چون کارهای ریائی.

۴- عکس سـوم است چون طلب کفـاف روزی برای حفـظ بـدن و نیروی بر عبـادت که از دنیـا نیست و از آخرت است. از مجلسـی (ره)- «فقـال الحواریون» آنهـا شاگردانِ مخصوص حضـرت عیسـی (ع) بودنـد، و گفته‌انـد که چون گازر و لباس شو بودنـد آنها را حواری نامیدند زیرا جامه‌ها را می‌شستند و از چرک پاک می‌کردند و سفید می‌کردند، از حور باز گرفته شده است که سپیدی ناب است و یکی از دانشـمندان گفته: به راستی در کار گازری و جامه‌شوئی نبودند و این نام را بر آنها نهادند به این معنی که مردم را با پرورش و آموزشِ خود از اخلاقِ بـد و چرکین پـاک می‌کردنـد و آنهـا را از جهانِ تاریکِ نادانی و ماده‌پرستی به جهانِ درخشـنده روح پرور خداشناسی بالا می‌بردند.

«یا روح اللَّه» در بیان اینکه عیسی را روح اللَّه گفتند چند قول است:

۱- برای آنکه از دمیـدن جبرئیل در مانتو مریم پیـدا شد به فرمان الهی و او را به خود وابست چون به امر او به وجود آمد، و یا آنکه

برای بالاـ بردن مقام او به خودش وابست چنانچه فرموده است: روزه از من است و من بدان پاداش دهم. و بسا که روح به معنی همان دمیدن باشد.

۲- مانند روح که تن را زنده کند او جان و دین مردم را زنده

می‌کرد.

۳- مقصود از آن آدمی است که خدا او را بی‌واسطه جماع و نطفه آفریده و زنده کرده.

۴- مقصود این است که رحمت خدا است.

۵- روحی است که خدا او را آفریده و نقشه بندی کرده و به مریم فرستاده و از دهان به درونش رفته و خدا آن را عیسی نموده است.

۶- روحش گفتند برای آنکه مرده‌ها را زنده می‌کرد چنانچه روح زندگی زنده‌ها است.

و سبب آنکه او را کلمهٔ اللَّه گویند چنانچه در قرآن آمده است که:

«يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ» و در آن نیز چند قول است:

۱) برای آنکه به همان کلمه کُن خدا بدون واسطه پدر به وجود آمد خدا فرموده است (۵۹ سوره آل عمران): «راستی نمونه عیسی نزد خدا چون نمونه آدم است که او را از خاک آفرید و به او فرمود باش و بود شد».

۲) برای آنکه در کتب گذشته به وجودِ او مژده داده شده بود، یا به زبان فرشته‌ها مژده او به مریم مادرش داده شد.

۳) به وسیله او خلق هدایت شدند چنانچه به کلام و وحی خدا هدایت شدند.

«علی شرف» شیخ بهائی قدس سره گفته: شرف، جای بلند را گویند (مانند تپه در صحرا و کنگره در بام).

«طاغوت» بر وزن فعلوت از طغیان است به معنی سرکشی، و آن بر کاهن و شیطان و بت‌ها اطلاق شده و بر هر رئیس و پیشوا در گمراهی و بر هر چه از پرستش خدا باز دارد و بر هر که جز خدا اطاعت و عبادت شود و مفرد آید چنانچه خدا تعالی فرماید (۶۰ سوره نساء): «می‌خواهند نزد طاغوت محاکمه کنند با اینکه دستور دارند بدان کافر باشند» و به معنی جمع آید برای قول

خدا تعالی (۲۵۷ سوره بقره): «و آن کسانی که کافر شدند دوستانشان طاغوت باشند که از نور آنها را در آورند و به تاریکی برند».

و شیخ بهائی قدس سره گفته است که: این حدیث طاعت گنهکاران را بر سبیل مجاز عبادت آنان تعبیر کرده است نه بر سبیل حقیقت و این طور نیست بلکه طاعت گنهکاران از روی حقیقت عبادت و پرستش آنها است زیرا عبادت جز خضوع و تذلل و انقیاد نیست و از این رو خدا سبحانه پیروی هوس و انقیاد برای آن را عبادت خوانده و فرموده (۴۳ سوره فرقان): «آیا معتقدی کسی که هوس خود را معبودِ خود مقرر کرده است» و طاعتِ شیطان را هم عبادتِ او خوانده و فرموده است (۲۰ سوره یس): «آیا به شما سفارش نکردم این آدمی‌زادگان که شیطان را نپرستید» و سپس اخبار بسیاری در این باره نقل کرده و پس از آن گفته است: و هر گاه پیروی دیگران و فرمان بردن آنان عبادت آنها باشد از نظر حقیقت بیشتر مردم هوس خود را پرستند که پست و خوار است و عباد شهوات حیوانی و درنده خویشند که انواع بسیار و اجناس گوناگون دارند و همانها بت‌های آنها است که بر گرد آن پلاسند و همتایانی هستند که در برابرِ خدا می‌پرستند و این همان شرک نهانی است، خدا ما را از آن به نعمت و کرامت خود نگهدارد و نفوس ما را از آن پاک سازد. از مجلسی (ره)-

«الاجر تأخذون»

حرف استفهامش حذف شده و از راه انکار است یعنی بی‌کارِ درست مزد و ثواب می‌توانید گرفت، و اگر مقصود مزد دنیوی باشد

يعنى نعمت‌هاى خداوند و استفهام براى سرزنش و ملامت است.

«ان يقبل عمله» يعنى متوجه كارِ كارگر خود گردد و آن را نپسندد و جز عمل پاك را نپذيرد و اين كنايه است از بازرسى و جستجو و مؤيد آن است كه در مجالس شيخ يطلب عمله ضبط شده، يا مقصود اين است كه رو به سوى عمل كند و از اقبال باشد. و يكى از افاضل گفته: مراد از رب العمل

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۶۵۳

عابـدى است كه مقلـد عالم است در انجام عبادت خود، يعنى او عمل مى‌كنـد و خود عالم عمل نمى‌كنـد و اين توبيخِ عالمِ بى‌عمل است. از مجلسى (ره)-

«جعل اللّه الفقر بين عينيه»

زيرا هر چه از دنيا به دست آورد به همان انـدازه حرصـش بيفزايـد و نيازش زياد گردد يا به خاطر كم توكلى او به خدا برخى ابواب روزى بر او بسته گردد. از مجلسـى (ره)- زيرا كه آنچه فراخور حرص او است حاصل نگردد و از آفات و مصائب آن بركنار نباشد و هميشه در غم و اندوه بسر برد تا آنكه گويد: چه خوش سروده است:

اى طالب روزى به تلاش و كوشش‌آرام كه روزى است نصيبى مقسوم

بر آنچه به دسـتت نرسـد حرص مخورزيرا كه حريص است ز دنيا محروم «تتمه مهمه» من گويم، از طرف ما تحقيقى در معنى دنياى بد و خوب در بابِ ذمّ دنيا گذشت و در اينجا به وجه ديگر گوئيم كه يكى از محققان گفته است:

فهم مـذمت دنيـا براى تو بس نيست تـا بفهمى كه دنيـاى مـذموم چيست و از چه بايـد بر كنـار باشـى و در چه صاحب اختيار و بايد دنياى بدى را كه دستور رسيده از آن بر كنار بايد بود بيان كنيم زيرا كه آن دشمنى است راه زن طريق به خدا، پس مى‌گوئيم دنيا و آخرت تو دو حال دل تواند آنكه به تو نزديك است دنيا نام دارد و آن همه چيز پيش از مرگ است، و آنكه دنبال است آخرت نام دارد و آن دوران پس از مرگ است و هر چه بهره و لـذت و خوشـى در حـال كنونى است پيش از مرگ همـان دنياى تو است ولى هر بهره و حظى از آن مذموم نيست بلكه بر سه گونه است:

۱- آنچه در دنيا همراه تو است و نتيجه‌اش با تو براى پس از مرگ

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۶۵۴

مى‌مانـد و آن دو چيز است: دانش و كردار و بس. و مقصود از دانش، معرفتِ خدا و صـفات و افعال او و فرشـته‌ها و كتب و رسل و حقيقت زمين و آسـمان او و فهم شـرع پيغمبر او است، و مقصود از عمل عبادت خالص براى رضاى خدا است و بسا كه دانشـمند به علمِ خود علاقمنـد گردد تـا آنكه بيش از همه چيز از آن لـذت برد و خواب و خورد و نكـاح را به خـاطرِ آن ترك كنـد زيرا همـان اشتغال به علم از همه اينها برايش كام بخش‌تر باشد و اين هم خود حظ نقدى است در دنيا، ولى مقصود از دنياى مذمومه آن نيست بلكه آن خود از آخرت است گرچه در دنيـا است و همچنين است عابـدى كه به عبادت سـرگرم است و از آن لـذت برد تا آنجا كه اگر از آن دريغ شود برايش سخت ترين شكنجه باشد.

۲- آنچه در نهايت برابر بخش يك است و بهره دنيوى نقـد دارد و به هيـچ وجه نتيجه براى آخرت ندارد مانند كاميابى از گناهان و لـذت‌يابى از مباحات بيش از انـدازه ضـرورت حيات و پرداختن به رفاه و خوش‌گـذرانى چون جمع كيسه‌هاى طلا و نقره و رمه‌هاى اسبِ نشـان‌دار و چهارپايـان و كشت زارهـا و چـاكران و كنيزان و سواران و مواشـى و كاخ‌هـا و خانه‌هـاى محكم بنيـان و جامه‌هاى خوب و خوراك‌هاى لـذت بخش، بهره بنده از اين همه سراسـر دنياى مذموم است و در آنچه زيادى است و جزء حاجتمندى اسـت تأمل روا است.

۳- حـد وسط ميان اين دو و آن هر بهره نقـد دنيوى است كه كمك بر كارهاى آخرت باشـد چون اندازه قوت از خوراك و پيراهن

زبر برای پوشاک و هر چه در بقاء زندگی از آن گریزی نیست و برای زندگی و تندرستی بایست است و بدان توانائی به دریافت دانش و کردار به دست آید و این هم مانند بخش یک از دنیا نیست زیرا یاور همان است و وسیله برای آن و هر چه را که بنده‌ای برای یاری جستن بر دانش و کردار به دست آرد و از آن بهره‌مند گردد از دنیا نباشد و به وسیله آن دنیا طلب نگردد و اگر مقصود از آن همان دریافت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۵۵

بهره دنیا و نقد باشد و نه یاری جستن به تقوی به همان بخش ۲ پیوندد و از دنیای مذموم گردد.

و هنگام مرگ جز سه چیز برای بنده نماند، صفای دل، انس به یاد خدا، دوستیِ خدا. و صفای دل حاصل نشود جز به ترک مشتهیات دنیا، و انس به دست نیاید جز به کثرتِ ذکر خدا، و دوستی محقق نشود جز به معرفت که به دست نیاید جز با اندیشه مداوم. از مجلسی (ره)- «ما اقبح» در بیان اظهار شگفتی است و مقصود میل و رغبت به مردم است به دنبال کردن و خواهش نمودن که باعث خواری و زبونی است، و اما رغبت به خدا که عین عزت است. از مجلسی (ره)- شاید مقصود از طمع همان میل دل است بدان چه در دست مردم است و آرزو کردن آن است و مقصود از رغبت اظهار آن است و خواهش و طلب از مخلوق. از مجلسی (ره)-

«رأیت الخیر کله»

یعنی آسایش و خیر دنیا و سعادت آخرت زیرا طمع خوار و زبونی و حسد و کینه و دشمنی و بدگوئی و مذمت و ظهور رسوائی‌ها و ستم و مداهنه و نفاق و ریاء و صبر بر باطل مردم و اعانت بر آن و بی‌توکلی بر خدا و عدم زاری به درگاه او و رضا به قسمت او و تسلیم به امر او به بار آرد و مفاسد دیگر که به شمار نیاید و قطع طمع علاج همه آنها است. از مجلسی (ره)- در قاموس است که خرق و ناسازگاری ضد نرمش و سازگاری و بدرفتاری در امور است و به معنی حماقت است، و در نهایه آن را به نادانی و حمق تفسیر کرده.

و ناسازگاری برای آن از ایمان برکنار است که:

۱- مؤمنان را آزار کند با اینکه مؤمن کسی باشد که مسلمانان از دست و زبانش آسوده باشند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۵۶

۲- برای او طلب دانش فراهم نگردد که پایه ایمان است.

۳- با بسیاری از اوصافِ مؤمنان که گذشت سازگار نیست و آن نکوهیده است تا آنجا که نرمش روا است و کار به مسامحه در امر دین نکشد چنانچه امیر المؤمنین (ع) فرماید: نرمش کن تا آنجا که سزد و به سختی گرای هنگامی که مفید نیفتد. از مجلسی (ره)- «عذب نفسه» زیرا خودش از خویش در رنج است چون بر آشفتگی و خشم جان و تن او را زیان رساند و چون آرام شود از آنچه کرده پشیمان گردد و خود را سرزنش کند و نیز مردم بیشتر شود که بدخلقی او را درخورد نکنند و او را آزار دهند و از او کناره کنند و در هیچ چیز به او کمک نکنند و چون خودش باعث آن بوده است گویا خود را شکنجه داده است و باید بدانی که بسا مقصود از این خبر و مانند آن همه اخلاق بد باشد چون کبر و حسد و کینه و مانند آن زیرا همه آنها انسان را در مفاسد بزرگ دنیویه اندازند و مایه سستی ایمان و کاستی کردار گردند و یکی از محققان قول خدا را که فرماید: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکافِرِینَ»- «دوزخ کافران را فرا گرفته است» بدان تأویل کرده است. از مجلسی (ره)- سفه، سبک عقلی و پیشتازی است به گفتار و کردارِ بد بی‌اندیشه و تفکر. و در نهایه گفته است که: سفه، در اصل سبکی و پریشان دلی است تا آنکه گوید:

گفته شده سفاهت در برابر حکمت است که از اعتدال نیروی عقل به دست آید و سفاهت خلقی است در نفس که او را وادارد به مسخره‌گی و استهزاء و سبک‌سری و بیتابی و چاپلوسی و شادکامی از دردمندیِ دیگران و مایه حرکات ناموزون و گفتار و کرداری

است که چون گفتار و کردار خردمندان نیست. از مجلسی (ره)-

«البادی منها اظلم»

یعنی اگر طرفش

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۵۷

ستمی برآید او ستمکارتر است زیرا او آغاز ستم کرده است و بسا که نسبت ستم به مظلوم از نظر شباهتِ کارِ او به کارِ ظالم است بر وجه مجاز، و مقصود این است که تا طرف او کار ناروا و سخن ناروائی نگفته است همه گناه به گردنِ آن کس است که به دشنام و بدگوئی آغاز کرده است و نسبت وزر به او فرضی است، تا آنکه گوید: حاصل این است که گناهِ دشنام دو طرف بر آن است که آغاز دشنام کرده است زیرا اول فعل حرام از او سرزده و باعث ارتکاب طرف هم شده است و برطرف گناهی نیست زیرا از خود دفاع کرده است و انتقام گرفته و خدا فرمود: «بر آنکه در برابرِ ظلمِ بر خود از خود دفاع کند گناهی نیست». از مجلسی (ره)- شیخ بهائی (ره) گفته: شاید مقصود این است که تا مدتی بهشت بر او حرام است یا مقصود بهشت خصوصی است که از آن محروم است و آماده است برای غیر فاحش و گر نه ظاهرش مشکل است زیرا گنهکاران این امت سرانجام به بهشت روند و گرچه مدتی دراز در دوزخ بسر برند.

سپس از فیروزآبادی نقل کرده است که مفسرین در تفسیرِ قول خدا:

«وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ» گفته‌اند شرکت شیطان در اموال وادار کردن مردم است به تحصیل آنها از حرام و صرفش در آنچه ناروا است و خرج آن در کارهای بیهوده از راه اسراف و تبذیر یا بخل و گرفت و گیر در موارد شایسته و لازم و مانند آن و اما شرکت در اولاد به چند وجه است:

۱- تشویق به وسائل حرام چون زنا و مانند آن.

۲- وادار کردن آنها که نام بت خواهی بدانها گذارند چون عبد العزی و عبد اللات.

۳- گمراه کردن آنان و کشاندن فرزندان به کیش‌های باطل و کارهای زشت. اینها است گفتار مفسران.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۵۸

ولی شیخ در تهذیب الاحکام حدیثی از امام صادق (ع) در باب آداب تزویج روایت کرده و در ضمن آداب شب عروسی گفته است که چون داماد بر عروس درآید باید دستش را بر پیشانیِ او گزارد و بگوید: «خدایا من طبق حکم قرآنت با او ازدواج کردم و به کلمات مقررات او را حلال کردم و اگر از او چیزی مقدر کردی مسلمانی درستش مقرر دار و او را شرك شیطان مساز الخ». از مجلسی (ره)- ظاهر بسیاری از اخبار این است که کلمه ابن الفاعله در زبان عربی قذف است و شاید برای آن بوده که در عرف آنها صریح در اسناد زنا بوده است چنانچه کلمه حرام زاده چنین است، و بحثِ آن در کتابِ حدود بیاید. از مجلسی (ره)- در این خبر یك جواب از اعتراض به وعده خدا در باب اجابتِ دعا یاد گردیده و حاصلش این است که وعده خدا شرائطی دارد که یکی از آنها برکناری از گناه و برخی اخلاق بد و اخلاص در نیت است. از مجلسی (ره)-

«و لا آمر به»

کنایه است از دشنام و بدزبانی. از مجلسی (ره)- قوله (ص):

«ان من شر عباد اللَّه»

یا عذر است برای آنچه نخست فرمود، یا برای آنچه پس از آن فرمود، یا برای هر دو، گفته‌اند این مرد عیینهٔ بن حصن فزاری یکی از سران پُر شر و شور قبائل عرب بوده است، از عیاض نقل است که این حدیث دلالت دارد بر جواز مدارا با فاسق و جواز غیبت و بدگوئیِ اهل فسق و بدعت. از مجلسی (ره)- مقصود از تعجیل در کیفرِ آن این است که در دنیا هم به او می‌رسد و بلکه زود

می‌رسد. از مجلسی (ره)-

«فإنهما یعدلان»

یعنی در بیرون بردن از

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۵۹

دیانت و در عقوبت و کیفر و در تأثیر به فسادِ نظمِ جهان زیرا بیشتر مفاسدِ جهان چون مخالفتِ پیغمبران و امامان و ترک طاعتِ آنان و شیوعِ گناهان از این دو خصلت برخاسته است. از مجلسی (ره)- حاصل این است که خدا عز و جل دیکتاتورانی که به خلقِ خدا زور گفتند و چنانچه دلخواهشان بود بدانها حکم روائی کردند و بر آنها ستم نمودند و ترحم نکردند در وضع خوش و کمال شوکت و نیرویشان در هم کوبید و نابود کرد برای فسادِ آنان و نباید ستمکار به آسودگی و فراهمیِ اسباب عزتش فریب خورد زیرا همان خدا است که نیرومند و عزیز است. از مجلسی (ره)- حَسَب، شرافتِ آباء و اجدادی است یعنی بزرگزادگی و بسا به شرافت حاصله از افعال و اخلاقِ خوب اطلاق شود گرچه از پدران نباشد. از مجلسی (ره)- «لیس لأحد» اشاره است به قولِ خدا تعالی (۱۳ سوره حجرات): «أیا مردم به راستی ما آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن و تیره تیره و دسته دسته ساختیم تا یک دیگر را بشناسید، به راستی گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شما است». از مجلسی (ره)-

«اما انک عاشرهم فی النار»

یعنی پدرانت کافر بودند و در دوزخند چه افتخاری دارند و تو هم مانند آنها کافری در باطن اگر منافق بوده است و در ظاهر اگر کافر بوده است و هیچ وسیله افتخاری نداری، و حاصل این است که عمده اسباب فخر بلکه معروف‌ترِ آن فخر به پدران است و آن باطل است زیرا اگر کافر و ستمکارند در دوزخند و باید از آنها بیزار بود و اگر دارا بودند، دارائی کمالی نیست که مایه افتخار باشد و در بسیاری از اخبار از آن نکوهش شده و اگر کمال هم باشد برای آنها بوده نه او و خردمند به کمالِ دیگران افتخار نورزد، و اگر به واسطه آن بوده که خیرمند

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۶۰

و فاضل و عالم بوده اظهار افتخار به کمال دیگران از نادانی است و خوب گفته است:

گر بنازی به پدرهای شرافتمندت‌راست گوئی تو ولی بد پسری آوردند ۱- آنکه به نژاد تکبر ورزد اگر خود پست باشد از کجا به وصف دیگران جبران پذیرد و به علاوه باید پدر نزدیک خود را شناسد که نطفه گندیده بوده و جد نخست خود که خاک تیره است و خدا نژاد او را به وی شناسانده که فرموده است (۷ سوره سجده): «آنکه زیبا ساخت هر چه را آفرید و آفرینش بشر را از گلِ آغاز کرد و نژادش را از فشرده آب خوار و زبونی بر آورد» کسی که ریشه از خاک زبونی دارد که زیر لگد است و سپس خمیر شده تا چون خره سیاه گردیده چگونه بزرگی فروشد؟.

۲- اگر به زیبائی و جمال بنازد باید بداند که به کمترین بیماری و دردی از میان می‌رود و چیزی که در معرض زوال است به نازیدن نیرزد.

۳- اگر به نیرو و شجاعت بنازد باید بداند که آفریننده او از او نیرومندتر است و شیر و فیل هم از او نیرومندترند و کمترین درد و بیماریش از پای درآورد و زبون کند و اگر پشه‌ای در بینیِ او خلد او را از میان ببرد و دفعِ او نتواند.

۴- توانگری و ثروتِ دنیا (که بی‌اعتباریِ آن گذشت).

۵- به یارانِ فراوان و تیره و تبار و نزدیکی به پادشاهان و اقتدار از جهتِ آنان و نازیدن به اینها زشت‌تر است زیرا جدا از خود انسانند و در معرض تلف و زوالند.

۶- به دانش نازند که اعظم وسائل و اقوای آنها است زیرا کمالی است نفسانی و ارجمند نزد خدا و خلق و اگر عالم تکبر و افتخار

کند باید بداند که بیشتر به خطر افتد زیرا بسا خدا از خطای نادان بگذرد و از دانا نگذرد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۱

از مجلسی (ره)- درازی آرزو به فراموش کردن مرگ است یا پنداشتنِ طول عمر یا آرزومندی‌های بسیاری که به دست نیاید جز در عمری دراز و این مایه دل سختی و تیره نهادی است یعنی نترسی و نپذیرفتن هراس آخرت و نپذیرفتن پندهای سودمند چنانچه یاد مرگ و مایه ترس از خدا و مرگ دیگر سرای است. از مجلسی (ره)- جزری گوید در حدیث ابن مسعود است که برای آدمی زاده دو خاطره در دل باشد: خاطره‌ای از فرشته و خاطره‌ای از شیطان. لمه، همان همت و خاطره است که در دل افتد، مقصود توجه فرشته یا شیطان است در آن و نزدیک شدن به آن است آنچه از خاطره‌های خیر و خوب است از فرشته است و آنچه از خاطره‌های بد است از شیطان است، انتهی. از مجلسی (ره)- ستم، کارِ بیجا است و مشرک ستمکار است برای آنکه جز خدا را بیجا پرستیده است و هر گنهکاری ستمکار است برای آنکه گناه را به جای طاعت نهاده. و شرک، هر عقیده مخالف ایمان را فراگیرد و مقصود آمرزش بی‌توبه است چنانچه خدا عز و جل فرماید: «به راستی خدا نیامرزد هر که بدو شرک ورزد و بیامرزد آنچه کمتر از آن است برای هر که خواهد».

ستمی که آن را بیامرزد، یعنی بسا باشد که آن را بیامرزد بی‌توبه چنانچه فرموده: «برای هر که خواهد».

ستمی که وانگذارد، یعنی بی‌مکافات نماند در دنیا یا هر دو سرا و تغییر عبارت برای آن است که حق خدا نیست تا آن را بیامرزد یا مقصود این است که آن را بی‌جبران ستم کشیده رها نکند و یا انتقام گیرد و یا به او عوض دهد گرچه در آخرت باشد. از مجلسی (ره)- «حتی تؤدّی» یعنی با شناختن آنها و امکان رساندن بدانها و گر نه از طرف آنها صدقه دهد و شاید به جای پرداخت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۲

به آنها باشد چنانچه مشهور است مگر اینکه گفته شود صدقه گیران هم خود ذی حق محسوبند و شاید چون می‌دانسته که به گفته او عمل نمی‌کند جواب او را نداده است. یا برای آنکه قدرت بر استیفاء حق و انتقام از ستمکار ندارد و یا آنکه اگر هم داشته باشد از آن صرفِ نظر کند و کارِ خود را به خدا واگذارد. از مجلسی (ره)- مقصود این است که تصمیم داشته باشد به ستم نکردن و آن منافات ندارد که از قصدِ خود برگردد و میان روز ستم کند ولی با اخبار بسیاری که دلالت بر مؤاخذه حقوق مردم دارد گو اینکه کمتر از خون ریزی و جز خوردنِ مالِ یتیم باشد منافات دارد و تخصیص آنها به این یک خبر بلکه تخصیص ظواهرِ آیات بدان مشکل است و گرچه گفته شود خدا صاحبان حق را راضی کند. از مجلسی (ره)- مقصود یا تاریکیِ حقیقی است که در روزِ قیامت پیرامون ظالم حلقه زند چون که گفته‌اند اوضاع نفسانیه همان نتیجه کردار است که مایه سعادت یا شقاوت است، و نور است یا تاریکی است که به همراهِ صاحب کار است و در قیامت که در قیامت بروز اسرار است منکشف گردد و به ستمکار در خور ستم او تاریکی احاطه دارد همان وقت که مؤمنان در پرتو ایمان خود پیش می‌روند یا مقصود سختی‌ها است که تشبیه به ظلمات شده است چنانچه در تفسیر قول خدا تعالی گفته‌اند: «قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ». از مجلسی (ره)- چون راوی دور از نظر شمرده که به خاطر ستم پدر فرزند گرفتار شود، امام او را با ذکرِ این آیه یادآور کرده است که ستم در باره یتیم هم این نتیجه را دارد که به فرزندِ ستمگر در برابرِ آن ستم می‌شود و منظورِ راوی این نبوده که انتقام از فرزندان برای ستمِ پدر با عدالت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۳

سازگار نیست یا آنکه چون فهمش نمی‌رسیده بدان، امام او را با ذکر این آیه تسکینِ خاطر بخشیده است و یا به دلیل ورود آن در قرآن آن را اثبات کرده است ... و دفع توهم ظلم در اینجا از این راه است که ممکن است شکنجه کسی موجب هدایتِ دیگران باشد و پدران به خاطر حفظ فرزندان دست از ستم بکشند و در برابر شکنجه‌ای که به فرزند شده خدا چندین برابر عوض دهد و او را راضی کند چنانچه دردمندی کودکان هم با عوضی که خدا به آنها می‌دهد جبران می‌شود، پایان نقل از مجلسی (ره).

و ممکن است گفت: بیان امام و هم بیان قرآن مجید در سرایت ستم پدران به فرزندان توجه به اثر طبیعی ستمکاری دارد و مقصود این است که هر گاه پدری دست ستم به کسی دراز کرد و یا مالِ یتیمی را خورد رخنه در عدالت انداخته و کردار او آموزشِ ستم به نسل آینده است و خواهی نخواهی افراد دیگر به او تأسی می‌کنند و دستِ ستم دراز می‌کنند و این ستمی که به تعلیم و تبعیت از او پیدا شده در محیط وجود او زودتر از دیگران آشکار می‌شود و بناچار متوجه فرزند او یا فرزندِ فرزندِ او می‌شود و به تعبیر دیگر این کارِ او واکنشی طبیعی دارد و مانند آتشی است که هر جا افتاد می‌سوزاند و این با عدلِ الهی منافات ندارد زیرا اثر طبیعی عمل است و از باب این نیست که خدا به کردارِ بد پدر، پسر را کیفر کرده باشد و خود مضمون حدیث و بلکه آیه مورد استدلال تا اندازه‌ای از مسلمات عرف عمومی است. از مجلسی (ره)-

«ان ادع ظلامتهم»

تهدید جبارها است به زوال سلطنت آنها زیرا سلطنت با کفر بیاید و با ستم نپاید. از مجلسی (ره)- مؤید آن است قول خدا تعالی (۱۱۳ سوره هود): «و تکیه نکنید به آنها که ستم کردند تا آتش بگیرند» در کشاف گوید: این نهی شامل هم میلی با آنها است و وابستگی بدانها و رفاقت و همنشینی و دیدار آنها و سست انگاری در ستمکاری آنها و رضای به اعمالشان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۴

و تشبیه به آنان و هم جست شدن با آنها و چشم دوختن به نعمت خواری آنها و یادشان بر وجه احترام. و در خبر مناهی است از پیغمبر (ص) که هر که سلطان جائری را مدح کند یا برایش زبونی و تواضع کند از راه طمع به او در دوزخ با او همنشین است. از مجلسی (ره)- چند وجه دارد:

۱- در نفرین بر ستمکار از حد بگذراند تا ستمکار باشد چنانچه در برابر دشنامی یا گرفتن پول اندکی به او نفرین به مرگ و نابودی و کوری کند.

۲- به دشمن مؤمن خود نفرین کند که گرفتار بلاء شود و خدا آن را نپسندد و ستمکار گردد.

۳- بسیار دعا کند و چون خدا صلاح نداند او را اجابت کند به تأخیر اندازد و او از رحمت خدا نومید گردد و ستمکار شود.

۴- در دعا اصرار کند تا مستجاب شود و برطرف خود مسلط گردد و به او ستم کند و کار برعکس شود و حال مظلومیِ او برای او بهتر بود.

۵- مقصود این است که به ستمکاران بسیار نفرین نکنید چه بسا خودتان هم ستمکار شوید و نفرینِ شما در باره خودتان مستجاب شود.

۶- مقصود دعا بر نفع ظالم باشد که اگر از مظلومی صادر شود او هم ظالم گردد چون به ظلمِ او راضی شده. این حصر اضافی است و واکنش طبیعی شیوع ظلم است در یک محیط که هر کس بساط ستمکاری گسترد وضعی به وجود آورد که سرمشق دیگران گردد و آن ظلم به خود او برگردد و در همین زمینه گفته‌اند:

شغال بیشه مازندران رانگیرد جز سگ مازندرانی از مجلسی (ره)- شاید مورد خبر جز ستم مالی باشد مانند غیبت و گر نه باید آن مالی که از او برده و یا خورده برای او صدقه دهد و ممکن است این هم در کلی استغفار برای او منظور باشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۵

از مجلسی (ره)- خدا پیروی از هوا را به سختی نکوهش کرده و فرموده است:

۱- (۴۳ سوره فرقان): «بگو آیا کسی که هواپرست است آیا تو می‌توانی وکیل او باشی».

۲- (۲۸ سوره کهف): «پیروی از هوای نفس خود کرد و کارش از حد گذشت ...» تا آنکه می‌فرماید: سزا است دانسته شود که آنچه دل خواهد همه بد نیست و آنچه دل نخواهد همه خوب نیست بلکه میزان همان است که در باب ذم دنیا گذشت که هر چه را

انسان برای شهوت نفس و لذت جسم و مقاصد فانیه دنیا کند و قصد خدا در آن ندارد از هوس مذموم است و پیروی از نفس اماره به سوء است و اگر چه شامل خودداری از دلخواه‌های معمولی باشد چون کسی که ریاضت مآبی و بی‌خوابی کشد برای شهرت به عبادت و جلب قلوب نادان‌ها و هر چه به منظور اطاعت امر خدا و تحصیل رضای او باشد گرچه طبق دلخواه باشد هواپرستی مذموم نباشد چون خوردن و نوشیدن برای خدا و به منظور قوت بر عبادت و چون جماع با حلال برای آنکه دستور خدا است و به منظور به دست آوردن فرزندان خوب و یا برکناری از حرام.

«حصائد السنتهم» یعنی آنچه سخن با زبان خود بریزند که خیری در آن نیست (و به عبارت معمولی برای دیگران بُرند و بدوزند). از مجلسی (ره)-

«کنت له من وراء تجارهٔ الخ»

یعنی دل آنها را مسخر وی سازم تا سهمی از بهره تجارت خود را به او بدهند. از مجلسی (ره)- شاید مقصود از آن نهی از طلب جاه و ریاست و سایر شهوت‌های دنیا است و فرازگری‌های آن که اگر چه خوش و آسان است ولی بد انجام است و خلاصی از گرفتاری و تبعات آن بی‌نهایت دشوار است و حاصل اینکه برآمدن بر پله‌های دلخواه گرچه آسان است، و هر پله و درجه به نظر اندکی است و به آسانی به دست آید ولی هنگام مرگ

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۶

واگذاری همه آنها بسیار سخت است و حساب آن ناگوار است و چون کسی را ماند که خرده خرده بر قله کوهی برآید و در تدبیر فرود شدن سرگردان بماند.

گوید امام صادق (ع) می‌فرمود: خود را به دلخواه وامنه که خواهش نفس نابودی خود است، دل به هوس دادن درد و آزاری است و خودداری از آنچه دلخواهد داروی آن است. از مجلسی (ره)- در قاموس گوید: مکر به معنی خدعه (نیرنگ) است و آن آهنگ بدی کردن به دیگری است از راهی که نمی‌داند، تا آنکه گوید: گویا آن حضرت این سخن را گفته است برای اینکه مردم معاویه را مردی سیاستمدار و خردمند می‌دانستند و او را سست رأی می‌پنداشتند چون معاویه با دروغ و فریب کارِ خود را پیش می‌برد و حضرت می‌فرماید که وی به این نیرنگ‌ها داناتر است ولی چون مخالف دستور خدا است آن را به کار نمی‌برد، چنانچه سید رضی از آن حضرت نقل کرده است که: «ما در دورانی افتادیم که بیشتر مردمش پیمان‌شکنی و دغلی را زیرکی می‌دانند و کار نادانی را چاره‌جوئی نیک پندارند، آنها را چه شده است، خدا آنها را بکشد بسا که مرد نیرومند و درون‌شناس راهِ حیله و نیرنگ را می‌داند ولی امر و نهی خدا جلوگیر او است و آن را به رأی العین از دست می‌نهد با اینکه بر آن توانا است، و کسی که او دین و رداع تقوی ندارد از آن فرصت‌جوئی می‌کند ... تا آنکه می‌گوید: و شناساتر بودن و تواناتر بودن آن حضرت به مکر و فریب کاری روشن است زیرا آن حضرت به همه چیز داناتر از دیگران بوده است. از قتیبی نقل شده که مقصود از اجذم در اینجا کسی است که همه اعضاء او بریده باشند، و دست از دیگر اعضاء به کیفر سزاوارتر نیست.

ابن انباری گفته: مقصود از اجذم این است که نه حرفی دارد که به زبان آرد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۶۷

و نه دلیلی که به دست گیرد. از مجلسی (ره)-

«و لا یجوز علیهم ما عاهد علیه الکفار»

یعنی پیمان با کفار برای غزو کفار دیگر بر پایه عذر مانع از جنگ با آنان نیست زیرا پیمان بر غدر صحیح نیست. یا مقصود این است که این پیمان مانع از جنگ مسلمانان با کفاری که در طرف دیگرند نیست. از مجلسی (ره)-

«و لکل فجرهٔ کفرهٔ»

به فتح در هر دو كلمه، يعنى پرده پوشى حق يا ناسپاسى و پرده پوشى نعمت خدا لازمه هر گونه هرزگى و نابكارى است، يا مقصود از آن كفرى است كه به مرتكبانِ گناهِ كبيره اطلاق شده است. از مجلسى (ره)- كذب بر ائمه شامل جعل حديث و تفسير حديث بر خلاف مقصود هر دو مى‌شود و نسبت عملى بدانها كه نپسندند و يا ادعاى مقامى كه منافى عصمت است براى آنها در آن داخل است. ضرب المثل است كه دروغگو كم حافظه است. از مجلسى (ره)- «ارادهٔ الاصلاح» شايد مقصود اراده اصلاح حال قوم خودش باشد كه از پرستش بيان برگردند، براى اينكه وقتى شخص خردمند بيانديشد كه اسناد شكستن به آنها درست نيست چون شعور و علم و قدرت ندارند و اين صفات در آنها نيست و نمى‌توانند خوارى و زيان را از خود بگردانند مى‌دانند كه شايسته پرستش نيستند و از آن بر مى‌گردد.

و دانشمندان تفسير در باره اين آيه وجوهى ديگر گفته‌اند:

۱- به قصد اخبار ادا نشده تا دروغ باشد بلكه به قصد الزام طرف بر سبيل استهزاء ادا شده و حكم جمله انشائيه دارد.

۲- مقصود اين است كه خودِ آنها به واسطه آنكه معبود بت پرستان شدند سبب شكستن خود گرديدند نه آنكه فعل از آنها صادر شده.

۳- به عنوان حكايت از لازم مذهب آنها ادا شده، يعنى كسى كه او را

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۶۶۸

معبود مى‌دانيد بايد قادر بر چنين عملى باشد.

۴- كسائى جمله فعليه را از ما بعدش بريده و در آن وقف كرده و فاعل را به قرينه حاليه مقدر نموده، يعنى آن را كرده: هر كه كرده اين بزرگ بت‌ها است.

۵- برخى بعد از «كبيرهم» وقف كرده و گفته: مقصود اين است كه بزرگِ قوم يا بزرگِ بت‌ها، يعنى خودِ ابراهيم (ع) اين كار را كرده است. از مجلسى (ره)-

«يلقى هذا بغير ما يلقى هذا»

مثل اينكه به هر كدام بگويد تقصير از تو است و آن طرف در باره تو تقصيرى ندارد، يا بر خلاف آنچه از هر كدام شنيده كه بدگوئى ديگرى كرده است براى آنها نقل كند تا دل آنها را بهم نزديك كند، تا آنكه گويد: بدان كه مضمون اين حديث مورد اتفاق ميان خاصه و عامه است و ترمذى از پيغمبر (ص) روايت كرده است كه دروغ روا نيست مگر در سه جا: مردى با زنش حديثى كند تا او را خشنود سازد و دروغ در جنگ و دروغ در مقام اصلاح ميان مردم. از مجلسى (ره)- قاموس گويد: اكثر اين است كه كلمه زعم در مورد شك آيد و زعمى به معنى كذاب است و از سائر اهل لغت هم همين معنا را نقل كرده است و به همين اعتبار است كه امام از خود زعم را نفى كرده است. مقصود اين است كه در دعوى رجاء و خوف از خدا دروغ نگوئيد زيرا براى رجاء نشانه‌اى است كه طلب بهشت باشد به وسيله ملازمت دستورات دين و براى ترس از دوزخ نشانه‌اى است كه گريز از خلاف كارى است. از مجلسى (ره)- يكى از محققين گفته است: بدان كه دروغ در ذاتِ خود حرام نيست بلكه براى زيانى كه از آن به مخاطب يا ديگرى مى‌رسد حرام است و كمترين درجه‌اش اعتقاد به خلاف حقيقت است

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۶۶۹

و نادانى است و بسا كه مايه زيان ديگرى گردد و بسا باشد كه در نادانى سود و صلاحى باشد و اگر دروغ براى آن ادا شود مجاز است و بسا كه واجب گردد چنانچه براى حفظ نفس محترمه از قتل و ما گوئيم سخن براى تحصيل مقاصد است و به هر مقصود پسنديده‌اى كه از راه سخن راست يا دروغ توان رسيد دروغ در آن حرام است و اگر تنها راهش دروغ است پس دروغ در آن روا است اگر آن مقصد مباح باشد و واجب است اگر آن مقصد واجب باشد چنانچه حفظ خون مسلمان واجب است و اگر گفتار

راست موجب ریختن خون مسلمانی باشد که نهان شده است از دست ستمکاری دروغ در آنجا واجب است و اگر مقصد جنگ و یا اصلاح فیما بین جز با کذب میسر نشود دروغ برای آن روا است ولی تا ممکن است باید از آن خودداری نمود زیرا اگر راه ارتکاب آن را بر خود گشاید خرده خرده او را به دروغ حرام کشاند، پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، در ضمن مباحث گذشته بیان کردیم که دروغ در ذات خود زشت و قبیح است زیرا محو حق و کشتن حقیقت است و به هیچ وجه مجوزی ندارد مگر اینکه در موردی با زیان بیشتری روبرو شود و در این صورت برای دفع افسد به فاسد تجویز شده است چنانچه برای حفظِ جان عضوی را قطع کند و موارد رخصت شرعی هم بر این قاعده تطبیق می‌شود، زیرا اختلاف و نزاع میان دو مسلمان یا زن و شوهر و یا مغلوب شدن مسلمان در جنگ با کافر همه از زیان‌های سخت است و قابل اغماض نیست و برای علاجِ آنها در صورت انحصار به دروغ توسل جسته شده است. از مجلسی (ره)- یکی از محققین گوید آدم دو زبان کسی است که میان دو دشمن رفت و آمد کند و با هر کدام به زبانی موافق سخن او گوید و این عین نفاق است، پایان نقل از مجلسی (ره).

آدمِ دو زبان، یعنی کسی که اظهارات ضد و نقیض دارد و بر حسب

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۰

هر حالی برای جلب نفع دنیوی و بدون ضرورت سخن‌های مختلف می‌گوید که یک قسمت آن در میان دو طرف مخالف است و یک قسمت در مقام بیان حقیقت است نسبت به خود و دیگران چنانچه اقرار کند و انکار نماید و یا اینکه گواهی دهد و باز بر خلاف آن گوید یا در حضور کسی تمجیدِ او کند و در پشتِ سرِ او بدگوئی از او کند. از مجلسی (ره)-

«لساناً واحداً»

یعنی در احوال مختلفه دو زبان مباش و مختلف مگو برای اغراض باطله، و این شامل ریاء فتواهای مختلفه و آنچه گذشت می‌شود.

«و کذلک قلبک»

یعنی باید دلت با ظاهرت موافق باشد زیرا بسا که در درون و نهاد چیزی نهفته است که بدان توجه ندارد چون حب دنیا و فریب خورد و گمان برد که آن را دوست ندارد و مانند آن و سپس در آخرت سر آن برای او کشف شود و یا در همین دنیا پس از مجاهده و تفکر در فریب‌های نفس امّاره و آرایش‌های آن. از مجلسی (ره)- ظاهرش این است که اگر میان دو برادر مسلمان تیره‌گی و ستیزه‌ای رخ داد و به قهر و متارکه کشید واجب است تا سه روز بیشتر بر آن ادامه ندهند و تا سه روز عفو شده برای تسکینِ غضب و بدخلقی با اینکه دلالت روایت بر جواز ادامه تا سه روز به مفهوم است و ضعیف است و مورد این اخبار غیر از بدعت‌گذاران و هواپرستان و گنه‌شعاران است زیرا قهر و متارکه با آنها مطلوب است و از باب نهی از منکر است. از مجلسی (ره)- شلقان لقب عیسی بن ابی منصور است و برای بداخلاقی او بدان لقب داده‌اند زیرا از شلق مشتق است که به معنی تازیانه زدن است و در باره آن اخباری وارد شده که بر جلالت قدر و لطف امام نسبت به او دلالت دارند و مقصود از اینکه در خدمتِ امام بوده است این نیست که حاضر مجلس بوده بلکه منظور این است که در خانه امام می‌زیسته.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۱

از مجلسی (ره)- در حکایت گفتار ابلیس از تکلم که در کلمه‌ای وای بر من است، به غایب تعبیر کرده است و لقی فرموده برای برکنار داشتن خود از نسبت شر به خویش در عبارت و اگر چه در معنی به دیگری منسوب است و نظیر آن در کلام شایع است. در نهایه گوید: در حدیث آمده که چون آدمی‌زاده آیه سجده خواند و به سجده رود شیطان گوشه‌ای گیرد و بگرید و بگوید: این وای بر من. وای، کلمه اندوه و هلاکت و مشقت از شکنجه است هر که در سختی افتد گوید: ای وای. و معنی نداء در اینجا این است که ای وای من وای اندوه من و هلاکت من وای شکنجه من پیش آی که اینک وقت تو است و دوران تو است و اضافه ویل به ضمیر غایب از نظر حمل بر معنی است و عدول کرده است از اینکه بگوید: ای وای بر من برای اینکه بد داشته وای به خود نسبت دهد،

انتهی.

این همه تأکید در منع ادامه قهر و متارکه میان مسلمان برای این است که اساس و پایه اسلام بر همکاری و دوستی و مهرورزی با یک دیگر است، و چون وسائل رنجش خاطر و قهر از هم خواهی نخواهی به میان می‌آید بر مسلمان لازم است که گذشت کند و بدان ادامه ندهد تا کم کم به کینه و دشمنی و مفاسدِ دیگر نکشد و جامعه متحد مسلمانی از هم نپاشد، البته این در صورت مسلمان بودن طرف است و اگر نفاق و بی‌دینی در میان آید حکمِ دیگر دارد چنانچه روایت دارد که فاطمه زهرا (ع) پس از غصب فدك از عمر و ابی بکر عمرانه قهر کرد و ترک مکالمه و مراوده نمود. از مجلسی (ره)- گویا مصنف (ره) این حدیث را در بابِ قطعِ رحم آورده برای آنکه تباغض شامل ارحام هم هست و برای آنکه حالقه در اخبار دیگر به قطعِ رحم تفسیر شده است و شاید منظور از آن در این خبر هم همان قطعِ رحم باشد به این معنی که تباغض میان مردم هم از جمله مفاسد قطع رحم است که دین را بن کن می کند، پایان نقل از مجلسی (ره).

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۲

من گویم، تعبیر از مطلق تباغض و دشمنی میان مسلمانان به حالقه که معنی قطعِ رحم دارد از این نظر است که مسلمانی یك پیوند خویشاوندی روحی است و به این اعتبار مسلمانان و مؤمنان با هم برادرند. رَحِم، در اصل بچه‌دان است که محل پرورش طفل است در درون. و خویشی را رحم گویند از جهت آنکه از آن پدید آید. از مجلسی (ره)- این به تجربه رسیده است و یك سببش این است که با هم نزاع می کنند و نزد ظلمه و حکام جور به مرافعه می‌روند و مال خود را به آنها رشوه می‌دهند و به علاوه به وسیله نزاع ناتوان می‌شوند و اشرار بر آنها مسلط می گردند و اموال آنها را می گیرند. از مجلسی (ره)- یعنی عاق هر دو یا یکی از آنها و ظاهرش این است که عاق به بهشت نمی‌رود و ممکن است حمل آن بر کسی که آن را حلال شمارد. مقصود مراتب ناسپاسیِ حقوقِ خویشان آن است که بدتر از همه کشتنِ پدر و مادر است و منافات ندارد با اینکه کشتن امام از آن بدتر است زیرا آن بدترین مراتب کفر است- از مجلسی (ره). از مجلسی (ره)- این دو حدیث دلالت دارند که مطلق واجبات از امور مستحبه برترند و مواردی از این قاعده استثناء شده است، و از شهید (روّح الله روحه) نقل کرده است که در قواعد خود گفته:

واجب، غالباً از مستحب افضل است چون مصلحت بیشتری دارد و در حدیث قدسی هم فرموده است: بنده، به عملی به من تقرب نجوید بهتر از آنچه بر او واجب کردم، و چند صورت از این قاعده جدا شده است:

۱- ابراء بدهکار که مستحب است و بهتر از مهلت دادن بدو است در صورتی که ندارد بدهد با آنکه واجب است.

۲- اعاده نمازی که فرادی خوانده شده مستحب است و افضل است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۳

از خود فرادای خوانده شده که واجب بوده.

۳- نماز در بقاع شریفه که مستحب است و افضل است از نماز در غیر آن به صد هزار برابر تا دوازده برابر.

۴- مسواک برای حضور در نماز که مستحب است و افضل از مبادرت به نماز جمعه است که واجب است.

و همه اینها معارض با خودِ واجب نیست، زیرا فزونی ثواب برای مصلحت زائد بر اتیان اصل واجب است بدون آن قید سپس با این بیانات شهید مناقشاتی فرماید تا آنکه گوید:

من گویم ممکن است اخبار تفضیل واجب بر مستحب راجع به نوع خودش باشد مانند نمازِ واجب بر نماز مستحب و لازم نیاید که مجرد رد سلام واجب افضل باشد از یک حج مستحب یا از نماز جعفر طیار و یا از ساختنِ پل بزرگی یا مدرسه بزرگی.

شیخ بهائی (ره) گفته: این از احادیث صحیح است و با اندك اختلافی میان خاصه و عامه مشهور است و در صحاح آنها وارد شده است و بعد از نقل حدیث و شرح بعضی جمله‌ها گوید نسبت تردید به خدا سبحانه نیاز به تأویل دارد و در آن وجوهی است:

۱- در کلام مقدری است به این تعبیر که: اگر تردید بر من روا بود چنین بود.

۲- این تعبیر کنایه از نهایت احترام و ارجمند شمردن بنده است چون که در آزار کردن چیزهای بی‌احترام و ناارجمند مانند مار و پشه و مگس بی‌درنگ اقدام می‌شود ولی در آزار و کیفرِ دوستانِ ارجمند تردید و دودلی فراوانی اعمال می‌شود، پس این جمله کنایه از احترام است که ملزوم آن است و در کنایه لازم نیست معنی تحت لفظ وجود داشته باشد بلکه همان مقصود لازم است چنانچه عرب گوید: فلانی کثیر الرماد است، و مقصودش این است

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۷۴

که سخاوتمند است گر چه هیچ خاکستری هم در خانه او یافت نشود، و در اینجا مقصود این است که مؤمن نزد من از همه آفریده‌هایم ارجمندتر است.

«و انه لیتقرب الیَّ بالنوافل حتی احبّه»

مقصود از نوافل هر عمل خوب غیر واجبی است و اختصاص آن به نمازهای مستحبی عرف تازه‌ای است و نشانه اینکه خدا بنده‌ای را دوست دارد برداشتن پرده است از دلش تا بتواند گام در بساط قرب حق گزارد زیرا هر چه به خدا نسبت دهند نتیجه آن منظور است و مقدمات مادی آن مفقود و نشانه اینکه بنده را دوست دارد این است که او را توفیق دهد و از خانه فریب این دنیا دوری کند و به عالم نور و انس به خدا بالا رود از هر چه جز حضرت او آید در وحشت افتد و همه همّ و غم او یکی باشد. یکی از عارفان گفته: هر گاه خواستی مقام خود را بشناسی بنگر تا به چه وادارت کرده است.

«فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به»

من گویم: برخی صوفیان و معتقدان اتحاد و حلول و هم ملحدان به ظاهر این عبارت‌ها چنگ انداخته و از راه استعاره لطیف آن رو برتافته و به گمراهی افتاده و دیگران را گمراه ساخته‌اند با اینکه خردمندان محال دانند که یک چیزی با هزاران چیز جدا در حقیقت و مختلف در آثار یکی گردد با اینکه سخن آنها به اتحاد با عارفان به پایان نرسد بلکه گویند خدای سبحان با همه موجود است تا برسد به سگان و خوکان و قاذورات متحد است «سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً»، این اخبار مذهب فاسد و بد آنها را باطل کند نه اثبات کند و برای آنها معانی عقل پسندی است بر روش استعاره و مجاز که در حدیث و قرآن شایع است و با عقائد اهل ایمان مخالف نیست و به برخی از آنها را در اینجا اشاره کنیم:

۱- شیخ بهائی در آغاز سخنِ خود گفته: صاحبدلان را در اینجا سخنان بلند پایه و اشارات نهان و گرانمایه‌ای است، نکاتی که اهل ذوق فهمند و بوی خوشش بر جان‌ها نشیند و استخوان پوسیده تنها را زنده کند و بدان راه

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۷۵

نبرد و مطلع نشود جز کسی که ریاضت‌های جانکاه کشیده و تن به مجاهده اخلاقی داده تا از جام معرفت آنها نوشیده و مطلب آن را فهمیده و آنکه این رموز نفهمند و به این کنوز معرفت دست نیابد و جز بهره‌مندی از لذت‌های پستِ تن کاری نداشته چون این سخنان شنود در خطر بزرگی افتد و به پرتگاه الحاد و حلول و اتحاد سرازیر شود تعالی اللَّه عن ذلک علواً کبیرا، و ما در اینجا سخنی آریم که آسان توان فهمید و می‌گوئیم:

این تعبیرات برای مبالغه در قرب به خدا است و شرح تسلط محبت است بر ظاهر و باطن و نهان و عیان بنده، و مقصود- و اللَّه اعلم- این است که چون بنده خود را دوست بدارم او را به مقام انس کشم و در عالم قدس آرم و اندیشه‌اش را یکسره به عالم ملکوت غرقه کنم و حواسش را به تصرف خود گیرم تا به منزله گوش و چشمش شوم، چنانچه گوینده گفته:

دیوانگیم ز تو نهان نیست کی آتش دل خموش گردد

تو گوش منی و دیده و دل(هر نیش به خاطر تو نوش گردد) ۲- گفته‌اند مقصود این است که چون دوستش دارم بمانند گوش و

چشمش به زودی به وی پاسخ دهم و اینکه گفته: هر گاه مرا بخواهد اجابتش کنم بیان وجه شباهت است یعنی به محض آنکه مرا خواند پاسخش دهم چنانچه گوش و چشمش به محض توجه به شنیدن آوازی و یا دیدن چیزی پذیرای اویند و این همچنان گفتار متعارف است که گویند: فلان کس چشم من است و نورِ دیده من است و دست و بازوی من است و مقصود تشبیه است نسبت بدان چه مقصود باشد و آن را تشبیهِ بلیغ خوانند که حرف تشبیه حذف شده چون زید شیر است.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۶

۳- مقصود این است که خدا تعالی مطلوب بنده باشد در هر چه شنود و یا بیند.

۴- آنکه از بس خداجو شده از خود اراده و خواستی ندارد و نشنود جز آنچه را خدا خواهد و نبیند جز آنچه را خدا دوست دارد که بیند و به کاری دست نزند جز آنچه خدا خواهد.

۵- آنچه برای من در پاره‌ای مقامات عیان شد و نزد من روشن‌تر است از سائر وجوه و آن این است که به طور خلاصه سمع و بصر معمولی انسان ضعیف و ناتوان است و چون متوجه امور ظاهریه و مادیه گردند و صرف در شهوت نفس و هواپرستی شوند بزودی از میان بروند و نابود گردند و از این جهت خداوند در آیات قرآن مجید مخالفان حق را کر و کور خوانده است ولی اگر متوجه خداوند شد و طاعت او را نمود تا محبوب او گردید چشم و گوش معنوی و روحانی دائم و ابدی به او عطا کند تا همیشه حقائق را بشنود و ببیند و در ماده شنیدن و دیدن او خداوند باقی گردد و هر چند تنش ناتوان شود تا آنکه بمیرد و تن از میان برود گوش و چشم و دل معنوی او بجا ماند و ادراک حقایق جهان کنند و هیچ گاه از کار نیفتند و فعالیت روح او بر جا و استوار باشد. از مجلسی (ره)- گویا مقصود از پرده، همان پرده معنوی است که عبارت از مقام امکان بنده است و مانع است که بنده به حقیقت ربوبیت برسد یا اینکه خلق صوت در نخست از پشت پرده بوده و سپس از آن سو که پیغمبر (ص) بوده پیدا شده است. و مقصود از مشافهه همان است و غرض این است که فرشته‌ای واسطه نبوده، و بعضی گفته‌اند: مقصود از حجاب: فرشته است، و مقصود از مشافهه: بدون وساطت فرشته است. از مجلسی (ره)-

«فاصرفه عنه»

یعنی مرگ او را پس میاندازم، یا مقصود این است که بدداشتن مرگ را از دلش بیرون کنم

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۷

به وسیله لطف و کرامت و مژده به بهشت.

«فاستجیب له ما هو خیر له»

یعنی در برابر دعایش آنچه به صلاح او است و برای بنده بهتر است می‌کند و آن را استجابت دعا نامیده به اعتبار اینکه بنده آنچه را خواهد برای خیر خود خواهد و در حقیقت او دعای برای خیر خود می‌کند و در تشخیص آن خطا کرده است و در آخر می‌فهمد که آنچه خدا برای او داده خیر بوده نه آنچه را خودش خواسته است چنانچه کودک بیمار آنچه کشنده او است می‌خواهد و پدرش به او پول می‌دهد و چون سالم و عقلمند شد می‌داند که پدر خیرِ او را خواسته. از مجلسی (ره)- اکله، بر وزن قرعه، دردی است در عضو که آن را می‌خورد و بر وزن فاعله دردی که گوشت را می‌خورد.

«فی دین الرجل»

یعنی در زیان و نابودی آن و گفته‌اند اکله به معنی لقمه است.

غیبت، این است که پشت سر کسی سخنی گوید که اگر آن را بشنود غمناک شود به شرطی که مستور و آبرومند باشد و اگر این بدگوئی راست باشد غیبت است و اگر دروغ باشد بهتان است، از جوهری.

این معنی لغت است ولی مقصود از غیبت در نظر شرع یاد کردن انسان معینی است بدان چه بد دارد به او نسبت دهند با اینکه در او

هست و در عرف نقص او محسوب شود با قصد بدگوئی و نکوهش او، به زبان باشد یا اشاره با کنایه گوشه زند یا تصریح کند و اگر غیر معین باشد غیبت محسوب نیست چون بدگوئی از یکی از اهل بلد، شیخ بهائی گفته: اگر از یکی از دو نفر بطور نامعلوم بد گوید آن هم غیبت است چنانچه دو قاضی در شهر است و بگوید یکی از آنها فاسق است.

اگر در حضور کس بد گوید غیبت نیست گرچه حرام است از نظر آزار به او مگر به قصد پند و اندرز او باشد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۸

اگر کسی از ذکر فسق او بدش نیاید بلکه بسا شاد هم بشود در این صورت غیبت نیست.

اگر به کسی بدی نسبت دهد که در او نیست، غیبت نیست بلکه تهمت است.

اگر عیب شایع و فسق متعارفی را به کسی نسبت دهد که نقص محسوب نیست غیبت نباشد مگر اینکه در او مخفی باشد که در این صورت احوط ترک آن است.

اگر عیب کس را نزد طبیب گوید برای اینکه درمان کند یا نزد حاکم برای اینکه به او ترحم کند غیبت نیست زیرا قصد نکوهش نداشته است.

اگر در مقام نهی از منکر بدِ کسی را بگوید غیبت حرام نیست.

و از شهید ثانی (ره) مجوزات غیبت را به این شرح نقل کرده است:

بدان که مورد رخصت در ذکر بدی دیگری یک غرض صحیح در شرع است که متوقف بر آن است و آن را در ده مورد شمرده‌اند:

۱- ظلم در حکم برای کسی که از طرف قاضی به او ستم شده روا است که از او نزد هر کس امید رفع ستم را دارد شکایت کند.

۲- برای جلوگیری از منکرات.

۳- در مقام استفتاء چنانچه به صاحب فتوی گوید: پدر و برادرم به من ستم کردند و چطور خود را خلاص کنم.

۴- بر حذر داشتن مسلمانی از وقوع در فتنه و فساد و خطر چنانچه اگر دیدی نااهلی عوام را فریب دهد آنها را به حالِ او واقف کنی.

۵- در جرح و تعدیل گواهان و راویان و از این راه است که علماء کتب رجال نوشته‌اند و راویان را به ثقه و معیوب تقسیم کرده و اسباب جرح و فسق راویان را درج کرده‌اند.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۷۹

۶- آنکه کسی مستحق بدگوئی شود به واسطه تظاهر به فسق و ارتکاب آن در پیش مردم تا آنجا که باک ندارد از آنکه او را بدان فسق یاد کنند و باید اکتفاء به ذکر همان بدی شود که در او است، رسول خدا (ص) فرمود:

هر که روبند شرم را از چهره خود افکند غیبت ندارد و ظاهر خبر این است که غیبت او روا است گرچه از ذکر آن رو گردان باشد و ممکن است گفت غیبت مطلق فاسقان روا است زیرا رسول خدا (ص) فرموده: فاسق غیبت ندارد و آن را رد کرده‌اند به منع صحت این حدیث یا حمل آن به فاسق مخصوص یا حمل آن بر نهی یعنی غیبت فاسق را نکنید.

۷- در صورتی که کسی ملقب به عیبی شده که برای شناسانیدنش ناگزیر باید ذکر آن را کرد چون اعرج و اعمش چنانچه علماء در وصف افرادی ذکر کرده‌اند ولی حق این است که آنچه را علماء مورد اعتماد ذکر کرده‌اند صحیح است ولی ذکر آن در موجودین نیاز دارد به علم به رضایتِ آنان.

۸- اگر شماره کافی برای اثبات حد یا تعزیر بر هرزه کاری شخصی مطلع شدند (مانند زنا یا لواط) جایز است نزد حاکم شرع و قاضی در حضور مرتکب و یا غیاب به عنوان ادای شهادت اظهار کنند.

۹- گفته‌اند هر گاه دو نفر بر عیب و گناه شخصی مطلعند و برای هم بگویند عیب ندارد چون کشف جدیدی نشده است.
۱۰- در صورتی که بدی کسی را شنود و نداند مستحق است که بدی او را بگویند یا نه، برخی گفته‌اند حمل بر صحت کند و او را نهی نکند. از مجلسی (ره)- غرض این است که مورد آیه خصوص بهتان و افتراء نیست بلکه شامل فسقی هم که به چشم خود دیده و به گوش خود از او شنیده می‌شود مگر به عنوان شهادت نزد حاکم باشد و این آیه شامل بهتان و ذکر در حضور هم مرتکب می‌شود و شامل کسی که دوست دارد گناه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۸۰

دیگران را فاش کند و اگر چه به زبان نیاورد زیرا بدان راضی است. از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد که غیبت شامل بهتان هم هست و این معنی دیگری است برای غیبت و ممکن است مقصود از ذکر عیبی که خود نکرده است این باشد که نواقص خلقت او را بگوید که به اختیار او نیست و کار خدا است و در این صورت مخصوص به عیب‌های مستوره است و اولی ذکر عیوب است و دومی ذکر گناهان، معنی تازه نیست تا آنکه می‌فرماید: این حدیث دلالت دارد بر اینکه ذکر گناه مشهور و معروف کسی غیبت نیست. از مجلسی (ره)-

«کلما ذکرته»

یعنی هر وقت بدی او را گفتی برای او استغفار کنی یا اینکه برای یک غیبت هر وقت به یاد او افتادی برای او استغفار کنی یا هر وقت که به یاد غیبت کردن از او افتادی برایش استغفار کنی. و ظاهر این حدیث این است که نیاز به حلالیت طلبیدن از او ندارد و جمعی هم بدان قائلند و از استحلال منع کرده‌اند ولی در صورتی که استحلال موجب مزید هتک و اهانت او نباشد اولی و احوط است خصوص اگر غیبت به گوش او رسیده باشد و ممکن است منظور از این خبر صورتی باشد که به گوش او نرسیده و به این وضع باید میان اخبار این مسأله توافق داد چنانچه در روایت مصباح الشریعه هم که مؤید آن است به همین تفصیل تصریح شده است. از طیبی نقل شده است که در معنی

«حتی یخرج مما قال»

گفته: یعنی توبه کند یا پاک شود، من گویم شاید مقصودش توبه در دنیا باشد. از مجلسی (ره)- اگر آن عیب مشهور را شنونده هم بداند شکی نیست که ذکر آن غیبت نیست و اگر نداند و بدان مشهور باشد تا جایی که از ذکر آن باکی ندارد باز هم غیبت نیست و اگر از ذکر آن بدش آید

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۸۱

مورد اشکال است و جواز اقوی است و این در صورتی است که توبه نکرده باشد و اما با توبه و پشیمانی ذکر آن جائز نیست. از مجلسی (ره)- و از این حدیث فهمیده شود و هم از احادیث گذشته که بهتان شامل حضور و غیاب شخص هر دو هست و اینکه در این اخبار گوید غیبت نیست ممکن است مقصود این باشد که حرام نیست گرچه غیبت بر آنها صدق کند یا مقصود این است که اصلًا غیبت بر آنها صادق نیست زیرا آن یک معنی شرعی دارد که اختصاص یافته بدان چه حرام است و جز بهتان است و جز آنچه در حضور انسان گفته می‌شود و بسا که گفته‌اند:

اگر عیبی در غیاب کسی به او نسبت دهد که در او نیست هم غیبت است و هم بهتان و هر دو عقوبت را دارد و آن بعید است. از مجلسی (ره)-

«من روی علی مؤمن»

یعنی حکایتی گوید که دلالت بر ضعف عقل و سستی رأی او دارد چنانچه اکثر گفته‌اند و محتمل است حکایت کردار هم در آن داخل باشد. از مجلسی (ره)- جوهری گفته: شماتت، شادی به گرفتاری و بلای دشمن است.

و گفته است: افتتن، یعنی به فتنه‌ای گرفتار شد که عقلش یا مالش از میان رفت.

و همانا از اظهار شادی نهی کرده است برای آنکه بسا بر اثر دشمنی بی‌اختیار شادی به دل آید و تکلیف بر خلاف آن بر عامه مردم سخت و دشوار است و منافی با شریعت سهل است و اظهار گاهی به کردار است چون اظهار سرور و شادی و خندیدن در مصیبت طرف و فقد او و گاهی به گفتار است چون استهزاء و مسخره کردن و عقوبتش در دنیا این است که خدا او را به مانند آن گرفتار می‌کند برای انتقام‌جوئی نسبت به مؤمن.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۲

از مجلسی (ره)- سب، مطلق دشنام است و شامل نسبت به زنا و زنازادگی هم می‌شود و اکثر اخبار این باب هم شامل آن است و در اصطلاح فقهاء دشنام جز نسبت به زنا و زنازادگی است چنانچه بگوید: ای می‌خوار، ربا خوار، ملعون، خائن، ای خر، ای سگ، ای خوک، ای فاسق، ای فاجر، و مانند آنها که متضمن استخفاف و توهین است.

در مصباح گفته: هلکه، چون قصبه به معنی هلاک است و شاید مقصود از آن در اینجا کفر است. از مجلسی (ره)-

«و قتاله کفر»

مقصود کفری است که به مرتکبِ کبیره اطلاق شود یا به اعتبار این است که آن را حلال شمارد یا با ایمان او بجنگد یا قتال را بطور مجاز کفر نامیده است چون از اسباب کفر است یا مقصود کفر نعمت الفت با مسلمانان است که خدا میان آنان الفت انداخته یا انکار حقّ برادری است. این حدیث دلالت دارد بر اینکه وقتی از مظلوم معذرت خواست و از او گذشت، گناهِ او ساقط شده و بر اثر آن تعزیر و حد هم ساقط شود و قاضی را بر او اعتراض نیست زیرا حق آدمی است که اقامه آن موقوف به مطالبه و تقاضای او است و با گذشتِ او ساقط می‌شود. از مجلسی (ره)-

«ایاکم و الطعن»

دلالت دارد که هر گونه بدگوئی به غیر مورد به گوینده بر گردد.

و کفر دشنام گو با اینکه دشنام گناه کبیره هم که باشد موجب کفر نیست چند وجه دارد:

۱- مقصود آن معنی از کفر باشد که بر مرتکب کبیره اطلاق می‌شود در زبان آیات و اخبار.

۲- آنکه ضمیر «به» راجع است به گناه یا خطاء که هر دو مفهوم از سیاقند نه اینکه راجع باشد به کفر.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۳

۳- آنکه ضمیر «به» راجع است به تکفیر نه به کفر، یعنی تکفیر او مر برادر خود را تکفیر مر نفس خود را است زیرا وقتی که تکفیر کرد مؤمنی را مثل این است که خود را کافر دانسته. از مجلسی (ره)-

«فی عین مؤمن»

یعنی روبرو به او طعن زند.

طعن- یعنی بدگوئی و آبرو ریزی و بدگمانی و تهمت زدن- از مصباح.

مقصد از مرگِ بد یا در دنیا است چون غرق شدن و سوختن و زیرِ آوار رفتن و طعمه درنده شدن و یا مرگ‌های بدِ دیگر و یا از نظر معنی و آخرت است چون کافر مردن و در حالِ اشتغال به گناه مردن بی‌توبه. از مجلسی (ره)-

«بمثل ما عامل به الناس»

یعنی مخالفان یا اعم از آنها و فساقِ شیعه و کسانی که با آنها دوستی و برادری ندارد و معامله به مثل آنها این است که در کسب یک اندازه سود بگیرد و رعایت مخصوصی از برادر دینی خود نکند و از او در حضور و غیاب خیرخواهی نکند و با او همدردی نکند. از مجلسی (ره)-

«ضع امر اخیک»

یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت صادر شود آن را حمل بر وجه احسن کن گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی مکن تا دلیلی قطعی و مانع تأویل به دستِ تو آید زیرا گمان بسا خطا باشد و وارسی هم غدقن است چنانچه خدا فرموده است: «به راستی بعضی گمان‌ها گناه است» و سپس فرمود: «وارسی نکنید».

این جمله در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده است و حاصلش این است که: هر گاه کلمه‌ای که دو توجیه دارد از او صادر شود بر تو لازم است که آن را به خوبی تفسیر کنی گرچه معنی مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کند و قرینه هم نباشد خصوص اگر خودش مدعی شود که همان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۴

معنا را قصد کرده است تا آنکه فرماید:

بدان که چنانچه حرام است بدگوئی در باره مؤمن و زبان درازی به بدگوئی همچنان حرام است بدگمانی و حدیث نفس بدان، و مقصود از بدگمانیِ حرام این است که پیش خود او را بد داند بی‌دلیل قطعی. و اما مجرد خطور در دل و تردید که اختیاری نیست عفو شده است، خدا فرموده است:

«از بسیار گمان‌ها کناره کنید، به راستی برخی گمان‌ها گناه است» و نباید که تو در باره دیگری معتقد به بدی باشی مگر آنکه به طور عیان بدیِ او بر تو کشف شود و قابل تأویل نباشد و بسا که شیطان گمانِ بد را به دلت اندازد و باید او را تکذیب کنی زیرا او فاسقترینِ فاسقان است. از مجلسی (ره)-

«فلم ینصحه»

یعنی تلاش نکند برای انجام آن حاجت و غرضش برآورده شدن آن نباشد. راغب گفته: نصح، دقتِ در گفتار یا کردار صلاح آور است و در اصل خلاف دغلی است. چون در اجتماع مردم ساده و ضعیف بسیارند و در کار خود به دیگران مراجعه می‌کنند که از آنها کمکی گیرند یا نظری و راه چاره‌ای خصوص از نظر گرفتاری به اموری که خود در آن وارد نیستند مانند امور مختلفه ادارات متنوعه که اکنون هم بسیار معمول و متعارف است، و بسا اشخاصی که به مراجعین وعده مساعدت و اقدام می‌دهند و آنها را به دنبال خود می‌کشانند و در انجامِ کارِ آنها خوش نیت نیستند و مسامحه می‌کنند، و بسا به این وسیله آنها را وادار می‌کنند که به دامِ رشوه و صرفِ پول افتند و به همین جهت است که این گونه اعمال را خیانت به خدا و رسول نامیده و ناجوانمردانه شمرده است. از مجلسی (ره)- راغب گوید: وعده در خوب و بد هر دو صدق کند و گوئی به او وعده دادم به سودی یا زیانی و هر دو صحیح، ولی وعید مخصوص شر و بدی است، گویند: اوعدته و واعدته.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۵

گفته است: نذر، این است که بر خود واجب کنی آنچه را که بر تو واجب نیست و گفته می‌شود نذر کردم برای خدا.

از جوهری و فراء هم نقل کرده است که: وعد، در خیر و شر هر دو استعمال شود ولی اگر مطلق آید معنی خیر دهد چنانچه ایعاد و وعید در شر و بدی آیند، شاعر گفته:

اگر ایعاد یا وعدش دهم من کنم ایعاد خلف و وعده منجز قوله: نذر، یعنی چون نذری است که به عهده خود گرفته و یا چون نذر وفای بدان واجب است و این اظهر است و اینکه فرموده است: کفاره ندارد برای تغلیظ آن است، یا تخفیف که دور از سیاق است.

«فبخلف اللَّه بدأ»

زیرا خدا از بنده‌ها تعهد گرفته که به فرمان او کار کنند و از هر چه غدقن کرده باز ایستند و به انجام وعده امر کرده و از خلف وعده نهی کرده است.

راجع به آیه، طبرسی گفته: متوجه به منافقان است و سرکوب آنها است به اینکه ایمانشان ظاهری است و از دل نیست، و گفته شده است: خطاب به مؤمنان است و سرزنش بر مخالفت قول است. جبائی گفته: این مخالفت قول بر دو وجه است:

۱- اینکه بگوید من آن را خواهم کرد و در دل دارد که نکند، این زشت است و بد.

۲- اینکه در دل دارد که بکند ولی معلوم است که نمی‌کند و این هم زشت چون جزم ندارد که آن را بکند و بهتر است در اینجا لفظ ان شاء اللَّه بیاورد.

«کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ» از بیضاوی است که: مسلمانان گفتند اگر ما می‌دانستیم چه کاری نزدِ خدا محبوب‌تر است مال و جان خود را در راه آن می‌دادیم، و خدا این آیه را فرو فرستاد که: «راستی خدا دوست می‌دارد آن

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۶

کسانی که در راه او نبرد می‌کنند» و روز جنگ احُد پشت به جنگ دادند و گریختند و این آیه آمد که: «کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ الخ» و مقت به معنی سخت‌ترین خشم است و آن را به عنوان تمیز از برای بیان مبهم منصوب کرده است که بفهماند این مقت خالص است و در نزد کسی که هر بزرگی نزدش اندك است بزرگ بشمار است برای مبالغه در جلوگیری آن.

رازی گفته است: برخی مفسران گفته‌اند این آیه در حقّ جمعی از مؤمنان است که دوست داشتند با حبّ اعمال کار کنند و خدا فرو فرستاد (۱۰ سوره صف): «أیا آن کسانی که گرویدید، أیا شما را راهنمائی کنم به یک تجارتی (تا آخر آیه) که شما را از عذاب دردناک رها کند» و این آیه را (۲ سوره صف): «به راستی خدا دوست دارد آن کسانی را که در راه او نبرد می‌کنند» و آنان جهاد را دوست داشتند و روز جنگ احُد گریختند و خدا فرو فرستاد که: «چرا می‌گوئید آنچه را نمی‌کنید».

و برخی آن را در باره منافقان در جهاد دانسته‌اند که آرزوی جهاد داشتند و چون خدا بدان دستور داد گفتند: «چرا فرمان جهاد بر ما نوشتی» و برخی آن را در باره مؤمنان دانسته‌اند زیرا معتقد به وفاء نسبت به وعده‌های خدایند از طاعت و تسلیم و خضوع و خشوع و چون وفاء بدان نکنند باید بر ایشان بیم داشت.

من گویم این آیه چند وجه دارد:

۱- آنچه از ظاهر این خبر استفاده شود که منظور سرزنش بر خلف وعده مردم است و مؤید آن است آنچه در نهج البلاغه است که امیر المؤمنین (ع) فرماید: خلف وعده مایه خشم سخت خدا است و هم مردم، خدا سبحانه فرموده است: «کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ» معنی آیه این است که: چرا نکنند آنچه را می‌گویند.

و بسا حمل شود بر آن وعده‌ای که وعده دهنده از اول تصمیم و عزم بر

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۷

عمل ندارد و آن نوعی از تدلیس و دغلی است و دروغ و این نوع از گفتار شایع است.

۲- آنکه مقصود ذم بر مخلف از عهد و پیمان با خدا باشد چنانچه ظاهرِ پاره‌ای از اقوال پیش است در تفسیر این آیه.

۳- مقصود اعم از عهدهای خدا و عهد و قول با مردم باشد و با این خبر هم موافقت دارد و وسیله جمع میان اخبار هم هست.

۴- مقصود این باشد که چرا برای مردم چیزی می‌گوئید که خود نمی‌دانید و نمی‌کنید. از مجلسی (ره)- بدان که این دو حدیث با قوت سند خود دلالت دارند که وفای به وعده واجب است و روایت نخست تهدید سختی هم دارد و دلالت دارد بر اینکه آیه «کَبُرَ مَقْتاً» در باره آن نازل شده است و این آیه هم مشتمل بر تأکیدها و مبالغه‌های فراوان است و این آیه به توسط خبر دلالت دارد به وجوب وفای به وعده.

اگر اعتراض شود که آیه وجوه متعددی دارد و استدلال بدان با قطعِ نظر از خبر مشکل است با اینکه در اخبار خاصه و عامه رسیده که مورد آن منافقان و مخالفان است.

در جواب گویم: دور نیست که ادعا شود آیه به عموم و اطلاق خود شامل خلف وعده هست و مورد نزول هم مخصص عموم حکم نیست و استدلال به آیه با قطع نظر از خبر هم درست است ولی ظاهر گفته بیشتر فقهای ما این است که اگر وعده در ضمن یک عقد لازمی نباشد وفای بدان مستحب است و آنچه هم اخبار در باب صفات ایمان گذشت دلالت دارد بر وجوب وفای به وعده و بر اینکه خلف وعده از اوصاف نفاق است و بعد از بیان چند خبر دال بر وجوب گوید:

وجوب وفای به وعده از عموم بسیاری از آیات قرآن هم استفاده

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۸

می‌شود چون قول خدا تعالی (۳۴ سوره اسراء): «به عهد وفا کنید زیرا عهد موردِ بازخواست است» که به عموم و اطلاق خود شامل تعهدات مردم نسبت به یک دیگر هم می‌شود که وعده و قول هم از آن جمله است چون که عهد و وعده از نظر معنی به هم نزدیکند و همچنین قول خدا (۱۷۷ سوره بقره): «و آن کسانی که به عهدِ خود وفا کنند وقتی عهد بندند» (سپس اخبار دیگری در این زمینه نقل کرده است) تا آنکه گوید:

شیخ در تهذیب به سندِ خود از اسحق بن عمار از امام باقر و از پدرش روایت کرده است که علی (ع) می‌فرمود: هر که برای زنِ خود شرطی کند باید بدان وفا کند زیرا مسلمانان پابندِ شروطِ خود باشند جز آنچه حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال کند.

و این کلیه

«المسلمون عند شروطهم الّا ما خالف کتاب اللّه»

مورد اتفاق مسلمان‌ها است و همه آن را درست دانسته‌اند و در آن قید نشده است که باید در ضمن عقدی باشد.

سپس اخباری نقل می‌کند که بسا بدان استدلال شده است برای اینکه وفا به وعده واجب نیست و در دلالت آنها و یا سند آنها اعتراض می‌کند و سپس می‌فرماید:

بسا برای وجوب وفای به وعده استدلال شود که تخلف آن موجب کذب است و کذب حرام است و برای عدم ارتکاب کذب وفای به وعده واجب است ولی من در این دلیل تأمل ندارم نه از این نظر که گفته شده است دروغ منحصر به اخبار از گذشته و حال است و در آینده تحقق ندارد زیرا این اشکال ناهموار است زیرا شک نیست که منکر معاد و منجم هر دو کذّابند و کذبِ آنها متعلق به آینده است ولی به نظر من، سبب اینکه تخلف وعده کذب نیست این است که وعده یک معامله‌ای است میان دو طرف زیرا وقتی کسی ببنده خود گوید: اگر فلان کار کردی یک درهم به تو می‌دهم یا اگر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۸۹

فلان کار را کردی یک تازیانه به تو می‌زنم، مقصود اخبار از وقوع اعطای درهم و یا ضرب در آینده نیست بلکه منظور او الزام او است به کار و التزام خود به ادای درهم یا ضرب گرچه بداند که آن را عمل نمی‌کند و این التزام مانند همان بیع و شراء است و یا مانند بیعت است که انشاء امری است که موجب متابعت طرف بیعت است نه محض اخبار از آن باشد زیرا ما درک می‌کنیم که فرق دارد کسی وعده به دیگری بدهد که پولی به او خواهد داد یا به او اخبار کند که فردا پولی به او می‌پردازد، آری هر انشائی هم مستلزم اخباری است که بالتبع بدان دلالت دارد و صدق و کذب در آن به اعتبار لازم آن است که خبر است و آنچه در باره اسناد صدق به وعده رسیده از این نظر است چنانچه خدای تعالی فرموده: «إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ» و صرف مخالفت وعده، کذب مصطلح و متعارف نیست، آری اگر همان هنگام انشاء وعده تصمیم دارد که عمل نکند در لازمه این انشاء کاذب است زیرا وعده دلالت تصمیم به وفاء دارد و حرمت این کذب ضمنی مورد تأمل است و اخبار و آیات تحریمِ کذب شامل آن نیست و اگر هم حرام باشد باز دلیل نمی‌شود که مطلق خلف وعده حرام است (در اینجا کلامی از راغب در معنی صدق و کذب و مواردِ آنها نقل کرده است) و سپس گوید:

در نظر من چنین است ولی ظاهر کلام محققان از اصحاب ما و بلکه مخالفین این است که وعـده از نوع خبر است و صدق و کذب دارد و وعیـد و تهدیـد هم از این بـاب است با اینکه اکثر اصـحاب گفته‌انـد وفاء به وعـده مستحب است چنانچه در باره بسیاری از شروط گویند که هر گاه در ضمن عقد لازم نباشد حکم وعده دارد و وفای بدان مستحب است.

سپس کلام سعید شریف را در بیان صدق و کذب نقل کرده و کلامی از شرحِ مقاصد در صحت عفو الهی از گنهکار و کلامی از رازی و دیگران و کلماتی از سید مرتضی و دیگران و از همه نتیجه گرفته است که:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۰

علمای ما هم چون دانشـمندان مخالفین به همین روش رفته‌انـد و پذیرفته‌اند که وعده و وعید خبر است بنا بر این جواز خلاف وعده بی‌عذر و مصـلحت موازی یا راجح بر مفسده کذب مشکل است ولی مخالفت وعید از باب دروغِ مصلحت آمیز است زیرا اختلافی نیست که تخلـف از اجرای تهدیـد و وعیـد حرام نیست بلکه خـوب است و جوازش مشـروط است به مصـلحت مجوز کـذب، و این گفته هم مشـکل است زیرا اگر بنـده‌ای از طرف مولی مستحق تأدیب شـده و بی‌مصـلحت او را بـدان تهدیـد کرد و سپس از او در گذشت و این هم یک دروغ بی‌مصـلحت شده است و باید حرام باشد و کسـی بدان ملتزم نگردد، تا آنکه می گوید: اولی این اسـت که وعـده و وعیـد هر دو از اقسام انشاء هسـتند و صـدق و کـذب ندارند و اطلاق صدق و کذب در باره آنها توسع و مجاز است، تا آنکه گویـد: اگر اعتراض کنی که چرا علمـای عربیت وعـده را در اقسـام انشـاء شـمرده‌اند؟ جواب گویم: آنهـا موارد اطلاق لغت و مصـطلحات خـود را یـاد می کننـد و از این جهت متعرض صـیغه‌های عقود چون: بعتُ و اشـتریتُ هم نشده‌انـد و همچنـان انکحتُ و آجرتُ زیرا اینها از حقائق شرعیه‌اند نه از حقائق لغویه.

شهید (قدّس سـره) گفته است انشاء چند قسم دارد چون قسم امر و نهی و ترجی و عرض و نداء گفته‌اند حصرِ انشاء در این اقسام بر این پـایه است که اینها انشاء بودنـد در اسـلام و جاهلیت، و امّا صـیغه‌های عقود هم حق این است که از انشاء باشـند ولی برخی عامه گفته‌انـد: صـیغه‌های عقود همـان اخبارنـد طبق وضع لغت ولی شـرع مـدلول آنها را قبل از تکلم به آنها اعتبار کرده است برای آنکه خودِ متکلم ناچار باید تصدیق به آنها داشته باشد.

تا آنکه مراتبی برای وعده بیان داشته:

۱- هر گاه مفاد وعده واجب باشد چون ادای دین حق لازم، عمل بدان واجب است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۱

۲- هر گاه مورد وعده امر حرامی باشد چون کارِ خلاف شرع و شک نیست وفاء بدان جائز نیست و تخلف واجب است.

۳- اگر مکروه و مرجـوح باشـد از نظر دینی یـا دنیوی جواز تخلف بعیـد نیست ماننـد نـذر و عهـدِ یمین که وعـده و تعهـد مؤکـد با خدایند و در این مورد تخلف آنها روا است.

۴- راجح دینی باشد و مرجوح دنیوی که جواز تخلف مورد بحث است.

۵- مباح متساوی الطرفین که نذر آن درست نیست و یمین به آن درست است. تا آنکه گوید: وعده به آن هم واجب العمل نیست.

۶- در صورت فقـدان قصـد جـدی و اکراه و برای حفظ آبرو و مال و جانِ مؤمن هم تخلف وعد جائز است. از مجلسـی (ره)- شاید مقصود از برخورد عذر خواهی است یا برخورد به همراه عذر خواهی. و چه خوش گفته است شاعر:

هر که گریزد ز خراباتِ شام‌توشه کش غول بیابان شود از مجلسی (ره)-

«مستجیراً به»

یعنی برای دفع ستم یا کارِ لازمِ دیگر.

«فقد قطع ولایهٔ اللَّه»

یعنی دوستی خـدا بریـده یا مهر خـدا را از خود بریـده یا یاری خـدا را از خودِ بریده یا کنایه است از سـلب ایمان. از مجلسـی (ره)- «مزرقـهٔ» از زرقه است و گویا اشاره است به قول خـدا تعالی (۱۰۲ سـوره طه): «و محشـور کنیم مجرمین را در آن روز، کبود چشم» بیضاوی گفته: بـدان وصف شـده برای آنکه کبودیِ چشم بدترین و دشـمن‌ترین رنگِ چشم است نزد عرب زیرا رومیان که دشـمن سختِ

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۲

آنها بودنـد چنین بودند. از مجلسـی (ره)- شـهید ثانی (قدس اللَّه روحه) در رساله غیبت گوید: یکی از ملحقات غیبت نمیمه است و آن نقل سـخنی است که در نکوهش دیگری گفته است: برای او خواه به زبان باشد یا اشاره یا نوشته و رمز و اگر از گوینده نقص و عیبی هم در ضـمنِ آن باشـد غیبت هم محسوب شود و دو گنـاه دارد و خودِ سـخن چینی یکی از گناهـانِ کبیره است، خـدا تعـالی فرموده (۱۱ سوره قلم): «عیب جوی و سخن چین است» سپس بعد از آن فرموده است (۱۲ سوره قلم): «عتل است پس از این و زنیم است» برخی علماء گفته‌اند:

این آیه دلالت دارد که هر که راز نگهدار نیست و سخن چین است، ولدِ زنا است زیرا زنیم به خود بسته است.

و خدا تعالی فرموده است (۱ سوره هُمَزه): «وای بر سخن چین و بدگو» گفته‌اند هُمَزه همان نمّام و سخن چین است.

تـا آنکه گویـد: پیغمبر (ص) فرموده است: سـخن چین به بهشت در نیایـد، و بعـد از نقـل اخبـارِ دیگری گویـد شـهید ثانی (رفع اللَّه درجته) اخبـار بسیاری از طریق عامه و خاصه نقل کرده و سـپس گفته است: بـدان که نمیمه و سـخن چینی بیشتر در نقل کلام برای مذمت شده به کار رفته است چنانچه به او گوید: فلان کس در باره تو چنین و چنان می‌گفت، ولی اختصاص به همان گفتنی ندارد بلکه اعم در آن است چنانچه در باب غیبت گذشت و تفسیر کاملش این است که: سخن چینی و نمیمه کشف آن رازی است که بد است کشفِ آن، خواه آنکه بد بودنش از نظر کسـی باشد که از او نقل شود و یا از نظر کسـی که برای او نقل شود یا از نظر شخص ثـالث خواه آن کشف به گفتـار باشـد یـا نوشـته یا رمز یا اشاره و خواه اینکه آنچه نقل شود از کردار باشـد یا گفتار و عیب و نقص باشد یا نباشد زیرا حقیقتِ نمامی، کشف نهان و هتک

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۳

نهفته‌ها است که بـد باشد و نتائج بدی به بار آورد بلکه هر چه از حالِ مردم دیده شود شایسـته است که از آن دم نزد مگر آنچه که نقلِ آن برای مسـلمانی سودمنـد است و یا برای دفع معصـیت است چنانچه ادای شـهادت در بردن و خوردن مال مسـلمانی با رعایت حق، و امّـا اگر بینـد که مـالِ خود را نهـان می‌کنـد ذکرِ آن نمیمه است و کشفِ راز است و اگر سـخن چینی ذکر عیب و نقص هم باشد نسبت به آنکه از او حکایت شود جمع بین نمیمه و غیبت شود.

و سبب و موجب سخن چینی چند چیز است:

۱- قصدِ بد کردن و زیان رساندن به کسی که از او سخن گویند.

۲- اظهارِ دوستی و خیرخواهی نسبت به کسی که با او این سخن را گویند به قصدِ استفاده و طرفداریِ او یا به مقصدِ دیگری.

۳- خوش‌صحبتی و ورود در سخن زیادی و فضولی.

و وظیفه کسی که نزدِ او سخن چینی شود شش چیز است:

۱- باور نکند زیرا سخن چین فاسق است و خدا از قبولِ قول فاسق منع کرده مگر آنکه بازرسی شود.

۲- او را از آن نهی کند و اندرزش دهد و کارش را زشت شمارد، خدا فرموده: «امر به معروف کن و نهی از منکر».

۳- به خاطر خدا او را دشمن دارد زیرا خدا سخن چین را دشمن دارد، و دشمنی با دشمنِ خدا لازم است.

۴- به مجرد گفته سـخن چینی به برادر دینی بد گمان نشود زیرا خدا فرماید: «کناره کنید از بسـیاری گمان‌ها» بلکه صبر کند تا علم

پیدا کند.

۵- سخنِ او موجب بازرسی و تجسس نگردد زیرا خدا فرموده:

(به مجرّد گمان) «تجسّس نکنید».

۶- کار نمّام و سخن چین را برای خود نپسند و گفتار ناهنجارِ او را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۴

برای دیگری حکایت مکن تا خود هم چون او نمّام و غیبت کن گردی. از مجلسی (ره)- «وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ»- بیضاوی گفته: یعنی چیزی که مایه امن یا خوف باشد آن را فاش می‌کنند، برخی از مسلمانان سست نهاد را شیوه آن بود که چون خبری از قشون‌های اعزامی پیغمبر به آنها می‌رسید یا پیغمبر به آنها از وحی الهی خبری راجع به پیروزی یا شکست می‌داد آن را فاش می‌کردند و این خود باعثِ ناراحتی و مفسده بود تا آنکه می‌گوید: به هر حال این آیه دلالت دارد بر مذمت فاش کردنِ هر چه فاش کردنِ آن موجبِ مفسده باشد و غرض از حدیث بر حذر داشتن از فاش کردن اسرارِ ائمه (ع) است نزد مخالفین تا مبادا وسیله زیانی برای ائمه یا مؤمنین گردد، و ممکن است در حکمِ آن باشد فاش کردنِ بعضی از مشکلات علوم برای مردمی که عقلشان بدان نمی‌رسد. از مجلسی (ره)- دلالت دارد که فاش کن و منکر در بی‌ایمانی و برائتِ امام از آنها شریکند بلکه ضرر فاش کردن اسرار از ضررِ انکار بیشتر است زیرا ضررِ انکار به خودِ منکر می‌رسد ولی ضرر فاش کردنِ اسرار شاملِ امام و سائرِ مؤمنان می‌شود. از مجلسی (ره)- شاید این خطاب به معلی برای این بوده است که تحمل او برای اسرار ائمه کم بوده و همین سببِ قتلِ او شده، کشی به سند خود از مفضل نقل کرده است که روزِ کشته شدن معلی نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم: یا ابن رسول اللَّه می‌بینی در این روز چه مصیبت بزرگی به شیعه رسیده؟ گوید: فرمود: آن چیست؟ گفتم: کشته‌شدنِ معلی بن خنیس. فرمود: خدا معلی را رحمت کند من این انتظار را در باره او داشتم، راستش این است که او رازِ ما را فاش کرد، آنکه با ما نبرد کند به ما بیشتر تحمیل نکند از آنکه سرِّ ما را فاش کند، هر که نزدِ نااهل رازِ ما را فاش کند از دنیا نرود تا تیزی سلاح را بیند یا بیچاره بمیرد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۵

از مجلسی (ره)-

«و اللَّه ما قتلوهم»

این خود چند احتمال دارد:

۱- قتلِ پیغمبران به دستِ یهود نشد بلکه به دستِ فراعنه شد و چون یهود به واسطه فاش کردنِ اسرارِ آنها سبب آن بودند به آنها منسوب شد.

۲- همه یهود قاتل نبودند بلکه بعضی از آنها قاتل بودند و قتل به همه منسوب شده به واسطه آنکه دیگران کشفِ اسرار کردند و گویا همه قاتل بودند.

۳- مقصود مورد این آیه غیر از قاتلان حقیقی است. از مجلسی (ره)- به مضمون حدیث سابق است، این آیه در سوره آل عمران است (۱۱۲) و آنکه گذشت در سوره بقره است. از مجلسی (ره)- این حدیث با همین متن و سند در آغاز باب گذشت و گویا از نسخه نویسان تکرار شده است. از مجلسی (ره)- مقصود از دولتِ آدم، دولت حق بر سرِ کار و آشکارا است چنانچه آدم در دورانِ خود داشت زیرا او بر ابلیس غلبه کرد و حق را آشکار کرد و هر دو دولت حق غالبی دولت آدم است و آن دولت حکومتی است که خدا برای بنده‌هایش بدان راضی است و چون خدا صلاح بداند آشکارا پرستیده شود و سائل ظهور دولت حق را فراهم سازد و چون خدا صلاح داند نهانی عبادت شود آنها را به خود وانهد و دنیا را اختیار کنند و باطل بر حق غلبه کند، هر که در دولتِ باطل حق را اظهار کند و تقیه را ترک کند چنان است که از دین بدر رفته. شاید مقصود از استفتاح به معنی یاری جستن باشد، یعنی در

برابرِ مخالفان اظهارِ فتح و نصرت نمایـد به وسیله بیانِ اسراری که ائمه (ع) برای تسلیت و دل گرمیِ شیعه گفته‌انـد ماننـدِ خبر از انقراض دولت بنی امیه یا بنی عباس در فلان وقت.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۶

از مجلسـی (ره)- «لا دین» یعنی ایمان ندارد یا عبادتش درست نیست، کسی که اطاعت کند از نافرمان به خدا یعنی غیر معصوم زیرا طاعتِ غیر معصوم روا نیست در هر امری باشـد، و گفته‌اند: مقصود کسـی است که حکم به نافرمانی خدا کند و اهل فتوی نباشد. از مجلسـی (ره)- ممکن است حمـل شـود بر کسـی که خلفـای جور را به انکـارِ امامـانِ بر حق خشـنود می‌کنـد یـا به انکـارِ چیزی از ضروریات دین. از مجلسـی (ره)- گفته شـده است: بر هر کـدام کیفری به مناسـبت آن مترتب شود زیرا اولی مایه ضایع کردن نسل است و با طاعون مناسب است، و دومی برای حرص به مال است و با قحطی و سختیِ زندگی و جور سلطان مناسب است، و سومی که منع حق خـدا است بـا منع بـاران منـاسب است، و چهـارمی که ترک عـدالت و حفظ مقام پیشوای حق است، با تسلط دشـمن، و پنجمی که رفض قوانین و دسـتورات حقه است با ظلم و ستیزه و غلبه بر یک دیگر. از مجلسـی (ره)- خدا تعالی فرموده است (سوره مطففین):

«وای بر مطففان، آن کسانی که چون پیمانه از مردم گیرند پُر ستانند و چون پیمانه به آنها دهند و یا برای آنها بکشند کم گذارند».

بیضاوی گفته است: تطفیف کم گزاردن در کیل و وزن است زیرا آنچه کاسته شود اندکی است.

جور، ضد عدالت است و در این جمله دو احتمال است:

۱- جورِ در حکم و ترکِ عدالت، کمک کردن به ظالم است بر ضررِ مظلوم.

۲- مقصود این باشـد که خـدا به سبب این عمـل مهر خود از آنهـا برگیرد و با هم در سـتم همکار شونـد تا آنجا که زیانش به خودِ حاکم و ظالم

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۶۹۷

رسد چنانچه در خبرِ پیش فرمود میان آنها جنگ برپا شود.

نقضِ عهد، ظاهر این است که مقصود پیمان با کفار است چنانچه سابقاً دانستی و احتمالِ عموم هم دارد.

و اینکه قطعِ رحم وسیله این است که اموال به دست اشرار افتد مجرب است و برای آن اسباب نهانی و عیانی است و عمده به اسباب نهانیِ آن قطعِ لطف خدا است از آنها و در ظاهر هم به واسطه قطعِ رحم یاریِ یک دیگر نکنند برای دفع ظلم و خدا اشرار را بر آنها چیره سازد و مالِ آنها را بستانند.

و بدان که قسـمت عمده ترک نهی از منکر در این امت همان بود که پس از وفاتِ رسول (ص) از آنها عیان شد راجع به مسامحه و سـازش با خلفاء جور و ترک پیروی امامانِ بر حق در برابرِ آنها و خلفاء جور از تیم وعـدی و بنی امیه و بنی عباس و شاهانِ سـتمکارِ دیگر بر امت مسـلط شدند و اکنون دعا و زاری کنند و برای آنها مسـتجاب نشود. از مجلسـی (ره)- جعفری همان ابو هاشم داود بن قـاسم جعفری است که از بزرگـانِ اصـحاب ما است و گفته شود خـدمت امام رضا تا آخر امامان را درک کرده است و أبو الحسـن ممکن است امام رضا (ع) باشـد یا امام هادی (ع) و ممکن است مقصود از جعفری در اینجا سـلیمان بن جعفر جعفری باشـد چنانچه در مجالسِ مفید بدان تصریح کرده است.

«انه خالی» یعنی دائی من است و اگر به تشدیدِ لام خوانده شود یعنی دوستِ من است، تصحیف شده باشد.

«یصف اللَّه» یعنی به صـفات جسم مانند عقیده مجسـمه و قائلین به صورت یا به صـفات زائد بر ذات چون اشاعره و در مجالسِ مفید است که خدا را وصف کند و محدود سازد و آن مؤید معنی اول است. از مجلسـی (ره)- گویا مقصود از اهل ریب آنهایند که خود در دین شک دارند و مردم را به واسطه القاء شبهه در آن به شک اندازند،

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۹۸

و گفته شـده مقصود از آنها كسانینـد كه دینشان بر پایه گمان و توهم فاسـد است چون علمای اهل خلاف و ممكن است مقصود از آنها فاسـقان و متظاهران به فسق و بیباكی نسبت به دین باشـد زیرا این مایه این است كه مردم در دین داشـتنِ آنها شك كنند و این نشانه سستیِ عقیده آنها است.

بدعهٔ، اسم مصدر ابتداع است چون رفعهٔ از ارتفاع و بیشتر در كم و زیاد كردن در دین به كار می‌رود. در مصباح چنین گفته است: من گویم: بدعت، در عرف شـرع همان است كه پس از رسول خدا پدید شده و نصی در باره آن نرسیده نه به خصوص و نه به طور عموم و یا آنكه به طور خصوصـی یا عمومی از آن نهی شـده و آنچه در عمومات وارد باشـد بـدعت نباشـد ماننـد ساختن مدرسه و امثالِ آن كه در عمومات سكنا دادن به مؤمن وارد است و اعانت به او و چون انشاء بعضـی كتب علمی و تألیفاتی كه كمك به علوم شرعیه است ماننـد لباسـهائی كه در زمان پیغمبر (ص) نبوده یا خوراك‌های تازه درآمد كه همه داخلند در عموم اسـتحباب زینت از آن هم نهی نشـده است و آنچه به عنوان عموم لبـاس یـا غـذا باشـد اگر بـدان خصوصـیتی دهنـد بـدعت گردد چنـانچه نماز بهترین موضوع است و در هر حـال انجامش مسـتحب است و اگر چنـد ركعت مخصوص بر وجه مخصوص در وقت مخصوص معین گردد بـدعت باشـد و چنانچه كسـی گویـد در فلان وقت بخصوص هفتاد بار لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مسـتحب است یا واجب است بـدون دلیل معتبر بدعت است و به هر حال پدید كردن چیزی در دین كه نصـی ندارد بدعت باشد خواه در اصل آن و خواه نسبت به خصوصیات آن و آنچه مخـالفین گفته‌انـد كه بـدعت بر پنـج قسم است (واجب و مسـتحب و مبـاح و مكروه و حرام) برای درست كردن و تصـحیح گفتار عمر كه در باره نمازِ تراویـح (نماز نافله را به جماعت خوانـدن در شب‌های ماه رمضان) گفت: «چه خوب بدعتی است» باطل است زیرا بدعت نگویند جز بدان چه حرام است چنانچه رسول خدا (ص) فرموده است:

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۶۹۹

«هر بـدعتی ضـلالت اسـت و هر ضـلالتی راهش بـه دوزخ اسـت» و آنچـه را هـم عمر كرد بـدعت بـود و حرام زیرا پیغمـبر (ص) از جمـاعت در نـافله نهی كرده بود و این تقسیم برای آنهـا سودی نـدارد (هرگز از آنچه را كه دهر تبـاه كرده عطّار به نسازد)، شـهید (قـده) در قواعـد گفته است آنچه پس از پیغمبر (ص) پدیـدار شـده چنـد قسم است و بـدعت در این میان آنها بـدان تازه درآمـدها اطلاق می‌شود كه حرام باشد و جز حرام بر چند قسم است:

۱- واجب، چون تـدوین قرآن و اخبار هر گاه بیم تلف آنها باشد از حافظه مردم زیرا تبلیغِ دیانت به آینده‌ها واجب است به اجماع و آیه و این وظیفه انجـام نشود مگر به حفـظِ قرآن و سـنت در زمان غیبت امام و اگر امام حاضـر و در دسترس باشـد او خودش حافظ است و خطری نیست.

۲- حرام، و آن بـدعتی است كه دلیـل تحریم آن را بگیرد چون تقـدیم غیر امـام معصوم بر امام معصوم و غصب مناصب مخصوصـه آنان و دست اندازی والیان جور به اموال مسـلمانان و منع آنها از مسـتحق و نبرد با اهل حق و تبعید آنان و كشـتار بر پایه بدگمانی و واداشـتن مسـلمانان بر بیعت بـا فـاسق و اقامت بر آن و تحریم مخالفت آن، و غسل در مقام مسح و مسـح بر غیر بشـره پا و نوشـیدن بسـیاری از نوشابه‌های مسـكر و جماعت در نافله و اذان دوم روز جمعه و حرام كردن متعه حـج و متعه زنان و شورش بر امام و دادن ارث به اباعد و منع آن از اقارب و منع خمس از اهل آن و افطار در غیر وقت آن و جز آن از بدعت‌های مشـهوره و از این باب است به اجماع فریقین اخذ گمرك و دادن منصب و مقام به ناصالح به بخشش یا وراثت یا از راه دیگر.

۳- مسـتحب، و آن هر آن عملی است كه ادله اسـتحباب آن را بگیرد چون سـاختن مـدارس و خـان و از این بـاب نیست كه شاهـان موكب ترساننده برای خود بر گیرند مگر اینكه موجب ترس دشمن اسلام باشد.

۴- مكروه و آن چیزی است كه دلیل كراهت شامل آن شود چون

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۰۰

زیادی در تسبیح زهراء (ع) و كاستن از آن و هم نسبت به وظائف دیگر و تنعم در لباس و خوراك به اندازه‌ای كه به اسراف نرسد و اگر زیان بخش باشد برای خود و خاندانش حرام گردد.

۵- مباح و آن در مورد ادله اباحه است چون غربال كردن آرد كه گفته‌اند اول تازه درآمد پس از رسول خدا (ص) این بود كه غربال آرد بیزی بر گرفتند برای آنكه خوشی و رفاه در زندگی از مباحات است و وسیله آن هم مباح است، انتهی.

در نهایه گوید: بدعت، دو تا است: بدعتِ رهنمائی و بدعتِ گمراهی، و آنچه بر خلاف دستور خدا و رسول است مذموم است و منكر و آنچه در عموم مندوبات است در مورد مدح است. از مجلسی (ره)- در قاموس گوید: ماجن، یعنی سخت رو و سخت دل كه باك ندارد از گفته و كردارِ خود.

«ینقل الیك الحدیث الخ» یعنی نزد مردم به تو دروغ بندد و از مردم هم به تو دروغ گوید و میان تو را با دیگران بهم زند و فاسد كند. از مجلسی (ره)- «وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیاتِنا» یعنی آیات ما را تكذیب می‌كنند یا مسخره و استهزاء می‌نمایند و بدان طعنه می‌زنند.

«لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ» یعنی نگوئید این حلال است و این حرام است برای آنكه زبانتان را به دروغ بیالائید، یعنی چیزی را به محض زبان خود و بی‌دلیل حلال و حرام نكنید. از مجلسی (ره)- یحیی بن ام طویل مطعمی از اصحاب علی بن الحسین (ع) است، فضل بن شاذان گفته است: در اول كار علی بن الحسین (ع) جز پنج تن نبودند كه از آن جمله یحیی بن ام طویل است، و از امام صادق (ع) هم روایت شده كه بعد از شهادتِ امام حسین (ع) همه

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۰۱

برگشتند جز سه تن: ابو خالدِ كابلی و یحیی بن ام طویل است و جبیر بن مطعم و سپس مردم به آنها پیوستند و فراوان شدند، و در روایتِ دیگر جابر بن عبد اللَّه انصاری را هم به آنها افزوده است، و از امام باقر (ع) روایت شده كه حجاج او را خواست و گفت: به ابی تراب لعنت كن، و امر كرد كه دست و پایش را ببرند و او را كشت.

من می‌گویم، گویا این بزرگان از خواص ائمه از آنها اجازه داشتند كه تقیه را ترك كنند برای مصلحت مخصوص و نهانی یا می‌دانستند كه تقیه برای آنها سودمند نیست و به هر حال آنها را خواهند كشت و این موضوع را به اخبارِ معصوم یا از راه دیگری می‌دانستند و تقیه برای حفظ نفس واجب است در صورتی كه سودمند باشد با اینكه از پاره‌ای اخبار روشن می‌شود كه تقیه برای حفظ دین واجب است و حفظ اهل دین و اگر گمراهی به جایی رسد كه مایه نابود شدن كلی دیانت گردد در این صورت تقیه‌ای نیست چنانچه وقتی امام حسین (ع) دید كه آثار دین در شُرُفِ از میان رفتن است تقیه و سازش را وانهاد. پایان نقل از مجلسی.

ما در سابق گفتیم كه مردانی در هر زمانی باشند كه جانباز راه حق شوند و داوطلب گردند كه خود را فدای حق و حقیقت كنند و اینان ستاره‌های تاریخ مذهب و مصلحان عالم بشریت محسوبند و جانبازی و فداكاری در راه حق و حقیقت برای كسانی كه به این مقام از عقیده و ایمان و احساس یقین رسیده باشند در هر زمانی ممكن است و این اجلاء اصحاب علی (ع) بمانند همان یاران امام حسین در واقعه جانگداز شهادت بودند كه داوطلبِ فداكاری در راه حق شدند و به سعادت شهادت رسیدند. موضوع تقیه یك تكلیف عمومی و قانونی است از نظر كلی و این مردان كمیاب و بسیار با عظمت از این قانون استفاده نمی‌كنند، و من در برخی از تألیفاتِ خود از آنها به مردانِ فوق قانون تعبیر كرده‌ام.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۰۲

از مجلسی (ره)- گفته‌اند وجه انحصار مردم در این شش صنف این است كه مردم یا كافر باشند و یا مؤمن و یا نه این و نه آن، به این معنی كه نه حق را فهمیده و نه به انكارش گرائیده. و از این میان مؤمن چهار قسم دارد:

۱- مؤمنِ کامل سابق بالخیرات که هیچ گناهی نکرده است و اهل بهشت است.
۲- مؤمنِ گنهکاری که توبه کرده است و از کسانی است که اعتراف به گناهِ خود دارد و کردارِ خوب و بدش به هم آمیخته است.
۳- مؤمنِ گنهکاری که توبه نکرده است و کارِ خوبش بیش از کارِ بد او است و این از آنها است که کارش با خدا است.
۴- که حسنه‌اش غلبه ندارد و توبه هم نکرده و از اصحاب اعراف است.

تو به خوبی دانستی که زبـان آیات و اخبار در تعبیر از ایمان و کفر غیر از زبان متکلمین است و مؤمن بیشتر اطلاق می‌شود بر کسـی که عقائدش درست است و به فرایض خدا عمل کرده است و از کبائر برکنار است و وعده به بهشت دارد و در آن درآید و در برابر او اقسام بسیاری است که با آن شش قسم شمرده شده است:

۱ و ۲- اهل وعیدنـد، یعنی اهل وعـده و اهل وعیـد، یکی را ذکر کرده است برای تغلیب و در برخی نسـخه‌ها کلمه وعد است و در برخی وعـدین به لفظ تثنیه و این اظهر است، یعنی کسانی که به طور قطع وعده ثواب و یا تهدید به عقاب در باره آنها واقع است در صورتی که به یکی از این دو حال بمیرنـد که اهل وعـد اهل بهشت باشـند و اهل وعیـد اهل دوزخ و در باره اینها است که خـدا در سوره توبه فرموده راجع به اهل وعد:

«خدا به مؤمنین و مؤمنات وعده بهشتی داده که نهرها در کفِ آن

روان است و در آن جاویـد باشـند و خانه‌های خوب داشـته باشـند در بهشت‌های عدن با رضوان از طرف خدا که بزرگتر است، این است آن کامیابی بزرگ».

و راجع به اهلِ وعیـد: «خـدا به منافقین و منافقاتِ کفار وعـده آتش دوزخ داده که جاویـد در آن بمانند همان بسِ آنها است و خدا آنهـا را لعنت کرده و برای آنهـا است عـذابی برجـا». و نیز در همـان سوره است که فرموده است: «و دیگرانی به گنـاهِ خود اعـتراف کردند» طبرسی گفته: یعنی از اهل مدینه و یا عرب‌های دیگر به گناه خود اعتراف کردند و راجع به منافقان نیست.

«لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَهً» یعنی عاجزنـد از هجرت به مـدینه چون خرجی و وسـیله ندارنـد و چاره‌ای هم ندارند و راه نجاتی از شـهر مکه ندارند ایناننـد که بسا باشد خدا از آنها درگذرد چون در ترک هجرت معذورند، این تفسیرِ مفسران است ولی بنا بر تأویل امام یعنی توانای فهمیـدن و پـذیرش از روی دلیل برای کفر و ایمان ندارند چون ابله و کم‌خردند و این از بطون آیه است و ممکن است ظاهرِ آیه هم شامل آن باشد و در مکه کسانی از این قبیل وجود داشته‌اند.

امّا اعراف، در سابق تفسیر شد و برخی مفسران آن را به باروئی میان بهشت و دوزخ تفسیر کرده‌اند که در قول خدا بیان شده (۱۳ سوره حدید):

«میان آنها باروئی زده است که دری دارد» و اعتراض شده که چه نیازی است به بارو بهشت بالاتر از آسـمانِ هفتم است و دوزخ در اسفل السافلین است و جواب گفته‌اند دوری مسافت منافاتِ با بارو ندارد و این بارو پائین و بالا دارد و بر بالای آن مردانی باشند که هر کس را از رخساره بشناسـند و خدایشان بر آن جای بلند نشانده تا شـرافتِ آنها را عیان سازد و تا از آنجا بر مردم مشرف باشند و بر احوال خلایق مطلع گردنـد و آنان چنانچه در دنیا گواه بر اهل ایمان و اهل کفرنـد و بر اهل طاعت و اهل معصیت همین طور در آنجا بر آنها گواهند و خدا آنها را به اعلا درجات بهشت منتقل سازد و در پائینِ اعراف

مردمی باشـند که حسـنه و سـیئه آنها برابر است و خدا آنها را آنجا بازداشته چون حد وسط میان بهشت و دوزخ است و بسا که آنها را به رحمتِ خود به بهشت برد. از مجلسـی (ره)- برخی گفته‌اند که گمراهان چهار دسـته‌اند و با اهل ایمان و اهل کفر شـش دسـته شوند:

۱- اهل وعده به بهشت که مؤمنانند و مقصود از آنها کسانیند که به خدا و رسول و هر چه رسول آورده گرویده و عمل کرده است.

۲- اهل وعید به دوزخ که کفارند و مقصود از آنها کسی است که به خدا یا رسول یا چیزی از آنچه رسول خدا آورده کفر ورزد به زبانش یا دلش یا در فرائض از روی استخفاف مخالفت کند.

۳- مستضعفان، یعنی کسانی که ایمان و کفر را نفهمند چون دیوانه و کودکان یا دعوت به او نرسیده است.

۴- مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ که حکمش به قیامت افتاده است از ارجاء به معنی تاخیر یعنی تکلیف وعده و وعیدی در دنیا به آنها متوجه نشده است و همانا کارشان با خدا است که یا عذابشان کند و یا از آنها درگذرد و آن کسانی هستند که از کفر برگشتند و اسلام آوردند ولی اسلام در دل آنها ننشسته و ثابت نشده وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ از اینهایند.

۵- فاسقان و بدکاران از مؤمنان که کار خوب و بد هر دو دارند و به گناه خود معترفند و بسا که خدا از آنها درگذرد.

۶- اصحاب اعراف که مردمی هستند گناه و ثوابشان بر هم ترجیح ندارد تا به بهشت روند یا به دوزخ و در اعراف بمانند تا خدا چه خواهد. از مجلسی (ره)- در قاموس گفته: مطمار، ریسمان بنّا است که با آن اندازه گیرد چون مطمر وتر به معنی پایه است و به معنی همان ریسمانِ اندازه‌گیری ساختمان، و پرسش آن حضرت از مطمار یا از راه انکار است به این

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۰۵

معنی که من چنین مقرر نکردم تو این را از کجا آوردی؟ وسائل منظور او را نفهمید و آن را شرح کرد و امام منظور او را پرسید و او توضیح داد تا حاضرین مقصود او را بفهمند و او هم توضیح داد که مقصودم مقیاس میان کافر و مؤمن است و زراره اظهار کرده که جز مؤمنِ پاک عقیده امامی به بهشت نرود و امام فرموده: بسا که مستضعفان از مخالفین هم که عنادی نورزند به بهشت بروند، و ممکن است مقصودِ زراره از موافق هم عقیده و همکردار باشد و اصحاب کبائرِ شیعه از آن خارج باشند چنانچه خوارج هم مرتکب کبیره را لایقِ بهشت ندانند و قول خدا این است که مستضعفین و دیگر اصنافی که بر شمرده وعده بهشت و عفو و آمرزش داده و نباید آنها را در مخالفین شمرد و از آنها بیزاری جست.

«و زاد حماد» ظاهر این است که این کلام از ابن عمیر است و این حدیث از حماد و جمیل هم از زراره نقل شده است و در روایت حماد جمله‌ای اضافه داشته که در روایت هشام نبوده و آن را بیان کرده و جمله دیگری هم در روایت جمیل اضافه بوده که بدان هم اشاره کرده است.

«فارتفع صوت أبی جعفر» این جمله قدح در زراره است (که در برابر سخن امام سخن می‌گفته و اظهارِ نظر می‌کرده) و دلالت دارد به بی‌ادبیِ او و چون جلالت و قدر و مقام او مورد اتفاق شیعه امامیّه است و اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد بدان چه بر خلاف آن اشاره دارد اعتباری نیست و ممکن است این امور در آغاز کارِ او باشد پیش از آنکه معرفتِ او کامل شود یا اینکه طبع و خوی او این بوده که بحث و مشاجره می‌کرده است و نمی‌توانسته خودداری کند و این از راه شک و تردید او نبوده است و شاید مقصودش آموختن کیفیت مناظره در مطلب بوده که با مخالفان بتواند بحث کند یا از شدت علاقه او به ائمه راضی نمی‌شده مخالفان به بهشت روند.

«ان یدخل الضلال الجنه»

یعنی بعضی از آنها به بهشت روند و مقصود

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۰۶

از گمراهان و ضلال مستضعفان و دیگر اصناف مذکوره‌اند پس آنها کافر نباشند زیرا اخبار بسیار و اجماع همه فرق اسلامی دلالت دارند که کفار به بهشت نمی‌روند و در برخی نسخه‌ها «ان لا- یدخل» است و آن استفهام انکاری است (و مقصود اثبات دخول ضلال است در بهشت). پایان کلام مجلسی (ره).

من گویم، «الضلال» جمع با الف و لام است و دلالت بر عموم دارد و معنی کلام این است که همه گمراهان به بهشت می‌روند. مورد سؤال این است که سنن پیغمبر چون فرائض خدا است یا نه؟.

جواب- اگر کسی ترک یکی از فرائض ثابته خدا را بکند و بدان عمل نکند و آن را انکار کند کافر است و خدا را امور حسنه‌ای است تارکِ آنها کافر نیست ولی کم فضیلت و کم خیر است.

این جواب بحسب ظاهر با سؤال مطابق نیست و به علاوه فرق میان فرائض مثبته و دیگر فرمان‌ها روشن نیست و در درجه سوم منظور از سنن رسول خدا که در سؤال وارد است واضح نیست، و به علاوه معلوم نیست وجه شباهتی که مورد سؤال است چیست؟ اینها است مشکلات این حدیث، مرحوم مجلسی در اینجا گوید:

سنت‌های رسول خدا (ص) آن احکامی است که از ظاهر قرآن بر نیاید و رسول خدا (ص) آن را بیان کرده است چه واجب باشد چه مستحب.

«کفرائض اللَّه»:

در وجه شباهت مورد سؤال سه احتمال است:

۱- شرافت و احترام منظور باشد، یعنی احترام و شرافت سنن رسول خدا به اندازه فرائض خدا است یا نه؟.

۲- منظور لزوم وفاء و عمل باشد، یعنی سنن رسول خدا چون فرائض

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۰۷

لازم العمل است یا نه؟.

۳- منظور کافر بودن تارک آن باشد یعنی تارک فرائض خدا کافر است و آیا تارک سنن رسول خدا (ص) هم کافر بوده است یا نه؟.

«ان اللَّه عز و جل فرض فرائض»

در فرائض خدا دو معنی احتمال دارد:

۱- منظور واجباتی باشد که در قرآن درج شده است و قرآن بر وجوب آنها دلالت دارد.

۲- اعم از آنها و از واجباتی باشد که پیغمبر (ص) و ائمه (ع) بیان کرده‌اند ولی معنی اولی روشن‌تر است زیرا واجباتی که از قرآن است بیشتر آنها از ضروریات دین است و هر که آنها را انکار کند کافر است به خلاف آنچه از سنت ظاهر شده که اکثر آنها از ضروریات دین نیست، در این صورت ترک آنها با انکار و بی‌انکار موجب کفر است چنانچه ترک واجبات غیر ضروریه با انکار موجب کفر است و حکم ترک واجبات غیر ضروریه بی‌انکار مسکوت مانده است و شاید سکوت از آن برای این باشد که مردم در ترک آنها جرات پیدا نکنند، سپس معنی خبر را چنین خلاصه می‌کند که:

۱- مقصود از فرائض، مطلق واجبات باشد و آنچه بیان کرده مطلق مستحبات باشد و مقصود از جحد، ترک از روی تهاون باشد، در این صورت قسم فرائض و قسم بعد از آن با هم درست برابر یعنی واجبات در برابر مستحبات و فرق میان آنها هم روشن است و در این صورت حکم به کفر تارک مطلق واجبات از نظر این است که مقصود از کفر غیر از کفر اصطلاحی است که خارج از اسلام باشد.

۲- مقصود از جحد همان انکار باشد ولی «واو» در آن به معنی «او» باشد یعنی هر که ترک یکی از فرائض کند یا آن را انکار نماید کافر است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۰۸

به یک معنی بر خلاف مستحبات که ترک آنها به هیچ وجه موجب کفر نیست.

۳- مقصود از فرائض همان واجبات قرآنیه باشد و مقصود از سنن در برابر آنها است که واجبات غیر قرآنی و همه مستحبات را شامل است.

۴- مقصود از فرائض ضروریات دین باشد و مقصود از سنن جز آنها باشد، یا مقصود همان مستحبات باشد و منظور این است که بسا ترک فرائض منجر به کفر شود ولی غیر فرائض چنین نباشد و حکم جمله موجبه جزئیه باشد. و این موجبه جزئیه در سنن صادق نیست و کسی به ترک سنن یا انکار آنها کافر نمی شود و به هر حال تطبیق روایت با نظر متکلمین و اخبار دیگر خالی از اشکال نیست. و بسا که مقصود روایت را چنین شرح کرده‌اند.

امام در پاسخ سؤال فرموده است: همه دستورهای دین به امر و فرمان خدا است و به زبان پیغمبر او، ولی بعضی از آنها واجبات و فرائض مشتبه است که ترک آن با انکار موجب کفر است و برخی از آنها برای درک فضیلت است که ترکش موجب نقصان و خیر است.

و گفته شده است که فریضه در این روایت شامل واجبات اعتقادی و عملی و اصولی و فروعی هر دو هست و بعید نیست که ترک عمل راجع به قسم دوم باشد و انکار راجع به قسم اول و در این صورت معنی کفر اعم از کفر جحود است و کفری که به ترک انجام فرمان خدا محقق شود و اگر آن هم با همراه جحود باشد کفر جحود گردد ولی کسی که بی‌انکار ترک اولی کند و اقرار بدان هم نداشته باشد و نسبت به آن بیطرف باشد او در شمار مستضعفین باشد و بیاید که مستضعف نه مؤمن است و نه کافر و کارش با خدا است و اینکه فرموده است:

«و امر اللَّه بامور»

شاید مقصود از آن احکام فرعی و عملی باشد به طور مطلق و منظور این باشد که ترک برخی از آنها چون مستحبات کفر نیست به شرط آنکه از روی انکار و جحود نباشد، انتهی. پایان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۰۹

نقل از مجلسی (ره).

در ضمن شرحی که خود مرحوم مجلسی ایراد کرده است توجهی به عدم تطبیق جواب با سؤال نشده است فقط در توجیه جمله‌های جواب بحث شده است ولی در شرحی که اخیراً نقل کرده است اشاره‌ای به این موضوع دارد که گوید:

المراد ان الکل به امر اللَّه.

یعنی مقصودِ امام در برابر سؤال سائل این است که همه دستورهای دین و شریعت به فرمان خدا است و از زبان پیغمبر خدا (ص) است و از این جهت با هم هیچ فرقی ندارند فقط از نظر آثار و احکام فرقی میان اقسام آنها هست و ظاهراً منظور این باشد که امام در مقام رد تقسیم احکام است به فرائض الهیه و سنن رسول خدا (ص) و می‌فرماید سنن رسول اللَّه و فرائض اللَّه عز و جل یکی هستند، همه احکام از نظر فرمان از خدایند و از نظر بیان از زبان رسول خدایند ولی از نظر آثار تفاوت دارند.

و این توجیه هم با اینکه خلاف ظاهر خود جواب است مخالف اخبار بسیار دیگری است که احکام فرائض اللَّه دارند و سنت رسول اللَّه بلکه خود فرائض هم به فرض اللَّه و فرض النبی تقسیم شده‌اند و بلکه در روایت «لا تعاد» معروفه، خود اجزاء نماز هم به فرض و سنت تقسیم شده است.

در اینجا برای شرح این حدیث شریف توجه به مطالبی به موقع است:

۱- مراتب تشریع از نظر واقع قانون‌گذاری و از نظر بیان و ابلاغ آن برای مکلفین بر دو وجه است:

الف- از طرف خدا در قالب تشریع و دستور ریخته شود و ساخته و پرداخته به پیغمبر (ص) تحویل شود چنانچه حکم کلی «أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ» در تکالیف عملی، و مانند «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» در تکالیف حقوقی، و مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» در امور

مشترک میان تکلیف و حق، این گونه

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۷۱۰

احکام فرض اللَّه محسوبنـد یعنی تقریر و تقـدیر آنها به انشاء ذاتِ الهی انجام یافته است گو اینکه نسبت بدان رخصت ترک به طور مطلق یا به اعتبار برخی حالات صادر شده باشد و از این نظر کلمه مستحب بر آن اطلاق شود.

ب- آنچه از طرف پیغمبر (ص) تشـریع و انشاء شـده است گرچه پایه و مایه آن به وضع مرموزی از طرف خداوند به قلب مبارکِ او القـاء شـده باشـد و به اعتبـار تنظیر این گونه احکام و قوانینماننـد قوانینی است که رئیس دولت یا یک رئیس جمهور انشاء و اجراء می‌کنـد طبق اختیاراتی که از مرجع صـلاحیت داری ماننـد مجلس شوری که قوه مقننه است یا از مبـدء قانونی دیگری به او تفویض شود و اخبـاری که در باب تفویض دین به پیغمبر و ائمه معصومین وارد شـده است ممکن است بر این معنی حمل شود و تشـریفاتی که از پیغمبر اسـلام (ص) چه از نظر تکالیف عملیه و چه از نظر حقوق وارد شده است بسـیار است و بیشترِ آنها با جمله‌های کوتاه و پر معنا ادا شـده است که از آنها به (جوامع الکلم) یعنی سـخنان کلی تعبیر شده است و پیغمبر اسـلام (ص) آنها را از افتخارات خود بشـمار آورده است و بـدان بالیـده و فرموده: «اوتیت جوامع الکلم» یعنی به من کلمـات جامعه داده شـده است، و این تعبیر که به من داده شـده اشـاره است به همان القاء نیروی قانون‌گـذاری به قلب و روح مقـدس او و به تعبیر دیگر اعطاء اختیار قانون‌گـذاری به آن حضـرت و از این قبیل است بیانیه‌ای که بعد از فتح خیبر از آن حضـرت نقل شده است و ما ترجمه آن را از تاریخ و سـیره ابن هشام نقل می‌کنیم. ص ۲۲۴، ج ۲، ط مصر:

مسـلمانان از گوشت الاغ‌هـای اهلی خیبر خوردنـد و رسول خـدا برخـاست و مردم را از اموری نهی کرد و همه را برای آنها نام برد، عبد اللَّه بن ابی سلیط از پدرش روایت کرده است که: غدقن رسول خدا (ص) از خوردن گوشتِ الاغ‌های اهلی وقتی به ما رسید که دیگ‌ها می‌جوشیدند و ما آنها را وارونه کردیم.

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۷۱۱

مکحول گوید: رسول خدا (ص) در آن روز از چهار چیز نهی کرد، از جماعِ با اسـیرانِ آبسـتن و از خوردن گوشتِ الاغ‌های اهلی و از خوردن هر درنده نیش دار و از فروش غنیمت تا تقسیم شود.

و از رویفع بن ثـابتِ انصـاری نقـل شـده است که: هنگام فتـح یکی از آبادانی‌های مغرب که آن را جربه می‌گفتنـد بپا ایسـتاد و این سخن را ایراد کرد، گفت:

أیا مردم! من برای شـما نمی‌گویم جز آنچه از رسول خدا (ص) شنیدم که روز فتح خیبر به ما فرمود، رسول خدا میان ما بپا خاست و فرمود: حلال نیست برای هر مردی که ایمان به خدا و روز رسـتاخیز دارد که کشت دیگری را آب دهد (مقصودش جماع با زن‌های اسیرِ آبسـتن بود) تا آنکه او را اسـتبراء کند و حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد که دست اندازی به زن اسیری کند تا او را اسـتبراء نماید (یعنی معلوم کند که آبستن نیست به واسطه اینکه حائض شود یا مدت چهل و پنج روز بگذرد) و حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز رسـتاخیز دارد که از غنیمت بفروشد تا آنکه تقسیم شود، و حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد که چهارپائی از غنیمت مسـلمان را سوار شود تا وقتی آن را لاغر و نزار کند به غنیمت برگرداند (یا باید آن را فربه نگه دارد و یا اگر لاغرش کرد به حساب خود گذارد)، حلال نیست برای مردی که ایمان به خدا و روز رسـتاخیز دارد یک جامه از غنیمت مسلمانان در بر کند تا وقتی کهنه‌اش کرد بدان برگرداند.

و از عبـادهٔ بن صـامت روایت شـده که: رسول خـدا (ص) در روز خیبر به مـا غـدقن کرد از خریـد و فروش خاکِ طلا با خودِ طلای ناب، و از خرید و فروش خاکه نقره ناب، فرمود: خاکه طلا را با پولِ نقره بخرید و خاکه نقره را با طلای ناب. انتهی.

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‌۵، ص: ۷۱۲

اینها نمونه‌ای است از تشریعات پیغمبر اسلام که خود آنها را در قالب قانون ریخته است و به این اعتبار سنت و قانون او شمرده شده است.

۲- در مقام ابلاغ و بیان احکام هم چند وجه است:

الف- نص قرآن که کلامی ساخته و پرداخته به دهان پیغمبر اسلام گذاشته شده و آن حضرت به مردم تلاوت کرده است.

ب- نقل کلام خدا از انشاء پیغمبر که آن را حدیث قدسی گویند و بیشتر در امور اعتقادی و اخلاقی وارد است و شاید برخی از احادیث قدسیه ترجمه خطابات خدا باشد که بر زبان‌های دیگری به پیغمبرهای گذشته ابلاغ شده است مانند سخنانی که خدا با موسی گفته و ظاهراً عبری بوده است و این گونه تعبیرات با ترجمه خصوص شخص پیغمبر (ص) عنوان حدیث قدسی پیدا می‌کرده است.

ج- ابلاغ‌های اجرائی که پیغمبر نسبت به احکام کلی قرآن انجام داده است و برای نمونه از این قبیل ما قسمتی از بیانات پیغمبر (ص) در حجهٔ الوداع از سیره ابن هشام ترجمه می‌کنیم ص ۳۹۰، ج ۲، ط مصر:

از ابی سعید خدری که گفت: مردم (در حجهٔ الوداع) از علی (ع) نزد پیغمبر شکایت کردند و رسول خدا (ص) در میان ما به سخنرانی برخاست و من شنیدم که می‌فرمود: أیا مردم از علی شکایت نکنید، به خدا سوگند که او برای خدا و در راه خدا پافشارتر است از آنکه از او شکایتی شود. ابن اسحق گوید: سپس رسول خدا (ص) حج خود را به پایان آورد و به مردم مناسکِ آنها را نمود و سنن و دستورهای حج را به آنها اعلام کرد و به آنان آموخت و آن سخنرانیِ معروف خود را ایراد کرد و آنچه را باید در آن شرح داد خدا را ستود و بر او ستایش نمود و سپس فرمود:

أیا مردم گفتار مرا بشنوید، نمی‌دانم شاید دیگر هرگز من شما را پس از امسال در این موقف برخورد نکنم.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۱۳

۱- أیا مردم راستی خون و مال شما بر شما حرام است (یعنی حرام است مسلمان خون برادرِ مسلمانِ خود را بریزد و یا مالِ او را ببرد) تا پروردگارِ خود را ملاقات کنید (یعنی تا بمیرد و یا آنکه تا در قیامت به خدا برسید) چون حرمت این روز شما و چون حرمت این ماه شما، حرمت مال دیگران و حرمت قتل نفس در آیات بسیاری از قرآن مجید انشاء و تبلیغ شده است مانند (۲۹ سوره نساء): «أیا آن کسانی که ایمان آوردید و گرویدید اموال خود را در میان خود به مفت و بیهوده مخورید جز اینکه به وسیله تجارت مقرون به رضایت از شماها باشد»- و در حرمت قتل نفس مانند.

(۳۳ سوره اسراء): «و مکشید نفسی را که خدا محترم ساخته و یا اینکه قتل او را حرام کرده است مگر به حق و طبق قانونِ الهی» (مانند مورد قصاص و مجازات و کیفرِ برخی گناهان بزرگ که در کتاب آیات مندرج است).

۲- به هر که امانتی سپرده است آن را بدان که به وی سپرده بپردازد.

(۲۸۳ سوره بقره): «و باید بپردازد آنکه بدو سپرده شده، سپرده پیش خود را».

۳- راستی هر مقدار از ربا ملغی شده است ولی شماها سرمایه خود را دارید و بستانکارید نه ستم کنید و نه ستم شوید، خدا فرمان داده که راستش ربا نباید باشد و راستی ربای عباس بن عبد المطلب هم ملغی است. قرآن در این باره فرماید (۲۲۸ سوره بقره): «أیا کسانی که گرویدید از خدا بترسید و آنچه از ربا مانده وانهید و نگیرید اگر شما مؤمن هستید (۲۷۹) و اگر نکنید از طرف خدا و رسولش اعلان جنگ دارید و اگر توبه کنید تنخواه و سرمایه خود را دارید، نه ستم کنید و نه ستم کشید».

۴- أیا مردم به راستی (۳۷ سوره توبه): «نسیء (پس انداختن حج از ذی حجه) فزودن بر کفر است» کفار بدان گمراه می‌شوند، یک سال حلالش

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۱۴

کننـد و یک سال حرامش کننـد تا شـماره آنچه را خـدا حرام کرده موافق سازنـد پس حلال کننـد آنچه را خـدا حرام کرده و حرام شمارند آنچه را خدا حلال کرده است.

۵- اما بعد أیا مردم شما را بر همسرانتان حقی است و آنها بر شما حقی دارند، حق شما بر آنها این است که به خانه شما راه ندهند و بر سرِ فرشِ شـما ننشانند کسـی را که نمی‌خواهید و بد دارید. و بر گردنِ آنها است که هرزگی آشـکار نکنند و اگر کردند خدا به شما اجازه داده است که از بسترِ آنها کناره گیریـد و آنها را به انـدازه تأدیب بزنیـد که زخم و شکسـتگی پدیـد نگردد و اگر دسـت بازداشـتند و به جـای خود نشسـتند خوراک و پوشـاک متعارف را حق دارنـد، در باره زنها سـفارش خوب بکنیـد زیرا در خانه شـما بی‌استقلال هستند و از خود اختیاری ندارند.

قرآن مجید در این احکام آیاتی دارد:

الف- (۲۲۸ سوره بقره): «و برای آنها است بمانند آنچه بر عهده آنها است».

ب- (۳۴ سـروه نساء): «زنهای خوب خـداپرست و پارساینـد و خود نگهـدار به نگهـداری خـدا و آنهائی که نگران باشـید از خلاف کردنشان پندشان دهید و از بسترشان کناره کنید و بزنیدشان و اگر فرمان بر شما شدند راهِ آزادی برای آنها مجوئید».

۶- بدانیـد که هر مسـلمانی برادر مسـلمان دیگر است و مسـلمانان همه برادرنـد ... قرآن مجیـد در این بـاره فرمـوده است (۱۰ سوره حجرات): «همانا مؤمنان برادرند و میان برادران خود اصلاح کنید و از خدا بترسید شاید که به شما رحمت فرستاده شود».

پس از توجه بدان چه ذکر شد اکنون برگردیم به شرح حدیث:

سؤال از این است که: آیا سنن رسول خدا چون فرائض خدا عز و جل

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۱۵

است؟ ظـاهراً مقصـود سائـل این است که سـنت‌های رسـول خـدا بماننـد فرائض الهیه در مـاهیت اسـلام وارد است و واقعیت دارد یا چنـانچه عامه می‌گوینـد یک نظریات اجتهادی است و بسا درست باشـد و بسا نادرست و اعتبار موقتی دارنـد و ممکن است دیگری بیایـد و بر خلاف آنها نظر بدهـد و آنها را متروک سازد و در حقیقت این پرسـش از ماهیت اختلاف نظری است که در باره پیغمبر میانِ خاصه و عامه است، عامه پیغمبر را در حاشیه قرآن مجید یا به تعبیر دیگر محمد منهای قرآن را یک مجتهد عالی رتبه اسـلامی می‌دانند که می‌تواند در امور اسـلامی از خود نظر بدهد و قانونی به عنوان اجتهاد در امور اسلامی اظهار کند مانند مجتهدی که ادله احکام را مطالعه می‌کند و روی آنها نظر می‌دهد و به اصطلاح علمای اصول حکم اجتهادی حکم ظاهری است و در عین حالی که برای خود مجتهـد و پیروان او یک وظیفه لازمی است ممکن است مخالف واقع و نادرست باشد یا حکم درجه دوم باشد بنا بر آنچه مصوبه گویند و از نظر آنها پیغمبر منهای قرآن چون خلفای دیگری هستند که بعد از او آمدند و متصدی رهبریِ اسلام شدند و اینها دارای مقام اجتهاد بودنـد و در اجراء امور اسـلام و جامعه اسـلامی صاحب نظر بودنـد مانند مجتهدان دیگر و تفاوت این بود که مثلًا آنها اعلم بودنـد و در مورد اختلافِ نظر با مجتهـدین دیگر رأی آنها قطعیت داشت و یا به تعبیر دیگر در مورد اختلاف در مسائل و قوانین اگر از اکثریت و طرق دیگر رأی قـاطع و مورد عمـل معین نمی‌شـد در آخر نظریه پیغمبر (ص) با خلیفه به عنوان اینکه رئیس جامعه اسـلامی است قاطع بود و همان مورد عمل و اعتبار شـناخته می‌شد از این جهت ابو بکر هم دارای سـننی بود و عمر هم دارای سننی و قوانینی متکی به اجتهاد خود بود و از همان صدر اسلام این شعار به وجود آمده بود که:

قرآن و سنَّت رسول و سنَّتِ شیخین. و این خود یک آتو و دست آویزی سیاسـی مهمی شده بود که در شورای شـش نفری بعد از عمر مورد استفاده

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۱۶

شایـانِ مخـالفین علی (ع) شـد و عبـد الرحمن بن عوف که خود را حَکَمِ انتخابات معرفی کرد با همین وسـیله علی (ع) را از تصـدی

خلافت بر کنار کرد و عثمان را جلو کشید زیرا که علی برای سنت شیخین اعتباری قائل نشد و عثمان به اعتبار آن در برابرِ قرآن و سنت پیغمبر (ص) اعتراف کرد و مردم هم بدان رضا دادند.

و در اینجا موضوع دیگری هم به میان می‌آید که: آیا در قرآن و سنت رسول (ص) تعلیمات و قوانین اسلام را کامل کرده است یا نه؟.

و بنا بر عقیده عامه، نه. ولی عقیده امامیه این است که قرآن نسخه کامل و تام قوانین و دستور تعلیمات اسلام است و هیچ کم و کسری ندارد ولی نیازمند علم و دانش عمیق و مخصوصی است که روحیه نبوت سر آن است و پیغمبر اول کس بود که به حقیقتِ قرآن مجید آگاه بود و طبق آن کلیات اسلامی که در قرآن مجید است شرح و اجراء می‌کرد و آنچه او از نظر مقررات دینی اظهار می‌داشت طبق واقع و حقیقت بود و از خدا بود نه از او و از اجتهاد و اندیشه او و چنانچه قرآن مجید فرماید (۳ سوره نجم): «سخن نگوید از دلخواه خود (۴) نیست گفتارِ او جز وحی که به او می‌رسد». و امام صادق (ع) هم در جواب داود بن کثیر رقی همین حقیقت را بیان کرده است و حدیث از نظر پاسخ به سؤال سائل چنین شرح می‌شود که:

آری سنن رسول خدا (ص) هم مانند فرائض خدای عز و جل است و عین حقیقت است و جزئی از واقع دستورهای الهیه است و از این نظر فرقی میان فرائض الهیه که در قرآن مندرج است و سنت‌های ثابت پیغمبرِ اسلام نیست بلکه سنن رسول (ص) قسمتی از اوامر و دستورهای خدا است که به زبانِ او و به تعبیرِ او بیان شده است چنانچه خودِ قرآنِ مجید هم گرچه کلام ساخته خدا است از زبانِ او ابلاغ شده است و چون پس از این بیان ممکن است اعتراض شود که انکار یا ترک فرائض خدا موجب کفر است و ترک یا انکار

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۱۷

سننِ رسول خدا چنین نیست و به اصطلاح برای جواب از این سؤال مقدر امام توضیح می‌دهد و کلیه اوامر خدا را به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- فرائض موجبه. ۲- اوامر حسنه.

تقسیم دستورهای خدا به این دو قسمت نباید از نظر این باشد که قسم اول در قرآن است و قسم دوم نیست، یا قسم اول واجب است و قسم دوم مستحب، چنانچه در بیانات مجلسی (ره) و دیگران بدان اشاره شده است بلکه باید گفت که منظور از فرائض موجبه آن احکام و مقرراتی است که مسلمانی با آنها تحقق پیدا می‌کند و در ماهیت اسلام و مسلمانی دخالت دارند از نظر اعتقاد و اقرار و عمل، و ضروریات دین را هم باید به همین معنی تفسیر کرد، اسلام یک کیشی است که با اظهارات و اعمالی وجود خارجی پیدا می‌کند و اگر آنها یا برخی از آنها در کسی نباشد او را مسلمان نخوانند و ندانند، و به عبارت دیگر یک اجزاء و اعضاء اصلیه دارد مانند خانه و اطاق که چهار پایه و سقف اجزاء اصلیه آن هستند. مقصود این است که این اندازه از فرائض الهیه از ظاهر قرآن ثابت باشد و چه از سنت رسول خدا (ص) فرائض موجبه‌اند یعنی تحقق بخش به اسلام و مسلمانی و هر که یکی از آنها را ترک کند و از دست بدهد و نپذیرد کافر است. و بنا بر این جحد، تفسیر همان ترک عمل است زیرا مقصود از ترک عمل به فرائض موجبه عدم تسلیم به مسلمانی است و عدم پذیرش کامل آن و ترک ضروری هم موجب کفر است به همین اعتبار زیرا کسی که اجزاء اصلیه و مشکله اسلام را به خود نگرفت مسلمان نشده و اگر هم از دست بدهد از مسلمانی به در شده است و بعد از تحقق اصل مسلمانی با فرائض موجبه از اقرار و اعتراف به شهادتین و الزام به اعمال کلی و جوهری اسلام که فروع دین است به طور اجمال دستورها و اوامر فراوان دیگر هم در اسلام هست که همه خوبند و مطابق مصلحت بعضی واجب و بعضی مستحب ولی ترک آنها مایه کفر و خروج از اسلام نیست بلکه در مستحبات ترک

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۱۸

فضـل است و در واجبـات كم و كاست در خير و خوبى است كه براى مسـلمان بايست است. از مجلسـى (ره)- آنچه از اين اخبار به دست آيد اين است كه غرض بيان كفر كسـى است كه امامت امير المؤمنين (ع) را انكار كرده و بر او پيشى گرفته و با او جنگيده و اين افراد از مشـركين پليدترنـد و ظـاهر شود كه معنى كفر، ترك طاعتِ خـدا است از روى عناد و تكبر و شـرك اين است كه براى خـدا از خلق او شـريكى بتراشـد در عبـادت يا طاعت اعم از اينكه از راه عناد باشـد يا از راه نادانى و گمراهى و فرموده تركِ طاعتِ خـدا دانسـته و فهميـده از روى عناد و تكبر از شـرك پليـدتر و قـديمى‌تر است زيرا همان گناه ابليس است كه نخست گناه و خلاف است. از مجلسـى (ره)- سـالم بن ابى حفصه از امـام سـجاد و امام باقر و امام صادق (ع) روايت كرده است و زيـدى مـذهب و بترى است و از سـران آنها است و امام صادق (ع) به او لعنت كرده و او را تكذيب نموده و تكفير كرده است و در ذمّ او روايات بسـيارى است و نام ابى حفصه زياد است.

«يعنى مسـتخف كافر» ظاهر اين است كه گفته يكى از راويان باشد و گفته‌اند ممكن است از كلام امام (ع) باشد و شايد كه مقصود اين باشـد كه در صورتى حكم به كفر تـاركِ طـاعت شود كه اسـتخفاف كنـد و يـا مقصود اين باشـد كه تاركِ طاعت به طور دائم ناچار بايد استخفاف‌كننده هم باشد. از مجلسى (ره)- «إِنَّا هَدَيْناهُ السَّبِيلَ» بيضاوى گفته است يعنى با نصب دلائل و انزال آيات. «امّا» براى تقسـيم و يا تفصـيل است يعنى در هر دو حال هـدايتِ ما انجام شـده است و بعضـى بارهيابى شاكرند و برخى با اعراض كفران كردنـد و كفور به جـاى كـافر بوده است براى حفظ توافقِ آخر آيات و براى اشاره به اينكه انسان غالباً ناسپاسـى دارد و آنكه از حد بگذراند مسئوليّت دارد، انتهى. ولى حديث دلالت دارد كه مقصود از كفور، كافر است.

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۷۱۹

از مجلسـى (ره)- «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمـانِ» گفته بـاء، براى عـوض است يعنى هر كه كفر ورزد به جـاى ايمـانى كه داشـته، يـا به معنى مصـاحبه است يعنى هر كه كفر ورزد به همراه ايمان و بنا بر اين مقصود اين است كه در دل كافر باشـد و در ظاهر مؤمن يعنى منافق باشد.

بيضـاوى گفتـه اسـت: مقصـود از ايمـان مقررات اسـلام است و معنى اين است كه هر كه منكر شـود و سـر پيچـد از مقررات ايمـان. طبرسـى (ره) گفته است يعنى هر كس انكار كنـد آنچه را خـدا فرمان داده است به تصـديق و اقرار بـدان از توحيـد و عـدل و نبوت محققاً ساقط گردد عملى را كه كرده است و پنداشـته است براى خـدا است و او در آخرت از زيان‌كاران است يعنى هلاك‌شـده‌ها. «ترك العمـل الـذى اقرّ به» پس مقصود از كفر در اينجـا ارتكـاب هر كبيره‌اى است يـا خصوص آن كبيره‌اى كه اشاره دارد به خوار شمردن دين چنانچه از مثل زدن به ترك نماز بدون عذر بر مى‌آيد و بسا كه حمل شده است بر انكار و استخفاف و بنا بر اين موافق با اصـطلاح مشـهور در معنى كفر است و برخى گفته‌اند كفر در اينجا به ترك عمل تفسير شده است كه كفر مخالفت باشد و ايمان به اقرار به وجوب عمل تفسير شده است و مثالى براى آن آورده است. از مجلسى (ره)-

«ما عهدى بك تخاصم الناس»

يعنى من تو را از كسـانى نمى‌دانسـتم كه با مردم درافتى و بحث و مناقشه كنى و در اين مسائل انـديشه كنى كه ميان متكلمين و اهل بحث مطرح است و اين پرسـش تو اشعار دارد كه وارد اين مرحله شدى و شايد «ما» به معنى استفهام باشد مقصود اين باشد كه مگر من با تو سفارش نكردم كه با مردم وارد بحث و ستيزه مشو. از مجلسى (ره)-

«يدخل النار مؤمن»

مقصود از مؤمن در اينجا امامى بر كنار از كبيره و بى‌اصـرار بر صـغيره است يعنى شيعه عادل امامى و مقصود از كافر كسى است كه برخى عقائدش نادرست است از توحيد

أصول الكافى / ترجمه كمره‌اى، ج۵، ص: ۷۲۰

یـا امامت یا نبوت و معاد یا سائرِ اصول و مقررات دینیه با اینکه در این باره تعصب دارد و به کمال بلوغ عقل بر او اتمام حجت شـده است و در این میان واسطه‌ای پدید شود که:

مرتکبـان کبیره از امامیه و مستضـعفان از عامه و کسانی که بر آنها اتمام حجت نشـده است از سائر فرق و اینانـد که احتمال دارد به دوزخ روند یا نروند و اینها واسطه میان مؤمن و کافرند.

یا مقصود از مؤمن مطلق شیعه امامی صحیح المـذهب است گرچه گنهکار باشـد و مقصود از کافر همان است که گفتم بر این پایه که شیعه درست عقیده به دوزخ نرود چنانچه اخبار بسیاری بر آن دلالت دارد و عذاب گنهکاران شیعه در مرگ و برزخ و قیامت به پایان می‌رسـد و واسـطه همانهایند که ذکر شد جز صاحبان کبیره از شـیعه. و زراره منکر واسـطه بوده است و واسـطه‌ها را جزء کفار می‌شمرده یا برخی را جزء کفار و برخی را جزء مؤمنان می‌شمرده و روا نمی‌دانسته مؤمن به دوزخ رود و غیر مؤمن به بهشت رود از این رو پس از پذیرفتن تشیع زن نگرفته است زیرا مخالفان را کفار می‌دانسـته و تزویج آنها را درست نمی‌دانسته و گویا دلیلِ او این آیه بوده است که در:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ» و آیه دیگر که: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» و منع دلالت آنها ظاهر است.

«لاـ علم له بالخصومـهٔ» ظـاهر این است که غرض او امـام (ع) است و حملش بر اینکه مقصـود خـود او باشـد بعیـد است و من گویم ممکن است صـرف خطور به ذهن باشـد که مؤاخذه ندارد و حاصل کلام امام در مقام رد بر زراره اثبات واسـطه است زیرا مخالفان در برخی احکام چون مسلمانان اگر چه جز واسطه‌ها مخلّد در دوزخ باشند و بعلاوه ممکن است بعضی از مخالفین چون مستضعفان به بهشت رونـد و چون زراره غرض آن حضـرت را درک نکرد و می‌پنـداشت که واسـطه غیر معقول است او را متوجه کرد به حـال کسانی که

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۲۱

در حکم او زنـدگی می‌کنند یعنی خادمان او و به احوال غلامان او و سائر افراد خاندانش به او فرمود: اگر تو آنها را کافر می‌دانی و قتل آنها را جائز می‌شـماری پس چرا آنها را نمی‌کشـی اگر کفار و مشـرکند و از این توجه به هوش آمد و فرق را درک کرد که با کفـار دیگر تفـاوت دارنـد و دانست که اگر در جواز قتـل میـان آنها و کفار دیگر فرق باشـد در امور دیگر هم ممکن است که فرق باشـد و اعتراف کرد که خودش علم به بحث و مناقشه نـدارد و ممکن است مقصود از خدم و اهالی مستضـعفین از شـیعه باشد برای تنبیه بر حال مستضـعفان از عامه، و برخی «من اقر لکم بالحکم» را معنی کرده‌انـد به اینکه تسلیم به مذهب او شود و گوید به هر چه تو گوئی معتقـدم و در برخی نسـخه‌ها (أ تقبله) به بـاء است یعنی آیـا از او می‌پـذیری؟ پایان نقل از مجلسـی (ره). از مجلسـی (ره)- ظـاهر ایـن اسـت کـه مقصـود از کفر در اینجـا چیزی است که اشـعار دارد به کم اعتنـائی به دین و سـستی یقین زیرا داعی غـالبی بر مخالفت امر خدا وجود ندارد و این سبب عذاب عظیم و کیفر طولانی است و این کفری نیست که موجب خلود در نار با کفار باشد و شفاعت سود ندهد و در دنیا محکوم به نجاست گردند و نکاح وارثِ آنها ممنوع گردد.

و اگر بر اسـتحلال و انکـار حمـل شود زیرا زناکـار هم در صورت اسـتحلال کافر است و این هم خود یکی از معانی و درجات کفر است در برابر درجات مختلفه ایمان. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، امر و فرمان از طرف خـدا عبارت از جعل داعی است در بنده برای انجام امری و اگر منظور اصـلی عبادت باشد این ایجاد جعـل داعی بر اسـاس مولویت و اظهـار مقام مطاعیت انجام شود، انشاء امر و جعل داعی از طرف شارع نسـبت به همه بنـدگان خـدا برابر است و چون باران رحمت و فیض ایجاد از طرف مبدء فیاض یکسان است ولی پذیرش و تأثر مردم از آن یکسان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۲۲

برابر نیست و به اعتبار اختلاف درجات و مراتب ایمانِ آنها مختلف می‌شود، در درجات بلنـدِ بنـدگی تا به جایی می‌رسد که اراده و

خواست و داعی شخصی و نفسی بنده را مغلوب و بلکه در اعلا درجاتِ آن محو و نابود می‌سازد و او را به جای ابزاری در معرض انجام فرمان‌های خدا قرار می‌دهد و این است مقام فنا و خودباخته‌شدنِ بنده در برابر ذات خداوندی و آن بالاترین درجات بندگی است و در کمترین درجات ایمان و عقیده به مبدأ به جایی می‌رسد که در صورت نبودن مانعی در وجود بنده او را برای انجام مأموریت حرکت می‌دهد و به کار می‌گمارد، چنانچه نهی و غدقن الهی عبارت از ایجاد و جعل مانع است در برابر بنده از انجام کاری و نتیجه اینکه امر و فرمان الهی برای عمل بنده به منزله مقتضی است و نهی و غدقنِ او به منزله مانع و کمترین تأثیر آنها این است که امر در صورت عدم مانع در وجود بنده محركِ او باشد و نهی و غدقن الهی در صورت عدم محرك در وجود بنده مانع او گردد.

و اگر چنانچه با وجود عدم مانع در وجود عبد ابلاغ فرمان خدا در او هیچ اثر نکند و او را به انجام امر الهی وادارد و به عبارت دیگر در نظر او مقتضی فعل هم نباشد معنایش این است که او عقیده و ایمانی به آمر اصلی که خدا است یا واسطه ابلاغ او که پیغمبر و امام است ندارد و یا اینکه آنها را به مقام فرماندهی قبول ندارد و این هر دو عبارت از استخفاف به مقام الوهیت و نبوت است که منشأ آن عدم عقیده و عدم ایمان است و بی‌ایمانی همان کفر است پس هر جا در برابر امر و نهی الهی در وجود خود عبد داعی مخالفی وجود داشته باشد آن داعی مخالف با داعی الهی که به دستور او به وجود آمده است مزاحمت می‌کند و بسا داعی نفسانی غالب شود و یا مساوی درآید و امر الهی انجام نشود و این راجع به عدم عقیده و عدم ایمان نیست بلکه راجع به ضعف و سستی ایمان و عقیده است و آن کفر و بی‌ایمانی نیست و از این نظر ترك نماز هم مراتب و انواعی دارد که بسا به اعتبار برخی حالات داعی نفسانی برای

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‏۵، ص: ۷۲۳

ترك انجام امر الهی وجود دارد مانند اینکه هوا بسیار سرد است و از وضوء با غسل با آب سرد در رنج می‌شود نه به اندازه‌ای که به حد عسر و حرج برسد، در وقت نماز یک سرگرمی و دلربائی دارد که بر قصد بندگی او غالب است و همچنین، ولی گاهی می‌شود که هیچ گونه داعی مخالفی وجود ندارد و مع ذلك نماز را نمی‌خواند و در این صورت است که فرمان الهی به هیچ وجه در وجودش اثر نکرده است و این عبارت از استخفاف است و کفر است. از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد بر اینکه شك در اصول دین موجب کفر است و در ابواب ایمان هم گذشت و بعد هم می‌آید ان شاء اللَّه، و گویا مقصود شك بعد از اتمام حجت است و مقصود از کفر آن است که برابر ایمان است و شامل مستضعفین هم می‌شود و کفر به این معنا مستلزم خلود در دوزخ نیست. از مجلسی (ره)- در این حدیث اشعاری است به اینکه کفر شاك از ضروریات دین نیست تا انکارش موجب کفر باشد. از مجلسی (ره)- «فما موضع ترك العمل» دو احتمال دارد:

۱- غرض استعلام از این باشد که مقصود ترك همه اعمال دینی است یا ترك برخی از آنها هم این حکم را دارد و امام پاسخ داد که اعم است از ترك همه و ترك برخی از اعمال عمده چون نماز.

۲- سؤال از این باشد که ترك هر عمل دین موجب کفر است یا برخی از اعمال چنین است و جواب داد: برخی چنین است.

«حتی یدعه اجمع» یعنی آیا ترك همه چنین است؟ حرف استفهام در آن مقدر است و حاصل مقصود این است که: آیا ترك عمل مخصوص این حکم کفر را دارد یا ترك همه اعمال این حکم را دارد؟ و امام فرمود: بر خود ترك عمدی نماز هم این حکم کفر باز می‌شود.

أصول الكافي / ترجمه كمره‌اى، ج‏۵، ص: ۷۲۴

از مجلسی (ره)- مرجئه، فرقه‌ای بودند که ایمان را همان علم به ما جاء به الرسول می‌دانستند، و می‌گفتند: با وجود ایمان هیچ گناهی زیان ندارد چنانچه با وجود کفر هیچ طاعتی سود ندهد.

شیخ بهائی (قدس سره) قدریه را به جبری مذهب‌ها تفسیر کرده و من می گویم ممکن است مقصودِ قائلین به تفویض باشد که بنده را در افعال خود مستقل می‌دانند و می گویند خدا هیچ دخالتی در آن ندارد.

در نهایه گفته که: حروریه، یک دسته از خوارجند که مرکز اول آنها حروراء بوده است و آن محلی است نزدیک کوفه و بدان منسوب شدند و در آنجا حکومت برپا کردند و اینان سخت‌ترین خوارجند که علی (ع) با آنها نبرد کرد.

«الکافرۀ المشرکۀ» کفر از نظر ترک طاعتِ خدا در باره وجوب اطاعت از ائمه بر حق از روی عناد و ستم و شرک از نظر اطاعتِ پیشوایانِ جور که آنها را در برابر خدا واجب الاطاعه دانستند. ظاهر این است که مقصود خواری در دنیا است و نزد مردم زیرا طاعتش موجب ترک دنیا و زیورِ آن است و حکومت ناتوان‌ها بر تواناها و رضا به قسمتِ برابر میان شریف و وضیع و قناعت به کم از حلال و تواضع و ترک تکبر و سرفرازی و همه اینها موجب خواری است در برابر مردمِ دنیا طلب. این حدیث دلالت دارد که جاهل در اکثر موارد معذور است چنانچه اگر امامت علی (ع) را نداند و دلیلی بر آن ندارد اگر در باره آن توقف کند و مبادرت به انکار ننماید کافر نباشد و در شمار مستضعفین درآید. از مجلسی (ره)-

«و من نصب معه شیئا»

یعنی امام دیگری را با او شریک داند و او را از مرتبه خود عقب اندازد مشرک باشد زیرا که دینی جز دین خدا آورده باشد و با خدا در نصب امام شریک شده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۲۵

از مجلسی (ره)-

«فهو الجحود بالربوبیه»

جحود، در لغت مطلقِ انکار است و مقصود از آن در اینجا انکار هر آنچه است که متعلق به ربوبیت است، یعنی از طرف رب تعالی است و آن را به خصوصِ آن شرح کرده. من گویم: این را انکار ربوبیت نامیده برای اینکه ربوبیت خدا است که مقتضی تکلیف و ثواب و عقاب است و این دهریه یا منکر اصلِ وجودِ اویند یا منکر ربوبیت اویند و گویا مقصود از دو صنف:

۱- منکر مبدأ و معاد هر دو هستند که اینها را ملاحده گویند.

۲- قائلانِ به مبدأ و منکران معاد چون برخی فلاسفه که معاد را منکرند و جهان را قدیم دانند و ابدی و هم کفار مکه که خدا در این آیه از آنها یاد کرده است و آنهایند کسانی که می گفتند: هلاک نکند ما را جز دهر.

و پنداشتند که تولد اشخاص و تکوین مرکبات این جهان و تباهی آنها و مرگ و زندگی همه اثر دهر است و حرکتِ افلاک و تأثیر کواکب.

برخی، منکرانِ خدا را دو صنف دانسته‌اند به این شرح:

۱- کسانی که برای پیدایش جهان توجه به علت و سببی کرده و آن را طبع دانسته‌اند که صفتی جسمانی و بی‌دانش و ادراک است.

۲- کسانی که توجه بدان نداشته و به خود اندرند و چون بهائم زندگی گذرانند.

پایان نقل از مجلسی (ره).

به هر حال امام دین دهریه و ماتریالیسم‌ها را دینِ خود در آوردی دانسته و دین بی‌دلیل و منطق، می‌فرماید: آن را به صرف سلیقه و استحسان پذیرفته‌اند، یعنی خوششان آمده که مبدء و معادی در کار نباشد و خود را از قانون گذار و تکلیف کنند و به اصطلاح آقا بالاسر حقیقی آزاد بدانند و هر گونه عملی را هم که مرتکب می‌شوند کیفر و سزا و جزائی نداشته باشند و از این جهت خداوند آنها را پیروان پندار و گمان خوانده است و از بیم و امید به معنویات برکنار

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۲۶

دانسته است. از این آیات راجع به شکر نعمت استفاده شود که کفران و ناسپاسی نعمتِ خدا سه اثرِ بد دارد:

۱- موجب زوال و فنای نعمت می‌شود.

۲- موجب عذابِ سخت و دردناك است.

۳- موجب این است که خدا از بنده ناسپاس صرف نظر می‌کند و او را به حال خود می‌گذارد. از مجلسی (ره)- «وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ» در اخذ مضمون این میثاق چند وجه گفته شده:

۱- پیمان بر اینکه برای دشواریِ پیشآمدها خودکشی نکنند و چون ریاضت کشان هندی برای خلاصی از عالم فساد و رسیدن به عالم نور (به عقیده خود) خودکشی نکنند.

۲- کاری نکنند که سبب کشتن آنها گردد و یا سبب تبعیدِ آنان از خانمانشان باشد.

۳- همدیگر را نکشند و یك دیگر را از وطن بیرون نکنند (این خود یك نوع خودکشی اجتماعی است).

۴- کاری نکنند که از زندگی و سعادت ابدیه محروم گردند و از بهشت که وطنِ دائمی است رانده شوند (این خودکشی و آوارگی جان است).

«تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ» نکوهش گردیدند بر کمك به گناه و ستم و این دلالت دارد بر اینکه اعانت بر گناه و ستم چون خودِ ستم حرام است، در اینجا اعتراض نشود که خدا به ظالم قدرت داده تا ظلم کند زیرا چنانچه خدا به او قدرت داده او را از ستم هم منع و زجر کرده به خلاف اعانت‌کننده بر ستم که او را بدان تشویق می‌نماید.

«وَ إِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ» مفسران گفته‌اند: قریظه، تیره‌ای از

یهود خیبر بودند که همقسم بودند با تیره اوس و نضیر از یهود همقسم بودند با خزرج و چون میان اوس و خزرج جنگ می‌شد همقسم‌های یهود هم با آنها کمك می‌کردند در کشتار و ویرانی قلعه‌ها و خانه‌ها و آواره کردنِ صاحبانِ آنها، و چون از هر طرف کسی به اسیری می‌رفت همقبیله‌ها پولی جمع می‌کردند برای او فدیه می‌دادند و او را آزاد می‌کردند و عرب آنها را سرزنش می‌کرد که چرا با آنها جنگ می‌کنید و چرا سپس از آنها فداء می‌دهید؟ در پاسخ می‌گفتند: جنگ با آنها حرام است و فدیه دادن برای آنها بر ما واجب است، ولی به ما برمی‌خورد که همقسمهای ما خوار شوند و خدا آنها را به ترك اطاعت برخی اوامر مذمت کرده است.

«أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ» یعنی فدیه دادن برای اسیران و «وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» یعنی جنگیدن و آواره کردن آنان.

من گویم: از این خبر روشن شود که مقصود از کفر در اینجا ترك اجراء فرمان خدا است که خودداری از کشتار و آواره کردن آنها است و تعبیر از آن به ترك اجرای فرمان نه ارتکاب نهی خداوند سبحان برای این است که شامل ترك هر فرمانی شود که بسا اهم و اعظم باشد یا برای این است که مقصود از نهی در هرجا تحصیل ضد منهی عنه است و منظور از نهی از شرب خمر حفظ عقل است و غرض از نهی از زنا حفظ انساب است و منظور از نهی از قتل نفس حفظ نفوس است و همچنان. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، اگر کبرای کلی ترك ما امر اللَّه بر اضداد منهی عنه تطبیق شود این حدیث دلیل می‌شود که نهی از هر چیزی دلالت دارد بر امر به ضد آن و این خود یك بحث اصولی است در برابر بحث معروف «امر به شیء مقتضی نهی از ضد است» ولی اصحاب متعرض آن نشده‌اند، بلی اگر منظور این باشد که غرض و هدف از نهی از چیزی تحصیل ضد آن است چنانچه از ذیل کلام مجلسی برمی‌آید نهی دلیل بر وجوب تحصیل ضد نمی‌شود زیرا

حکمت و مصلحت امر و نهی که از آن به داعی فاعلی آمر و ناهی تعبیر می‌شود مورد تکلیف نیست مثل اینکه دستور می‌دهد دوا

بخر به منظور علاجِ مرض، این دلالت نـدارد که علاج مرض مورد امر باشـد و صـدر و ذیل کلام مجلسـی (ره) خالی از تشویش و تناقض نیست فتدبر.

مجلسی (ره)- گوید: و از آنچه در تأویلِ این آیه به روایات اهل بیت بیاید روشن شود که در باره ترک قول به امامت اهل بیت (ع) نـازل شـده است و در آنچه بر این مخـالفت اسـاس مترتب شـد از کشـتار و آواره ساختن اهل بیت (ع) دفع آنها از امامت و تبعیـد و آواره کردن اصـحاب آنهـا چون ابی ذر و این خود نکته دیگری است روشن‌تر از آنچه یـاد کردیم و آنهـا را مؤمن شـمرده است به حسب ظاهر و بر حسب اظهار و ایمان زبانی. پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، اگر یکی از معانی کفر ترک دسـتور الهی باشد چنانچه ترک دسـتوری کفر است از نظر ترکِ آن، عمل به دسـتوری هم ایمان است.

بنا بر این کفر و ایمان دو امر نسبی می‌شونـد و در انسان با هم جمع می‌شوند و یک فرد، مؤمن است، نسـبت بدان چه اطاعت کرده، و کافر است، نسبت بدان چه ترک اطاعت کرده است. آری از نظر نتیجه‌گیری که به استحقاق بهشت باشد این بحث به میان می‌آید که: آیـا بهشت بر کـافر مطلـق حرام است یـا مطلق کـافر که شامـل کـافر نسـبی هم می‌شود و در این صورت کفر نسـبی هم موجب هلاک است و همچنین در کلیه آثار دنیوی و اخروی کفر باید دقت شود که بر کفر مطلق مرتب است یا بر مطلق کفر و ممکن است بعضی چنین باشند و بعضی چنان.

«فَمـا جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ ... الآیه» طبرسـی گفته است: در این آیه این پرسـش آیـد که ظاهرش دلالت دارد بر اینکه ایمان و کفر در یک شخص جمع می‌شوند و این با مذهب درست نادرست است و باید ایمان حمل

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۲۹

بر ظاهر شود. از مجلسـی (ره)- تأیید- راغب گوید: کفر، در لغت پوشیدن چیزی است، شب را کافر گویند که اشخاص را درپوشد و زراعت کـار را کافر خواننـد که دانه را در خاک نهان سازد و این نام به خصوصِ آنها نباشـد. کافور، نام غنچه‌های ثمره است که آن را نهان می‌سازد و کفر و کفرانِ نعمت، نهان کردنِ آن است در برابرِ شکر که اظهار آن است.

تـا آنکه گویـد: کـافر یعنی سـاتر و نهان‌کننـده حق و از این رو کافر فاسق باشـد و کفرِ مطلق بزرگ‌ترین فسق است و مقصود از آن کسـی است که انکـار حقّ خـدا کرده و از فرمـانِ او رو برتـافته و هر کارِ خوبی از ایمان محسوب است چنانچه هر کارِ بـدی از کفر باشد، در باره مذمتِ جادو فرموده است:

سلیمان کافر نبود، یعنی جادوگری نکرد ولی شـیاطین بودنـد که کفر ورزیدنـد، یعنی جادوگری کردنـد و ربا خوار را در آخر آیه، کفّار اثیم نامیده است و ترک حج را هم کفر شناخته. از مجلسی (ره)- یکی از افاضل، مغروران را چنین برشمرده است:

۱- کسانی که از اساس حشر و نشر منکرند.

۲- کسانی که گمان برند تهدیدهای پیغمبران برای بیم دادن است چونان که کودکان را بترسانند و در دیگر سرای کیفری نیست.

۳- گوید لذت‌های دنیا یقینی است و کیفر آخرت مورد شک است و یقین را برای شک ترک نکنند.

۴- گناه ورزد و گوید خدا غفور است و رحیم.

۵- گوید دنیا نقد است و آخرت نسیه و نقد بهتر از نسیه است.

۶- به خود و کردارش مغرور است و از آفات عمل غافل.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۳۰

۷- به دانش خود مغرور است و پندارد کسی به پایه او نیست و گویا آنچه در نکوهش علمای مغرور رسیده به گوشش نرسیده.

۸- آنها که دانسته به کار بسته ولی درون را از اخلاقِ بد نشسته و در انتظار ثواب شایان از خداوند منّان نشسته.

۹- به دانش فریفته شده و دنبال دانشِ دنیا رفته و از دانش آخرت بازمانده.

۱۰- به اصل طهارت فریفته شده و در امر نیت گیر کرده و دچار وسواس خناس گردیده و پنداشته خوب کرده و اجر برده.

۱۱- به عبادت مغرور شده و پنداشته سیره عابدان است.

۱۲- به زهد فریب خورده و پندارد ازهدِ ناس است و در قیامت شفیع خلق است. مجلسی (ره)- تعمق بالرأی، بررسی امور است به رأی و قیاس باطل. و لفظ بالرأی در نسخه خصال نیست و تعمق در رأی مزید اندیشه در آن است پس از فهمیدن مطلب چنانچه کسی به چاه رسد و آب برگیرد و در آن فرو شود تا غرقه گردد. و برخی گفته‌اند مقصود از تعمق غور و بررسی در طلب باطل است زیرا طلب حق صعود را ماند و طلبِ باطل نزول و فرو رفتن را.

«فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ» یعنی در کارهای آمیخته به باطل‌های گوناگون یا آمیخته از حق و باطل. بیضاوی در تفسیر قول خدا تعالی: «بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَرِیجٍ» گفته است: یعنی کار پریشان چونان که گویند: مرج الخاتم، یعنی انگشتر از انگشت پرید و این پریشانیِ آنها در این بود که یک بار می‌گفتند شاعر است و یک بار می‌گفتند جادوگر است و بارِ دیگر می‌گفتند کاهن است. طریق اعور، یعنی بی‌نشانه و یا راه سخت و دشوار و ناهموار. مجلسی (ره)- گویم ظاهر این است که مقصود از شک در

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۳۱

اینجا شک در اصول دین است خصوص نسبت به امر امامت چنانچه گواه از سورۀ النجم آورده است زیرا خدای تعالی در آن فرماید: «وَ النَّجْمِ إِذا هَوی» «سوگند به ستاره در گاهی که فرود آمد»- از ابن عباس روایت شده است که: پیغمبر (ص) فرموده: در سپیده دم اختری از آسمان بر کنده شود و در خانه هر کدام شماها افتد هم او وصی و خلیفه و امام بعد از من است، و آن اختر در خانه علی (ع) افتاد و منافقین گفتند: دوستی پسر عمّ پیغمبر او را دیوانه و گمراهِ خود کرده است و در باره او جز از روی هوس سخن نگوید، و خدا در باره او نازل کرد: «گمراه نشده صاحب شما و از راه به در نرفته است» یعنی به خاطر دوستی با علی و از روی هوس و هوا سخن نگوید در باره علی همانا چیزی است که به او وحی شده است.

«و من استسلم الهلکة الدنیا و الآخره»

یکی از محققان گفته است: در اینجا اشاره است به اینکه خود باخته دنیا هلاک است و خود باخته به آخرت هم هلاک است و انسان صاحب یقین را مقام دیگری است بدو سزا است و آن قطعِ نظر از دنیا و آخرت هر دو است و ترقی به عالم وصل الهی و توجه به حضرتِ او.

«فمن فضل الیقین»

گفته‌اند: مقصود از یقین صرف اعتقاد نیست بلکه حالت نفسانیه‌ای است که وادار کند به پیروی از پیغمبر و امام و رهبری که شناخته است در همه جهت و مانع است از مطلق مخالفت و از این جهت فرموده است: چیزی کمتر از آن نیست. از مجلسی (ره)- «ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» لبس حق به باطل گرچه یکی بیش نیست ولی از امواج ظلمت فراهم شده است چون ظلمت باطل و ظلمت دل و ظلمت کردار ناهنجار مترتب بر آن چنین گفته‌اند. از مجلسی (ره)-

«حسب ما هو فیه»

یعنی حساب و اندازه و شماره آنچه را در آن است که عبارت از عمر و کردارش باشد و این اشاره

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۳۲

است به قول پیغمبر که فرمود: حساب خود را بکشید پیش از آنکه حساب شما را بکشند، تا آنکه گوید:

و حاصلِ آنچه که ما یادآور شدیم این است که اگر آرزو و غفلت نبود و انسان توجه کامل به عمر و کردارِ بدِ خود داشت و می‌اندیشید که ممکن است به زودی مرگش در رسد و بی‌عمل و زاد به آخرت رود و در فکر سختیِ جان کندن و هراس‌های بعد

از آن و عقباتِ قیامت و ترس‌ها و کیفرهای سخت می‌افتاد که سزاوارِ آن است و در باره آنها درست فکر می‌کرد حقش آن بود که از ترس بمیرد چنانچه همام از شنیدن وصف متقین جان داد ولی آرزو او را از اینها باز می‌دارد تا مرگش برسد و از اینجا روشن می‌شود که آرزو و غفلت حکمت نظام نوع انسان و بقاء دنیا نهفته است و فزونیِ آنها باعث شقاوت و بدبختی در آخرت است. از مجلسی (ره)-

«احسن کل شیء خلقه»

بیضاوی گفته:

حسن خلقت، هر چیز به این است که استعداد وافر و لایق به او داده بر وجه حکمت و مصلحت. و گفته‌اند: مقصود این است که او را از روی کمالِ علم آفریده است.

«و انبسطت یداه»- اشاره است به قول خدا تعالی (۶۴ سوره مائده):

«یهود گفتند دستِ خدا بسته است، بسته باد دستشان، و لعنت بر آنها باد بدان چه گفتند، بلکه هر دو دستش گشاده است و هر گونه خواهد انفاق کند».

گفته‌اند: ذکر دو دست برای مبالغه در ردّ یهود و نفی بخل و اثباتِ نهایتِ جود است زیرا نهایتِ سخاوت این است که به هر دو دست بخشش شود و در آن اشاره است به بخشش‌های دنیا و آخرت، و آنچه به دشمن و دوست عطا کند.

طبرسی گوید: لفظ ید در لغتِ عرب بر پنج وجه آمده است:

(۱) عضوِ تن (۲) نعمت (۳) قوت (۴) ملك و سلطنت (۵) برای اسناد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۳۳

فعل به فاعل. سپس گفته: چون جواد به دست بخشد، و بخیل دست از عطا نگهدارد جود و بخل را به دست نسبت داده و گویند: دست گشاده و مشت برهم.

«ظهر أمره»

- یعنی وجود و علم و قدرت و حکمتش به وسیله آنچه در آفاق و انفس پدید کرده است یا مقصود دین و شریعت او است در ماین بندگان برای اعترافشان به بندگی.

«و هیمن کتابه»

یعنی کتابش حافظ و شاهد و رقیب بر همه چیز است زیرا بیان هر چیزی در آن است یا اینکه بر دیگر کتاب‌ها ناظر است و رقیب و پاینده بر آنها است زیرا گواه صحت است و این معنی دوم روشن‌تر است زیرا اشاره دارد به (۴۸ سوره مائده).

«و اقسطت موازینه»

یعنی صاحب عدل و داد شدند و این اشاره است به قول خدا تعالی (۴۷ سوره انبیاء): «روز قیامت ترازوهای عدل به میان گذاریم و هیچ کس به هیچ اندازه ستم نشود». از مجلسی (ره)- «یُخادِعُونَ اللَّهَ»- یعنی اظهار ایمان کنند و صلاح از خود نشان دهند و کفر و فسادِ خود را نهان دارند برای نجات از کشته شدن و اسیری و زاری و چپاولِ اموال و دفع ضررِ مسلمانان.

«وَ هُوَ خادِعُهُمْ» به پذیرشِ آنها در مسلمانان و اجراء احکام اسلام بر ایشان و عذاب کردنِ آنها سخت‌تر از کفار و انداختنِ آنها در درك اسفل نار.

و عدم ذکر اصل مأله شاید برای تقیه بوده است و گویا پرسش از حال مأمون و شیعه مآبان منافق اطرافِ او چون ذو الریاستین بوده. از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد که زیادی خشوعِ تن از خشوع دل ریا و نفاق است و کلمه عندنا دلالت دارد که این نفاق حقیقی نیست ولی خصلتِ بدی است چون نفاق. از مجلسی (ره)- شیخ بهائی گفته: شاید مقصود این است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۳۴

که هر که چیزی را از دین شمارد و در واقع از دین نباشد این کمترین حد شرک است و اگر چه به همین اندازه باشد که هسته را سنگریزه داند و یا به عکس و بدان تدین ورزد، تا اینکه گوید: شاید تشبیه به سنگریزه و هسته اشعار دارد که بدعت در ضروریات دین موجب شرک است، و سخن را به اینجا کشاند که: هر که چیزی در دین بدعت گزارد مشرک باشد زیرا به خدا افتراء بسته و برای او شریک آورده که پیروی از شیطان و یا سرکشانِ دیگر و یا نفس و هوا کرده و این شرک به معنی اعم است. از مجلسی (ره)- رأی مبتدع، یعنی فتوائی که سند و دلیل درست شرعی ندارد و صاحبِ آن خود را در قانون‌گذاری شریکِ خدا کرده است. «شرک طاعهٔ» یعنی مقصود از شرک در این آیه شرک از نظر طاعتِ جز خدا است و نه شرک در عبادت و هر که اطاعت جز خدا کند شیطان باشد و یا نفسِ اماره یا انسانِ گمراه و گمراه‌کننده دیگری را با خدا شریک کرده و گرچه به دیگری سجده نکرده.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ» طبرسی گفته: یعنی در ناتوانی چنانچه کسی که در پرتگاه کوه ایستاده ناتوان است، از علی بن عیسی گفته:

برای این است که پریشانی دارد از نظر علم به وظیفه خود و دلیل درستی برای درک حق ندارد و به هر شبهه‌ای تسلیم می‌شود و نمی‌تواند آن را حل کند.

و علی حرف، یعنی بر شک و تردید، از مجاهد نقل شده. و بعضی گفته‌اند به زبان نه از روی دل، از حسن نقل شده است. بیضاوی گفته: یعنی عبادت بر یک طرف که ثبات و بقائی ندارد.

گویند در باره جمعی از اعراب نازل شد که به مدینه آمدند و چون تندرست بودند و اسبشان کرّه خوب و زنشان فرزندِ خوب و تندرست می‌آورد می‌گفتند: از روزی که مسلمان شدیم جز خوبی ندیدیم، و اگر بر عکس

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۳۵

می‌شد می‌گفتند: از روزی که مسلمان شدیم جز بدی نکشیدیم، و از دین بر می‌گشتند. انتهی. زیرا در صورت عدم مراجعه به امام معصوم عالم به احکام از طرف خدا در فهم حکم بسیاری از امور در می‌مانند و به ناچار باید بدعت گذارند و از طرف خود حکم بتراشند و این خود موجب شرک در قانون‌گذاری است و خدا می‌فرماید: «وَ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» «هلا که حکم خاص حضرت او است». از مجلسی (ره)- این حدیث دلالت دارد که نارضایتی بدان چه خدا کرده است و تسلیم نشدن بدان چه از طرف ائمه (ع) برسد شرک است و در باب تسلیم گذشت که خطاب در این آیه متوجه امیر المؤمنین (ع) است. از مجلسی (ره)- «اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ» در مجمع گوید:

یعنی دانشمندان و علمای آنها و «وَ رُهْبانَهُمْ» یعنی عابدان خود را. مجلسی (ره)- دلیلش این است که حقیقت عبادت خضوع و تذلل و طاعت و انقیاد است و از این رو خدا پیروی از هوای نفس و شیطان را عبادت آنها نامیده است و فرموده است: «أَ رَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ» «آیا ملاحظه کنی کسی که هوای نفس خود را معبود خود ساخته است» و هم فرموده است (۶۰ سوره یس): «آیا به شما سفارش نکردیم ای آدمیزادگان که شیطان را نپرستید» در صورتی که پیروی از دیگران بی‌دستور خدا عبادت آنان باشد بیشتر خلق در پرستش جز خدا بسر می‌برند که نفسِ امّاره و شیطان و اهل معصیت و کافرانند، و این است همان شرک خفی، پناه بر خدا. مجلسی (ره)- آنچه درخواست کرده است یا معجزه‌ای بوده و یا دلیلی بر امامت و در هر صورت یا معجزه و دلیلی اظهار داشته و راوی آن را ذکر نکرده یا مصلحتی در اظهار آن ندیده و یا می‌دانسته که حجت بر او تمام

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۳۶

است و اظهار شک از وسوسه و یا عناد است و وجه اخیر اظهر است و عذری که برای شکِّ خود آورده است امام آن را ابطال کرده است.

«انما الشک ما لم یأت الیقین»

دو احتمال دارد:

۱- تأکید همان جمله سابق باشد که فرمود: ابراهیم مؤمن بوده است یعنی او ایمان به قدرت خدا بر زنده کردن مرده‌ها داشت و با وجود یقین شک روا نیست یعنی ممتنع است.

۲- مقصود از یقین دلیل موجب یقین باشد و شک با وجود آن وسوسه و عناد است و ناروا است و عذر پذیرائی نیست.

«وَ ما وَجَدْنا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ» این آیه پس از ذکر داستان‌های پیغمبران است و هلاک امت آنها به واسطه مخالفتشان. در مجمع گفته: یعنی نیافتیم برای بیشتر از آنها که هلاک شدند عهدی، یعنی وفای به عهدی چنانچه گویند: فلانی قول و عهد ندارد، یعنی وفا ندارد و ممکن است مقصود از این عهد و پیمان آن باشد که در خردها سپرده شده است از وجوب شکر منعم و طاعت آقای نیکوکار و برکناری از زشتیها و روا است که مقصود تعلیمات انبیاء باشد راجع به عبادتِ خدای یگانه و ترک شرک.

«وَ إِنْ وَجَدْنا أَكْثَرَهُمْ لَفاسِقِينَ» یعنی پیمان شکن و خلف‌کننده وعده، انتهی. و شاید تأویلی که امام (ع) کرده است به این برمی‌گردد که خدا از بنده به وسیله خردی که به آنها داده است پیمان گرفته که حق را بفهمند و یقین کنند و آنها خرد را به کار نبرند و پس از مشاهده دلیل و معجزه هم در شک ماندند و فاسق شدند و از ایمان به در شدند. از مجلسی (ره)- ارتیاب شک و تهمت است و شاید مقصود از آن در اینجا توجه به شبهه‌هائی باشد که موجب شک است یا نارضائی به قضای خدا و متهم ساختن خدا را در قضای خود یا تردیدی که سرآغاز ریبه و شک است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۳۷

از مجلسی (ره)- اینکه به زراره فرمود: همانا کافر باشد در صورتی که انکار کند، چند احتمال دارد:

۱- غرضش رد بر زراره باشد در آنچه میان وی و او بود که می‌فرمود:

میان کفر و ایمان واسطه هست، تا زراره توهّم کند هر شاکّی، کافر است و شاک در امامت هم کافر است و مقصود این است که اگر انکار نکند محکوم به کفر نیست گرچه مؤمن هم نیست.

۲- مقصود این باشد که شک در اصول دین بعد از بیان و اقامه دلیل موجب کفر است و کسی که اتمام حجت بر او نشده چون مستضعف محکوم به کفر نیست.

۳- مقصود این است که شاک مقر در حکم مؤمن است، و شاک منکر است که کافر است. از مجلسی (ره)- اکثر مفسران ظلم را در اینجا به شرک تفسیر کرده‌اند چون خدا فرموده: «راستی که شرک ظلم بزرگی است» و از ابن مسعود روایت شده که: چون این آیه بر مردم گران آمد و گفتند: یا رسول اللَّه کدام از ما به خود ستم نکرده است؟ فرمود: چنان نیست که شما قصد کردید آیا نشنیدید که آن بنده صالح (لقمان) چه گفت ای پسر جانم به خدا شرک میاور که شرک ظلم بزرگی است. یعنی نه از خود ما صادر می‌شوند و نه به دیگران دستوری می‌دهیم که سبب شک و گناه باشد. از مجلسی (ره)- ظاهرش این است که توبه مرتدِّ فطری قبول نشود چنانچه مشهور است، شهید ثانی (قدس سرّه) گفته: توبه او در ظاهر قبول نیست ولی در پیش خدا و در باطن قبول آن اقوی است زیرا اگر مکلف به اسلام باشد و توبه‌اش قبول نشود تکلیف ما لا یطاق لازم آید و مخالف

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۳۸

عقل است و اگر تا آخر عمر بی‌تکلیف بیاید با وجود کمال عقل خلاف اجماع است. از مجلسی (ره)- «او ظن» یعنی گمان بر خلاف حق برد و یا بر خود حق و به همان اکتفاء کند زیرا در اصول دین علم و یقین لازم است و مقصود از حبط رد و عدم قبول عمل است. از مجلسی (ره)-

«ان مثل اهل البیت»

یعنی مثل اصحاب اهل بیت یا مقصود از اهل بیت دوستان و پیروان واقعی آنهایند (چنانچه در باره سلمان رسیده است که سلمان از ما اهل بیت است).

مقصود از «اجتهاد» مبالغه و اهتمام در طاعات است و اجتناب از آنچه نهی شده است و اخلاص در عمل چنانچه وارد شده هر که چهل صباح برای خدا عمل با اخلاص کند خدا چشمه‌های حکمت را از دلش به زبانش برگشاید و دلالت دارد که عدد چهل در این باره اثر مخصوصی دارد و مؤید آن است که خدا پس از چهل روز کتاب تورات را به موسی نازل کرد و دعایش را مستجاب کرد و ابواب علوم دین را بر او گشود و دلالت دارد که با شک در پیغمبر و امام عمل قبول نیست و توبه از آن قبول است و ممکن است حمل بر آن شریعت شود یا در مورد مستضعف باشد یا عدم قبول توبه در صورت مجدد انکار است. از مجلسی (ره)- محمد بن مسلم گوید که: غیر عارف به امامت کافر است در صورتی که منکر باشد و اگر انکار نکند کافر نیست، و این واسطه میان مؤمن و کافر است و او را مستضعف و ضال نامند، و گفته‌اند:

گویا مقصود از ضال و گمراه در این باب این معنا است و اگر چه به مطلق کسانی که متمسک به حق نباشند از فرق مسلمانان اطلاق شود و گویا مقصود از کافر در اینجا کسی است که احکام کفر در دنیا بر او بار باشد چون نجاست و عدم جواز مباشرت و مناکحت و جز آن چنانچه برخی اصحاب

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‏۵، ص: ۷۳۹

گفته‌اند و گر نه خلافی نیست در استحقاق عقوبت و خلود برخی از آنها در دوزخ.

«فانک قد حضرت و غابا»

شاید تأخیر بیان حکم برای بیان مقصودشان باشد یا برای آنکه آنها هم حکم حق را بدانند. از مجلسی (ره)- می‌ترسم بر من حلال نباشد نکاحشان- علت ترس این بوده که زراره واسطه میان کفر و ایمان نمی‌دانسته و همه مخالفان و بلکه فرق غیر حقه شیعه را کافر می‌دانسته و در دنیا و آخرت احکام کفر بر آنها جاری می‌کرده است.

«فهات» مقصود این است که وطی زن کافره خصوص از غیر اهل کتاب هم حرام است چنانچه ازدواج با کافره حرام است، پس چه فرقی دارد؟. از مجلسی (ره)- «لست ابالی» شاید وجه دیگر را به ظهور آن حواله کرده است و امام در جوابش وجه متروک را اختیار کرده است و شاید شق دیگرش از نسخه نویسان ساقط شده باشد، و مؤید آن است که این حدیث را ابو عمر و کشی در شرحِ حال زراره با اندکی اختلاف در تعبیر نقل کرده است و در آن چنین گفته: «به من فرمان می‌دهی که زن بگیرم. در پاسخ او فرمود: این امر به اختیار خود تو است. زراره گفت: این کلام دو معنی دارد:

۱- اینکه باک نداری من گناه کنم و نافرمانیِ خدا را بنمایم زیرا تو مرا بدان فرمان نمی‌دهی.

۲- اینکه برای من روا باشد که این کار را بکنم».

«تزوج» یعنی عایشه و حفصه را به زنی گرفت با آنچه کردند در آزار آن حضرت و خیانت با او و فاش کردن سرِّ او و کشف آن از نفاق و دورُوئیِ آنها چنانچه خدا آن را در قرآن مجید یادآوری کرده است و حالِ آنها را به حال همسر نوح و همسر لوط تشبیه کرده که نفاق ورزیدند و کفر باطنی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‏۵، ص: ۷۴۰

داشتند و مخلص نبودند و از ایمان به در شدند و نوح و لوط به حساب اینکه شوهر آنها بودند برای نجات آنها از عذاب سودی نداشتند تا آنکه هنگام مرگ یا قیامت به آنها اعلام شد که به دوزخ روید با کفار دیگری که پیوستی با پیغمبران نداشتند و ذکر زن نوح و زن لوط دو وجه دارد:

۱- استدلال به عملِ این دو پیغمبر بر جواز نکاح چنین زن‌هائی ولی اعتراض می‌شود که شریعت گذشته برای ما حجت نیست (و

ممکن است جواب داد که استناد امام بدان دلیل بر ادامه حکم است در شرع پیغمبر ما).

۲- استدلال بر نفاق دو همسر نامبرده پیغمبرِ خاتم (ص) از راه تمثیل مذکور در این آیه و این روشن‌تر است و مقصود این است که خدا این دو را به آن دو تشبیه کرده است در خیانت‌ورزی و در اینکه شفاعت پیغمبر برای آنها سودی ندارد.

و مفسران گفته‌اند: زنِ نوح به قوم او می‌گفت که نوح دیوانه است، و زنِ لوط هم قوم او را به مهمانان لوط رهبری می‌کرد تا آنها را آزار کنند و بی‌آبرو سازند، و چون این دو با نفاق و کفرِ باطنی در ازدواج پیغمبری بودند برای آنها به ظاهر مسلمان می‌نمودند پس تزویج زنان مخالفه در عقیده مذهبی جایز است.

«ما یعنی بذلك الّا الفاحشة» دو معنی دارد:

۱- استفهام انکاری باشد- یعنی مقصود از خیانت آنها هرزگی نبوده و در این صورت مقصود از فاحشه زنا است.

۲- اخبار از نفی باشد و در این صورت مقصود از فاحشه، گناه بزرگ است و آن شرك و کفر است چنانچه مفسرین در تفسیر: «وَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً قالُوا وَجَدْنا عَلَيْها آباءَنا وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها» گفته‌اند: که مقصود از فاحشه شرك و کفر است.

«و قد زوج رسول اللَّه فلاناً»

یعنی رسول خدا به فلان یعنی به عثمان

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۱

دختر خود را تزویج کرد، این هم ردِّ توهّم زراره است که مخالف کافر است و تزویج با او درست نیست و امر در اینجا به عکس است زیرا زن تحت امر شوهر است و شوهر بر او مسلط است و ظاهر این بیان جواز تزویج مؤمنه است به مخالف مذهب چنانچه مفید و محقق گفته‌اند و مشهور منع آن است به خاطر اخبار بسیار که آنها را حمل بر کراهت کرده‌اند برای جمع میان اخبار و اجماع بر منع را درست نداسته‌اند و احوط ترك آن است و گفتار در این باره در محل خود بیاید ان شاء اللَّه.

«علی دین سالم بن ابی حفصه»- او از رؤساء زیدیه است و کشی روایات بسیاری آورده که امام صادق (ع) او را لعن و تکذیب کرده و تکفیر نموده است و ربیعة الرأی از فقهای عامه است. از مجلسی (ره)- «فلما قال عسی فقلت» ظاهر این است که زراره صبر نکرده تا امام (ع) آیه را تمام کند و به اعاده مطلوب خود پیش دستی کرده است. و گفته‌اند: مقصود این است که امام به عسی استدلال کرده که مورد آیه مؤمن نیست زیرا مؤمن به طور قطع به بهشت می‌رود و کافر هم نیست چون کافر به طور قطع به دوزخ می‌رود، و من گفتم: اگر خدایش رحم می‌کند در واقع مؤمن است و اگر او را عذاب می‌کند در واقع کافر است. از مجلسی (ره)-

«استوت حسناتهم و سیئاتهم»

- گفته شده مقصود برابری اقرار و انکار آنها است نسبت به اصول دیانت (یعنی حال لاادری دارند) یا آنکه برابری کردار نیك و بد را هم شامل است. از مجلسی (ره)-

«تحللت عقدك»

چند معنی دارد:

۱- مقصود این باشد که چون پیر شوی از این مذهب برگردی و گره شبهه‌ها را از دلت باز شود.

۲- چون بزرگسال شوی نسبت به مخالفان خشمت فرو نشیند.

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۲

۳- کشی پس از نقل این خبر گفته است که: اصحاب زراره می‌گویند: از این سخن برگردی و عقده ایمانِ تو گشوده شود، انتهی.

۴- از این رأی برگردی و این قلاده رأی از گردنت گشوده شود.

۵- از دین حق برگردی و این عهد و بیعت مذهبی از تو منحل گردد.

من گویم، این خبر ذم بزرگی از زراره را شامل است ولی اصحاب امامیه این حدیث و امثال آن را موجب قدح و ذم او ندانستند زیرا همه جمعیت شیعه امامیه اتفاق دارند بر عدالت و جلالت و فضل وثقه او و اخبار بسیاری هم در فضیلت و مقام بلند او وارد است و حق این است که علو مقام این بزرگان و حسودان بسیار آنان سبب قدح در آن شده و خودِ این روایت را به واسطه اینکه مرسل است مقدوح دانسته‌اند و هم به واسطه محمد بن عیسی یقطینی که گر چه مدح و توثیق دارد ولی ابن طاوس و صدوق و استادش ابن ولید او را ضعیف شمرده‌اند. از مجلسی (ره)- گفته شده که کلامِ امام باقر در شرح مستضعف ممکن است تفسیر آیه (۹۸ سوره نساء) باشد و ممکن است تأویل آن باشد و همانا در کفر تعبیر به حیله کرده و در ایمان به راه برای آنکه کفر راهی و دلیلی ندارد و همان حیله‌گری و نیرنگ بدان کشاند (تا آنکه گوید) آنان به واسطه سستی خرد و کمی هوش نه دنبال کفرند و نه در راه تحصیل ایمان و عقیده به حق و به هر چه پیش آید بگروند. از مجلسی (ره)- و گویا این اظهار فزع از خشم و انکار بر شیعه بوده است که راز مذهب را فاش کردند و تقیه نکردند تا همه مردم مذهب شیعه را فهمیدند و دوشیزه‌های پشت پرده هم می‌دانستند و زنان سقای میان راه هم که وارد بحث مذهبی نبودند به اسرار شیعه مطلع شده و برای هم می‌گفتند، و این فاش کردن اسرار باعث زیان بر امام و شیعه بوده و برای هدایت مردم هم سودمند نبوده و سبب شده که مستضعفان بی‌طرف ناصبی

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۳

و دشمنِ ائمه شوند و دیگر معذور نباشند.

و برای مستضعف از نظر مذهب چند معنا اند:

۱- اکثر اصحاب گفته‌اند: کسی است که امام را نشناسد و منکر او هم نباشد و نسبت به شخص معینی ولایت نورزد.

۲- مفید در عزِّیه گفته است: کسی است که اظهار دوستی با ائمه دارد و نسبت به برائی متوقف است.

۳- ابن ادریس گوید: کسی است که اختلاف مذاهب را درک نکند و با اهل حق دشمن نیست، و این معنی موافق‌تر با اخبار است.

از مجلسی (ره)- یعنی به یاد آرم که به واسطه گناه، خدا ما را هم پایه مستضعفان می‌کند با اینکه مخالف مذهبند، یا اینکه من نگرانم که با مخالفان مستضعف در بهشت همراه باشم، امام فرمود: درجه شما با آنها یکی نیست. از مجلسی (ره)-

«فقتلوا مثل حمزة و جعفر»

شاید ذکر این مطلب اشعار به این باشد که ارتکاب این عملِ زشت سبب شده که ایمان در دل آنها ننشیند و توفیق ایمان درست نیابند یا خودِ این سابقه بد دلیل این است که ایمان حقیقی ندارند از این راه که چون شقاوت و تعصب به جایی رسد که مانند این نفوس مقدسه را کشد اگر هم اظهار ایمان کنند به صورت باشد نه به معنی و یا منظور این است که اگر در علم الهی لطفی در باره کسی باشد او را نمی‌گذارد که مرتکب چنین اعمالی گردد و کسی که مورد لطف خدا نیست توفیق ایمان درست نیابد چنانچه ما روا نمی‌داریم کشنده‌های پیغمبران و ائمه هدی موفق به توبه حقیقی و ایمان کامل گردند، و گفته‌اند: ذکر این قسم بر سبیل مثل است و این خبر دلالت دارد که توبه قاتل حمزه بر وجه یقین پذیرفته نشده و در کتب عامه وارد است که پیغمبر (ص) توبه او را پذیرفت ولی فرمود: از مدینه بیرون باش که من نمی‌توانم روی کشنده عمویم

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۴

حمزه را ببینم و زیست تا مسیلمه کذّاب را کشت. ظاهر اخبار این باب این است که مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ اشخاص معینی بودند از مشرکان که به واسطه پیشینه ناهنجار از صلاحیت قطعی پذیرش توبه و یا توفیق برای ایمانِ کامل محروم شده بودند و از نظر قانون نمی‌توان در باره آنها حکم قطعی نمود و سرانجام آنها با خدا است و شاید منظور از اینکه سرانجام آنها با خدا است این باشد که وضع دوران پس از توبه آنها تا هنگامِ مرگ در تشخیص سرانجام آنها دخالت دارد که عبارت از ندامت و پشیمانی پیوسته و تکرار توبه و زاری به درگاهِ خدا و ریاضت و عبادت برای تلافی این بدکرداری باشد و این وضع درونی و برونیِ آنها را جز خداوند

متعال کسی نمی‌داند. از مجلسی (ره)- این حدیث دنباله حدیث دوم باب گذشته است و ذکرش در اینجا اشعار دارد که مصنف این صنف را هم از اهل اعراف دانسته و این اقسام نزد او درهم هستند. از مجلسی (ره)- دانستی که قدریه بر جبری مذهب و تفویضی هر دو اطلاق شده و گویا مقصود در اینجا دومی باشد، علی بن ابراهیم در تفسیرِ خود گفته است: قدریه، همان معتزله‌اند و از قرآن ردّ بسیاری بر عقیده آنها است زیرا معتزله گویند ما خود آفریننده کارهای خودیم و خدا را در آن دستی و خواستی نیست و آنچه ابلیس خواسته می‌باشد و آنچه خدا خواسته نمی‌باشد، انتهی. و مقصود از مرجئه، فرقه‌ای باشند که گویند: ایمان همان صرف عقیده است و عمل هیچ دخلی در آن ندارد، با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر ندارد و با وجود کفر هیچ طاعتی سود نبخشد و در ایمان میان مردم تفاوتی نیست.

و در ضمن کلامی از اصحاب ملل و نحل نقل کرده است که: مرجئه، آنهایند که علی (ع) را به مرتبه چهارم تأخیر اندازند و به این تفسیر با شیعه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۵

مقابل شوند، و مرجئه چهار تیره باشند: ۱- مرجئه خوارج ۲- مرجئه قدریه ۳- مرجئه جبریه ۴- مرجئه محض. انتهی.

و برخی از گفتار در باره آنان گذشت و مقصود از مرجئه در این حدیث همان است که در آغاز گفتیم زیرا آنان صرف اعتقاد به خدا و رسول را ایمان دانند و گرچه آن معتقد مرتکب قتل امام و مؤمنانِ اخیار گردد پس آنها بدین کردار رضا داده و از آن باک ندارند و حکم کنند که خدا آنها را بدین کردار عذاب نکند و از این رو آنها را مرجئه خوانند چون عذاب را از گناه پس اندازند، و ممکن است مقصود از آنها در اینجا مطلق مخالفین باشند زیرا همه طوائف مخالفان بر اصل فاسدِ خود (که عبارت از انتخاب خلیفه به رأی مردم است) قتل کسی که بر خلفاء جور بشورد درست دانند و تصویب کنند و گرچه آن شورشی از ائمه دین و اولاد سید المرسلین باشد و آنها همه بدین کار راضی و خشنودند و استشهاد به آیه هم برای اثبات این است که خشنود به کاری و مصوب آن حکم قاتل را دارد در شقاوت و کیفر، و باید دانست که این آیه نقل به معنی شده است و با لفظ آن که در آل عمران است موافق نیست که: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ» بیضاوی گفته است:

مقصود از این قائلین، کعب بن اشرف و مالک وحیی و فنحاص و وهب بن یهود است. از مجلسی (ره)- ممکن است این حدیث در زمان بنی امیه صادر شده باشد که اهل شام بنی امیه و پیروانشان بودند و همه منافق بودند و به زبان اظهار اسلام داشتند و در دل کافر بودند و منافقان از کفار بدترند و در ته دوزخند و هم آنها بودند که امیر المؤمنین (ع) را سب می‌کردند و آن خود کفر بزرگی بود که نصارای روم مرتکب نمی‌شدند و محتمل است این کلام بر پایه این باشد که مطلق مخالفان غیر مستضعف از کفار بدترند چنانچه از بسیاری از اخبار برآید و اختلاف میان اهل این شهرها بر پایه اختلاف مرتبه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۶

آنها است در رسوخ به مذاهبِ باطلِ خود و تعصب برای آن و شک نیست که ناصبی بدتر از کافر است و نسبت اهل مکه به کفر آشکارا برای اظهار دشمنی با خاندان پیغمبر (ص) است که تاکنون برآنند و روز عاشورا را بزرگترین اعیاد خود دانند. از مجلسی (ره)- «ای معرفهٔ ان محمداً رسول اللّٰه» ممکن است این یک قسم از مؤلفهٔ قلوبهم باشد و قسم دیگرش این است که به رسالت اقرار دارند و در بعضی از آنچه پیغمبر (ص) آورده است شک کنند مانند ولایتِ امیر المؤمنین و وضع تقسیم اموال و بخش ثروت و مانندِ آن و محتمل است این خبر شامل هر دو باشد و مقصود این باشد که به طورِ کامل اقرار به رسالت ندارند به اینکه آن را قبول ندارند یا برخی مقرراتِ آن را قبول ندارند و منافاتی میان اخبار نباشد.

و بدان که مؤلفهٔ قلوبهم یک صنف از مستحقانِ زکاتند که در قرآن بیان شده است و از این اخبار برآید که اینها مردمی بودند که به مسلمانی گرائیده ولی در آن پا برجا نبودند یا منافق بودند و یا در شک بودند و خدا حصه‌ای از زکاهٔ و غنیمت بدانها داد تا دل

آنها به مسلمانی الفت گیرد و در جهاد با مشرکان از آنها کمک خواسته شود.
ابن اثیر در نهایه گوید: ضمن حدیث حنین است که پیغمبر (ص) فرمود: من به مردمی که تازه مسلمانند و به دوران کفر نزدیکند عطا می‌دهم تا آنها را به اسلام الفت دهم. از مجلسی (ره)- داستان حنین این است که پیغمبر (ص) در ماه رمضان سال هشت هجرت مکه را فتح کرد و هنوز چند روزی از ماه رمضان مانده بود که برای نبرد با هوازن و ثقیف به حنین رفت و چون دو گروه به هم برخوردند مسلمانان گریختند و خدا آنها را یاری کرد و برگشتند و مشرکین در اوطاس شکست خوردند، و مسلمانان همه اموال و خاندان آنها را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۷

به غنیمت گرفتند و برخی از آنها به نخله یمامه گریختند و برخی به گردنه‌های کوهستان بالا رفتند و قشونِ رسول خدا دنبال آنها که به نخله گریختند رفت و برخی گفته‌اند یک شبانه روز در آنجا استراحت کرد و به اوطاس هجوم نمودند و در آنجا جنگیدند و مشرکین به طائف گریختند و مسلمانان اموال و اولاد آنها را باز به غنیمت گرفتند و پیغمبر به طائف رفت و تا آخر شوال با آنها جنگید و چون هلال ذو القعده برآمد از آنجاه به جعرانه کوچید و غنائمِ اوطاس و حنین را در آنجا تقسیم کرد، و گفته‌اند شش هزار اسیر بوده است. از مجلسی (ره)- چون اصناف مسلمانان فراوان شدند طمع آنان دو چندان شده است و دین داران کم شدند و اگر رسول خدا (ص) بود همین مسلمانان را تألیف قلوب می‌کرد و مقصود این نیست که حکم تألیف قلوب در این زمان جاری است و محتمل است مقصود این باشد که امام حق هم به اندازه توانائی و بسط ید خود تألیف قلوب می‌کند زیرا ائمه به برخی مخالفان و مستضعفین برای تألیف قلوبشان عطیه می‌دادند یا برای دفع ضررشان، و امّا امیر المؤمنین (ع) معروف از روش او این است که مأمور بدان نبوده است بلکه برابر تقسیم می‌کرد، آری منصب به برخی از منافقان می‌داده چون زیاد بن ابیه و امثالش به حسبِ ظاهرِ اسلامِ آنها و از اخبار برآید که امام قائم (ع) به روش امیر المؤمنین کار می‌کند و به مر حق عمل می‌کند و آنچه اول گفتم اظهر است.
و بدان که اصحاب در بقاء سهم مؤلفهٔ قلوبهم در زمان غیبت اختلاف دارند و مشهور میان آنها سقوط آن است. علامه در نهایه گفته: اگر فرض شود که نیازی باشد به مؤلفهٔ قلوبهم در زمانِ ما به واسطه آنکه برای مسلمانان گرفتاری پیش آید و نیازمند استعانت از افراد کافر شوند اقوی نزد من این است که سهم زکاهٔ مقرر برای مؤلفهٔ قلوبهم به مصرفِ آنها می‌رسد. منظور این است که بسیاری مردم مسلمان چشم به گرفتن

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۸

صدقات دارند و اگر از آنها دریغ شود به خشم آیند. از مجلسی (ره)- ظاهر این حدیث این است که سهم مؤلفهٔ قلوبهم در همه ازمنه بجا است و محتمل است مقصود از مؤمنین ائمه باشند و بعید نیست شامل نوّاب آنها که فقهای جامع الشرائطند بشود. از مجلسی (ره)- «و انما امرت الملائکهٔ» استفاده حصر دعوت سجده به ملائکه ممنوع است، آری اگر فرموده بود: ای ملائکه من، ممکن بود از آن استفاده حصر شود و این هم معلوم نیست شاید خطاب «اسجدوا» بوده به طور خطاب شفاهی و بی‌ذکر عنوان ملائکه، آری در اینکه خدا نقل فرموده که به ملائکه گفتیم: سجده کنید، و این کلمه شامل شیطان هم هست مجازی است یا از نظر تغلیب استعمال شده منافقون آنهایند که در ظاهر اقرار به پیغمبر دارند و در باطن منکر اویند.
ضالّ و گمراه کسی است که در ظاهر و باطن به آن حضرت اقرار دارد ولی در راه حق خطا رفته و امام را نشناخته. چون این را فهمیدی می‌گوئیم که طیار می‌دانست که منافقین در مؤمنین وارد نیستند در واقع چنانچه ابلیس در واقع فرشته نبود و اگر چه در ظاهر از آنها محسوب می‌شد و با آنها مخلوط بود.
«أحسن فی المسألهٔ» یعنی طیار از مسأله مورد نظر به طرز خوشی از امام پرسش کرد و دخول منافقان را در خطاب به مؤمنان معیار

تشخیص ساخت تا به مقصود خود برسد و سؤال خود را به صورت اعتراض خدا طرح نکند و آن حضرت جواب داد که منافقین و دیگران در خطاب مؤمنان واردند و به اعجاز می‌دانست که مقصود از این سؤال چیست، آن را هم در ضمن جواب درج کرد و فرمود: ابلیس هم در خطاب به ملائکه وارد بود چون به صورت ظاهر از ملائکه بود. از مجلسی (ره)- بیضاوی در تفسیر: «علی حرف» گفته:

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۴۹

یعنی در مرز دین است و پا برجا نیست مانند کسی که در کنار قشون بایستد و اگر حس پیروزی کرد بماند و اگر نه بگریزد، روایت شده که این آیه در باره عده اعراب نازل شد که به مدینه آمدند و هر کدام تنش سالم بود و اسبش کرّه خوب می‌زائید و زنش پسر خوب می‌آورد و مال و گله‌اش بسیار می‌شد می‌گفت: از وقتی به این دین درآمدم جز خوبی ندیدم و مطمئن و دل بسته می‌شد و اگر بر خلاف آن بود می‌گفت: جز بدی ندیدم و از دین بر می‌گشت. از مجلسی (ره)-

«من زعم»

ظاهرش این است که بدعت در دین موجب کفر است و این بدعت اگر در اصول دین باشد و یا متضمن انکار یکی از ضروریات دین باشد در آن شکی نیست و از این باب است انکار امامتِ یکی از ائمه معصومین (ع) و امّا اگر در فروع غیر ضروری باشد کفر بدان معنی است که بر مرتکبین گناه کبیره اطلاق شود. از مجلسی (ره)- «أَطِیعُوا اللَّهَ الخ» مورد اطاعت ذکر نشده برای دلالت بر عموم یعنی اطاعتِ آنها در هر دستوری دهند واجب است و اطاعت اولو الامر هم در همه مورد واجب است چنانچه اطاعت خدا و اطاعت رسول در آنها واجب است و بنا بر این روا نیست که مقصود از اولو الامر سلطان خلاف کار باشد بلکه جائز نیست جز معصوم مقصود باشد زیرا اطاعتش در اکثر امور روا نیست و تفصیلِ شرح آیه در باب (ما نصَّ اللَّه و رسوله علی الائمه) گذشت.

«انی قد ترکت فیکم امرین»

اگر برای امت مورد تمسکی جز این دو بود بیان کرده بود و این حدیث مورد اتفاق است میان خاصه و عامه و جدا نبودنشان از هم به این سبب است که قرآن دلالت بر امامتِ آنها دارد و آنها هم گواه حق بودن قرآنند و آن را تأیید می‌کنند یا به اعتبار این است که همه قرآن از لفظ و تفسیر و تأویل و معنی با آنها است و از هم جدا نیستند یا آنکه در شرف و فضل و حجت بودن و وسیله نجات بودن همراهِ یک دیگرند یا اینکه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۰

حقیقت آنها یکی است و امیر المؤمنین فرموده است: منم کلامِ اللَّهِ ناطق و تحقیقِ آن در کتاب قرآن بیاید ان شاء اللَّه. از مجلسی (ره)- پدرِ شیخ ما بهائی (قدس سره) گفته است: در شرح حدیث گفته‌اند که: یعنی مردم را از نظر تعلیم ایمان آزاد و رها گذاشتند و آنها را وظیفه‌دار و مکلف بدان نکردند زیرا اگر آنها را بدان مکلف می‌نمودند آن را نمی‌فهمیدند و نمی‌شناختند و این برای آن بود که پایه ایمان عقیده به اهل بیت بود و بنی امیه دشمن اهل بیت بودند و چگونه مردم را به راهی می‌بردند که سبب زوال ملک و دولت آنان باشد به خلاف شرک که با دولت آنها مخالفت نداشت، ولی این تفسیر دور است و دوریِ آن نهان نیست بلکه مقصود این است که بنی امیه به مردم تعلیمات ضد اسلام ندادند از انکار پیغمبر و شوریدن بر علی و سبِّ او و اظهار دشمنی با پیغمبر و خاندانش و امثال اینها برای آن که مسلمانان این گونه تعلیمات را از آنها پذیرا نبودند و تحمل نمی‌کردند و به عبارت دیگر چون حرص داشتند که مردم از آنها اطاعت کنند به اظهار تعلیمات ایمانی پرداختند و به ترویج شرک جرات نکردند زیرا مردم در این گونه تعلیمات از آنها پیروی نمی‌کردند.

من می‌گویم، ظاهراً مقصود امام (ع) این است که در مزاج بنی امیه یک تعصب عربی و آمادگی کاملی برای ارتجاع وجود داشت و اگر زمینه مساعدی به دست می‌آوردند تعلیمات دوران جاهلیت که بر پایه شرک و بت‌پرستی بود تازه می‌کردند و رواج می‌دادند

ولی نهضت اسلام از نظر رفض شرک و تأسیس توحید و ایمان به خدای یگانه در محیط عمومی عرب و سائر بشر تأثیر کرد و جامعه را تا آنجا پیش برد که دیگر برای بنی امیه این فرصت به دست نماند که تعلیمات شرکِ دورانِ جاهلیت را تازه کنند و از سر بگیرند و با همه مخالفت و کارشکنی که نسبت به جوهرِ تعلیمات اسلام و حقائق قرآن داشتند تا این اندازه نتوانستند جامعه را به عقب برگردانند که تعلیم شرک را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۱

در محیط اسلام و مردم تجدید نمایند و این اثر هر نهضت عمومی است که در مزاج مردم مؤثر بشود و چون هر نهضتی نمی‌تواند به آسانی افکار و آداب پست سابق را ریشه کن کند خواهی نخواهی دچار فشار دسته‌جات ارتجاعی می‌شود و در معرض انحراف قرار می‌گیرد ولی هیچ وقت نیروی ارتجاع نمی‌تواند نهضت را از پایه و اساس ویران سازد و به کلی آن را براندازد و می‌تواند با مسلح شدن به مقررات نهضت تا حدی از پیش رفت آن جلوگیری کند و پاره تعلیمات مترقی آن را تحریف نماید و بدعت‌های تفرقه انگیز در آن به وجود آرد.

نهضت مقدس اسلام دارای مقاصد عالیه و تعلیمات علمی و عملی بسیار پر مغز و پرارجی بود ولی دچار نیروی اهریمنیِ ارتجاع عربی شد و این ارتجاع را عمر در دوران حکومتِ خود پایه‌گذاری کرد و حکومت بنی امیه سازمان اجتماعی و تشکیلات حکومت خود را روی آن بنا نمود و تعلیمات جوهری اسلام را تا حدی دچار توقف ساخت و بدعت‌های تفرقه انگیز و خطرناکی پدید آورد ولی نتوانست به کلی تعلیمات ایمانی را به تعلیمات شرک دوران جاهلیت منحرف سازد. از مجلسی (ره)- مقصود این است که هر که را خدا از ایمان به کفر برد کشف شود که در باطن مؤمن نبوده است نزد خداوند و تفصیلش این است که از سبب نقل ایمان ثابت به کفر پرسیده است و آن را به خدا نسبت داده یا بر وجه مجاز به اعتبار اینکه خدا سلب توفیق کرده و لطف خود را برداشته تا ایمان رفته یا بر وجه حقیقت چون پنداشته که کفر و ایمان از فعل خدا عز و جل است پاسخ اولی این است که خدا عادل است و مردم را به ایمان خوانده نه به کفر و هر که ایمان آرد و بر آن پاید خدا او را به کفر برنگرداند و توفیق و لطف خود را هرگز از او دریغ نکند و مؤمن از دنیا برود و اگر به ظاهر مؤمنی کافر شده کشف شود که ایمانِ او عاریه بوده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۲

و تقریر جواب بنا بر وجه دوم این است که خدا عادل است و ستم نکند و اگر ایمان و کفر و تبدل آنها کار خدا باشد جور و ظلم بر خدا لازم آید و کارِ خدا در موضوع ایمان و کفر همان دعوت به ایمان است نه کفر و رهبری مردم به سود ایمان و زیان کفر و هر که ایمان آرد و بر آن پاید خدا او را به کفر نبرد و از او سلب توفیق نکند.

«قلت فیکون الرجل کافراً» خبر داده است و یا پرسیده است حمل بر خبر ظاهر کلام است و پرسش بر این پایه است که چون سائل از پاسخ امام (ع) به پرسش اول دریافت که خدا کسی را از ایمان به کفر به در نبرد این را پرسید که کافر ثابت را خدا به ایمان می‌برد به وسیله توفیق و لطف خود یا نه؟ و پاسخ امام بر خبری که طرح شده روشن است و آن را رد کرده و فرمود:

خدا کافر را هم هدایت و رهبری کرده است زیرا فطرتِ او آماده پذیرش هدایت است و عنایت الهیه هم شامل حال او هست ولی اگر پرسش باشد امام پاسخ صریحی بدان نداده است و در عوض یک قاعده کلیه را بیان کرده که دانستنِ آن اهم است و آن این است که:

خدا همه مردم را به فطرتِ پاک و ساده آفریده و استعداد خوبی و بدی در همه است و وسیله هدایت را هم به بعثت انبیاء و رسل برای همه فراهم ساخته زیرا رسولانِ خدا همه را به ایمان دعوت می‌کنند و به راه خیر می‌برند و از راه کفر و بدی باز می‌دارند، برخی از این وسائل هدایت الهیه بهره‌مند می‌شوند زیرا فطرت خویش را فاسد نکردند و اندیشه در آغاز و انجام خود کنند که از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند و ندای حق را به گوش هوش مینیوشند و لطف و توفیق و رحمت خدا را دریابند چنانچه خدا

فرموده است (۶۹ سوره عنکبوت): «و آن کسانی که به درگاه ما تلاش می‌کنند بی‌شک آنان را به راه‌های خود رهبری کنیم» و برخی از وسائل هدایت خدا بهره نبرند چون فطرت خود را تباه کنند و نیندیشند و از ندای حق رو گردانند و رحمت و لطف

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۳

و توفیق خدا از آنها سلب شود و این معنی عدم هدایت است تا آنکه گوید:

ظاهر این است که کلام راوی پرسش از امام باشد و حاصل جواب امام (ع) این است که خدا بنده‌ها را به فطرت ایمان پذیری آفریده و به وسیله ارسال رسل و اقامه حجج، حجت خود را بر همه تمام کرده و کسی را به کفر وادار نکرده، نه از نظر آفرینش و نه از نظر آموزش و پرورش لکن برخی مشمول لطف خاص شدند که باعث تأیید آنها به گرویدن به خدا شده و برخی به سوء اختیار از این لطف خاص برکنارند و کافر گردند و با این حال مجبور به کفر هم نیستند و همین معنی امر بین الامرین است.

و محتمل است که مقصود این باشد که اعطای فطرت و ارسال رسولان برای هدایت است برخی از این هدایت عامه بهره‌مند شدند و مؤمن شدند و برخی برکنار شدند و کافر شدند و این معنی به مسلک متکلمین موافق‌تر است و معنی اول با اخبار دیگر سازگارتر است و اللَّه اعلم بحقیقهٔ الاسرار.

سپس باید بدانی که اصحاب در اینکه ممکن است ایمان برود و کفر به جای آن آید اختلاف دارند. شهید ثانی (ره) گفته: اکثر اصولیین تجویز کرده‌اند که مؤمن کافر شود چون مانع عقلی ندارد و آیه قرآن هم بر آن دلالت دارد چنانچه خدا فرموده است (۱۳۷ سوره نساء): «به راستی آنها که مؤمن شدند و پس کافر شدند و باز مؤمن شدند و سپس کافر شدند و سپس به کفر خود افزودند خدا آنها را نیامرزد». (۱۰۰ سوره آل عمران): «ای کسانی که ایمان آوردید اگر از جمعی از اهل کتاب فرمان برید شما را کافر کنند بعد از ایمان داشتنِ شماها».

و به علاوه اخبار و احکام راجع به مرتد فطری هم دلالت دارند که مؤمن کافر می‌شود.

ولی سید مرتضی منکر شده و اخبار و آیات را به مؤمن زبانی حمل کرده است نه مؤمن واقعی و قلبی و گفته: هر که اظهارِ کفر کند کشف شود

أصول الكافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۴

که از اول ایمان نداشته و ایمانِ او صرف اظهار زبانی بوده. و بعد از شرح مفصلی که از شهید نقل کرده است گفته است:

من گویم، حق این است که ایمان چون به حدّ یقین رسد زوالش ممکن نیست ولی ایمان به این حد بسیار نادر است و مشکل و مورد تکلیف عمومی نیست و ایمان اکثر خلق که بدان مأمورند همان تحصیل اطمینان است و زوال آن ممکن است و درجات ایمان بسیار است و زوال برخی هم ممتنع است ولی برخی مراتب آن ممکن است زائل شود و به حال شک و بلکه انکار برگردد و این ایمان معار است. از مجلسی (ره)-

«خلق خلقاً للایمان»

گفته شده که لام برای بیان عاقبت است یعنی خلقی آفرید که در علم ازلی سرانجام آنها ایمان بوده که پیغمبران و اوصیاء و پیروان مؤمن ثابت آنانند و خلقی هم در علم ازلی به سرانجام کفر رسند و خلقی هم در این میان مرددند و ایمانی به عاریت دارند.

من گویم، بنا بر این تفسیر باید دو قسم بیشتر نباشد زیرا آن دسته از مرددین که به سرانجام ایمان بمانند و بمیرند در فرقه اولند و آن دیگر در فرقه دوم و بهتر این است که گفته شود چون خدا حال خلق را می دانست آن دسته را که راسخ در ایمان می‌دانست گویا برای آن آفرید و آن دسته را که ثابت در کفر می‌دانست گویا برای همان آفرید و آنها را که متزلزل و دو دل می‌دانست گویا چنانشان آفرید و ظاهر این است که مقصود از فلان أبو الخطاب است و نام او را نبرده برای مصلحتی زیرا او را پیروان بسیاری بود که از تصریح به نام او در ضمن انتقاد بیمِ مفسده می‌رفت و شاید اشاره به ابن عباس باشد که از علی منحرف شد و اموال بصره را

برداشت و به حجاز گریخت و میان او و آن حضرت نوشته‌ها رد و بدل شد که دلیل بر شقاوت و ارتداد او است. از مجلسی (ره)-
أبو الخطاب محمد بن مقلاص اسدی
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۵
کوفی است در آغاز کار به ظاهر از بزرگان اصحاب امام صادق (ع) بود سپس برگشت و مذاهب باطلی بدعت نمود و امام صادق (ع) او را لعن کرد و از او بیزاری جست از آن جمله است که از امام صادق روایت شده: بار خدایا أبا الخطاب را لعنت کن که مرا بیمناک کرده ایستاده و نشسته و در میان بسترم.
و روایت شده که امام صادق را خدا می‌خواند و خود را پیغمبر مبعوث از طرف او بر اهل کوفه. از مجلسی (ره)- خدا تعالی فرموده است (۹۸ سوره انعام):
«و او است آنکه شما را از یک نفس آفریده است و ثابت و غیر ثابت است و به طور امانت» بیضاوی گفته: استقرار در پشت پدران است یا روی زمین و به طور امانت در رحم مادران و زیر زمین، یا مقصود محل استقرار و امانت سپاری است و در قرائت ابن کثیر و بصری‌ها مستقر به کسر قاف است که اسم فاعل باشد و مستودع به صیغه اسم مفعول یعنی برخی شما برجائید و برخی سپرده‌اید، انتهی. و شاید تأویل امام به قرائت دوم چسبانده‌تر باشد یعنی برخی ایمان برجا دارید و برخی ایمانی عاریت یا برخی در ایمان برجائید و برخی نابرجا. از مجلسی (ره)-
«فاذا هو دعا»
در این تعبیر تشویق به دعا شده است برای حسن عاقبت و کج‌رو نشدن چنانچه شیوه مردمان خوب بیش از ما بوده است و این حدیث دلالت دارد که بقای ایمان و رفتن ایمان به سبب کار خود انسان است زیرا او به سبب کارهای خود سزاوار توفیق می‌شود و یا سزاوار خذلان و بی‌توفیقی می گردد و خلاصه گفتار در اینجا این است که:
هر کدام از ایمان و کفر گاهی ثابت و تغییر ناپذیرند و گاهی لرزان و قابل زوال زیرا بسا که دل به حد کامل روشن شود و رخنه بی‌ایمانی در آن
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۶
نماند و هر حقی در آن پابرجا گردد و اگر سخت تیره و تار گردد کفرش ثابت شود و هر چه باطل است در آن جا گیرد و اگر میانه حال باشد و تاریک و روشن در حال لرزش و تردید میان ایمان و کفر است و اگر تیرگی غالب آید به کفر گراید و اگر روشنی فزاید مؤمن بماند و چنین دلی از ایمان به کفر دست به دست می‌شود و باید روی به خدا آرد و به درگاه او زاری کند و دعا کند و بکوشد تا مبادا ایمانش از دست برود و بی‌ایمان بمیرد. از مجلسی (ره)-
«هذا کله لمن لم ینتفع»
یعنی هر کس عمل کند بدان چه بیند و داند از عقائد و احکام و اعمال و اخلاق و آداب
«اثبت له الشهاده»
یعنی خدا و فرشته‌ها و حجج الهی و همه مؤمنان به نجاتِ او گواهند. از مجلسی (ره)- گفته شده که چون خلقت دنبال علم است و خدا هر چیزی را پیش از آفرینشِ آن می‌داند چنانچه پس از آفرینش آن و دلِ مؤمن به اختیار خودش موصوف به ایمان است درست باشد این تعبیر که خدا آن را با ایمان آفریده و این مستلزم جبر بر ایمان نیست. و مقداری که از آیه ذکر نشده «و هر که را خواهد گمراه سازد دلش را تنگ و گرفته دارد» تا «گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود»- کنایه از اینکه پذیرفتن اسلام بر او بسیار سخت و دشوار است بمانند بالا رفتن به آسمان. از مجلسی (ره)- و همانا دل مشرک را وارونه دانسته برای آنکه چیزی از حقائق در آن جا نکرده به خلاف منافق که حق و ایمان در دلش گذر دارد و گرچه آن را نگاه نمی‌دارد. از مجلسی (ره)- از برای روح

انسانی منزل‌ها است در سیر به سوی خدا:

۱- عالم محسوسات ۲- عالم تخیلات ۳- موهومات ۴- معقولات، و او در این منزل است که از سایر حیوانات جدا می‌شود و امتیاز دارد و در آنجا

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۷

چیزها بیند که از عالم حس و خیال و وهم بیرون است و در آنجا جان اشیاء و حقائق آنها را بیند و برای آن عرض عریض و زمینه پهناوری است که آغازش عالم انسان است و انجامش عالم فرشتگان است و بلکه برتر از آن و آن معراج بشر و اعلا علیین او است چنانچه سه منزلِ اول اسفل السافلینِ او است و بزرگترین اسباب معراج او بریدن علاقه است از دنیا و اعراض از آن است به تمامی و پائیدن بر این حالت است که سبب رسیدن به حالت شریفی است که مرتبه عین الیقین است و برای او در این مرتبه توانائی بر کارهای غریب و عجیبی است به اذن خداوند تعالی چون دست دادن با فرشته‌ها و راه رفتن روی آب و هوا و دیگر آنها و از اینجا دانسته شود که کرامت و کارهای برتر از عادت از اولیاء خدا مورد انکار نیست چنانچه برخی علماء پنداشته‌اند. از مجلسی (ره)-

«فعلم ان اللَّه مطلع علیه»

شاید مقصود علمی است که در نفس اثر کند و عمل به بار آرد و گر نه هر مسلمانی به این امور معترف است و هر که منکر باشد کافر است و هر که مراقبت پیوستی در این امور کند و به درستی در آنها بیندیشد به ندرت گناه از او سرزند و اگر هم سرزند دنبالش پشیمان و ترسان است و در حقیقت تائب است و گرچه به زبان طلب آمرزش نکند. از مجلسی (ره)- مولا، یعنی شیعه او بوده و یا آزاد کرده او، و وابسته قبیله را هم مولای آن قبیله نامند.

فاش‌کننده گناه از نظر بی‌شرمی و بی‌باکی بی‌توفیق خواهد شد ...

این روایت دلالت دارد که نهان داشتن طاعات به از آشکار نمودنِ آنها است چون از ریاء و سمعه به دور است. و گفته شده: اظهار افضل است و برخی اظهارِ واجبات را افضل دانند زیرا چون واجب است موجب عدم تهمت است ولی در مستحبات اختفاء اولی است. از مجلسی (ره)- این روایت دلالت دارد که بر قصد گناه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۸

مؤاخذه‌ای نیست، و این دو وجه دارد:

۱- گناهی است خرد که ترک عمل کفاره آن نگردد.

۲- قصد گناه به هیچ وجه خوبی و بدی نداشته باشد چنانچه جمعی بدان قائلند (و گویند تجری موجب عقابی نیست) و اولی روشن‌تر است، آری اگر محض خطور در دل باشد بی‌اختیار او تکلیفی نسبت بدان ندارد و تفصیل آن در باب بث ایمان بر جوارح گذشت و هم در باب وسوسه. و محقق طوسی در تجرید گفته است: اراده بد، بد است و تفصیلش این است که آنچه در دل باشد بر سه گونه است:

۱- خاطرات ناگهانی بی‌تصمیم و استقرار و گذشت که مؤاخذه‌ای ندارند و در آن میان امت ظاهراً خلافی نیست.

۲- توجه و حدیث نفس بر وجه اختیار که کاری بکند و یا نکند و اگر آن حسنه باشد یک حسنه محسوب گردد تا آخر مضمون این حدیث.

۳- عزم و تصمیم و توطین نفس بر کردن و یا نکردن و این مورد اختلاف است (و موضوع بحث در باب تجری است) و اکثر اصحاب گفته‌اند:

مؤاخذه ندارد، طبق ظاهر این اخبار و اکثر عامه و متکلمین و محدثین گفته‌اند:

مسئولیت دارد ولی در خور همان عزم بر گناه نه به اندازه خود آن گناه زیرا آن را نکرده است و اگر کرد گناه دومی است زیرا:

۱- خدا فرماید (۱۹ سوره نور): «راستی کسانی که دوست دارند که هرزگی در باره آن کسانی که مؤمن هستند فاش شود از آن آنها است عذابی دردناک» و هم فرماید (۱۲ سوره حجرات): «کناره کنید از بسیاری گمان‌ها زیرا برخی گمان‌ها گناه است».

۲- اخبار بسیاری که دلالت دارند حسد و خوار شمردن مردم و قصد بد در باره مردم حرام است و احادیث داله بر عدم مؤاخذه را حمل به صرف توجه به گناه کرده‌اند که به عزم و تصمیم نرسد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۵۹

و منکران، دو آیه را مخصوص به اظهار فاحشه (زنا) و مظنون دانسته‌اند چنانچه از سیاق آنها برآید و از دلیل دیگر هم جواب داده‌اند که مورد بحث در این مسأله عزم بر عملی است که صورت خارجی آن حرام است و اما آنچه صورت خارجی ندارد و همان وجود قلبی دارد چون عقائد و اخلاقِ بد محل خلاف نیست و حرمت آن مسلم است و خوار شمردن مردم و سوء نیت به آنها اگر با عملی اظهار شود حرام است و اگر صرف تصمیم باشد حرمت آن مورد بحث است و دلیلی ندارد.

شهید (ره) در قواعد گفته است: نیتِ گناه، نه عقابی دارد و نه مذمتی تا آنکه مرتکب آن شود و در اخبار عفو از آن ثابت است و اگر نیتِ گناه کرد و عملی را که گناه می‌دانست مرتکب شد و معلوم شد که آن عمل گناه نبوده، آیا این نیت اثری دارد یا نه؟ دو وجه دارد:

۱- آنکه اثری ندارد و عقوبت و ذمی بر آن مترتب نشود زیرا در واقع گناهی نبوده است و در حقیقت نیتی مجرد از ارتکاب گناه است و عفو شده.

۲- موجب عقوبت است زیرا دلالت بر هتک حرمت مولی دارد و بر جرأت بر گناه، و برخی اصحاب گفته‌اند: اگر مباح را به صورت مسکر بنوشد و نمایش دهد که شرب خمر می‌کند کار حرامی کرده است و شاید حکم به حرمت چنین عملی برای مجرد نیت نباشد بلکه به اعتبار عمل خارجی باشد به عنوان نمایش و اظهار گناه و محل بحث در صوری است:

۱- زنی را در منزل دیگری یابد و به گمان اینکه بیگانه است بگاید و برآید که زن خودش بوده یا کنیز خودش بوده است.

۲- زن خود را به گمان اینکه در حیض است و طی کند و برآید که پاک بوده.

۳- خوراکی را از دست دیگری برباید و بخورد و دانسته شود که از خودش بوده است.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۶۰

۴- گوسپندی را پندارد از دیگری است و سر ببرد و دانسته شود که از خودش بوده است.

۵- کسی را بی‌گناه پندارد و او را بکشد و برآید که خونش هدر بوده است (چون کافر حربی و مرتد فطری).

یکی از عامه گفته است: ارتکاب این کارها موجب فسق است زیرا دلالت بر بی‌باکی بر گناه دارند و هم سبب عقاب در آخرت است عقابی میان کبیره و صغیره و هر دو حکم او بی‌دلیل و غیب گوئی است.

شیخ بهائی (ره) در حاشیه قواعد گفته است: مقصود شهید این است که نیت گناه، گناهی است که از آن عفو شده است نه اینکه اصلًا گناه نیست. و سپس گفته: حرام بودن عزم بر گناه در نزد عامه و خاصه شکی ندارد و کتب فریقین از تفاسیر و جز آن از آن پر است بلکه این مطلب از ضروریات دین است و سپس برخی از کلام خاصه و عامه را نقل کرده است:

۱- در جوامع ضمن تفسیر قول خدا تعالی: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا» گفته: به انسان گوید: چرا شنیدی آنچه را روا نبود برای تو که بشنوی و چرا نظر کردی در آنچه را بر تو روا نبود که نظر کنی بدان و چرا عزم کردی بر آنچه بر تو حلال نبود که بر آن عزم کنی، انتهی. و در مجمع البیان هم قریب به همین مضمون را دارد و بیضاوی و دیگران از علمای عامه هم در تفسیر این آیه گفته‌اند که: دلالت دارد بر اینکه بنده به عزم بر گناه مؤاخذه دارد. و عبارت کشّاف و تفسیر کبیر فخر رازی هم با عبارت مجمع البیان در تفسیر آیه موافقت دارند.

۲- سید مرتضی در کتاب تنزیه الأنبیاء در ذکر قول خدا تعالی: «إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْکَمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِیُّهُما» «وقتی که دو طائفه از شما متوجه شدند که سست شوند و دست از جهاد بکشند و خدا ولی آنها بود» گفته است: همانا مقصود خدا تعالی این است که سستی و ترک جهاد بدیشان

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۶۱

خطور کرد و اگر مقصود از همّ در اینجا عزم و نیت باشد خدا ولی آنها نمی‌بود سپس گفته است اراده معصیت و عزم بر آن گناه است و قومی تجاوز کرده‌اند تا آنجا که گفتند: عزم بر کبیره گناه کبیره است و عزم بر کفر، کفر است، انتهی کلامه (نوّر اللَّه مرقده) و کلام صاحب کشاف و بیضاوی و دیگران در تفسیر این آیه با کلام او موافق است و به علاوه فقهاء تصریح دارند که اصرار بر صغیره در حکم کبیره است و آن فعلی است چون مداومت بر صغیره و حکمی و آن عزم بر ارتکاب هر صغیره‌ای است بدان دست یابد و بالجمله تصریحات مفسران و فقهاء و اصولیون در این موضوع بیش از شمار است و بحث در آن توضیح واضحات است و هر که در کتب خاصه و عامه بررسی کند شکی ندارد در آنچه ما گفتیم.

اگر اعتراض کنی که از ائمه ما روایاتی رسیده است مشعر بر اینکه عزم گناه، گناه نیست سپس همین خبر را ذکر کرده است و آنکه بعد از آن است و سپس گفته احادیث بسیاری در کافی و کتب دیگر بدین مضمون رسیده است.

من جواب گویم که این احادیث هیچ دلالتی ندارد بر آنچه تو پنداری که عزم بر معصیت، معصیت نباشد و همانا دلالت بر اینکه هر که نیت گناه مخصوصی کند چون می‌خواری یا زنا مثلًا و آن را نکند آن گناهی که قصد آن را کرده و نکرده بر او نوشته نشود و این غیر از این است که عزم بر گناه اصلًا گناه نیست و عقوبتی ندارد و از آن عفو شده است- پایان نقل از مجلسی (ره).

در اینجا دو مسأله طرح می‌شود:

۱- آیا اگر کسی قصد گناهی کرد و از آن منصرف شد و آن را نکرد مجرد همان قصد گناه گناه است یا نه؟.

۲- اگر کسی به قصد ارتکاب گناه عملی کرد و موافق آن گناه نشد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۶۲

چنانچه معتقد شد این ظرف شراب است و به قصد شراب خوردن آن را نوشید و معلوم شد آب بوده و یا شربت مباحی بوده است آیا نیتِ او و یا عمل او و یا مجموع نیت و عمل او حرام است و مرتکب حرامی شده است یا نه؟.

در مورد دوم، نیت شدیدتر بوده و دنبال آن جرات و هتک حرمت آمده است و مورد بحث در مسأله تجری معروف همین است.

اما پاسخِ مسأله- ۱- این است که چنانچه شهید در قواعد گفته است: نه عقابی دارد و نه ذمی، و مورد نص اخبار این باب است و توجیهی که از سید (ره) از برای اخبار این باب شده که مقصود این است که اگر کسی قصدِ می خواری و زنا کند و آن را نکند گناهِ می خواری و زنا ندارد و گناهِ دیگر بر قصدِ آنها دارد، بسیار رکیک و در حکم طرح این اخبار است زیرا به مجرد قصد شرب خمر اگر کسی را می‌خوار شمارند به او ظلم کرده‌اند و افتراء بسته‌اند و تعالی اللَّه عن ذلک، این یک حقیقت روشن و عقلی است که صرف قصد می‌خواری، می‌خواری نیست و صرف قصد زنا، زنا نیست و اگر عقوبتی بر می خوردن و زنا کردن باشد بر صرف قصد آنها بی‌ارتکاب عمل آنها بار نمی‌شود و اگر معنی این اخبار این باشد حمل بر توضیحِ واضحات است و از قبیل این است که گویند: (هر چه در جوی می‌رود آب است) و بیان آن شأن امام نیست و به علاوه این اخبار در مقام امتنان است و کسی که می خوار نیست و زنا نکرده به او گویند ما تو را به می خواری و زنا عقوبت نکنیم، امتنانی ندارد و امتنان به این است که بر قصد گناه هیچ ترتیب اثری نشود و هیچ گونه عقوبتی مترتب نگردد چنانچه شهید فرموده است که: نه ذمی دارد و نه عقابی و عفو از آن ثابت است.

و به همین سستی است کلام شیخ بهائی (ره) که حرمت عزم بر معصیت را از ضروریات دین شمرده در صورتی که شهید ثانی (ره)

عدم حرمت آن را به عنوان یک قاعده مذهبی که مشعر بر اجماع مسلمانان و یا

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۶۳

خصوص مـذهب شـیعه است در کتاب خود ثبت کرده است زیرا قواعدی که علمای بزرگ ثبت می‌کنند صـرف بیان فتوی و عقیده خودشان نیست بلکه یک حقیقت مـذهبی و یا دینی را به عنوان یک قاعده ثبت می‌کنند و این چه ضـروری دینی و یا مذهبی اسـت که مانند شهید ثانی (ره) بر خلاف آن تأسیس قاعده می‌کند و آن را از مسَلّماتِ مذهب می‌شمارد.

و اما پاسخ مسأله- ۲- که در حقیقت به سه پرسش بر می‌گردد:

۱- فعلی که به عنوان تجری انجام شده چون نوشیدن آبی به عقیده شراب حرام است یا نه؟.

۲- نیت گناهی که این فعل بر آن مترتب شده حرام است یا نه؟.

۳- مجموع این قصد و فعل حرام است یا نه؟.

اما پاسخ سؤال اول این است که حرام نیست زیرا دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد و صرف اعتقاد، مرتکب عنوانی برای آن نمی‌شود که بدان مشمول دلیل حرمت گردد.

و امـا پاسـخ بر سؤال دوم این است که عزم بر گنـاه بـا انجـام عملی که در ذات خود گنـاه نیست با قصـدی که از آن منصـرف شود تفاوتی ندارنـد زیرا انصـراف از قصـد گناه اعم از این است که برای پشـیمانی باشد و برای رضای خدا یا برای دفع ضـرر دنیوی و یا حفظ آبرو و یا برای آنکه بعـد از نهایت تلاش دسـتش بدان عمل خلاف نرسـیده و عموم اخبار این باب شامل همه اقسام می‌شود و بلکه مورد بحث را هم شامل است و صدق می‌کند که قصد گناه کرده و آن را نکرده و خواسته می بنوشد و ننوشیده، و به جای آن آب نوشـیده و خواسـته زنا کند و نکرده و به جای آن با حلالِ خود جماع کرده است و از نظر اینکه قصد گناه لکه سیاهی است در بنـدگی و از نظر عقـل و خرد زشت است فرقی میـان قصـد مجرد و قصـدی که دنبال آن کار غیر منطبق بر گناه باشـد نیست و به هر صورت قصدِ گناه و تصمیمِ آن زشت است و هر چه جدی‌تر باشد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۶۴

زشت‌تر است ولی حکم به حرمتِ آن بـا وجود اخبـارِ این باب مشـکل است و در صورتی که ذات فعل حرام نباشـد و قصـد آن هم مورد عفو باشـد حکم به حرمت مجموع وجهی نـدارد. از مجلسـی (ره)- بوی خوش قصـدِ کار خیر و بوی بـد قصـدِ کار بـد معنوی باشد و فرشته‌ها آن را دریابند.

«لصاحب الشمال»

یعنی تو از او دور شو که بـا او کاری نـداری، یا منظور این است که تو نبایـد چیزی بنویسـی چنانچه در بعضـی نسـخه‌ها به جای قم، قف آمده، یعنی دست باز دار یا اشار به این است که مؤمن تا قصد گناه نکند به هر نفسـی برایش حسنه‌ای نویسند. از مجلسی (ره)- و المراد

«بمن کن فیه»

این است که مـؤمن مسـتحق این خصـال باشـد زیرا این خصـال در جز مؤمن نباشـند چنـانچه دانسـتی و بـدان که هلاـکت در قولش «یهلک» به معنی زیان و استحقاقِ عقاب و در کلمه «هالک» به معنی گمراهی و شقاوت طبعی است.

و قوله «فان اللَّه عز و جل ... الخ» از کلام رسول خدا است و ممکن است دنباله سخن فرشته باشد.

این ذکر استغفاری که بیان کرده است فرد افضل است نه اینکه برای انحصار بدان ذکر شده باشد. از مجلسی (ره)- مفسران در تعبیر توبه نصوح چند وجه گفته‌اند:

۱- توبه اندرز بخش که مردم را بمانندِ خود تشویق کند چون آثار خوبش در توبه کارها آشکار شده.

۲- توبه خالص و پاك برای رضای خدا كه به منظور خدا از گناه پشیمان شده باشد نه از ترسِ دوزخ و یا طمع در بهشت. و محقق طوسی گفته است: پشیمانی از گناه به خاطر ترس از دوزخ توبه نیست.

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۶۵

۳- توبه رفوكننده از نصاحت به معنی خیاطت زیرا به وسیله آن هر آنچه از پرده دیانت پاره شده دوخت شود و توبه كار را با اولیاءِ خدا و دوستانِ او بهم گرد آورد.

۴- توبه توبه كـارِ ناصح، یعنی توبه‌ای كه از روی انـدرزگیری و بر وجه كامـل باشـد كه تمـامِ آثار گناه را از دل ریشه كن كنـد به وسیله اینكه خود را در بوته ریاضت آب كند و تیرگی گناهان را از آن بزداید و به پرتو حسـناتش بیاراید، شـیخ طبرسـی در تفسیر این آیه از امیر المؤمنین (ع) روایت كرده است كه:

توبه، باید شـش چیز را دارا باشد: از گناهان گذشـته پشیمانی و برای واجباتی كه از دست رفته جبران و تدارك و نسبت به مظالم و حقوق مردم كه بر عهده دارد رد كند و از طرف‌های خود حلالیت طلبد و عزم كنی كه برنگردی و خود را در طاعتِ خدا لاغر كنی به اندازه‌ای كه در نافرمانیِ خدا پرورش دادی و به خود بچشانی تلخی طاعتِ خدا را چنانچه به او چشاندی شـیرینی گناه را. و سـید رضـی هم همین مضـمون را در نهـج البلاـغه از علی (ع) نقـل كرده است، و یكی از اكـابر گفته: در جلا دادنِ آینه تنها قطع نفس و دود سـیاه بس نیست بلكه باید آن را صیقل داد و آنچه سیاهی بر جرمش نشسته پاك كرد و دل هم بمانند آینه است به مجرد ترك گناه پاك نشود بلكه باید جرم گناهانِ گذشـته را هم كه بر آن نشسته پاك كرد و به نور طاعتش روشن ساخت. این آیه در باره ربا است و از بیضاوی نقل شده است كه:

یعنی به هر كس پند خدا در باره خودداری از ربا برسد و او هم از آن دست باز دارد و پیروی از غدقن خدا را بنماید آنچه ربا پیش از ابلاغ حكم خدا به او گرفته است از آن او است و از او پس گرفته نمی‌شود و موعظه را به توبه تفسیر كرده است یعنی پندپذیری همان توبه است و در اینجا مصدر به معنی مجهول

أصول الكافی / ترجمه كمره‌ای، ج‌۵، ص: ۷۶۶

آن تفسیر شده است و حاصل این است كه هر كه این پند را پذیرد و بر آن بپاید از گذشـته او كه به نادانی انجام شده خدا گذشت كرده است. از مجلسی (ره)- قوله

«و أحب العباد»

گویا مقصود این است كه خدا دسـتور توبه نصوح داده ولی اگر توبه را شـكست و باز هم توبه كرد خدا او را دوست‌تر دارد از آنها كه توبه نكننـد یا مقصود این است كه از گناهی توبه نصوح كند و گرفتار گناهی دیگر شود و از آن هم توبه كند یا مقصود از عدم عود ابـدی عزم بر عدم عود است (ولی در این صورت هر توبه‌ای نصوح است زیرا عزم بر عدم عود شـرط توبه است مگر اینكه توبه را همان پشیمانی بدانیم و این بر خلاف نظرِ خودِ مجلسی است كه در سابق گفته است، از مترجم).

و بعضـی گفته‌انـد مقصـود از (مفتون توّاب) آن توبه كـاری است كه هرگز به گنـاه بـاز نگردد و معنی سـاده آن این است كه خـدا دوست دارد گول خورده همیشه پشـیمان را و مبالغه در كلمه توّاب به اعتبار استمرار حال توبه از همان اول گناه است نه كثرت توبه به اعتبـار كثرت گناه (این معنای لطیف و دل چسبی است). از مجلسـی (ره)- «ثلاث خصال»: ۱- آنها را دوست دارد ۲- فرشته‌ها بر ایشان آمرزش خواهند ۳- خدا عز و جل بدانها نوید امن و رحمت داده است.

در تفسیر آیه (۲۲۲) سوره بقره چند وجه گفته‌اند:

۱- خدا دوست دارد توبه‌كاران از نجاسات درونی را كه گناهانند و دوست دارد پاكیزه از نجاست برونی را با آب.

۲- دوست دارد توبه‌كاران را كه گناه كرده‌اند و پاكان را كه هیچ گناه نكرده‌اند.

۳- توبه‌کاران از کبائر و پاکان از صغائر را.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۶۷

«الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ» بیضاوی گفته: کروبیان بالاترین طبقات فرشته‌هایند و سرآغاز هستی آنان و برداشتن عرش و چرخیدن گرد آن کنایه از نگهداری و سرپرستی آن است یا کنایه از نزدیکی به صاحب عرش و مقامی است که به درگاه او دارند و واسطه اجراء فرمانِ اویند. از مجلسی (ره)- نافرمانی در این روایت حمل بر ترک اولی است زیرا دانیال از پیغمبران است و آنان از گناهان کبیره و صغیره معصومند در مذهب ما چنانچه گذشت.

«لئن لم تعصمنی لاعصینک»

در این جمله اعتراف به گناه شده است و اعتراف شده که جلو نفس و هوس‌های آن را نمی‌توان گرفت و تشویق شده که بایست به الطاف خدا چنگ زد و از فریب‌های نفس و وسوسه‌های شیطان بدو پناه برد. از مجلسی (ره)- از صبح تا شام، یعنی به اندازه این مدت و بسا که مهلت نسبت به اشخاص و احوال و گناهان مختلف باشد و بعضی را یک روز مهلت باشد و بعضی را هفت ساعت یا مقصود از صبح تا پیش از ظهر است و بنا بر این با اخبار مهلت هفت ساعت موافق می‌شود و گفته شده است که ساعات خواب از حساب جدا است.

و ممکن است مقصود از استغفار توبه جامع شرائط باشد و یا مقصود همان صرف طلب آمرزش باشد و این دومی روشن‌تر است. از مجلسی (ره)- لطف خدا است که گناه را به یاد مؤمن آورد و از بی‌لطفی او است که از یاد کافرش برد تا روز رستاخیز او را به کفر و گناه هر دو مؤاخذه کند. از مجلسی (ره)- بدان که استغفارِ پیغمبران و امامان از ارتکاب گناه نبوده است زیرا امامیه اتفاق دارند که آنان معصومند و سخن در این باره گذشت. و اربلی در کشف الغمه گفته است: چون دل آنان غرقه یاد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۶۸

خدا است و محو جمال اویند هر گونه اشتغال آنها به امور این دنیا برای خوردن و نوشیدن و آمیزش با زنان و دیگر هم نوع و سائر امور مباح تیرگی آن باشد و بر خود ناروا دانند و از آن به خدا بازگردند زیرا آن را گناه و خطای خود شمرند و از آن توبه کنند. از مجلسی (ره)- فرمود: «لا خیر» تا بنده‌ای مغرور نگردد و هر روزی هفتصد گناه کند که مانند او خیری ندارد و موفق به استغفار و توبه نمی‌گردد. از مجلسی (ره)- برخی اهل علم گفته‌اند: مقصود از آنکه شیطان چون خون در تنِ آدمی زاده روان است این است که تا زنده است از او جدا نشود چونان که تا زنده است خون در تنِ او روان است و این معنی از ازهری روایت شده و گفته: این ضرب المثل است ولی جمهور علمای امت آن را بیان حقیقت دانسته‌اند و گفته‌اند شیطان این تسلط را دارد که در رگهای آدمی زاده درآید تا به دلِ او رسد و او را وسوسه کند. از مجلسی (ره)- شیخ بهائی گفته است در اربعین خود:

مقصود از پذیرش توبه اسقاط عقابی است که بر گناهی مترتب شود که از آن توبه کرده است و سقوط عقاب به توبه مورد اتفاق علماء اسلام است و اختلاف در این است که پذیرش توبه بر خدا لازم است و اگر پس از توبه عقاب کند ستم باشد یا آنکه پذیرش توبه تفضّل است و رحمت و کرم خداوندی. معتزله اول را گفته‌اند و اشاعره دوم را و شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب اقتصاد و علامه (رحمهٔ اللّه) در برخی کتب خود همین را اختیار کرده‌اند و محقق طوسی توقف کرده است در تجرید. از مجلسی (ره)- این حدیث با دنباله‌ای در باب لزوم حجت بر عالم گذشت.

«لم یکن للعالم توبه»

- شاید مقصود از عالم شاهد بر احوال آخرت

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۶۹

باشد و جاهل آنکه هنوز مشاهده نکرده است زیرا با رسیدن جان به گلو عدم مشاهده ممکن است و مقصود از علم یقین شهودی

است. مجلسی از مصباح- لمم، با دو فتحه، نزدیک شدن به گناه است و گفته شده که گناهان صغیره‌ای است که بدان باز نگردد چون بوسه و لمم یک نوعی از دیوانگی است که به انسان درآید.

«الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ»- بیضاوی گفته: یعنی هر گناهی که عقابش بزرگ است و همان باشد که در قرآن تهدید بدان رسیده است و گفته‌اند: آن گناهی است که حد دارد «و الفواحش» یعنی کبائر بسیار زشت و رسوا. از مجلسی (ره)- «یبدی عورة» عورت، هر آنچه از آن شرم آید و ظاهر این است که مقصود بیان گناهان خود باشد و اعتراف به گناهی بود که موجب حد یا تعزیر است.

«فنحوه» یعنی او را دور کنید تا بر ما اعتراف به گناهِ خود نکند و میان خود و خدا توبه کند- پایان نقل از مجلسی (ره).

مراجعه به ائمه (ع) برای اعتراف به گناهان بر یکی از دو وجه بوده است:

۱- از نظر تکمیل توبه و تحمل حد و تعزیر شرعی چون رسم بوده که گنهکاران برای توبه به پیغمبر اکرم (ص) مراجعه می‌کردند و به گناهِ خود نزد آن حضرت اعتراف می‌کردند و از او می‌خواستند که آنها را با اقامه حد و تعزیر الهی تطهیر کند و از عذابِ آخرت نجات دهد و از این گونه مراجعات در زمان خلفای ثلاثه و خلافت ظاهریه امیر المؤمنین (ع) بوده است که غالباً با دخالت امیر المؤمنین (ع) و جلب موافقت حکومت وقت که در این گونه امور با آن حضرت موافقت داشته فیصل می‌یافته است و بر این سابقه برخی شیعه هم که گناه موجب حد و یا تعزیری مرتکب می‌شدند بسا که بامام وقت

مراجعه می‌کردند که توبه کنند و عقوبت حد و یا تعزیر را برای پاک شدن از آن متحمل شوند ولی برای بیشتر ائمه در زمان بنی امیه و بنی عباس اقدام در این امر میسر نبوده است به دو وجه:

۱) انجام حد و تعزیر از نظر اجراء باید با تشریفات حکومت و به عنوان نیرو و قدرت و تسلط بر اجتماع و آشکارا و با تظاهر انجام شود که موجب پند و عبرت دیگران گردد و با وسیله آن یک هرزگی و فساد نوع تباه کن ریشه‌کن شود مانند بریدن دست دزد و یا اعدام در زنای محصنه مثلًا، زیرا شک نیست که برخی مجازات‌های مقرره در قرآن و قوانین ثابته اسلام بسیار سنگین است تا به جایی که در نظر کم‌خردان مایه خرده‌گیری شده است که مثلًا چرا باید برای دزدیدن تا اندازه یک چهارم دینارِ طلا که چهار نخود و نیم طلا- می‌شود مثلًا و به بهای امروز شصت تا هفتاد ریال است دستی بریده شود و فردی عمرانه بیچاره و علیل گردد و یا اینکه برای یک بار زنای محصنه که بسا با غلبه شهوت و دامنگیری‌های سخت انجام شده مرتکب اعدام شود و تا همیشه از زندگی بر کنار شود و به ویژه که ممکن است عائله بی‌سرپرست و یا دیون و بدهکاری به دیگران هم از خود به جا گذارد و یا در یکی از فنون و علوم تخصص مورد حاجت و نیازی داشته باشد که تدارک آن برای جامعه به آسانی ممکن نباشد.

و آنچه پاسخ درست به این گونه خرده‌گیری‌ها و اعتراضات است موضوع تشریفاتی است که باید برای اجرای حد و تعزیر شرعی مراعات شود و نتائج و بهره‌های بزرگی که از انجام این گونه حدود و تعزیرات که مجازات‌های عمومی اسلام است عاید جامعه می‌شود و این عمل به صورت یک عمل جراحی استادانه در می‌آید که در عضو معلول و بیماری واگیر و مسری انجام می‌شود مانند اینکه عضوی کانگاریا گرفته و با اندک مسامحه بیماری به سائر اعضای تن سرایت می‌کند و مریض را می‌کشد و نابود می‌سازد و یا زهر

در عضوی وارد شده و اگر آن را نبرند به همه تن سرایت می‌کند با این ملاحظه تأمل در برخی گناهان مانند دزدی و هرزگی یک مادر خانواده که شوهر حاضر دارد موضوع روشن می‌شود که یک دزد شبانه که تا آنجا دریده و بی‌آبرو شده است که دزدیِ او در برابر چشم دو گواه عادل انجام شده و قابل اثبات در محکمه عدل شریعت گردیده و در نزد حاکم شرع ثابت شده است چه شخص خطرناکی شده است و تا کجا شیره مالِ مردم به دهان او شیرین شده و بدان عادت کرده و به سرحدِّ تهور و بی‌باکی رسیده و آزاد

گذاشتنِ او مایه چه تباهی و فسادی خواهد شد و بسا ادامه کارش به هتکِ ناموس و قتل نفوس بسیاری خواهد کشید و خود این بیماری هم به دیگران سرایت می‌کند و اجتماع را معیوب می‌نماید و چه بهتر که این عضو ناچیز اجتماع برکنده شود و به دور افکنده گردد تا این بیماری هراسناك ریشه‌کن شود ولی این نتیجه از اجراء حدود هنگامی به دست می‌آید که نیروی حکومت مورد توجه عموم آن را اجراء کند و فاش و آشکارا هم اجراء شود که وسیله پند آموزی دیگران گردد از این جهت خداوند در موضوع حد زنا در سوره نور آیه ۲ می‌فرماید:

«زنِ زنا کار و مردِ زنا کار را صد تازیانه به هر کدام بزنید و در باره اجرای دستورِ دین خدا بدانها گرفتار مهرورزی نگردید اگر ایمان به خدا و روز جزاء دارید و باید جمعی مؤمنان در اجراء کیفر بدانان گواه باشند».

بنا بر این موضوع اجراء حدود صرفاً وظیفه حکومت نافذه و مورد توجه عموم است و امام در حال تقیه و کناره‌گیری از حکومت به واسطه عدم اطاعت و عدم توجه اکثریت اقامه حدود نمی‌کند زیرا آن سودی که جبران خسارت فرد را بکند از آن به اجتماع بر نمی‌گردد و موضوع حقیقی آن وجود ندارد.

۲) در اجراء بسیاری از حدود و مقررات نهان کردن و زیر پرده

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۲

داشتن میسر نیست مانند اعدام و قطع اعضاء مثلًا و در این صورت اگر امام و لو به اعتراف خود مجرم متصدی آن گردد خواهی نخواه فاش شود و به گوش حکومت جائره برسد و بهانه به دستِ او آید و سببِ آزار ائمه گردد بنا بر این اقامه حدود از نظر خصوص مذهب شیعه به دستور امام حق مخالف تقیه است و مانند بسیاری از احکام و حقائق اسلام باید معطل بماند تا هنگام قیام حقه دولت.

۲- از نظر اینکه اعتراف به گناه در برابر ائمه (ع) که مصادر امر الهی و مظاهر اویند مایه بخشش و مغفرت است و این به همان شیوه ترسایان ماند که با اعتراف به گناهان در برابرِ پاپ و کشیشان امید آمرزش از یزدان دارند و این شاید برای این باشد که او را نماینده و مظهر مسیح شمارند که به عقیده آنان نجات بخش است و شاید این مراجعه به ائمه (ع) و اعتراف به گناه نزد آنها از تعلیمات و عادات ترسایان و کلیسا مآبان تراویده باشد و مسیحیانی که به مذهب گرویده‌اند آن را روا دانسته و یا برخی شیعیان در این خلق از آنها پیروی کرده باشند و غدقن امام از این گونه مراجعات برای این است که مراجعه گنهکاران مسیحی به کشیش و پاپ نوعی از شرك است و بر پایه همان عقیده فاسدِ آنها است که فرموده است (۲۱ سوره توبه): «دانشمندان و کشیشان خود را در برابر خدا پروردگار خود شمرده و هم مسیح پسر مریم را با اینکه دستور ندارند جز پرستیدن خدای یگانه را».

و این روش مراجعه ترسایان در اعتراف به گناه و طلبِ بخشش از کشیشان هم یکی از آثار و لوازم مقام معبودیت بوده است که برای مسیح و نمایندگان او معتقد بودند و از این جهت امام غدقن می‌فرماید که این گونه افراد را به او راه ندهند و آنها را از خانه وی برانند و دور کنند. از مجلسی (ره)- این حدیث چند وجه دارد:

۱- مقصود به کلمه "طبع "در اول خبر شوق بدان باشد که رخ

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۳

دهد و برافتد و از این رو مدتی آن را وانهد و اگر سرشت او بود ترکش برای او ممکن نبود و بنا بر این اول و آخر خبر با هم مخالفتی ندارند و حاصل این است که این مقتضای ذاتِ او نیست و برای این است که از او توفیق برفته و شیطان بر او چیره گشته و بدان کارش کشانده و بسا باشد که لطف حقش در گیرد و از آنش برگیرد، این همه برای بهبود او است و این کس در ذات خود بدی و تباهی ندارد خدا از او روی نگردانیده و راه خیر را بدو نبسته بلکه خدایش دوست دارد و می‌آزماید و سرانجامش پسندیده باشد.

۲ "-طبع "به معنی چرکینی باشد و این منافات ندارد که در آخر خبر فرماید: گناه از سرشتِ او نیست.
۳- مقصود از "ختم "مهر نهادن باشد، یعنی مؤمن مدتی از گناه کردن ممنوع باشد و خدایش دریغ نماید که بدان دست آلاید و سپس برای مصلحتی آزادش کند و در آنش اندازد و بازش از آن کنار کشد. از مجلسی (ره)- اگر اعتراض شود که ما می‌دانیم از زنای مؤمن هم فرزند آید، در پاسخ گوئیم: مؤمن را معانی و مراتبی است و شاید این فضیلت خاص یک درجه‌ای از مؤمن است و شاید حمل بر غالب شود. از مجلسی (ره)-

«بین القرناء و الجماء»

این دلالت دارد که حیوانات نیز در قیامت محشور شوند چنانچه آیه: «وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ» و آیات و اخبار دیگر و اکثر متکلمین خاصه و عامه بدان معتقدند و گرچه در خصوصیات آن اختلاف دارند که آیا سپس می‌مانند و یا خاک می‌شوند و برخی قرناء را به انسان نیرومند و جماء را به ناتوان حمل کرده‌اند و بدان نیازی نیست و شاید مقصود این باشد که اگر کسی شاخداری را بر بی‌شاخی مسلط کند مسئولیت دارد. از مجلسی (ره)- ظاهرش این است که بر هر که اقامه حد شود کیفرش ساقط گردد و گرچه توبه هم نکند چنانچه ظاهر اصحاب است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۴

و مشکل است که گفته شود توبه هم از او ساقط است مگر اینکه عفو او از راه فضل باشد نه استحقاق چنانچه خبر بدان اشاره دارد- پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم، مورد سؤال حد رجم است که با اجراء آن برای گنهکار وجودی نماند که توبه کند و توبه قبل از اعدام هم قطعی است زیرا اگر خود اعتراف کرده که مسلم است توبه کار شده و اگر محکمه شرع حکم اعدامِ او را صادر کرده است برای اقامه بیّنه بناچار تا اجراء حد پشیمان و تائب است. از مجلسی (ره)- «لیهتم» یعنی هم و اندوه فراوان به او رسد، در قاموس گفته است که" هم "به معنی حزن و اندوه است و در برخی نسخ «لیهم» به صیغه مجهول آمده است. از مجلسی (ره)- و این غلبه کفار برای آن است که به مخالفت خداوند نقض عهد می‌کنند برای اظهار تسلط و خدا خلاف مقصود آنها را پیش می‌آورد چنانچه منع زکاهٔ کنند برای ثروت با این که پرداخت زکاهٔ سبب نمو اموال آنها است و خدا به واسطه منع زکاهٔ برکت را از آنها بردارد و آنها را نیازمند سازد و اینکه گفته‌اند مقصود حاجت فقراء است بعید است و احتمال معنی اعم می‌رود (یعنی دریغ زکاهٔ سبب حاجتمندی عموم می‌شود).

و شیخ صدوق (ره) در کتاب معانی الاخبار خود روایت مفصلی در شرح هر قسمتی از گناهان نقل کرده است (برای هر کدام اقسامی از گناه در آن ذکر شده است). از مجلسی (ره)- «أ رأیت» یعنی به من خبر دهید و پاسخ امام دو احتمال دارد:

۱- چنانچه استغفار پیغمبر برای ریختن گناه نبوده بلکه برای بالا- رفتنِ درجه او بوده است، همچنین گرفتاری و مصیبت آنان برای کفاره گناه

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۵

نبوده و برای ثواب و علو درجه بوده و این آیه شامل معصوم نیست.

۲- استغفارِ پیغمبر برای ترک اولی یا عدول از عبادت افضل به ادنی بوده است و ابتلاء ائمه (ع) به همین سبب بوده نه برای ارتکاب گناه و معنی اول روشن‌تر است. از طبرسی- آنچه مصیبت در زمین است مانند قحطِ باران و کمیِ گیاه و کاستیِ میوه‌جات و در جان شماها از بیماری و داغ فرزند در کتاب است یعنی در لوح محفوظ ثبت است، پیش از آنکه آنها را بیافرینیم یعنی پیش از آفرینش نفوس و همانا خدا آنها را ثبت کرده تا ملائکه از اطلاع بر آن بدانند که خدا به ذات خود دانا است و حقیقت هر چیز را می‌داند راستی که آن بر خدا آسان است. از مجلسی (ره)- مقصود از هلاک نزول عذابی است که آنها را ریشه کن کند. از

مجلسی (ره)- اشاره است به اینکه شرائط قبول توبه سنگین است و دشوار.
«حزناً طویلًا» یعنی پس از مرگ یا هم در دنیا و هم در آخرت. از طبرسی در تفسیر قول خدا تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ» یعنی آنها را به هلاکت غافلگیر کند و گفته‌اند: یعنی هر زمانی گناه تازه‌ای کند نعمت تازه‌ای برد. از مجلسی (ره)- «ثلاثة ایام»: ۱- روزی که در آنی و سزد که به کار اندر باشی ۲- روزی که پیش از آن است و همه روز گذشته تو باشد نه همان یک روز دیروز ۳- آن روزی که آید و فردا باشد و همه روزهای آینده فردا است. از مجلسی (ره)-
«لیس منّا»
یعنی شیعه ما نیست و یا دوست و یا محبوب ما نیست، بدان که بهترین کمک بر طاعت خدا
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۶
و برکناری از نافرمانی خدا و توشه برداری برای روز رستاخیز حساب کشیدن از خویش است یعنی در پایان هر روز و هر شب و بلکه در هر ساعت حساب کند چه کار خوبی کرده و یا چه کار بدی کرده است چنانچه رسول خدا (ص) فرمود: حساب کار خود را بکشید پیش از آنکه حساب شما را بکشند و خود را بسنجید پیش از آنکه شما را بسنجند و آماده باشید برای روز نمایش بزرگ‌تر. از مجلسی (ره)-
«لا یغرنک الناس من نفسک»
مقصود از ناس مدح گویانند که از عیوب شخص بی‌اطلاعند و واعظانی که در بیان رحمت خدا مبالغه دارند و از ذکر عقوبت‌ها خودداری کنند برای تقرب به ملوک و امراء و اغنیاء.
«فان الامر»
یعنی جز او حساب و عقوبت اعمالت به تو رسد نه به آنها.
«بکذا و کذا» یعنی به گفتار بیهوده و باطل، یا مقصود گفتار و کردار باطل است. از مجلسی (ره)- یعنی خود را به رسیدن بهشت و درجات بلند وادار و یا اینکه بار طاعت و کارهای خوب را بر دوش بردار که دیگران برای خود کنند نه برای تو گرچه به سفارش و وصیت تو باشد. از مجلسی (ره)- درد اخلاق بد و گناهان هلاکت‌بارند و نشانه صحت علاماتی است که رسول خدا (ص) و عترت رهنما (ع) شرح کرده‌اند و در قرآن هم فرمود: «خدا مؤمنان را رستگار کند» (که نماز با خشوع خوانند و از بیهوده بپرهیزند و زکاة بپردازند ...) و باز در وصف مؤمنان فرموده است: «چون نام خدا برده شود دلشان بترسد» و تا آخر آیات و بیانات دیگری که در صفات مؤمنان و اصحاب یقین و هم متقیان و هم مصلحان رسیده است و بسیاری از آنها در باب صفات مؤمن و ابواب دیگر گذشت.
أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۷
و درمان توبه است و استغفار و همنشینیِ اخیار و دوری از اشرار و زهد در دنیا و زاری به خدا و توسل و توکل بدو و جستجوی بیماری‌های نفس و عیوب و امراضِ آن و درمان هر کدام به ضدش، و امیر المؤمنین در سخن خود بدان اشاره کرده و فرموده:
درد از تو است و نمیدانی توهست دارو ز تو نابینی تو
خویش را جرم صغیری شمری‌عالم اکبری و بی‌خبری
آن کتابی که مبین است مبین‌از حروف تو عیان سر مکین
حاجتی نیست تو را با دیگری که گزارش دهد از بوم و بری تو را باید که به درمان خود برخیزی و دردهای آن را درمان سازی و اگر در این باره کوتاهی روا داری خود را کشتی و هر که خودکشی کرد سزایش دوزخ است تا ابد. از مجلسی (ره)- همنشینی خوش رفتار یار خوب و مهربانی است که تو را بدان چه سودت دهد رهبری کند و از آنچه زیانت بخشد باز دارد.

فرزنـد سپاسگزار آن است که سودت دهـد و یاریت کنـد در دنیا و دیگر سـرای و دل را از نظر خردی که در آن است بـدانها مانند ساخته چون در این کارها با هم شریکند.

«و اجعل عملک»

در پاره‌ای نسخه، علمک دانشت را، آمده است و مناسب‌تر باشد و بنا بر اول مقصود عمل صالح است و مقصود از نفس، نفسِ امّاره به سوء است چنانچه روایت شده، دشمن‌ترِ دشمنانت نفسِ او است که

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۸

میـان دو پهلوی تو است و تحقیق آن گـذشت و مال را به عاریه ماننـد کرده برای آنکه رنـج آرد و بیشتر باشـد که سودی هم از آن نبرنـد و بـا مردن به دیگرانش گذارنـد یعنی شایسـته است که بـدان دل ننهی چونـان که دل به عاریه ننهنـد. از مجلسـی (ره)- ظاهر خطاب با تن است و مقصود از نفس جان است.

«و اسع فی فکاکهـا»- یعنی از عـذاب آخرت و از آنچه در گرو آن است آن را بکوشـشِ خود رها کن. از مجلسـی (ره)- این گفتار شب و روز یا به زبان حال است و یا آنکه گفتار از فرشـته‌ای است که بدان گماشـته است و بسا گفته‌اند که روز و ساعت هم شعور دارند و ادراکی دارند و سخن توانند و آن دور از باور است. از مجلسی (ره)- وجه حصر این است که انسان یا دوستی دنیا را از دل بیرون کرده و یـا نکرده و آن هم که نکرده است یـا خود را از تحصـیلِ آن بـاز می‌دارد یا نه، نخست زاهـد است و دوم صابر و سوم راغب.

و حاصل شرح حال زاهد این است که دلش وابسته خدا و کار آخرت است نه به دنیا، هر چه از دنیا بیابد بدان شاد نشود و هر چه از آن از دست بدهـد بر آن افسوس نخورد زیرا شادی از رسیدن به دوست است و انـدوه از جدائیِ آن است و هیچ چیزِ دنیا نزد زاهد دوست داشتنی نیست.

«فهـو مستریـح» یعنی هم در دنیـا آسوده است و هم در آخرت، امّـا در دنیـا برای آنکه از سـختی کسب و تلخی صبر بر جـدائیِ آن آسوده است و امّا در آخرت چون از حساب و عقاب برکنار است.

«مروت» آدابی است در روح انسان که مراعاتشان او را وادار به اخلاق پسندیده و به شیوه‌های زیبا. از مجلسی (ره)-

«ان قدرت ان لا تعرف فافعل»

این دلالت دارد که گوشه‌گیری از معاشرت بهتر است و علماء در آن اختلاف است

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۷۹

و آیـات و اخبـار در آن تعـارض دارنـد، آنکه گفته است: گوشه‌گیری بهتر است، آفات معاشـرت را در نظر گرفته است از حسـد و دشمنی و کینه و غیبت و سخن چینی و خود نمائی و دنیاطلبی و عدم فراغتِ دل برای ذکر و فکر و تضییع عمر و بی‌سودی آمیزش با بیشتر مردم و مانند اینها.

آنکه گفته: معاشـرت بهتر است، نظر به فوائدِ آن دارد از تعلیم و تعلم و ره یافتن به روش علماء و اخلاقِ آنها و تحصـیل ثواب بسیار از دیدارِ برادران و عیادتِ آنان و تشییع جنازه آنان و کوشش در انجام حوائجشان و هدایت مردم و احیاء رسومِ دیانت و حضور در جمعه و جماعت و امر به معروف و نهی از منکر و امثالِ آنها و با گوشه‌گیری همه اینها از دست می‌رود.

و حق این است که احوال و ازمان و اشـخاص با هم فرق دارنـد و گوشه‌گیری از مردمِ بـد خوب است در صورت نومیدی از هدایت آنها چنانچه حضـرت ابراهیم پس از نومیدی از هدایت مردم فرمود: از شماها و آنچه در برابر خدا می‌پرستید برکنار می‌شوم، ولی نه گوشه‌گیری کامل تا آنجا که امور واجبه را از تعلیم و تعلم و حضورِ جمعه و جماعت از دست بنهـد، و معاشـرت مطلوب است برای سود در دنیا و یا دین بدون مفاسد مذکوره.

و نیز اشخاص هم در این باره تفاوت دارند و اگر علماء و فقهاء گوشه‌گیری کنند مردم گمراه و سرگردان شوند و شیاطین و جن و انس بر آنها چیره گردند ولی به معاشرتِ بسیاری از مردم نیازی نیست.

و به علاوه دوره‌ها مختلفند و در خبر رسیده است که برای مردم زمانی آید که جز گوشه‌گیرانِ گمنام نجات ندارند چنانچه سید الساجدین (ع) برای فساد زمانه از خلق کناره گرفت زیرا بنی امیه به سختی بر مردم چیره شده بودند و چاره‌ای نبود و امام باقر و امام صادق (ع) بر خلاف آن عمل کردند زیرا به هدایت خلق توانا بودند و مانعی نداشت.

و به هر حال شایسته است که انسان طبیب خود باشد زیرا دردها را

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۰

بهتر شناسد و زمانه و اهلش را با خود می‌تواند تطبیق کند و چون بیند که صلاحش در گوشه‌گیری است گوشه گیر شود و چون صلاح خود را در معاشرت داند آن را اختیار کند به وضعی که به نیت و کردارش زیانی نرسد.

و باید در مردمِ دوران خود هم خوب نگاه کند و برای برادری و همنشینیِ خود کسانی را در نظر گیرد که صلاحِ او باشند و سبب تضییع عمرش نباشند چنانچه تحقیق آن در کتاب معاشرت بیاید ان شاء اللَّه و در کتاب عین الحیوة در این باره بسط سخن دادیم، و اللَّه الموفق.

و در موضوع این خبر روی سخن امام با حفص بن غیاث است که مردی سنی مذهب بوده و از طرف هرون الرشید منصبِ قضاوت داشته و به دنبال شهرت و نام نزد والیان و خلیفه‌های ناحق بوده است و به همین جهت از مذهب حق به یک سو شده و گمراهی پیش گرفته است و مناسب حال او و علاج دردش ترک شهرت و اعتزال بوده و امام او را به این درمانِ مناسبِ حالش رهبری کرده است.

«واو» در قول امام «وهم» واو حالیه است، و گفته شده است که واو استیناف است و مقصود از ضمیر اصحاب پیغمبر (ص) هستند که پس از او مرتد نشدند و از علی (ع) برنگشتند و این معنی بعید است.

«وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا»- در مجمع گفته است که: یعنی عطا می‌کنند آنچه به آنها عطا شده است بمانند زکاة و صدقه، و گفته شده: مقصود همه اعمال بر است و با این حال دلشان ترسان است. از مجلسی (ره)- مقصود این است که در قرآن مجید احوال بهشت و درجات بهشت و آنچه در آن است وارد است و اوصاف دوزخ و درکات دوزخ و آنچه در آن است وارد است و خدا از همه کس راستگوتر است و هر که قرآن را باور دارد چون کسی باشد که آن دو را با هر چه دارند به چشم خود دیده است و هر که چنین باشد باید نافرمانی خدا نکند و هر که

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۱

مدعی است که قرآن را قبول دارد و با این حال نافرمانی می‌کند پروردگار خود را، در دعوی خود کاذب است و تصدیقِ او به درجه یقین نرسیده است. از مجلسی (ره)-

«لا تستکثروا کثیر الخیر»

زیرا مایه خودبینی و بر خود بالیدن و ناز آمدن و اعتقاد به بی‌تقصیری است در برابر خدا و همه اینها مهلک هستند چنانچه گذشت.

«و خافوا اللَّه فی السر»

همانا حالت نهان را به ویژه یادآور شد زیرا مردم در نهانی مسامحه‌هائی روا دارند که در عیانی روا ندارند و به علاوه خوف در نهان موجب خوف در عیان است به خلاف عکس و آن بر نفس سخت‌تر و ناگوارتر است.

«تعطوا من انفسکم النصف»

یعنی در این باره انصاف دارید که از خدا می‌ترسید و دین دارید و یا مقصود این است که خودتان قاضی و حَکَمِ خود باشید و نیاز

نداشته باشید که دیگری میان شما و خدا حَکَم باشد.

«و انما ذلک لکم»

گویا مقصود این است که جز این روش برای شما سودی ندارد. از مجلسی (ره)-

«فی آجال»

یعنی عمرهائی که دریافت شـده است یعنی آن به آن و ساعت به ساعت آن را می‌گیرند و پیوسـته رو به کاستی است و مقصود این است که از بس کوتاه و زود گذرند گویا دریافت شده‌اند و معنی نخست روشن‌تر است.

«و ایام معدوده»

یعنی شماره شده و اندازه دارد و نه فزاید و نه بکاهد.

«و الموت یأتی بغتةً»

یعنی هنگام فرود آمدنش را کس نداند و اسباب آن را نتوان پیش بینی کرد.

«و لکل زارعٍ ما زرع»

یعنی به دست نیاورد جز آنچه را کشـته است و این اشاره است به قول خدا تعالی (۳۹ سوره نجم): «و راستش این است که نیست از آن انسان جز آنچه کوشش کرده است» (برای آن کوشیده

است خ ل). از مجلسی (ره)-

«اصبروا علی طاعة اللّه»

چون لذت گناه بیش از لذت ترک طاعت است، صبر بر گناه و خودداری از آن سـخت‌تر است از صبر بر طاعت و از این رو از آنها دو جور تعبیر کرده و در برابر گناه «تصبروا» آورده یعنی باید بکوشید و خود را بدان وادارید.

راغب گفته است: صبر، خودداری و پایداری بر آن روشـی است که خرد و شرع حکم کنند و یا هر دو آنها و آن لفظ عامی است و در موارد مختلفه تعبیرهای خصوصـی هم دارد. در برابر معصـیت همان صبر گفته شود و لفظ دیگری نـدارد و ضد آن جزع و بیتابی است و در مورد نبرد آن را شـجاعت گوینـد و ضـدش ترس است و اگر در پیش آمدِ ناگواری باشد آن را دلداری گویند و ضدش تنـگ خلقی است و اگر در سـخن نگهـداری باشـد آن را کتمـان نامنـد و خـدای تعالی هم آن را صبر نامیـده و با گفتار خود بـدان آگاهی داده است (۱۷۷ سوره بقره): «و آنان که صبر کنند در سختی و تنگیِ روزی و هنگام نبرد» و دنباله سخن را کشانیده است به قول خدا (۲۰۰ سوره آل عمران): «صبر کنیـد و بـا هم در صبر همکاری کنیـد یعنی خود را به عبادت واداریـد و با نفس خود جهاد کنید». از مجلسی (ره)-

«ان اصلح یومک»

مقصـود از روز همـان است که گـذشت یعنی مقـداری از زمـان که ویژه یـک واقعه است برای انسـان و مقصود از دو روز، روز دنیا است در پیرامون و روز آخرت که در پیش انسان است و مقصود از اینکه اصـلح است این است که سزاوارتر است به رعایت و سعی در اصـلاحِ آن و امیـد سود در آن است زیرا همیشه هست و دنیـا فانی است و منافع دوز آخرت اشـد و اخلص و اقوی است از منافع روز دنیا و ببین چه روزی باشد روز آسایش یا روز رنج و مشقت.

«و خذ موعظتک من الدهر و أهله»

- به این که در فناء و زودگذری آن

بیندیشد و بداند که لذات آن فانی است و آمیخته به آلام بسیار است و نظر کند در عواقب سعادتمندان و بدبختان. از مجلسی (ره)- «حلالها حساب»

حمل بر تأکید و مبالغه شود و ظاهرش این است که بنده را به کسب حلال و صرف در راه حلال محاسبه کنند و با برخی اخبار چنانچه در کتاب اطعمه و اشربه بیاید مخالفت دارد، حلبی از امام صادق (ع) روایت کند که مؤمن بر سه چیز حساب ندارد:

خوراکی که بخورد و جامه‌ای که بپوشد و زوجه خوبی که به او کمک کند و او را پارسا دارد و از ابی حمزه از آن حضرت روایت است که خدا اکرم و اجل از آن است که به شماها خوراکی دهد و آن را برای شما روا دارد و سپس از شماها بازخواستِ آن را کند ولی از شماها بازپرسی کند که در باره محمد و آل محمد (ص) چه عقیده دارید.

و بعد از ذکر اخبار مختلفه در این باره گوید:

من گویم، ممکن است جمع میان این اخبار به حمل عدم حساب بر مؤمنان و اخبار حساب بر دیگران و ظاهر بیشتر اخبار همین است یا حمل دسته اول بر آنچه در امور ضروریه صرف شود چون خوراک و پوشاک و مسکن و نکاح، و حمل دسته دیگر بر آنچه بیش از ضرورت باشد چون جمع مال بیش از اندازه حاجت و صرفش در غیر مورد ضرورت و در آنچه در شرع نیکو نیاید چنانچه برخی اخبار بدان اشارت دارد و ممکن است اخبار حساب را بر تقیه حمل کرد و بهتر این است که بطور کلی معتقد به حساب بود و تفصیل آن را به سکوت گذرانید که به طور دقیق دانسته نشده است. از مجلسی (ره)- ظاهر این است که مقصود از «برِ» در اینجا احسان به دیگران است و بسا که به هر کار خیری اطلاق شود و مقصود از «بغی» ستم و دست درازی به دیگران است و گاهی هم به زنا اطلاق شود و ظاهر همان معنی اول است و در اینجا ممکن است مقصود شورش بر امام (ع) باشد

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۴

و سرعت در ثواب اول و در عقاب دوم به این اعتبار است که سود اول و زیان دوم در دنیا می‌رسند.

بدان که سرزنش کردن دیگران از بزرگترین عیب‌ها است و سبب گرفتار شدن به همان عیب است چنانچه در اخبار گذشت و سزاوار است که هر کس به خود وارسد و اگر در خود عیبی دید بدان پردازد و آن را به کند و از خود دور کند و خود را وانهد و دیگران را نکوهش کند و اگر نتواند خود را به کند دیگران را معذور دارد و اگر بخود پرداخت و در خود عیب و کاستی نجست و خود را بی‌عیب دانست این خود بدترین عیب است زیرا بر کنار دانستن خود از عیب نادانی است و از کوریِ دل برخیزد، خدا از یوسف (ع) حکایت کند که (۵۳ سوره یوسف): «من خود را از عیب برکنار ندانم زیرا نفس پرفرمان است به بدی‌ها جز آنکه خدا رحم کند» سپس ظاهر این است که مقصود از آنچه در خود نبیند و یا ترک آن را نتواند، اعم است از اینکه از جنس عیب دیگران باشد یا نباشد گرچه احتمال همان عیب دیگران را هم دارد و به هر حال سزا نیست که رفیق خود را نکوهش کند زیرا عیبِ خودش یا مانند او است یا بزرگتر یا خردتر از او است و اگر هم خردتر باشد با عیب‌جوئی از او عیبِ بزرگتری بدان فزاید.

و مقصود از نتوانستن رفع عیب خود این است که بر او دشوار است نه آنکه بر او ممتنع است زیرا در این صورت تکلیفی ندارد.

«او یؤذی جلیسه بما لا یعنیه»

یعنی به چیزی که برای خودِ او مهم نیست و سودی ندارد یا آنکه برای آن جلیس مهم نیست و سودی ندارد چون نهی او از منکر و یا امر او به خیرات و ممکن است مقصود از آن پرگوئی باشد در باره آنچه بیهوده است زیرا که آن همنشین خردمند و هوشیار را آزار دهد. از مجلسی (ره)- مقصود از اسلامِ خوب این است که مقرون باشد با اقرار به همه اصول دین تا مخالفان و همگنانشان بیرون روند

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۵

و مقصود از یقینِ ایمان این است که همراه شک و نفاق نباشد.

در نهایه گفته است: جب، به معنی قطع است و از این باب است حدیث در اینکه:

«الاسلام یجب ما قبله»

- اسلام دوران پیش از خود را می‌برد و توبه هم آنچه پیش از آن است می‌بُرد یعنی قطع می‌کنند و محو می‌کنند آنچه پیش از آنها بوده است از کفر و گناه و نافرمانی، پس اسلامِ واقعی هر چه که پیش از آن بوده است در دوران کفر راجع به حق خدا و حق بشر از میان می‌برد جز آنچه به دلیل خارج شده چون مال مسلمانی که در دست او موجود است (و باید آن را به صاحبش رد کند). از فیروزآبادی که گفته: ضنائن اللَّه، جمعی خواص خلق خدایند. از جزری در نهایه که در حدیث آمده:

«ان للَّه ضنائن من خلقه»

ضنائن به معنی خصائص است. از مجلسی (ره)-

«رفع عن امتی»

شاید مقصود رفع مؤاخذه است و عقاب و محتمل است که مقصود در برخی رفع اصلِ آن باشد (چون تکلیفِ ما لا یطاق) یا تأثیر آن یا حکم آن و شاید خصوصیت امت او در برخی منظور نیست و مقصود اختصاص مجموع آنها است به این امت گرچه دفع برخی مشترک میان همه امم است و خطا مانند این است که خواسته شکاری را با تیر بزند تیر خطاء کرده و به آدمی خورده است و مانند خطاء فتوی بده و طبیب و مقصود در اینجا همان رفع گناه به واسطه فراموشی منافات با وجوب اعاده ندارد در وقتی رکن فراموش شود و با وجوب سجده سهو و تدارک در ترک واجبات غیر رکنی و گفته‌اند رفع اثم در این دو صورت دلالت دارد بر اینکه موجب گناه هستند ولی از راه تفضل عفو شده است و اکراه اعم از این است که در اصول دین باشد یا در فروع دین که تقیه در آن روا است نه چون قتل نفس که تقیه ندارد.

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۶

«و ما لم یطیقوا»

یعنی تکلیف‌های سختی که از این امت برداشته شده سپس امام در این باره به آیات قرآن استشهاد کرده است چون آیه:

«رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا ... الخ» در مجمع البیان گفته چند وجه دارد:

۱- مراد از نسینا، ترکنا باشد چون: «نَسُوا اللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ».

۲- مقصود اهمال و بی‌توجهی باشد که موجب نسیانند.

۳- ترک فعل واجب بر سبیل سهو و غفلت و مقصود تأکید حکم عقل باشد به منظور دعا و تضرع.

۴- از ابن عباس و عطا نقل شده که مقصود این است که خدایا اگر ما از روی نادانی و تعمد تو را نافرمانی کردیم بر ما مگیر. از مجلسی (ره)-

(ما لا یعلمون)

ظاهرش این است که جاهل به طور مطلق معذور است و از آیات و اخبار بسیاری هم فهمیده می‌شود و عمل بدان دور نیست جز آنچه دلیل بر خلاف دارد ولی اصحاب آن را به موارد معینی تخصیص دادند که در کتب فقه نقل کردند مانند جهل به نجاست جامه و بدن یا محل سجده یا جهل به غصب در جامه و محل نماز یا ترک جهر و اخفات در محل خود برای نمازگزار و نکاح در عده و امثال آنها و بسا گفته شود مقصود رفع مؤاخذه است و آن منافات ندارد با ترتب احکام دیگر و با عدم تقصیر در فحص عموم دارد ولی ظاهر لفظ وضع و رفع عدم ترتب احکام هم است.

(ما اضطروا الیه)

خواه اضطرار خدائی باشد یا به وسیله خلق و یا خود مکلف.

طیره: بـد فالی است، و در حـدیث است که: فال خوب را دوست داشت و بد فالی را ناخوش می‌داشت تا آنکه گوید: رفع طیره سه وجه دارد:

۱- رفع مؤاخذه و عقاب بر این خاطره‌ای که رخ می‌دهد زیرا تقریباً جلوگیری از آن میسر نیست و کفاره‌اش ترتیب اثر نکردن بر آن است و اقدام

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۷

در کار با توکل بر خدا و از این راه فرمود: چون در کاری فال بد زدی آن را انجام بده.

۲- برداشـتن اثر از امت اسلامی به برکات تعلیمات رسول (ص) و ائمه (ع) در باره بی‌اثر بودنش و بی‌اعتنائی بدان با توکل به خدا و دعاها و ذکرها که جلو آن را می گیرد.

۳- مقصود از وضع و الغای آن غـدقن کردن از عمـل بر آن است و نهی از آن چنـانچه صـاحب نهـایه (ابن اثیر تفسیر کرده) و این جمله معنی نهی دارد و بر خلاف جمله دیگر معنی می‌دهد و روشن‌تر معانی برای این خبر همان معنی اول است.

(وسوسه در تفکر) می‌آیـد از امـام صادق (ع) ان شاء اللَّه که: سه چیز است که پیغمبر و پائین‌تر از او هم از آن رهائی ندارنـد: تفکر در وسوسه در آفرینش و بدفالی و حسد جز اینکه مؤمن حسد خود را بکار نبرد و این جمله چند وجه دارد:

۱- مراد وساوس شـیطان باشـد در باره انـدیشه کردن به حال مردم و بـدگمانی به آنها بر اثر آنچه در آنها مشاهـده شود و این قهری است برای هر کس و بایـد به گمان بدِ خود ترتیب اثر نکند و آن را آشـکارا نسازد و بدان عمل نکند به قدح آنان ورد گواهیشان و مانندِ آن.

۲- انـدیشه در وسوسه‌های راجع به مبدأ آفرینش اشـیاء تا به آنجا که خدا را کی آفریده و از کجا آمده که به زبان آوردن آنها کفر است و شـرک و اخبار بسـیاری که در باب وسوسه و حـدیث نفس گـذشت مؤیـد آن است و مضـمون آنها از عامه هم روایت شده است.

۳- تفکر در قضا و قدر و خلق اعمال عباد و حکمت در خلق برخی شـرور در عالم چون خلق شیطان و موذیها و تسلط بدان بر نیکان و خلق کفار و خلق دوزخ و ابدیت کفار در آن و چیزهای دیگری که همه کس بدان دچار

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۸

می‌شود و اینها معاف شـده در صورتی که در دل جان گیرد و باعث شک در حکمت و عـدالت خالق نگردد، پایان نقل از مجلسـی (ره).

من گـویم، حـدیث رفع در ضـمن اصـل برائت در علم اصول مورد بحث و بررسـی دقیق علمـای متـأخرین واقع شـده و در بـاره آن اعتراضات و پاسخ‌ها و تحقیقات مبسوطی به عمل آمده است که من در ضمن کتاب اصول خود به نام اصول الفوائد الغرویه نظریات خود را به طور مبسوط و محققـانه شـرح داده ام و چون برای عموم چنـدان فائـده‌ای نـداشت از درج آن در اینجـا خودداری شـد. از مجلسـی (ره)- حاصـل این است که آیـا بر خـدا واجب است بجز مـؤمن ثواب کردار بدهـد طبق وعـده‌ای که داده است؟ در پاسـخ فرمایـد که: نه، زیرا ثـواب موعود مشـروط به شـرطها است که یکی از آنهـا ایمـان است. از مجلسـی (ره)- و پس از آیـات بسـیاری فرماید (آیه ۱۲۵):

«و اما کسانی که در دلشان بیماری است پلیـدی بر پلیـدیشان فزاید و بمیرند در حالی که کافرند» و شاید در قرائت ائمه چنین بوده و یا آنکه نقل به معنی شده است چون همه آیات در وصف یک دسته است. به واسـطه آنکه با ایمان عملی که از بهشت محروم کند انجـام نمی‌شود و با کفر هر گونه عمل خیری هم دارای شـرائط قبول نیست، مترجم. از مجلسـی (ره)- (إِنَّا لِلَّهِ) اشاره به این است که چنین افتراء و سوء فهمی در کلام ما مصیبت مرگباری است.

(ان نکون) حاصلش این است که تکلیف از خود ما برداشته نشده و چگونه بسبب ما از شیعه برداشته شود ما خود ترس از عقاب داریم به خدا زاری کنیم و توبه کنیم و آنها آسوده باشند بسبب ولایت ما این انصاف نیست. از مجلسی (ره)-

(فان السیئهٔ فیه خیر)

شاید از آن رو بهتر

أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۵، ص: ۷۸۹

باشد که در کار بد لذتی است دنیوی با آمرزش به وسیله اسلام و در کردار خوب بناچار رنجی است و ریاضتی با خسارت در آخرت به وسیله کفر یا به واسطه اینکه حسنه نامقبول در آخرت مورد عقاب است مانند نماز بی‌وضوء. أصول الکافی / ترجمه کمره‌ای، ج۶، ص: ۷

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».





برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹